

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَارِسِي  
بِنَايِجُ الْحَيَاةِ الْإِبْدِيَّةِ

فِي طَرِيقِ طُلَّابِ النَّقْشِبَنْدِيَّةِ

١١٥٦ هـ

جلد سوم

تصنيف لطيف

حَضْرَتِ عَلَامَةِ مَخْدُومِ أَبِي الْحَسَنِ الدَّاهِرِيِّ السَّنْدِيِّ  
النَّقْشِبَنْدِيِّ حَمْدًا لِلَّهِ عَلَيْهِ

باب ششم در بیان شرائط طریقت و قدمگاههای سالکین که عبارت  
از مقامات است و در بیان ارکان طریقت که شرائط حقیقت اند و در  
این باب بیست فصل است فصل اول در بیان تعلیم علم شریعت مطهره  
محمیه که اول شرط است از شرائط طریقت بدانکه بی علم شریعت هر که در  
سلوک طریقت پناه نهاده است در ورطه ضلالت افتاده است و کم کسی  
باشد که بغیر علم شریعت درین راه از دام ابلیس رسته باشد چنانچه در فصل  
نوزدهم از باب اول گذشت که بسی از مردمان در بلاء حلول و اتحاد و تشبیه  
و تجسیم افتاده اند بسبب آنکه محک کتاب و سنت و اجماع بدست نداشتند  
و سلوک اختیار نمودند پس گمراه شدند بدانکه مراد از طریقت در کتب سلوک  
اهل سنت و جماعت طریق محمدی است که نامش صراط مستقیم است اللهم اهدنا  
الصراط المستقیم که آن را بخط راست تصویر نموده و چپ و راست آن بنقشه  
و دور راه اخراج کرده و فرموده و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل  
تفرق بکم عن سبیل الایة کذا فی المذاکر بعده فرموده تفرق امتی علی ثلاث و



سبعین ملة تكلم فی النار الاملة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال ما انا  
 علیه واصحابی پس آنحضرت فرموده که همه فرقه ناریه اند و یک نابجی است و آن  
 همان گروه است که طریق محمدی را سلوک کرده است پس مقصود سالکین طریقت  
 محمديه بمن رستگاری است از نار جهنم و وصول بمقام مقربین و آن طریقت رفیق  
 ممکن نیست مگر با موافقت علم و ری و زهد و ابدان که مقصود ایل طریقت مکاشفات  
 و مشاهدات است چه این را مقصود دانستن در مذہب ایشان کم از بت پرستی  
 نیست و بر مکاشفات و خوارق عادات مغرور مشو چه اینها ابلیس و جال خوبر  
 و تمام تری دارند و آن چیز اختیار کن که ترا از عذاب جهنم خلاصی دهد و آن جز  
 طریق محمدی هیچ نیست و سلوک آن طریقت موقوف است بر علم محمدی که عبارت  
 است از کتاب و سنت و اجماع امت و اکثر مردمان بر خوارق و مکاشفات شیفته  
 اند و نمی دانند که در آخرت چه چیز بکار آید بدانکه در آخرت هیچ چیز بکار نمی آید  
 مگر آنکه در آن رضامندی خدا و رسول می باشد و آنچه در آن رضامندی خدا و  
 رسول نیست آن پیروی رسول فقط کما قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله

فاتبونی بحکم الله وشرح این آیه گذشت و این پیروی عبارتست از اخلاط  
 مستقیم که فرقه ناجیه سلوک این طریقت می کنند و آن حضرت بواسطه فرقه رانایه  
 فرموده کلهم فی النار الا مله واحده و در فصل علی حده ذکر کرده شد که فرقه ناجیه  
 از هفتاد سه ملت امت محمدی یک فرقه است باقی هفتاد و دو گروه ازین امت  
 به نایره جهنم اند بیدت رسیدیم به هفتاد و سه پیغمبر یا یکی زان گل شده باقی پیغمبران  
 پس سلوک این طریقت بنحیه موقوفست بر علم آن و آنانکه ادعا دارند که ما از علوم  
 رسمی مستغنیم و مدار طریقه ما بر عکاشفات و الهامات است که علم لدنی است این سخن  
 باطل است بالا جماع چرا که علم لدنی که عکاشفات و الهامات بدست می آید دو نوع است  
 یکی من لدن الرحمان دوم من لدن الشیطان لهذا متفق شده اند بر اینست و  
 جماعت از مشایخ صوفیین و فقهاء و محدثین و متکلمین بر آنکه عکاشفات و الهامات  
 واجب العرض است بر محکم خود که کتاب الله و سنت رسول و اجماع امت است اگر  
 مطابق افتاد معلوم شد من لدن الله است و الا من لدن الشیطان و ابلیس لعین است  
 فلا اعتبار له اصلا و این همه به تحقیق تمام و تفصیل تمام در مجلس ذکر کرده شد و حجتیهاء



باطل و تمسکها، غاطله آن گروه که در شناختن فرق میان شریعت و طریقت  
غلط کرده اند و خطا ورزیده اند و می گویند که طریقت دیگر است و شریعت دیگر  
و ما از شریعت حاجت نیت و طلب طریقت داریم در فصل عاشر بنصوص<sup>طه</sup>  
البطلان نموده شد و نیز در فصل غلجه ذکر کرده شد که بی متابعت محمدی صلی الله  
تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم هیچ قول و فعل و عمل و اعتقاد در روز قیامت نفع  
نخواهد داد بلکه لعذاب شدید خواهد رسانید و بنصوص نبویه درین باب وارده  
ست چنانچه همه ذکر کرده شد بیست و نین ری رضائی محمدی، نه نیمی رستگاری  
همین است بس، پس مطابق ساختن قول و فعل و عمل و اعتقاد را و عرض کردن  
مکاشفات و الهامات را بر محکم آن موقوف است بر تعلم علم محمدی کمالا یعنی  
دقایق مقاصد این فصل همه در فصلی که بیان ذکر کرده شد در آن که علم دین اسلام  
شرط است در طریقت و شناختن حق تعالی بی علم نمی تواند بود بتفصیل ذکر  
کرده شد و اوّل چیز که بر سالک و بر هر مکلف فرض است درست کردن عقیده  
چنانچه در حدیث شریف وارده است طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة پس

پس شارحان درین حدیث می فرمایند که اول علم که بر هر مسلم طلب آن فرض است  
 علم عقائد است و مشایخ طریقت فرموده اند که پائی بندی سالکان از سلوک  
 بدو چیز می باشد یکی فساد در عقیده دوم انحراف از شہوات و در فصل دوم از ہم از  
 باب دوم گذشت که عربی علم روا باشد و تحقیق آن ہم در آن فصل بتفصیل تمام  
 گذشت و در دافع الملحیدین گفته فی الحدیث من تزهد بغیر علم مات کافر او حین فی  
 آخر عمره قال امام المسلمین مالک بن انس من تصوف بغیر فقه فقه تزدق و  
 من تفقه بلا تصوف فقه تفسق و من تفقه ثم تصوف فقه تحقیق و این همه بارها  
 ذکر کرده شده است و در ذیل مجمع البحار از مقاصد شرح بخاری آورده که حدیث  
 ماتخذ الله من ولایا جاہلا و لو اتخذہ ولیا لعلمه نزل شیخ من ثابت نیست و لیکن معنی  
 وی صحیح است فارسی چنین است که چون خدا خواهد که جاہل را دوست گیرد و محبوب  
 خود گرداند اولاً او را علم دین آموزاند بعدہ او را دوست خود گیرد انتہی حاصل  
 و در دافع الملحیدین از وصیت نامہ قطب الاقطاب شیخ شہاب الدین سہروردی  
 آورده یابنی ارجع الی القرآن فی جمیع الاحکام فان القرآن حجۃ الله علی الخلق



ولا تعدل عن العلم خطوة وتعلم الفقه ولا تكن من جهال الصوفية وعوامهم  
 قراء الاسواق فانهم لصوص الدين وقطاع الطریق علی المسلمین وآنچه کبار  
 مشایخ صوفیه در منع مریدان از صحبت جهال صوفیه فرموده اند و در حق ایشان  
 بجهود تشنیع کرده اند و ایشان را از جنود ابلیس شمرده اند آن همه در وهیاء  
 ایشان در سائل ایشان مسطور است آنجا باید دید و از آن مشایخ که منع کرده  
 اند مریدان را از صحبت جهال متصوف شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی است  
 و شیخ جنید بغدادی و شیخ ابی سعید خراسانی و شیخ نور و سهل بن عبد الله تستر  
 و غیرهم قدس الله تعالی ابرارهم و یکی از علوم سالکان علم ترتیب مقامات  
 سلوک است و دانستن بدایت او و نهایت او که بی تصحیح بدایت برگزیده  
 نهایت نمی توان رسید قال فی قوت القلوب و انما حرمتوا عن النهایة لعدم  
 تفهیم البایة والله اعلم بالصواب فصل دوم در طلب سیر و تحقیق کردن  
 اهلیت او را که شرط ثانی از شرائط طریقت است و تعریف سیر در اصطلاح ایشان  
 که سیر را گویند در فصل مستقل گذشت اکنون بدانکه بر طالب لازم است که چون گیرد

اولا اهلیت اور تحقیق کند کہ اهلیت رہنمائی و شیخوخت فی الواقع می دارد  
 یا به پیہودگی می لافد و در فصل یازدهم از باب اول در مذمت پیران و میدان  
 این زمان کہ رسم پیری و مریدی از جهت تحصیل جاه و مال گزیده اند گذشت  
 کہ اغلب درین زمان در پیران رسمی عدم اهلیت است قال اللہ تعالی و ان  
 تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل اللہ ان یتبعون الا  
 الظن والھم الا یختر صون و احادیث درین باب بسیار وارد شدہ اند  
 ای یکتہ بنون  
 منها حدیث مسلم عن ابی ہریرۃ رضی قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و  
 صحبہ وسلم یكون فی آخر الزمان دجالون کذابون یا تو نکم من الاثنا  
 بمالہم لستمعوا انکم ولا آباءکم فایاکم وایاہم لا یضلونکم ولا یقتنوکم  
 قوله دجالون الی آخرہ ای جماعتی یقولون نحن علماء و مشائخ ندعوی الی الدین  
 و ہم کاذبون کذا فی مجمع البحار فی مادۃ دجل و منها حدیث مسلم عن حذیفۃ رضی  
 قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم یكون بعدی ائمة لا  
 یعتدون بہدای ولا یستنون بسنتی و سیقوہ فیہم جال قلوب



الشیاطین فی جفان النس الحیث والجمان بضم الجیم بعده ثناء ثلثة الجیم  
 ومنها حدیث مسلم عن عیاض بن حمار الجی شقی وهو حدیث طویل و فی اثناءه  
 والحمد لله الشیاطین فاجتالهم عن دینهم واحادیث ازین باب  
 بسیار اند حاصل کلام آنکه شیطان بر دو نوع است شیطان جن و شیطان انس  
 چنانچه حق سبحانه در قرآن مجید فرموده شیطان طین الانس والجن یوحی  
 بعضهم الی بعض پس هر که از راه محمدی مردم را باز دارد او را شیطان گویند  
 انس بود یا جن پس از احادیث نبویه چنان مفهوم میگردد که همه رفیق پرست از  
 شیاطین و نیز بالا گذشت که شیطان نمی تواند که صورت انبیاء گیرد ولیکن می  
 تواند که صورت مردی صالح گرفته بر انبیاء افسری کند و مردم را گمراه سازد پس  
 طالب را باید که اهلیت شیخ اولای بحک کتاب رست و اجماع امت امتحان نمود  
 تحقیق کند بعده در سلک مریدان وی در آید والا از راه دین هلاک گردد و  
 عن ابن سیرین قال ان هذا العلم دین فانظر و اعن من تاخذ و دینکم رواد مسلم  
 اگر گفته شود که چگونه مبتدی حال متقی را امتحان نماید جواب گفته اند که امتحان

تفسیر جامع  
 در حدیث  
 شیطان  
 طین  
 الانس  
 والجن  
 یوحی  
 بعضهم  
 الی بعض

افعال و احوال ظاهره او کند بقدری که مطلع گردد و در بوقی ظاهر و باطن است  
 کند که مسنونست پس بر چه او را میسر شود از عطف آن شیخ به غیر باشد و اگر او اهلیت  
 شیخی نداشته باشد حق سبحانه و تعالی دل او را از وی بگیرد اند قال الله تعالی  
 والذین جاهدوا فینا لنهدنهم سبلنا و این وعد است و در وعد حق  
 نیست ان الله لا یخلف المیعاد و در قوت القلوب گفته که احوال سیر از احوال و عفا  
 مریدانش معلوم خواهد کرد و نیز از علما را سخن که بر احوال آن سیر مطلع باشند بر سر  
 تحقیق کند پس محرمیت مرید از خدمت شیخ صادق و نایافتگی او شیخ را درین  
 عالم گمراه است بر کسادگی ارادت او و نارسایی طلبی چه اگر در طلب سیر صادق  
 بکمال صدق بودی و در جستجوی او برای حق با اضطراب بگشتی التبت التبت باور سیدی  
 من طلب شیئا وجد وجد من قرع الباب و لعل و لعل بزرگی فرموده که اگر دولت  
 در درین ترادست دید، یا باز ارادت و طلب بر تو جهد، آن موی کشان ترا  
 بر شیخ بزد، یا او بدو اسب رخ سوئی تو نهد و در سرش اینست که چون طالب صادق  
 بحکم الهی در طلب سیر مضطرب گردد و بخلوص نیت الله تعالی جستجویش کند سیر را نیز  
 حکم

بجای نفع و تشویق آواز زن  
 و سینه کردن به نیت



بحکم پروردگار طلب میرید پیدا آید تا آنکه گفته اند که طلب میرید فرع طلب پیریت  
 و طلب پیر اصل و جاذب است و طلب میرید اثر جاذبیت اوست بحکم السی و کلام  
 شنی معنوی برین معنی گواهی میدهد مثنوی بیدلان را دلبران جستجیان  
 جلد معشوقان شکاری عاشقان، تشنگان آب جوید در جهان، آب هم جوید  
 بعالم تشنگان، دیگر به آنکه اجماع اهل سنت و جماعت بر آنست که اولیای الله  
 تافیه صور باقی خواهند بود و اکنون در بر ولایت موجود اند و معتزله و حشویه انکار  
 وجود ایشان می کنند چنانچه همه در مجلس ذکر کرده شد و اهل سنت و جماعت این  
 عقیده را بکتاب و سنت اثبات نموده اند قال الله تعالی و لکل قوم هاد ای  
 لکل قوم هاد و لکن الله یضل من یشاء و یرشد من یشاء و فی الحقیقه  
 ان الله عز و جل یبعث لهذه الامه علی راس کل مائه سنه من یحیی و لها  
 دینهار و اه ابو داؤد و قال الشرحون ان لفظ من العموم لالوحدۃ پس جانشین  
 که یکی باشید یا بسیار و فی الحدیث کایزال طائفة من امتی منصوبین لایضمر  
 من خذلهم حتی تقوم الساعة رواه الترمذی و فی حدیث آخر و لا تزال طائفة

من امتی علی الحق ظاهرین لایضهم من خالفهم حتی یاتی امر الله  
 رواه ابوداود و الترمذی و فی حدیث آخر لایزال طائفة من امتی یقاتلون  
 علی الحق ظاهریین علی ما نأواهم حتی یقاتلوا آخرهم المسیح الدجال رواه  
 ابوداود و قوله نأواهم ای عادیهم و پیش ازین گذشت که مقصود از ایجاد عالم جزو  
 عارفین عابدین است که ایشان گلهاء گلزار وجود اند و باقی همه عالم خارها اند که بطفیل  
 گلهاء هستی دارند و درین مقدمه نیز حدیث وارد است هل تنصرون و تنزقون  
 الا بضعفا ثم رواه البخاری البغوی فی ضعفائکم فانما تنزقون و تنصرون  
 بضعفا ثم رواه ابوداود و چون این گلهاء همه از باغ وجود نابود شوند انظار  
 عالم خواهد شد بلیت از کران تا بکران لشکر ظلمت و بی با از ازل تا ببدست  
 و در ایشان است با حاقط ارباب حیات ابدی میطابی با منبعش خاک در خلوت در ایشان  
 است با مقصود از تطویل کلام آنکه جمیع مردم مطابق عقیده مشوید خدیویم الله تعالی  
 میگویند که اینچنین مردان بودند ولیکن از ایشان کسی باقی نمانده است این عقیده  
 باطل است بالا جماع کما مکررا دیگر بداند طالب رالا چارست اینیریم در ذکر مردم در



سلوک وی پیر کامل هرگز بمقصود نرسد نه در درونه در سلوک و همه مشایخ برین  
 متفق اند علی ما صحوایه فی کتبه وی گویند که هیچ یکی بخیر بمقصود نرسیده است  
 اما آنچه میگویند که طائفه اولییه بر روحانیت روحانیان بمقصود میرسند اینام  
 ازین بقیده است چه پیر مختصر بر شخصیت نیست خواه بشخصیت وی بوی پیوند  
 و توسل بذلیش گیرد خواه بر روحانیت وی و اگر از تقریر پیر شنیده بغیر تلقین  
 و اجازت وی ذکر کند و یا از کتب مشایخ دیده مشغول شود هیچ سود ندارد  
 مگر لقلقه و برج کشی چه ذکر بی اجازت دیگرست و یا اجازت دیگر بی اجازت  
 عقیم باشد و با اجازت متبع و همچنین اگر پیر ناقص بود اجازتش نتیجه ندهد چه ذکر  
 الله تعالی مانند تخم است و اجازت و تلقین چون کاشتن آن تخمست در زمین دل  
 طالب پس چون تخم خام و نارسیده بود رسته نرسته و اگر رسته شود پس بارور نگردد مگر  
 نادر باشد که بار دهد ولیکن بشدت محنت مداوم و کمال مشقت و قطع علائق مع کثرت  
 ریاضات بمدت مدید و چون پیر ناقص را محبت شیخی در نهائی پدید آید و مردم را دعوت  
 کند بسوی ارادت خود او نزد مشایخ در ذایل طریقت است در راه زن ایشان پس

سزاوارد در دنیا نیست که حق سبحان و تعالی او را از وصول و کمال بی نقیب گرداند  
 چه جب ریاست او را حجاب اکبر است مگر چون تائب گردد ازین جیب من بخل نشین  
 قبل او از عوqb بحرمان بچنین فرموده اند و سیر این فقیر فرموده که این همه از جهت حب  
 جاه و ریاست است و اما اگر دل سالک ناقص ازین علت پاک بود و مع ذلک از روی  
 طالبی صادق بالحق استرشد و کند او را پاک نیست که آن طالب را حجب و مع خوش  
 ارشاد نماید بلکه اگر از ارشاد ذکر امتناع نماید ظلم کرده باشد بر طالب صادق چنانچه بن  
 علم در غیر اهل انصاف است بچنین بخل علم از اهل منہ است و چون آن سالک ناقص بکمال رسد  
 این طالب صادق بتابعتش کمال خواهد رسید انشاء الله تعالی ولیکن از حجب جاه سستی  
 او را شرط است و الا محروم ماند چنانچه مشایخ میفرمایند دیگر بدانکه ملاحدہ مقصوف و خلوت  
 و اباجیه و دیگر فرق مبتدع از فرق جهل مقصوف سبب ضلالت ایشان آن بوده که بی بدت  
 کامل چون طریق ریاضت برگزینند و صفاء باطن حاصل کردند که آن از لوازم ریاضت  
 است و محکم کتاب الله و سنت رسول الله و اجماع امت هم بدست گرفته بودند لاجرم شیطان بر  
 ایشان راه یافت و ایشان را با انواع معائنات عجیب و غریب داده گمراه کرد و این قاعده

خواجه قطب السام او را ماسرکات  
 بر خط سبک انداخته و از این مقدار  
 قوت دل و تصویح خاطر باید که  
 چون یکی بر وی بیاید بر آن بیعت  
 پس او را و او را که بیعت با او  
 خود و نگاه نیست و این را که بیعت با او  
 جز آن الوده باشد و صفی با او  
 این که در آن از او از خط و غش  
 حد و غش و طاعت و است او  
 او خانه بعد از آن که در آن  
 بگذرد و هم از او بیعت با او  
 اگر پس از این مقدار قوت با او  
 پس بقیعت بداند که پس  
 و پس از او و او را  
 صفات او است



یا الکثیر کہ چون شیطان جانی را در یاد کہ بر ریاضت صفاء قلب تحصیل نموده است  
و بدرقہ سیرینی دارد اورا بہزاران حید گمراہ گردانند لہذا فرمودہ اند من لم یکن لہ شیخ  
فالشیطان شیخہ کذا فی قوت القلوب بدیت خواجگی بی سیر بودن کار نادانان بود،  
ہر کہ او سیری ندارد سیرا و شیطان بود بدیت بیواسطہ و سید گمراہ روی، گمراہ شوکی  
شتاب و چاہ روی بہ بداند متقاضی بجز سیر شیطان فریب می دہد و ذاکرا بجز سیر چراغ  
ذکرش می کشد چرا کہ شیطان بہ نسبت ذکر چون مار سیاست و خاصیت مار سیاست آنست  
کہ پیش چشمش چراغ می میرد و شیخ چون زردست و خاصیت زرد صادق آنست کہ پیش  
وی مار سیاست کور میگردد مادام کہ نظر مار بسوی زرد بود کور می ماند پس ای طالب صادق  
چون خوابی کہ چراغ دل را بسوزد ذکر روشن کنی اولاً زرد و حیث شیخ بدست آریس از ان  
آن چراغ برافروزد چراغ خانہ تو مہر مار است مثنوی دیو چو مار است با صد زور من،  
روی شیخ اورا زرد دیدہ کن، دست زن در سیر زنی پستی براند و زرداری چشم و تنی  
بر کشد و میگویند کہ این مار سیاست بر گنج دل کہ مخزن اسرار الہی است نگہب نیست تا ناظران واقف  
نوشد بدیت گنج بی مار و گلی بی خار نیست، شادی بیغم درین بازار نیست بدست

بتوسل عمار این گنج بگنج میتوان رسید حاصل کلام آنکزی پیر بدین مقصود عالی رسیدن غیر ممکن است بیت بچکس از خود انگیزی نشد، یا هیچ چیز از نفس خود چیزی نشد، تا بدین نازند آئین راز سنگ، یا هیچ آئین خوبی تیرنی نشد، یا هیچ حلوئی نشد استاد کار، تا که شاگرد شکر ریزی نشد، تا که دهقانی بخار در تخم گشت، یا هیچ سبزه زر در آمیزی نشد، نام مولانا نشد سلطان عشق، تا اعلام شمس تبریزی نشد، و بعضی سخنان این مقام در فضل رابط به پیر ذکر کرده شد و اینجا بقدر کافیت و الله اعلم بالصواب فصل <sup>سوم</sup>

در بیان آداب صحبت پیر که صحبت پیر بغیر رعایت آداب صحبتش نتایجی دهد بدان ایتاب صادق که چون طالب بعد تحقیق اهلیت شیخ در ارادت وی داخل شد و بدو احوال موصول گشت هفت آداب بر خود لازم گیرد و الا از تفضیل محروم ماند و بی سود حاصل نگیرد آداب اول خلوص نیت و صفاء طوئیت داشتن است در حق پیر و خیالات فاسده و اوام باطله در حق شیخ از دل خود بیرون کشیدن است که چون پیر را اهل شیوه خفایت بعد از آن جز تسلیم و اعتشال نمی شاید و مقام امتحان مقدم بود و این مقام توسل است آداب دوم استماع کلام پیر است بروج اعتشال و قبول بگوش هوش بتعمق تمام و احوال



تام در سوق کلامش و متقضاء آن و اشارات مستنبطه از آن تا کلامش چون تیر خنجر  
 بر بدنه دل مرید برسد و دلش از زرقه غفلت مستی فقط گردد بدیت پنبه اندر گوشش  
 چون برهنی، تا زگرگی گوشش دل دردم برسی، تا نگر دو این کر آن باطن کرست،  
 گوش ستری غیر این گوش سرست، گوش جان و چشم آن جز این حسست، گوش عقل  
 بهوش اورزین مفلسست، ادب سیوم کتمان اسرار پیرست چه فاش کردن اسرار الهی پیش  
 اغیار حرامست بالا جماع پس فاش کردن آن جائز نیست بدیت عارفان چون جام  
 حق نوشیده اند، راز نادانسته و پوشیده اند، هر کرا اسرار حق آموختند، مهر کردند و  
 ربانت دوختند، ادب چهارم تحملست و خوش دلی بر فرمان پیر و صبر بر زجرها طریقت و  
 عدم تعجیل بر حصول مراد که اینکار بنا بر آهستگی و صبر بر پنج کشی و مداومت با استقامت  
 بر فرمان پیرست بدیت چون گزنی پیر هدین تسلیم شو، بچو موسی زیر حکم خفرو، بچو  
 بر کار خفرت بی نفاق، تا نگوید خفرو و هذا افراق، چون گزیدی پیر نازک دل مباش  
 ست و انفرده جواب و گل مباش، زیر تحمل جنت رو بختی و آرد، رام شو آهسته رو  
 اندر قطار، چون بمنزل می رسی بنهند بار، علف و دانه تا خوری از دست یار، ادب پنجم

عدم اعتراض است بر افعال و اقوال پیر پس او که بقصد و نیت از وی صادر شوند به  
واجب الاشمال است. دانی یا ندانی از قول الحکیم لایکنو عن حکمة بدیت بی سجاده  
رنگی کن گرت پیر معان گوید یا که سالک بیخبر بنود ز راه و رسم منزلهای آما افعال  
اختیارش اگر از نوع خواص است اعنی از قبیل آن افعال باشند که مخصوص اند  
بمقتضیان پس تسلیم و سکوت واجب است و اتباع بجز امرویی جایز نیست در  
افعال و اگر از آن قبیل نباشند پس در آن نیز بجز امرویی اتباع نباید کرد و اگر آن  
افعال در رائی مرید شیعه و مخالف شرعی نماید از وی استغفار کند بطریق استرثاء  
که درین چه حکمت است نه بطریق اعتراض تا اگر بخطا و نسیان کرده بود استدراک  
نماید و الا حکمتش یکشاید و باعث استغفار آنست که تا مرید را عقیده فاسده در حق  
شیخ پدید نیاید و الا حاجت نیست بآن و اگر آن فعل از نیز مقتضای سهوت و غفیان  
طبیعت بشریه صادر شده بود و او رایح تا ویلی صحیح نباشد پیر از مرتبه پیری ساقط  
نمی گردد مادام که احوال بر آن نکرده بود چه احوال مغلط است در پیری و عصمت شرط نیست  
در شیخ و آن نه مگر شرط است در نبوت و قد سبق بیان فی محل ادب ششم آنکه مرید را



نمی باید که جستجوئی عیوب پیر کنند و یا او را در راه دین امتحان کنند چه این امور  
 بعد از ارادت بر مرید حرام میگردد و چه مشایخ برای امتحان مریدان گاهی افعال  
 بعد از این کنند که در ظاهر آن افعال قبیح باشند تا اعتقاد مرید در حق شیخ آزرده  
 شود بلیت چون خدا خواهد که پرده کس در د، میلش اندر طعنه یا کان برد، عیب  
 جوئی طعنه در پاگان حق، دل بمیراند سیه دارد ورق به امتحانش گرگنی در راه دین  
 هم تو گروی محتق ای بی یقین به و امتحان کردن تصرف است در نفس محتق و ناقص  
 را در کامل مجال تصرف نیست بیت امتحان همچون تصرف دان در و، رو تصرف  
 در چنین شاه مجو به اما تجسس عیوبش و طعنه بر او سب شقاوت در این مرید  
 گفته اند از بیستم سائر آداب ظاهری است چنانچه عدم رفع صوت بر صورتش  
 و نابردن نامش مخصوصش و ندادن کردن او را بنام علمش و تقدیم نکردن در مشی  
 و اکل و شرب و غیر ذلک و بر منشدش و سجاش ناشستن و مانند آن و تفصیل آن  
 در کتب اهل سلوک هویدا است و دیگر بد آنکه قهقری رفتن از مجلس بزرگان در  
 صورت نشسته متعارف نبود کذا اخرج به الحمد لله قال الشيخ عبد الحق اما الرجوع من

المجلس تحقیقی فلیس بسند<sup>۱۹</sup> ولیکن چنان معلوم میگردد که اگر در آداب شمرده شود  
 سزاوارست چنانچه در طواف وداع قهری گشتن و رجوع کردن وارد شده است  
 پس در اصل اگرچه سنت اعاجم است ولیکن در شرع نیز اینقدر وارد شده است  
 و خطاب بجمع اگرچه از آداب اعاجم است و در عرب در عهد وراثت متعارف نبود  
 صرح به العلامة التقارانی فی شرح تلخیص المفتاح ولیکن در شرع وارد است  
 قال الله تعالی حتی اذا جاء احدکم الموت قال رب ارجعونی وقال ایضاً  
 قالت امرات فرعون قویین لی ولک ولا تقتلوه ودر عهد متاخرین خطاب  
 بجمع در مقام آداب متعارف شده و ما را ای المؤمنون حسناً ففعل الله  
 حسن والله اعلم بالصواب فصل چهارم در فضیلت مرصفا و کبیرا و ارا  
 معروف و نهی از عمد و خلق نیکو و توقیر کبار و شفقت بر صغارا و تواضع و  
 مدارات بی مدهانت و بی ریا و الحبه و البغض بعد ابتغاء المراضات الله که این  
 مجموع شرط ثالث است از شرائط طریقت و مع ذلک عین طریقت است پس من  
 وجه از مقاصد است و من وجه از شرائط و وسائل است بدان ای طالب صراط



٢٠  
 که نصیحت بفارسی خیر خواہی است و طبیب در شرح مشکوٰۃ گفت کہ نصیحت  
 از جوامع الکلم است و ہمہ معانیش راجع اند بیک معنی کہ آن ارادۃ الخیر است  
 فی مشکوٰۃ فی باب الشفقت علی الخلق عن تیم الداری ان البنی صلی اللہ  
 تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم قال الدین النصیحة ثلاثا قلنا لمن قال  
 لله وکتابہ ورسولہ والائمة المسلمین وعامتهم رواه مسلم  
 والنصيحة لله الايمان به وتصحيح العقيدة في وحدانيته وسائر  
 صفاته وتقديره عن صفات النقص وامثال امرة والامتناع  
 عن منهيہ والنصيحة لکتابہ الايمان به وتلاوته والعمل به ومنا  
 هذا ان النصيحتان راجعة الى العبد والله وکتابہ غنيان عن  
 منافع النصيحة والنصيحة لرسوله التصديق بما جاء من عنده  
 ومتابعته ومحبيه والنصيحة لائمة المسلمين اطاعتهم بالحق واعمالهم  
 علی عبد الله وعدم الخروج علیهم وقيل المراد بائمة المسلمين العلماء  
 فالنصيحة لهم تقليدہم وقبولہم واياتهم واعزازهم والنصيحة لعامة

المسلمين ارشادهم الى مصالح الدينية والدنيوية قولاً وفعلًا وكف  
الاذى عنهم وستر عيوبهم وهذا كله دين كذا في الشرح وعن

النسائي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

قال قال رسول الله  
صلى الله تعالى عليه وعلى آله

لا يرحم الله من لا يرحم الناس متفق عليه وعن النسائي وعبد الله

محبوب روى في نفسه  
ولا يؤمن عبد حتى

مسعودي روى قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم

بالأخذ ما يجب لنفسه  
وفق عليه وفقر جيرانه

للخلق عيال الله فاحبب الخلق الى الله من احسن الى عياله رواه البيهقي

بد الله ص

في شعب الايمان وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ليس منا من لم يرحم صغيرنا

يوقر كبيرنا روى المعروف وبنيه عن المنكر روى الترمذي وقال هذا

حديث عزيز قال الشيخ عبد الحق قال بعض الشرحين اسناده جيد ولم يرفعوا

ثلاثة مقدرست بعطف واحاديث حقوق الوالدين وحقوق الجار وحقوق هذه الم

بسيما مشهور اندر میان اهل علم پس حاجت نیست بذكر آن اکنون بدانید یکی از

واجبات ابر معروف دینی از منکرست و آن بر سه درجه است بدست و زبان و بد

عن أبي



عَنْ ابْنِ سَعِيدٍ الْحَنْدِیِّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ  
 وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مَنكراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ  
 فَبِلِسَانِهِ فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ  
 قَوْلُهُ فَبِقَلْبِهِ وَهُوَ الْكَرَاهَةُ بِالْقَلْبِ وَهُوَ لَيْسَ بِغَيْرٍ وَلَكِنْ كَرَاهِيَّةٌ قَلْبِيَّةٌ قَائِمَةٌ تَقَامُ التَّغْيِيرُ  
 قَوْلُهُ وَهُوَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ أَيْ أَضْعَفُ أَهْلِ الْإِيمَانِ أَوْ لَيْسَ فِي وَسْطِهِ الْأَذْكَى وَأَمَّا  
 إِذَا كَانَ قَادراً عَلَى تَغْيِيرِ بِيَدِهِ أَوْ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَفْعَلْ وَلَكِنْ يَكْرَهُهُ فِي قَلْبِهِ فَقَطْ فَإِذَا كَانَ أَضْعَفُ  
 وَلَيْسَ مِنْ وَرَاءِهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَفِي حَدِيثٍ صَحِيحٍ مُسْلِمٌ فِي بَابِ الْأَعْتَصَامِ فَحُبُّ خَيْرِ  
 بِيَدِهِ فَهُوَ مَوْصُونَ وَمَنْ جَاهَدَ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مَوْصُونَ وَمَنْ جَاهَدَ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مَوْصُونَ  
 وَلَيْسَ وَرَاءَهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَخْرُجَ حَاضِلُ كَلَامِهِ أَنَّكَ أَوْ مَعْرُوفٌ وَهِيَ الْخَيْرُ  
 أَوْ قَوْصُ كَفَايَةِ سِتِّ صَحَابَةٍ بِعَدْلِ الْحَقِّ وَالْطَّبِيسِ وَاقْوَى دَرَجَاتِ أَوْجُهَاتِ بَيْتِ الْكَرَّمَ  
 بِرَجَاهِ بِيَدِهِ وَبَعْدَ ذَلِكَ بَلَدُ سِتِّ بَيْتِ بَانِي قُدْرَتِ كَرَاهِيَّةِ قَلْبِي بَكَارِئِيَا بِيَدِ بَيْتِ شَرِّ  
 وَهِيَ الْكَرَاهِيَّةُ بِسَبَبِ مَنَكَرَاتِ وَتَرْتِيبِ رَاجِحَاتِ نَازِلِ مَوْصُونَ أَوْ رَاجِحَاتِ مَوْصُونَ وَدَرَجَاتِ  
 نِزَالِ حَارِثِ سِتِّ خَيْرِ النَّاسِ إِذَا رَأَوْا مَنكراً فَلَمْ يَغْيِرْهُ يَوْشَكَ أَنْ يَكُونُوا

الله بعقابه رواه ابن ماجه والترمذي وصححه ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصي  
 ثم يقدرون على ان يغيروا ثم لا يغيروا لا يوشك ان يعذبهم الله بعقاب رواه ابو داود  
 ان الله لا يعذب العامة بعمل الخاصة حتى يروا المنكرين ظهر انهم وهم قادرين  
 على ان ينكروا فلا ينكرونه فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة والخاصة رواه ابى  
 شرح السنة ما من رجل يكون في قوم يعمل فيهم بالمعاصي يقدرون على ان يغيروا  
 عليه ولا يغيرون الا اصابهم الله منه بعقاب قبل ان يموتوا رواه ابو داود وابن حبان  
 واحديث ابن قبيد سيارا في طريق بنات از شوم معاصي عوام چون قادر بنود بر منع نهی  
 عزت ست از آن گروه که معاصي می کنند وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله  
 صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لما وقعت بنو اسرائيل في المعاصي فقتلهم علماءهم  
 فلم يتحولوا المسوومين في مجالسهم وآكلهم وشاربهم فضر الله ملوك بعضهم  
 ببعض فلعنهم على لسان داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا كما كانوا يعتقدون الحديث  
 رواه الترمذي والبوداود وعن ابى ثعلبة في قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا عليكم  
 انفسكم لا يضركم من فعل اذا هتديتم فقال ما والله لقد سالت عنها رسول الله صلى



تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم فقال بل ایتروا بالمعروف وناهوا عن  
 المنکر حتی اذا رأیت شیئاً مطاعاً وهویاً مُتَّبِعاً ویناصوثةً وایجاب کل ذی  
 رأی بوائده وراثت اهل الابد لک منذ ان من وقوعک فی القننه ففلیک نفسک وبع  
 امر العوام فان وراکم ايام الضیقه من صبر فین قیض علی الجمل للعامل فین اجر فین جلا  
 یعلون مثل علمه قالوا یا رسول الله اجر فین من قال اجر فین منکم رواه الترمذی واربعة  
 پس امروزه همیشه واجب است تا آنکه در عالم فساد افتد با طاعت بخل و اتباع هوی و  
 ایشا ر دنیا و العجائب هر صاحب رای برای خود پس امروزه بیای سودمند و قوله تعالی  
 یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم الایة ورا ان زمان است پس غفصا و زمان عزت  
 واجب است و هجرت هم آمده است چون در ملک گیر فساد بنود دیگر به یکه چون کسی را بینی  
 که عصیت میکند و مجال نهی نمیداری پس این دعا بخوان اللهم هذا منک و انا له منک و  
 تا ثوب نهی بجز نهی در یابی کذا فی تنبیه الغافلین للنفیة الی اعلیت السمرقندی دیگر  
 بد آنکه خلق نیکو و تواضع از شرائط و تقاضا طریقت است و به خلق و بکبر در کونین مفر  
 قال الله تعالی فی حق رسوله الذین و انک بعد خلق عظیم و عن جابر ان البیاضی صلی الله علیه و آله و سلم

٢٥  
 قال ان الله بعثني لتمام مكارمه الاحقاد وكمال محاسن الافعال وروايني شرج  
 السنة وعن ابي ذر قال امرني خليلي يعني رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم  
 بسبع امري يحب المساكين والدنومهم وامري ان انظر الى من هو دوني ولا  
 انظر الى من هو فوقني وامري ان اصل الزهر وان ادبرت اي اصحاب الرحم وامري  
 ان لا اسال شيئا وامري ان اقول بالحق وان كان صرا وامري ان لا اخاف في الله  
 لومة لائم وامري ان اكثر من قول الاخوان لا قولا الا بالله فاف هن اي الخصال السبع  
 من كنز تحت العرش رواه احمد وعن ابيه قار قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله  
 وصحبه وسلم امرني بى بست خشيته الله في السر والعلانية وكلمة العدل في الغضب و  
 الرضاء والقصد اي لا اعتدال في الفقر والغنا وان اصل من قطعتي واعطيت من  
 حرمي واعفوا ممن ظلمني وان يكون صمتي فكرا ونطقي ذكرا ونظومي عبرة وامريا  
 لمعروف اي المعروف رواه رزين وابرمعروف زياده ست برنه خصال مذكور وشامل ست  
 بررس اجمال بعد تفصيل اشد قال الطيبي وعن عبد الله بن عمر رضي الله تعالى عنهما ان  
 من خياركم احسنكم خلقا متفق عليه وعن ابي الدرداء عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم



قال ان الثقل شيئي يوضع في ميزان المؤمن يوم القيمة خلق حسن وان الله يبعث  
 الفاحش البذي رواه الرقندي فاحش بمعنى زياده زشت خود به معاملت با خلق و بذي  
 يهوده گو و در حديث ديگر بر روايت جامع الاصول و ابى داود و يسهقي و شرح سنه آمده كه  
 فاحش بذي و برهشت داخل نخواهد شد و عن حارث بن وهب قال قال رسول الله صلى الله  
 تعالى عليه وعلى آله و صحبه وسلم لا يدخل الجنة الجواز ولا الجعظ قال ابو اظ الغليظ القظ  
 رواه ابو داود في سنه و البيهقي في شعب الايمان و صاحب جامع الاصول فيه عن حارث و كذا  
 في شرح السنه عنه و لفظه قال لا يدخل الجنة الجواز الجعظ يقال الجعظ الغليظ القظ و في  
 نسخ المصليح عن عكرمة بن وهب و لفظه قال و الجواز الذي جمع وضع اي البخل و الجعظ  
 الغليظ القظ پس جواز بر وزن قهار بطاء معجمه بمعنى متكبر و بمعنى جامع مانع اعني حريف كس  
 و بعض فربه خزان رقار اعني فربه بود بسبب نسيان موت و اسوان آخرت و بمعنى قظ غليظ  
 آمده قظ بمعنى زشت خود زشت گو و غليظ همان فربه و سبوط و جعظي بمعنى بذر  
 و زشت خود و در زشت گو و بعض فربه كوتاه نيز آمده و نيز جعظي و جواز بر و قريب المعنى  
 آمده اند در اين معاني ديگر بدانكه تواضع و حياء و مدارات و شفقت و رفق هم انواع

خلق نیکو است و خلق نیکو بر همه شامل پس اندکی از هر یک می آید بطریق اختصار از آنجا  
 رفتی حدیث مسلم ان الله رفيق يحب الرفق ويعطي على الرفق ما لا يعطي على العنت و  
 ما لا يعطي على ما سواه الرفق لا يكون في شيء الا زانه ولا ينزع من شيء الا شانه من ثم  
 الرفق يحرم الخيبر و در حدیث شح سنة الله من اعطى حظ من الرفق اعطى حظ من خير الدنيا  
 والآخرة ومن حرم حظ من الرفق حرم حظ من خير الدنيا والآخرة و در حدیث صحیح بنی امیه  
 الحیث من الايمان ونيز الحیث لا یاتی الا بخیر الحیث کله خیر و در حدیث بیهقی آمده ان الحیث  
 والايمان قرنا و جمیعا فاذا رفع احدهما رفع الآخر و فی روایت ابن عباس اذا سئل  
 احدهما تبع الآخر و در حدیث ترمذی و ابی داود آمده من کظم غیظا و هو یقدر علی ان  
 یفقه دعاه الله علی رؤس الخلائق یوم القیمة حتی یخیره فی ایه الجور شاء و در روایتی  
 از ابی داود و ملاء الله قلبه اعدا و ایمانا و در حدیث مسلم آمده ثلثة لا یحکمهم الله یوم القیمة  
 ولا یرزقهم و فی روایتی و لا ینظر الیهم و لهم عذاب الیم شیخ زاین و ملک کذاب و عائیل متکبر  
 و در حدیث بیهقی آمده من تواضع لله رفعه الله فیهو فی نفسه صغیر و فی اعین الناس عظیم  
 و من تکبر وضعه الله فیهو فی اعین الناس صغیر و فی نفسه کبیر حتی یهوا بهن علیهم من کمال  
 فی



۲۸

خیز و در حدیث مسلم آمده لایذ خل الجنة احدی فی قلبه مثقال حبه من خردل من کبر و در حدیث  
 ترمذی آمده یخرج عنق من النار یوم القيمة لها عینان تبیران و اذان سمعان و لسان  
 ینطق و یقول اتی و کلت بثلثة بکل جبار عینید و بکل من دعی مع الله الیها آخر و بالیهوین  
 و احادیث از ینباب بسیار اند و این حدیثاء از مواضع متعدده از شکوة باختیار کشف  
 اسناد چیده شده دیگر بدانکه جمیع شرائع و ادیان و ملل کفار نیز مستحق اند بر آنکه خلق نیکی  
 و تواضع و رفق و شفقت و مدارات همه حسن و محمود است و اضداد آن همه قبیح و مذموم است  
 ولیکن نزد ما معیار آن همه شرع و عقل هر دو است پس ریا و مداخلت مذموم گشت و  
 الجب و البغض لله محمود اگر چه بحسب ظاهر ریا و مداخلت از حبید خلق نیلومی نماید و البغض  
 لله بد خلقی می نماید و ذکر ریا و سمعت در بیان صدق و اخلاص خواهد آمد ان شاء الله تعالی  
 و فرق میان مدارات و مداخلت آنست که مدارات در مباحات استعمال کنند چون خوش  
 دل کردن مردمن را برای دفع شر و یقول یا بفعل و یا بمال و مداخلت در محرمات استعمال  
 کنند چون برکت ابر معروف و ترک نهی از منکر برای خوش دل کردن کس ریا محتمل کردن  
 بر فعل حرام کس برای خوش کردن او را و این فرق شرعی است و در لغت میان مداخلت و مداخله

فرق نیست صبح به بعد الحق فی شرح مشکوٰۃ و نیز ملاحظه بمعنی چرب زبان کردن و یکبار  
 زار و غن مالیدن و بید کردن در احسان کسی آمده است و یکجور برای خدا آنکه برای  
 دیانت و امانت و احسان و فعل نیک کسی را دوست دارد و بعضی الله آنکه از جهت بی دنی  
 کسی و بد افعال وی او را بغض دارد و این حب و بغض از علامات ایمان کامل است  
 و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم من احب الله  
 و بعضی الله و اعطى الله و منع الله فقد استكمل الايمان رواه ابو داود و رواه الترمذی  
 عن معاذ بن انس مع تقييد و تاخير و فيه قد استكمل ایمان و عن ابی ذر قال قال رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله رواه  
 ابو داود و ايضا عن ابی ذر قال خرج علينا رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم  
 قال انزلون ایتی الله اعمال حب الی الله تعالی قال قائل الصلوة و الزکوة و قال قائل الجهاد  
 قال البش صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم الحب فی الله و البغض فی الله رواه احمد و روى ابو داود

الفصل الاخير و احادیث ازین قبیل بسیار و درود یافته اند و الله اعلم بالصواب فی شرح  
 و بر بیان طلب تقوی محصل که در رفع خطرات شیطانیه است و طلب تقوی محصل از اعظم ارکان طریقت  
 است



سارست

وبغیر لقمه حلال از در طراخ اطراف گرفته ممکن نیست و در آخرت نیز بسیار مغروران می

رساند و این همه بضموم ثابت شده است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اكلوا من

طیبات ما رزقناکم واستکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون وایضا قال فکلوا مما رزقکم الله

حلالا طیباً واستکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون وایضا قال وکلوا مما رزقکم الله

حلالا طیباً والتقوا الله الذی انتم به مؤمنون وایضا قال یا ایها الذین کلوا مما فی الارض

حلالا طیباً ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه کم عند ربین و طیب بروزن سید و صیبت

پاکیزه مرغوب الطبیعة المستقيمة علی حادۃ الشریعة المطهرة و این اصطلاح شرعی است و

در لغت مطلق پاکیزه آمده پس طعام مغضوب پاکیزه در شرع تریف طیب نیست

بخلاف لغت و عن المقداد بن معدیکرب قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه آله

و صیبه و سلم ما اکل احد طعاما قط خیرا من ین اکل من عمل یدیه و ان نبی الله داود علیه السلام

کان ین اکل من عمل یدیه رواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

علیه آله و صیبه و سلم ان الله طیب لا یقبل الا طیباً و ان الله امر المؤمنین بما امره المرسلین

فقال یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات و قال یا ایها الذین آمنوا اكلوا من

قال الله ما البطون من اصول  
الحلال عشرة تجارة بصدق  
و اجارة بنوع و بینه من اخ  
صالح و میراث من اصل طیب  
و احیاء الموات و ما ابتدع الله  
غیر مملوکه و خمس الغنائم اذا  
نصبت بعدل و صید البر و البحر  
و السؤل عند عیس الحاجة  
و علیک بها لتکون علی اھبة  
من الطود الذی هو اھم  
المهم ما کشف الرزق

حلال است که نتایج  
طعام رسد از جایز و یقین  
نباشد یا کب بوجوب  
یا آنچه بعد از خطبه بخند  
نتیج الله و صیبه و سلم  
فصل فی طیب

عنه  
المعنی لا یقبل الله الا طیب  
و لا یقبل ان یتعجب بغيره کذا لیه  
یس من صفته بقول الله ان الله  
و الرسل بالشرع یترفع

الطيب في الاصل حقا  
الجنت واذ وصفه  
العبد مخوف المتق  
الجل والفتق المتق  
بالعلم والصلاح وقد  
يوصف به الرب سبحانه على  
انه هو المنزه عن زناكل  
الصفات وقبايح الارواح  
والطيب من الرزق لا لا يشتم  
عاقبه وكان تناديا بحكم  
الشرع في توفيق شرح معاني  
من كتاب التيسير

طببات ما رزقناكم ثم ذكر الرجل يطيل السفر اشعث اغبر يد يديه الى السما وقال يارب يارب و  
مطلوع حرام ومشرع حرام ومطعم حرام وغذيري بالحرام فاني يستجاب لذلك رواه مسلم پس چون دعا  
مستجاب نميگردد و ذکرش را تاثيري نباشد ومع ذلك دلش موطن خواطر شيطاني گردد  
چه لقمه تخم است و انديشه براوست پس چون تخم خبيث بود برش هم خبيث برآيد و اين  
قاعده مقرريست نزد مشايخ طريقت و شرح خواطر تفصيل تمام در فضل علامه حله بيان کرده  
و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه و علي آله و صحبه وسلم طلب كسب  
الحلال فریفته بعد الفريفته روزه اليه يقى في شعب الايمان و در تفحات السالكين مي فرمايد  
العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال و واحد منها سائر العبادات و در مشنوی معنوي  
فرموده مشنوی علم و حكمت زايد از لقمه حلال ، يا بحر عشق ازوي بجز شدي ملال ، يا  
لقمه تخم است برش انديشها ، يا لقمه بحر و گويش انديشها ، يا سچ گندم كاري و جو برويد ، يا  
سچ ماده آب كره خوريد ، يا چون ز لقمه لوحه بيني مدام ، يا جهل و غفلت زايد ازوي  
دان حرام ب بزرگي فرموده بيت لقمه كامه ز راه شهنك ، يا خاك غر بهتر است زان  
لقمه خاك ، يا كان ترا در راه دين مفتون كند ، يا نور عرفان از دلست بيرون كند ، يا غيبت



۳۲

زان نقص دین ظاهر شود، نفس تو زان لقمه قاهر شود، در ره طاعت تریاجی  
 کند، خانه دین ترا ویران کند؛ آنچه می گویند که اصحاب کما را از لقمه حرام بگرد  
 نیست و این قول را بعضی مدقّقون جمله حجت گرفته اند و این مذهب را حین و شمر ازین  
 و امثال ایشان خذلهم الله تعالی است و این مذهب باطل است و کتاب الله دست  
 رسوله و اجماع امت بر بطلانش گواهی می دهند و اکمل کمل انسان رسولان حق اند  
 و ایشان را حق سبحانه و تعالی فرموده یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعلموا انما  
 تا آنکه همه مردوری کرده اند و عن اسیهیرة رضى عن ابی بنی صلی الله علیه و علی اله و آله  
 قال تابع الله نبیاً الارعى الغنم ای بالاجرة فقال اصحابه وانت فقال نعم کنت  
 ارعى علی قراریط لاهل مکة و رواه البخاری و در حکمت رعی غنم شارحان مکتبها گفته اند  
 و افضل جمیع المؤمنین بعد الانبیاء والمرسلین خلفاء الراشدين اند و ایشان مأمور  
 بودند با کل الحلال حقّ تقیاء کرده اند بعد از علم با کل غیر وجه و عن عائشة رضى  
 قالت کان لابی بکر غلام یخرج له الخراج هو البقرة علی العبد بما یکسبه و کان ابو بکر ما کل  
 من خراج فجاؤا یوما بشئ فاکل منه ابو بکر فقال له الغلام اتدری ما هذا فقال ابو بکر ما هو

۳۳  
 قال كنت تكلمتُ لاسنان في الجاهلية وما احسن الكهانة الا اني خذعته فليقن فاعطى  
 بذلك فبذل الذي اكلت منه قالت فادخل ابو بكر يده فقاء كل شئ في بطنه روي  
 وعن زيد بن اسلم قال شرب عمر بن الخطاب لبنًا فاعجبه قال للذي سقاه من اين لك هذا  
 اللبن فاجره انه ورد على ماء قد سقاه فاذا النعم من نعم الصدقة وهم سيقون فحلبوا الى من  
 البانها فجعلته في سقاء وهو هذا فادخل عمر يده فاستقاه روي البيهقي في شعب الان  
 ورواه مالك ايضا وايجز در مشنوی آورده بیت هر که در وی لقمه شد لوزی جلال، نا پر  
 خواهد آن خورد اورا حلال، و در جای دیگر آورده بیت لقمه شیه است کامل را حلال، چون  
 تو کامل نیستی باش لا نا پر چه گیرد علیی علت شود، کفر گیرد کامی ملت شود، آن در  
 حل و حرمت شرعی نیارده است بلك در بیان ترك خوردن فضولی است، مرید را که ناز غدا  
 تن نگذرد به غذا، و روحانی نرسد چه آن خوردن اورا مانع است از غذا، و روحانی پس  
 اورا آن خوردنی به نسبت مقصودش حرام است بخلاف کاملان که ایش از آن خوردنی مانع  
 نیست پس ایش از حلال است و کلام شنوی از ما قبلش و ما بعدش برین معنی بفریاد و افصح گوی  
 میدهد و پر کجاست بر غیر این معنی حمل کند او خود را در خسارت می اندازد و آنچه گفته نگردد  
 کامل



کامی ملت شود و آن چون مناسک حج مثل احکام محرم و دیدن بین صف و روزه و زکات  
 را ضلوع در طواف و بوسه حجر اسود و رمی جمار و حلق و قهر و غیر ذلک که حکمت حکیم  
 مطلق راجع و تعالی و رسول وی کسی نداند اگر از جانب شارع بماند بودی  
 برگرد این اشیا مشروع و مروج تگشتی چه عقل سلیم ازین اشیا ابایی کند چه عقل در اسرار  
 الهی کور مادرزاده است لهذا حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه در ابوسه داده اند پس  
 گفته اند من میدانم ترا که سنگ است و بیچ فرز و نفع نمی رسانی اگر من رسول خدا را بوسه دارم  
 ترا ندیده بودم برگز ترا بوسه ندادم کذا فی الصمیحین و چنانچه تکبیرات عیدین که بسبب لب  
 امام حسن یا حسین پرمایه واجب شده و قه آن در ترغیب الصلوة است و چنانچه مباح شده  
 اکل و شرب و جماع در لیالی رمضان بعد از عشاء و اخیر به عمر بن خطاب رضی الله عنه و اشغال این در شرع  
 بسیارند و هر چه گیرد علی ملت شود آن مانند آن مباهات است که بسبب تشنه بکفار منعی  
 شده اند دیگر بدانند الفضل قوت آنست که از عطل دست خودش بود و چون عمل نتواند کرد  
 بسبب مانعی شرعی پس اگر مستحق بیت المال است از وی بگیرد و اگر در جائی بود که حق  
 مستحقان بیت المال بایشان نمی رسد پس بر مسلمین واجب است مواسات او بنفقة و





۳۶  
 چه او در صد و احتیاج است چه او را سوالی آن آمدنی است لهذا روح وجود انصاف  
 صرف الزکوة است علی صاحبہ الشیخ عبد الحق فی شرح المستکوة والعلامة الحموی فی  
 شرح الاشباه والنظائر و احادیث بسیار موافق قول صاحب کفر آمده اند و بعضی  
 قول ثانی را تأیید می دهند ولیکن نباید کہ پیش از حاجت سوال کند چه احتیاج متوقع  
 معتبر نیست و در حق السائل وعید سخت وارد است پس باید کہ بر قدر حاجت منحصر  
 داشته شود و قیل لصاب تحريم سوال پنجاه درم است و بر که قدر پنجاه درم مالیت  
 دارد او را سوال حرام است و جماعتی از فقہا بر اینند و عن الزبیر بن العوام قال  
 قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم لان یاخذ احکم حبه فیاقی  
 بحرفة حطب علی ظهره فیبیعها فیکف الله بها وجهه ای عن السؤال خیر له من ان یسأل  
 الناس فاعطوه او منغوه رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یتقی  
 یوم القيمة لیس فی وجهه مزرعة لحم متفق علیه و عن سهل بن حفظة قال قال رسول  
 الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم من سأل الناس وعنده ما یغنیه فاما

یسکتشر النار قال النقیلی و هو احدث و اریه فی موضع آخر و ما المعنی الذی لا یبغی  
 مع المیده قال قدر ما یغنیه و یغنیه و قال فی موضع آخر ان یکون له شبع یوم اولیده و یوم  
 رواه ابو داود و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 من سال ان سی و له ما یغنیه جاء یوم القیمه و حنیئته فی وجهه فحوش او حذوش او کدوح قیل یا  
 یا رسول الله و ما یغنیه قال خمسون درهما او قیمتها من الذهب رواه ابو داود و الترمذی و النسائی  
 و ابن ماجه و الدارمی و حوش و حذوش و کدوح بر سه لفظ متقارب المعنی اند و جماعتی از علمای  
 بر آنند که آنرا که سوال جائز نیست او را در مساجد سوال کردن جائز نیست و لیکن قول ایشان  
 صحیح نیست و شیخ جلال الدین سیوطی رساله ساخته ست در جواز سوال در مساجد مدلل با حادوث  
 کثیره متنا بیدل العساجد فی السوال فی المصباح و دیگر بدانند در جواز اخذ جائزه از ارا و علمای  
 و قبول کردن بیدر ایشان اختلاف ست در میان علمای و تحقیق آن در بستان فقه ابو الیثیم  
 سمرقندی و دیگر کتب فتاوی ست و دیگر بدانند چون کسی کسب حلال میکند و اندکی کسب حرام  
 بهمی کند و حلال را بر حرام می آویزند پس جمهور اهل طریقت بر آنند که قبول کردن بیدر او و طلب  
 خوردن از خانه او و خرید کردن چیزی از او جائز نیست مگر چون معلوم کند که آن چیز از حلال  
 است

ع  
 بعضی خراشیدن و پوست  
 باز کردن آنند  
 ریشی

ع  
 عسجد بفتح ز و ج و ج و ن  
 در و یا قوت و شتر بزرگ  
 ریشی

و یغنی



و بعضی گویند همه حلال و جائز است در حق وی و وبال حرمت بر سر مالک است مگر چون

داند که این چیز حرام است چه اصل در اشیاء حلال است و حرمت بشت زائل نمی گردد البتین لا

یزول بانگ قال فی البستان روی عن عمر بن الخطاب عن النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه و سلم انه

قال ان السلطان یصیب من الحلال و الحرام فما اعطاک فخذة فانما یعطیک من الحلال و مثل هذا

الحديث جاء عن علی ابن ابیطالب رضی الله عنه معنی این حدیث چنین بیان می کنند که هر چه تصدق میکند

از مال مخلوط و مشتبه آن از حلال واقع می شود و تحقیق محققین از فقهاء درین باب ائیت که

غالب را حکم کل است اگر غالب وجه مالش حرام است همه را حرام گفته شود مگر چون چیزی را بیقین

معلوم کند که این از حرام نیست و اگر غالب مالش و غالب وجه اکت بش حلال بود همه را حلال

گفته شود مگر چون چیزی را بیقین داند و لیکن سلامت در ورع و تقوی است از اهل مشبهات

که لا یخفی چنانچه در حدیث صحیحین وارد است الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشبهات لا یعلمین

کثیر من الناس ممن اتقوا الشبهات استبرأوا لکینه و عرضة و ممن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام

کارا عی یرعی حول الحی و یوشک ان یرقع فیه الحدیث و حکم چیزها باز بر اخلیت است پس اگر

در بازار اکثر آمدن مال حرام باشد همه را حکم حرمت است پس خرید کند و بهمه و بصدره و بهیبه و

و بقصد بگیرد چون حلیت او معلوم کند بمشابه یا بد لالت یا سوال و در حدیث شریف آمده  
 که چون متصدق از صدقه حرام توقع اجر دارد کافر گردد و اگر فقیر حرمت آن صدقه را دانست  
 پس بر آن صدقه او را دعاء بخیر کند او هم کافر گردد نفوذ باند مندر در اشتباه و نظائر در قاعده  
 اذا جمیع الحلال و الحرام غلب الحرام علی الحلال از فتاوی قیصر آورده ان کان الغالب  
 الحرام فی الاسواق یتنزه عن الشراء و لکن مع هذا لو اشتري ای شیئی غیر معلوم حلال یا طیب و لکن  
 و علامه حموی در شرحش گفته و ینبغی ان تری الاشیاء فی ایدی الناس حلالا فی ظاهر الحكم مالم  
 یتبین لک شیئی ای مالم ینظر لک انه من الحرام و در مبحث ثانی که در قاعده عاده سب العاده  
 المطرده هل تنزل منزلة الشرط آورده فی بیوع الملتقط عن ابی القاسم الصغار الاشیاء علی ما ظاهرا  
 ما جرت به العاده فان کان الغالب هو الحلال فی الاسواق لا یجب السؤال و ان کان الغالب هو  
 الحرام فی وقت او کان الرجل یاخذ المال من حیث وجده و لایتم مل فی الحلال و الحرام فاسأل عنه  
 حسن انتهى و پوشیده نیست که مقتضای عبارت آنست که در صورت اولی گفته شود لا یجب السؤال  
 و لکن حسن و در صورت ثانی گفته شود فاسأل عنه واجب و علامه حموی نیز در بیچ هیچ اعتراضی نکرده  
 و توجیهش چنین است که مطابق قاعده ان ما ثبت بالیقین لا یزول الا بالیقین اهل مال چون صاحب است



عذخیه و تغلیب حرام بر حلال با اختلاط در اسواق سنگ واقع می شود در حلیت و حرمت  
 اشیاء اسواق مادامکه حرمت چیزی بیقین معلوم نکند بعینه و در رسول نوعی از بیحس است پس  
 واجب نباشد بلکه حسن است و چیزی که بغیر سوال بگیرد شرباء یا بهبه یا بصدقه او را حلال است  
 چه پیش از حرمت صادر نمیکرد و در اصل حل است و سؤال در هر دو صورت احتیاط است و لیکن  
 در صورت ثانیة او کد است و چون در قناع اسواق و اموال الناس اختلاط و اشتباه واقع  
 شود پس اهل و رع از تشخیص اجتناب از و واجب گویند الا عند الضرورة الشديدة الملیحة که  
 معررت الضرورات بتیح المحضورات و حکم بغلبه مذنب فقهاء است و چون کسی در نقود خود  
 سنگ دارد که از وجوه حلال اند یا حرام چنانچه جوهر سلاطین ظلمه که اغلب در آن حرام باشد  
 پس حیل آنست که اول چیزی خرید کند از ماکولات و ملبوسات خود بعهده در مجلس ثانی از آن  
 نقود اداء دین خود کند همچنین روایت کرده است ابو یوسف از امام ابی حنیفه رفته علی مخرج به  
 فی الاشبه والنظر شرفی القاعده اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام علی الحلال و هم از  
 کلام درین قاعده معلوم می شود که مال موروث در حق و ارث بعد الارث و مال بدل دین در  
 حق دائن بعد از قبض حلال میگردد اگر چه در حق مورث و مدیون حلال نبوده و همچنین قرض در

فی الخدمه اذا اختلط الحلال بالحرام  
 نفس تغلبه خطه بغلبه اقضه او کد است  
 بغلبه در آن و لم یغلب الحلال  
 الحرام یخرج الفقیر والدرهم  
 العشرة فیکون الباقی حلالاً  
 حکمة الفقه





و عشرة حراما لثبته لما فيه من اخذ مال الفقير انتهى پس از اینجا معلوم شد که شبه حرام است به  
 استقراض از حقی در حق مستقرض بر طرف نمیگردد و در کتاب فطر و اباحت از حق ثانی آورده که  
 حرامه متعدی گردد و تجاوز میکند در اموال مع علم آن یعنی در صورتی که اول ایدی نکرد در حق  
 و ادا شد اگر چه داند که مال مورش حرام بود در حق وی حلال گردد بشرطیکه ارباب اموال را ندانند  
 و چون ارباب اموال را میدانند پس حق ایشان بایشان رسانند ولیکن شارح از بزرگوار آورده  
 اگر مورش چیزی را بر شت یا بنظم گرفته بود و ادا شد آن چیز را بعینه می دهند جائز نیست او را  
 اخذ آن چیز و اگر عین را پس بگیرد مال مورش را در حکم قضاء اما در دیانت تصدق کند بجهت  
 قضاء و آنچه در شرح و قیایه در بیع فاسده آورده که آن که اول ایدی تا شرافتی رفع الحرامه  
 علی ما عرف این قول محمول است بر علم علم علی ما صرح به العدمه المحمولى فی کتاب الخط و الاثبات  
 من شرح الاشباه والنظائر ما قلنا عن الشيخ عبد الوهاب الشعرانی حیث قال فی کتابه المسی  
 بالمتن سالت الشهاب الشبلی عما نقل عن بعض الحنفیة من ان الحرام لا یعدی ذمتین  
 یعنی ترتفع الحرامه فی نوبت الثالث قال هذا محمول علی ما ذکرنا لم یعلم بذلك پس اگر کسی  
 بر شت یا بغصب یا بنظم یا بوجه دیگر از وجه حرام مایی گرفته و دیگر را بیع یا هدیه یا بصدقه

لیست فقره ان یطالب به  
 ان یاخذ به یعلم و ان اخذ  
 ان خاضع الیه فیه یطالب به  
 استحقاق بر حق را بطلان  
 کذا فی الحاشیه

پس از وی ثابت گرفته اگر آن ثابت اصل حقیقت آن مال را میداند او را حلال نیست استغفار  
بدان مال و اگر نمیداند حلال است لقوف آن مال او را و فقیه ابو جعفر رضا گفته که ثابت را حلال  
است اگر چه میداند که در اصل آن مال حرام بود که کسی اول تبعیضی گرفته و او بدست ثانی داده  
و او بدست ثالث داده و این جور و حقیقت در حق ثالث مع علم آن بکلمه قضاء است اما از  
روی دیانت و وریع او را هم سزاوار نیست تناد آن و این خوب فقیه ابو جعفر را علامه محوی از  
ذخیره از فصل ثالث از کتاب کراهت آن نقل کرده دیگر بدانند اگر مرد زن خود را از مال حرام  
خود نفقه دهد یا کسوت دهد زن را جائز نیست تناول آن طعام و شرب و گناه آن بر مرد است  
نه بر زن بکذا ذکره المحوی فی شرح الاشباه ناقلاً عن الخانیة من کتاب الخط و الاباحه و در حفظ  
و اباحت اشباه و اظهار گفته که در تجنیس و خانیة گفته که بیس زمان تا زمان الاقبتان یعنی التبیانه  
یعنی درین زمان پریز از شبهات ممکن نیست چه به دیار مملو و آلوده اند از شبهات و حلال  
محصن قلیل مانده است پس پریز نگاری از حرام صرف خالص و در نیزمان غیبت است که از افعال شایع  
العلاء المحوی و الله اعلم بالصواب اما آنچه مشهور است در عرف که نسیه الله بر ایم گفتنی گفته است  
آن مخصوص است بحرام بعینه اصلی چون زنا و غدر و میه و بر حرام بعینه عارضی چون سرقت و نسیه  
میگویند



لیتة الله تعالى موجب کفرست صرح به فی شرح موجب الرحمن و این عبارت اوست  
 اعلم ان الحرام علی تسهین حرام بعینه کالزنا والنحو حرام بعینه کالمقصوب والمسدوق و <sup>الله</sup> <sup>صحة</sup>  
 تعالى فی ابتداء تناول القسم الاول کفرون الشانی انتهى در عقائد سینه از فتاویٰ <sup>صحة</sup>  
 آورده کس طعام غضب کرد پس وقت خوردن بروی بسم الله گفت کافر نگردد و لیکن هم از  
 عقائد سینه معلوم می شود که نزد بعضی بسم الله گفتن بر حرام عارضی که حرام بعینه است  
 نیز کافر میگردد چنانچه گفته و من اکل طعاما حراما و قال عند اكله بسم الله حکى الامام المعروف  
 بالشیخی عن بعض مشائخنا انه یکفر لاستحقاقه علی اسم الله تعالى و نظیره فی شرح العقائد <sup>نفسیه</sup>  
 اند اذ اعتقه الحرام حللا فان کان حرمة بعینه و قد ثبت بدلیل قطعی یکفر و الا فلا ای ان لم  
 یکن حرمة بعینه بل بعینه او ثبت حرمة بدلیل ظنی لا یکفر و بعضهم لم یفرق بین الحرام بعینه و  
 غیره و این کتاب محل این نوع مسائل نیست و لیکن اینقدر به مناسبت این فصل در ذکر آمد  
 و الله اعلم بالصواب فصل ششم در توبه عوام مردم که آن اول قدمیت از قدمهای <sup>نفسیه</sup>  
 و نخستین مرتبه است از مراتب ارادت و بعضی گویند که اول قدم ایضا قلب است از <sup>نفسیه</sup>  
 که آن مقدمه توبه و مبدء اوست و قول اول قول جمهور است چه ایضا قلب بتوفیق <sup>نفسیه</sup>

نه باکت ب عباد و توبه اکت بیست و جمله قدمها اکت بیست و توبه عوام بر سه قسم است  
 یکی قوی فقط دوم جنانی مع قوی یا بغیر قوی سیوم عملی مع جنانی یا بغیر جنانی پس نوع اول  
 غیر معتبر است و دو نوع باقی معتبر اند هر یک را ازین دو مصلقات مخصوصه است چنانچه  
 بمب بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و توبه خواص و اخص خواص در فضل علی حده  
 بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و نوع ثالث که توبه علمی است هم در فضل علی حده خوا  
 اند ان شاء الله تعالی و درین فصل نوع اول و ثانی بیان کرده می شود بدان الفاظ  
 صادق که توبه و اوبه و انابه در لغت این هر سه لفظ بمعنی رجوع اند یعنی بازگشتن  
 و در عرف شرع این هر سه لفظ توبه و اوبه و انابه همی الرجوع من متابعه الشیطان الی  
 اطاعة الرحمن بدانکه قرب و بعد حق معنوی است نه صورتی و برانرا قرب اصطنعی  
 حاصل است از روز مشیت چه در اقرار مشیت همیکن بودند کما قال الله تعالی و اذاخذ  
 ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم و اشتهد هم علی انفسهم الست برکم قالوا بلی اللآیه و بر الشان  
 و جهت آن اقرار بر فطره اسلام زائیده می شود قال الله تعالی فطرة الله التي فطر الناس علیها  
 لا تبديل لحق الله ذلك الدين القيم بکذا قال الشرحون فی حدیث الصیحین مانن مولود



الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او نسیئرانه او یمجسانه الحدیث و زیاده بیان  
 این مقدمه در بعضی مواضع این کتاب ذکر کرده شده است پس بنده در دنیا بعت<sup>۱</sup>  
 هو النفس و اغواء شیطان از بارگاه حق دور می افتد و باز ندامت کشیدن بران  
 دوری و آب حسرت ریختن باز گشتن اوست از متابعت شیطان بسوی اطاعت  
 رحمن پس بحکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له آن دوری طی می گردد و قرب اهل  
 حاصل می شود بدان ای طالب صادق که توبه بر دو نوع است یکی توبه<sup>۱</sup> از ذنوب حرف<sup>۱</sup>  
 دوم توبه<sup>۲</sup> از تضییع حقوق و این بر دو نوع است جان و مالی و مالی بر دو نوع است  
 نوعی از ان مالی عبارت از رد المظالم است این النوع را توبه عملی گویند و سیاست  
 در فصل دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نوع اول که توبه حرف<sup>۲</sup> از ذنوب است  
 چون توبه از ریاء و سمعت و کذب و عجب و تکبر و حسد و شرب خمر و حب الدنیا و حب جاه  
 و زنا برن دیوث با جرت و مانند آنها از آنچه در ان حق مخلوقی ضایع می گردد و راجبی  
 از واجبات الله تعالی فوت نشود بلکه در ان نوع ظلم بنفس است و پس و توبه ازین  
 نوع گناهان بر دو نوع است یکی قوی فقط که بر زبان مغفرت می خواند و استغفر الله

استغفار الله می گوید و از گناهان باز نمی آید و بجهت صمدیت رجوع نمی کند و در دل  
 خود ندامت نمی کشد و این توبه منافقان است. یقولون با فواهم بالیس فی قلوبهم و این  
 توبه رایج اعتبار نیست و در فتاوی برهنه گفته فی الحدیث المستغفر لبنا المهر علی ذنبه  
 مستغذاء بریه و توبه معتبره توبه خجانی است و آنرا سه رکن است عند جمهور مشایخ طریقت  
 و فقهاء و محدثین یکی ندامت بر ماضی یعنی گناه یکباره کرده است دوم ترک در حال یعنی بالفعل  
 از آن گناه خود را باز داشته بود و الا ندامت بر ماضی هم معتبر نگردد سیوم غم بر عدم عود  
 بر آن گناه در مستقبل یعنی در وقت ندامت در دلش چندان کراهت از آن گناه و  
 نفرت و خشمی الله پیدا نکند که پیدا کرد که این گناه بار دیگر نخواهم کرد و بعد از آن چون ندامت  
 ساکن شد و آن کراهت و نفرت برفت باز در بلاء افتاد و آن گناه کرد آن توبه اوصیح  
 باشد و گناه سابق بآن محو می گردد و برای محویت این گناه که پس از توبه کرده است  
 توبه دیگری باید و چون از گناه عاجز ماند بعجز دانی ابدی پس ندامت بر ماضی کفایت  
 میکند باین درین اختلاف است بعضی گویند که این ندامت صرف معتبر نیست چه در ترک و ترک  
 که ترک در حال و غم بر عدم عود در استقبال یافته نمی شوند چه ترک در حال در حالت قدرت



و اختیار متحقق می گردد و غم بر عدم عود به نسبت قدرت مرجوعه متوقّف در استقبال است  
 و این ترک و غم افعال اختیاریه اند مع القدرة علیهما و عاجز از فعل قدرت نمی دارد حکایت  
 و غم از او متحقق شوند و عجز از فعل دیگر است و ترک فعل دیگر است و وقت قدرت  
 وقت او بود و چون به تقصیر خویش وقت توبه فوت کرد توبه وی معتبر نیست لهذا گویند که  
 توبه در حالت نزع یعنی <sup>تا امیدوار نباشد</sup> و قتیکه از حیاتی مایوس شود و اشاره موت عیان گردد معتبر نیست  
 که در آن وقت ندامت است و ترک مع قدرت و غم مع قدرت موجود نیست فی الحدیث  
 عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم ان الله یقبل توبه  
 العبد مالم ینفر عن ذنوبه الترمذی و ابن ماجه ای مالم یعلم علامات الموت و بعضی میگویند که  
 چون ندامتش بجایی بود که اگر در آن <sup>آن</sup> قادر شود بر آن گناه تهنّس کند و در گناه واقع  
 نه شود امید قبول توبه اوست چه ندامت اصل توبه است و ترک در حال و غم بر عدم  
 عود در استقبال گاهی ثابت نمی شوند بلکه عجز از فعل در حال بجائی است که در حال اعتبار  
 کرده شود و عدم عزم بر عود در استقبال بجائی غم بر عدم عود در استقبال اعتبار نموده شود  
 چنانچه کسی در جائی بود که آنجا زینت بودند و او آنجا زنا میکرد و بعد در شهر اهل تقوی آمد

و آنجا سکونت ابدی گرفت پس درین شهر تائب شد و بر ماضی حرمت و ندامت خورد پس  
 اینجا ترک و غم موجود نیست چه ترک آنرا گویند که کسی بر فضل قادر بود و از مزاج القدرت بگذارد  
 و کند و این کس در شهر اهل تقوی قادر نیست برزنا چه زانیات در آن شهر نمیندکن عدم  
 زنا سبب عجز از زنا بجائی ترک زنا اعتبار کرده شود و غم بر عدم عود آنست که بالفعل و واقع  
 قدرت بود و او غم ترک کند غم ترک مستمر و آن اینجا موجود نیست لیکن در اینجا او غم برزنا  
 هم نیست پس این عدم غم بر عود بجائی غم بر عدم عود اعتبار کرده شود و این بر دو اعتبار و قی  
 بکار آید که ندامت آن کس زانی برزنا بخیری بود که اگر بالفعل او را اسباب زنا بمیه میا شود و  
 سوری الله تعالی هیچ مانعی نبود او نفس را مقهور سازد و زنا نکنند و بمیرن قیاس است زان که زان  
 پس تائب شد و شارب خمر که بعد از افلاس چون بهاء حرمند از تائب شود و سارق و قاطع طریق  
 بعد از آنکه جاء مانده شدند تائب شد و ناطع موئی حرام چون نابینا شد تائب شده و کاذب  
 و مغتاب بعد از آنکه شدن تائب شدند اینهمه کسان چون وقت توبه عاجز اند از گناه کردن  
 بجز دائمی ابدی پس نزد بعضی توبه ایشان مقبیر نیست و نزد بعضی کسیکه ندامتش تمام بود چنانچه  
 گذشت توبه او مقبول است لیکن حکم مقبولیت توبه او نمی کنند بلکه میگویند که امید است که توبه او مقبول



گرد و فی شرح السنه عن عبد الله بن مسعود موقوفاً قال الندم توبة والتائب عن الذنب كمثل  
 ذنب له پس ندامت را اصل توبه قرار داد پس گاهی ترک حقیقی و عزم بر عدم عود حقیقی یافت  
 نمی شود چنانچه در مشاللات مذکوره معلوم شد پس باید که آنجا ندامت کافی بود چنانچه گذشت  
 و لیکن یک صورت باقیست و آن چون عجزش ابدی نبود بلکه بغالب ظن امید قدرت بود  
 و عجز در معرض الزوال بود پس در این صورت شاید که توبه او با اتفاق جائز و مقبول بود  
 دیگر بدانکه امام حسن بصری توبه را چهار رکن میگوید سه مذکوره و چهارم استغفار است  
 اعنی طلب مغفرت بر بنیان چنانچه گفته و التوبة هي الندم على الذنب الماضي و تركه في الحال  
 والعزم على عدم العود عليه في المستقبل والاستغفار بانك صرح به في غنية الطالبين  
 لغوث الثقلين قدس سره و لیکن در تفسیر حسین از امام حسن بصری خلاف این منقول است  
 پس معلوم شد که از امام حسن دو قول است و جمهور بر آنند که استغفار مسنون و مستحب است عند  
 توبه و نداده نه رکن توبه دیگر بدانکه توبه بوضوح آنرا گویند که آنرا شکست نیاید و آن عزمش  
 عدم عود تا وقت موت بر ثبات و برقرار ماند فی تنبيه الغافلين قال معاذ بن جبل يا رسول الله  
 ما التوبة الموضوح قال ان يندم المذنب على الذنب الذي اصابه فيعتذر الى الله ثم لا يعود اليه

و نضوج بفتح برابرت در وی تذکیر و تانیث یقال غسل نضوج ای خالص و قد یقال النضوج الصا

او سو ماخوذ من النضاج بمعنی الحیاط فالنضوج هو المخیط الفعول بعض المفعول کما صاحب التوبة

ینضح ای یخیط ما خرف ذنبه من و صد بالحقرة الصیدة بحیث لا یخرقه بعد ذلك و الحاصل الثبات علی التوبة

کذا قالوا و بعض میگوید توبه مطلقه را دو رکن است یکی ندامت بر ما فی دوم ترک و حال مع قطع نظر از

استقبال یعنی از استقبال نیز غم بر عود بود و نه غم بر عدم عود یعنی دلش از غم مستقبل خالی بود و توبه نضوج

را سه رکن است دو رکن مذکور شدند و سوم غم در وقت ندامت بر عدم عود و استقبال پس چون بعد از آن

باز گناه کند آن ضافی توبه نضوج نیست چه در وقت توبه غم او صادق بود که برگزیده کند آن گناه را بعد

از آن و اعتبار وقت توبه راست و ثابت ماندن بر ترک گناه آن در ما بعد توبه آن و رعایت تقوی است نه توبه

پس آنچه نزد جمهور تعریف توبه مطلقه بود نزد این بعضی تعریف توبه نضوج است و نزد جمهور و رعایت تقوی از

گناه سابق بر توبه که از و ثابت شده است جزو توبه نضوج است و نزد این بعضی و رعایت تقوی علاوه است

و ملا حسین کاشفی و اعطی در باب ششوی قول این بعضی را اختیار نمودن و در تفسیر خود این قول را

حسن بعضی گفته و در غنیة الطالبین گفته که هر که مغفرت خواهد و حال کند از گناه باز نی ماند او بر پروردگار خویش

استهزاء میکند و در قاضی رحمه الله این را حدیث گفته و نیز در غنیة الطالبین است که لغزش و احد بعد توبه قبیح تر



از بهشت و لغزش قبل از آن و اینست، قول یحیی بن معاذ رازی قدس سره حاصل این قول آنکه گناہان قبل  
توبه سبب مغفرت میگردد و گناہان بعد توبه بزرگتر می شوند بسبب عهده شکنی چه توبه در حقیقت عهده بستن است  
بیت نقض میثاق و شکستن توبهها، موجب لعنت بود در انتہا، حدیث از آن سرکشان اندر در آن گشت  
از توبه شکستن حوک و خرا، قوم یک چون عهده حق انداختند، جسم شان بوزینه ظاهر ساختند، این  
امت نشد سنج بدن، لیک سنج دل بود ای ذوفطن! و این قباح است توبه شکنی سبب نه آنکه بعد از آن  
توبه مقبول نیست چه توبه مقبول است بر حال اگر چه صد بار توبه شکسته شود و عن ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنہ  
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ما اقر من استغفرو ان عاد فی یوم سبعین توبه رواه  
الترمذی و ابوداود و مراد از استغفار اینجا نه امت بردن با تضرع و زاری و جفرت باری که آن معنی توبه است  
نه استغفار مجرمانی که داب اهل نفاق است و دیگر بدانند توبه از بعضی گناہان بجز بعضی دیگر اختلاف است  
در وی چنانچه از آن توبه کرد و از غیبت توبه میکنند و از اخلاق فحش توبه کرد و از بار توبه میکنند و همچنین غیر  
پس جماعتی بر آنند که اینچنین توبه او را صحیح سود نمیدهد و جماعتی دیگر می گوید که چون توبه او معذور یا کاربان  
و شرائط بود مقبول است و آن بعضی گناہان که از قیام شده سبب مغفرت میشوند باین توبه و در بعضی  
منہ این را صحیح گفته و در بعضی کتب سلوک هر المقت ر گفته و در فایده گفته که این فائده نقصان

عقوبت دارد چه مردم را بیعی گنایان التزام و التذاذ زیاده می بود از بعضی و نیز پس توبه ازین بعضی سهل

می شود از توبه از ان بعضی پس این باعث توبه از بعضی گنایان بجز بعضی پس است

که مقبول باشد و در عقائد نسبی از شرح عقائد جدایی آورده که توبه موقت صحیح نیست

چنانچه توبه کند از گناه بقصد آنکه یکسان این گناه نخواهم کرد چه غم بر عدم عود بدی

می باید در وقت توبه اکنون بدانکه ایمان باس باجماع مقبول نیست قال الله تعالی

و لم یک یفقهیم ایمانهم لہما راو باسنا یحین توبه باس از کاران باجماع مقبول نیست

و در توبه باس مؤمنان اختلاف است اکثر آنرا که مقبول نیست و بعضی میگویند که مقبول است

و حجت اکثرین نظایر مخصوص است قال الله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع

نفسا ایمانہا لم تکن آمنتم من قبل او کبت فی ایمانہا خیر او بعض آیات چون محقر عند النسخ

ملائکہ را معاند کند و بعضی غیب شہادت شود چون شرائط ساعت ہویدا گردد و در تفسیر

بیضاوی گفته کا المحقر ای کنفس المحقر از صارا لامر عیانا و الا ایمان برائی تو درم کن امنتم

من قبل صفت نفس است قوله او کبت فی ایمانہا خیر اعطفت بر امنتم پس معناه لا ینفع

نفسا ایمانہا امنتم فی ذلک الیوم لم تکن آمنتم من قبل او کبت خیر فی ذلک الیوم لم تکن کبت

کذب



من قبل فی ایمانها خیر او درین آیت دلیل آن کس است که عمل را جزاء ایمان گوید و لکن  
 ملا عصام و ملا تقی زانی در حاشیه بیضاوی این استدلال را رد کرده اند که متصور نیست  
 کسب خیر در ایمان از کسی که ایمان ندارد و عدم نفع ایمان مستلزم عدم اعتبار ایمان است  
 و کسب خیر در ایمان مثبت اعتبار ایمان است و ملا عصام گفته که احتمال است که معنی این  
 آیت چنین باشد نفع ندهد نفس را ایمان با اعتبار ذات ایمان اگر نیاورده است  
 ایمان پیش ازین و با اعتبار کسب خیر اگر پیش ازین نکرده بود پس مراد از کسب خیر در حالت  
 تنوع چون محض را ملائک در نظر آید توبه از عصیان است چه در الوقت قدرت بر  
 کسب خیر سوائی توبه نمیدارد و مراد از وعده ظهور اشراط ساعه عام است مرتبه تیرش  
 است قال الله تعالی ولیست التوبه علی من یعملون السیئات حتی اذا هم هم الموت  
 قال ان تبت الآن پس معلوم شد که توبه محض مقبول نیست بظهور غیب و مع ذلک که  
 در حال و غم بر عدم عود در استقبالی هم متصور نیست و به معنی قوله صلی الله علیه و آله وسلم  
 ان الله یقبل توبه عبده مالم یفرغ ازمالم یخفر الموت کذا فی تفسیر بیضاوی و معنی صفوا  
 بن عباس قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ان الله تعالی جعل فی

فی المغرب بابا عرَضُهُ سَبْعِينَ عَامًا لِلتَّوْبَةِ لَا يَغْلِقُ مَا م تَطْلُعُ الشَّمْسُ مِنْ قَبْلِهِ وَذَلِكَ قَوْلُ

اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَتْ فِي

إِيْمَانِهَا خَيْرًا رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَةَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثٌ إِذَا خَرَجَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَتْ فِي إِيْمَانِهَا

خَيْرًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَالْجَبَلُ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَابْنُ عَسَاكِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ

صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا الدُّخَانُ وَالْجَبَلُ وَدَابَّةُ

الْأَرْضِ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَامْرَأَةُ الْعَاهَةِ وَخَوَلِيجَةُ أَحَدِكُمْ رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَامْرَأَةُ الْعَاهَةِ

الْعَاهَةُ وَخَوَلِيجَةُ أَحَدِكُمْ حُضُورُ الْمَوْتِ قَالَ الطَّبْطَبِيُّ وَطُلُوعُ شَمْسٍ مِنْ أَجَانِبِ مَغْرِبِ وَدَابَّةُ الْأَرْضِ

بَرْدٌ وَدُرٌّ يَكُونُ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ يَوْمَ يَكُونُ لِكُلِّ نَفْسٍ بِظَهْرِ رَأْسِهَا أَسْرَاطٌ سَاعَتِ بَعْدَ أَرْبَعِينَ خَلْقَ الْبَشَرِ

كَذَلِكَ حَدِيثٌ صَحِيحٌ مُسْلِمٌ لَهَذَا سَبَابُ تَوْبَةٍ نَزْدِيسِيَّتْ وَحُجَّتْ إِيَّانَا كَمَا مَكُونِيْدُ كَمَا تَوْبَةٍ

مُؤْمِنٍ عِنْدَ حُضُورِ مَوْتٍ چُونِ فَرَسْتِجَانِ بِنِيْدُ وَعِنْدَ ظَهْرِ عِلْمَاتِ قِيَامَتِ وَبَعْدَ أَرْبَعِينَ مَقْبُولِ

وَمَرَادُ زَعْمِ قَبُولِ تَوْبَةٍ دَرِيْنِ مَوَاطِنِ تَوْبَةٍ كَفَارِيَّتْ نَهْ تَوْبَةٍ مَوْعِنَانِ بِنَظَرِ نَائِيْدِهِ وَدَرِشْتِ

مَدَارِكِ از شرح امانی آورده که انيقول علمای باجم است شاید که ایشان را حجتی رسیده باشد چه

بنامی



قیاس را در ین باب دخلی نیست <sup>۵۶</sup> واللہ اعلم و در ققوی بر بنی قبول توبہ مومن عند  
 طلوع شمس من مغربها و بعد ذلک ذکر کرده و توبہ محقر مومن ذکر نکرده و در عقائد سینہ قبول  
 و صحت توبہ محقر ذکر کرده و باقی بیان نکرده و دیگر بدانند عیصانات بغیر توبہ مقفور شوند  
 یا نه شوند پس در کبار رسوائی شرک اختلاف است و شرک معاف نمیکرد بجز توبہ و نیزاری  
 از و درین هیچ اختلافی نیست قال اللہ تعالی ان اللہ لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دونه  
 ذلک ان یشاء اما آنچه در مسند امام احمد و در دست عن ثوبان قال سمعت رسول اللہ  
 صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم یقول یا احب الی اللہ من یبذل الایۃ قل یا عباد الی  
 الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمۃ اللہ ان اللہ یغفر الذنوب جمیعاً فقل رجل من  
 اشترک فسکت البینی صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم ثم قال الا و من اشترک ثلاث  
 مرات رواه احمد شراح میگویند کہ مشرک را نہ بخشد مگر بتوبہ فقوله الا و من اشترک ای بشرط  
 التوبہ و دخول فی الاسلام اما صفائر بسبب حسنات بخشیده می شوند با اتفاق اهل سنت  
 و جماعت قال اللہ تعالی ان الحسنات یدبیر السیئات اما کبار رسوائی شرک و رسوائی  
 حقوق اللہ تعالی و حقوق العباد مختلف ینہ اند پس معتزله میگویند کہ رسوائی توبہ مغفرت

کبائر جائز نیست و واجب است بر الله تعالی عذاب مرتکب کبیره و اهل سنت و جماعت  
 عفو از کبیره بغیر توبه جائز دارند لقوله تعالی و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء اما من فرأت  
 که الله تعالی عفو از کبائر بغیر توبه وعده کرده است یا نه پس درین نیز اختلاف است پس  
 جماعتی بر طوایر مخصوص رفته اند و گویند که حق سبحانه و تعالی وعده کرده است بمغفرت  
 کبائر بغیر شرط توبه ولیکن بشرط موت بر ایمان و در وعده حق خلاف نیست ان الله لا یخلف  
 المیعاد قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و در تفسیر مدارک و تفسیر بیضاوی و غیر  
 آورده اند و تفسیر بالقبول خلاف الظاهر و احادیث نیز گواه اند بر مغفرت کبائر مؤمنین  
 بغیر شرط توبه بر طریق وعده نه بر طریق مشیت چه وعده دیگر است که در آن خلاف نیست  
 ان الله لا یخلف المیعاد و خلاف وعده کذب است و آن برخداوند تعالی جائز نیست و  
 خلاف وعید لطف و رحمت است و آن جائز نیست عند بعض المحققین من اهل السنة و مشیت  
 وعده نیست چنانچه در دیگر است و نموده و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و عن عباس بن مرداس  
 ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم دعا لامة عیشت عرفة بالمغفرة فاجاب الله  
 قد عفرت لهم ما خل المظالم فانی اخذ للمظلوم منه قال ای رب ان شئت اعطیت للمظلوم



من الجنة وغفرت للظالم فلم يجب عشيته فلما أصبح بالمزلفة أعاد الدعاء فاجيب  
 الى ما سال قال اي الراوي فصح رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم  
 او قال تبسم فقال له ابو بكر وعمر بابي انت واتي ان هذه الساعة ما كنت تصيح فيها  
 الذي اصحك اصبحت الله سكت قال ان عدو الله ابليس لما علم ان الله عز وجل قد  
 استجاب دعائي وغفرا لاتي اخذ التراب فجعل يثو على راسه ويدعو بالويل والشور  
 فاصحكني ما رأيت من جرعه رواه ابن ماجه وروى البيهقي في كتاب البعث والشور  
 نحوه وعن ابن عباس رضى عن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال قال الله  
 تعالى من علم اني ذو قدرة على مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالي ما لم يشرك بي شيئا رواه  
 في شرح السنة وفي الحديث القدسي يا ابن آدم انك لو لقيتني بقرب الارض خطايا ثم  
 لقيتني لا تشرك بي شيئا لا يتك بقربها مغفرة رواه الرغزي عن انس وراه احمد والدارقطني  
 عن ابي ذر والقرب بالكسر والضم المقدار والعذر وعن ابي ذر رضى قال قال رسول الله صلى  
 الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من لقي الله تعالى لا يعدل به شيئا في الدنيا ثم كان عليه مثل  
 جبال ذنوب غفر الله له رواه البيهقي في كتاب البعث والشور قوله لا يعدل اي لا يشرك

<sup>۵۹</sup>  
 وعن معاذ قال كنت ردف النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم على حمير ليس  
 بيني وبينه الا مؤخرة الرجل فقال يا معاذ هل تدري ما حق الله على عباده وما حق العباد  
 على الله قلت الله ورسوله اعلم قال فان حق الله على العباد ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا  
 وحق العباد على الله ان لا يعذب من لم يشرك به شيئا قلت يا رسول الله افلا البشارة لنا  
 قال لا تبشروهم فيكلموهم متفق عليه واحاديث اربن قبيله ديكر نيز وارد شده اند واحاديث كه  
 در فضائل بعضي اعمال بعنوان عموم مغفرت در رد یافته اند و بصحت رسیده اند احاط  
 آنها در كتاب تجليله القلوب عن سواد الذنوب لمولانا الشيخ نور الدين محمد قدس سره وارد است  
 و آن كتاب مشتمل است بر چند البواب مثلا باب من جاء في حقه غفر الله ما تقدم من ذنبه وما تأخر  
 او ما تقدم من ذنبه من غير ذكر ما تاخر باب من جاء في حقه خرج من ذنبه كيوم ولدته امه  
 باب من جاء في حقه غفر الله له باب من جاء في حقه غفر الله ذنوبه وان كان مثل زبد البحر  
 او اكثر مثل زبد البحر و همچنين چند البواب آورده است و در هر بابي آنچه بصحت رسیده  
 عند ائمه محدثين انرا ايراد نموده و آنچه قصاص و دعاظ آورده اند در كتب ائمه از  
 فضائل اعمال و نزد ائمه محدثين ثابت نشده است انرا رد کرده و بايد دانست كه آفات زياد  
 اراف



امراض و بلايا و زلازل هم سبب تقيير ذنوب مي گردند و احاديث و بزياب هم بسيار دارد  
 شده اند اکنون تخته آن جماعت شنو که مي گویند که صفائ برب صالحات بخشیده می شوند که  
 قال الله تعالى ان الحسنات يذهبن السيئات فانه في حق اول ميگویند و اما کبار سوائ حقوق العباد  
 و سوائ شرک بغیر توبه با مرتبت مغفرت آنها بفضل الهی و حق سبحی و تعالی مغفرت کبار بغیر  
 توبه و عده نکرده است و لیکن بمغفرت آنها مومنین را ابد و ار کرده است بقوله قبل اعبادي الذين  
 اسرفوا على انفسهم لا تعذبوا من رحمة الله والقنوط لا كفوف الناس من خوف الله كفوف الايمان بين  
 الخوف والرجاء كما ورد في الحديث بدانکه فرق میان قنوط و یاس آنست که قنوط بمعنی عدم  
 اعتماست بر وعده مع استحقاق و مقابلهت رجاست و یاس بمعنی عدم اعتماست سبب  
 عدم وعده مع عدم استحقاق و مقابلهت طبع و غرور است پس حق سبحی و تعالی فرموده لا تعظوا  
 من حمت الله ایام مع استحقاقها بالتوبة والطاعة ان الله يغفر الذنوب جميعا ای ذنوب  
 التائبین بقرينة النهي عن القنوط مع استحقاق الرحمة لانه تعالی و عبد بالمعقولة للتائبین و  
 ای اغفرا لمن تاب و انه كان للاولایین عفورا و معنی مغفرت مع ارتکاب معصیت بغیر توبه  
 غفر و حمت است و امن است از مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و این معنی چون تین

حیوة است مع تناول سم که کذا فی التفسیر المختار التبیان در رجاء است که کسی تخم در زمین کارد  
 و امیدوار ماند که حق بشما و تعالی بکرم خود باران رحمت بفرستد و این زراعت را از آفاق  
 نگاهدارد تا بر دید و مقابلهش قنوط است و طمع و غرور و حق آنست که بغیر کاشتن تخم در زمین  
 این آرزو بر که زراعت از خود پیدا شود و بزرگدانی تنبیه الغافلین و مقابلهش بایست  
 داری غرور حق بشما و تعالی نمی فرموده فلما تغربکم الحیوة الدنیا و لا یفرغکم بالعد الغرور و نیز  
 در قراة ابن عباس و ابن مسعود ان الله یغفر الذنوب جمیعاً لمن نشاء من عباده و اراد  
 کذا فی شرح مشکوٰۃ للطیبی اولی الامر و اجماع اهل سنت و جماعت بر آنست که کتاب و سوال  
 میزان و حساب حق است در چهار علی حده است علی مخرج به التقای زانی فی شرح العقائد النفیة  
 قال الله تعالی فمن یعلم مثقال ذرة خیرا یره من یعلم مثقال ذرة شر یره و آنچه ذکر کرده از احادیث  
 از مغفرت ذنوب بغیر توبه مراد از آن مغفرت ذنوب صغائر است و آن وعده حق است ولیکن چون  
 گناه را گناه پر و ببال اند و الا کافر گردد و نغوذ بانه من ذلک و مغفرت بکبار و رشیت اوست و  
 نیز جابر است عقاب بر صغیر و عفو بر کبیره چنانچه در علم کلام ثابت است و حدیث عباس بن مرداس  
 که باز داشت نزد اکثر محدثین ثابت نیست علی مخرج به فی تجلیة القلوب و نیز بعضی ثابت است  
 ان الغفر



بر تقدیر ثبوت پس بعضی گویند که در حق حجاج است و بر تقدیر عموم امت پس این حدیث از آن  
 است و آن علم قطعی نمی بخشد علی ما مرعوبه فی علم الکلام والاصول و در حدیث صلوة تسبیح اربع  
 مغفرت صفائ و کبائر مذکور است و لیکن آن هم از احادیث و شیخ ابن جوزی موضوع گفته  
 است و سایر احادیث مغفرت که بلاء مذکور شده که طرق آنها هم آحاد اند پس آنها را نیز  
 قاطع که در حق عشاء از کتاب و حساب و میزان وارد شده اند قاضی نیست چه تعارض  
 درت و یاقوت متعارضین صورت پس طریقی در حق از حق واجب است و غرور از طریق  
 شیطانی است و خداوند تحقیق محققین درین باب اینست که اگر حق سبحانه و تعالی عمل و انشاء  
 کند در حق بنده گان خود یکس نجات نیابد از عذاب و فرج مگر معصومان و کسانی که ایشان را  
 از شفاعت معصومان قبل از حساب یا بعد از آن پیش از عذاب حقیقی غنیمت خواهد رسید اما آنچه در  
 حدیث صحیحین آمده **لَنْ يُخَيَّرَ أَحَدُكُمْ عَمَلَهُ فَاَلَوْ لَا نَتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَيَّرَ**  
**اللَّهُ مِنْ جَزَاءٍ وَ آخِرَةٍ** در حدیث صحیح مسلم آمده **لَا يُدْخِلُ أَحَدُكُمْ عَمَلَهُ الْجَنَّةَ وَلَا يُخْرِجُهُ مِنَ النَّارِ**  
**لَا أَنَا إِلَّا بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ** استقواء خود از رحمت حق اظهار نموده اند و هضم نفس کرده اند و در معصومان  
 حق را خوف عذاب نیست و اگر بکر رحمت مکتب یک کفار هم طمع دارند بدخوردن و عن ابی هریرة

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طلع  
 بجنته احد ولو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد متفق عليه وشفاعت  
 قسم استثنای از این ده خاص است بآن حضرت و تفصیل آن در کتب حدیث است دیگر بدانکه توبه  
 بر غرور واجب است نه بر تراخی چه اگر بدان غیر موقت است قال الله تعالى واینبوا الی ربکم الایة  
 و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون الایة یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نفساً و باخیر توبه  
 گاهی بسبب استحقاق گناه می باشد و آن کفرت بالاتفاق صحیح بی شرح العقائد النفیة و العقائد  
 السیئة و تکمیل الایمان و الفقاوی البهنة و غیره می فرماید علما الدین و شیخ راه یقین که اکثر  
 مسلمین که مسلوب الایمان می شوند اعاد ابا الله منه بشوم حقیقه پذیرا شدن گناه است و اکثر مسلمین بصورت  
 مسلمین اند و در حقیقت کافران لغو ذاب الله منه بدین سبب و شیطان که عند الترفع فریب داده سلب  
 ایمان می کند بدین سبب چه بشوم استحقاق معاصی در علم حق بر و ختم کفر می شود لغو ذاب الله منه پسند  
 ترش شیطان بر و دستگاه می یابد تا کفر او صحیح و واضح گردد بر فرشتگان ایمان الاعمال بالمعیتم  
 و متانش در فتاوی برهنه گفته چنانچه لغو و دروغ گوید و غیبت کند و حوین را از او بد و در دل  
 ترس و شکیانی نیارد و باک نیاید ایمان بر او داده اند لغو ذاب الله منه و ایشان را از این خبری



و نیز گفته که توبه علی الفور واجب است و تسویف حرام است فی الحدیث اکثر صحیح اهل  
 الذم الذیف و یگرید آنکه عند اهل سنت و جماعت بنده بگناه کردن از ایمان بیرون نمی  
 آید و معتزله و خوارج می گویند که مؤمن بگناه از ایمان خارج می گردد ولیکن با استحلال معصیت  
 و باستحقاق آن نزد پروردگار می گردد و اکثر مردم از ایجاب کفر باستحقاق معصیت غافل اند و استحقاق  
 معصیت از اکثر مؤمنین بوجدی آید بیت بیرون زگور لاف کرامت چه میرنی ، ایمان اگر  
 بگور بری صد کرامت است ، یعنی عبد الله بن مسعود ر فرمایان المؤمن یری ذنوبه کانه قاعدت  
 حیل مخاف ان یقع علیه وان الفاجر یری ذنوبه کذاب مر علی بن نفی فقال به هکذا ای بیده فذبه  
 ای طرده عنه الحدیث رواه ابی بنی موقوفه و عن انس رضی قال انکم لتعلمون اعمالا هی ارق فی  
 اعینکم من الشکر نعمتها علی محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من الموبقات  
 یعنی المهلکات رواه ابی بنی و عن عائشه رضی ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم  
 قال یا عائشه ایاک و محقران الذنوب فان لها طالبا رواه ابن ماجه و در شرح عقائد نفی تحت  
 قول الماتن و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء من الصغائر و الکبائر آورده که بعضی اشاعه گمانی  
 برند که خلف در وعید کرم است پس جائز است من الله خلف او و محققان برخلاف وی اند چرا که

مر علی بن نفی

در خف و عید تبدیل تو است و آن جائز نیست قال الله تعالی ما یبدل القول لدی و این حق

عفو نمیکرد و چه معفو از عمو مات و عید ششاست اکنون بدان اطلب صادق که طالب باشد  
که چون توفیق توبه یابد غسل کند و جامه پاک بپوشد و در خلوت رود و دو گانه نماز نقل بخواند

نه بر سجاده چه در خاک فروتنی زیاده است بعده سجده کند و بجنود را مع عجز و الحاح بر صغیر و کبر  
یا کرده مغفرت خواهد و توبه کند هر چند یاد دارد بعد از آن علی الاجمال توبه کند از دانسته و نادانسته

از صفاء و کبار کذا فی غنیة الطالبین لمحمد بن ابراهیم الشیخ عبد القادر جیلانی و همچنین در فتاویٰ جیه  
و مکتوبات مینویس آورده و لیکن درین بر دو بجائی دو گانه نقل چهار رکعت نماز گفته اند و اول نقل

حدیث است فی غنیة الطالبین عن علی کرم الله وجهه قال سمعت ابا بکر و سهیل قال رسول الله صلی  
تعالی علیه و آله و سلم ما من عبد اذ ذنب ذنباً فقام فتوضأ و صلی رکعتین و استغفر الله ثم ذنبه الا

كان حقاً علی الله ان یغفر له لانه تعالی یقول من یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثم یتوب الله یغفر الله له عفو ارحم

الرحمن و در بعض تعین بر اربع حسان از صحاح سته و ابن جبران و ابن سنی آورده ماضی جل ذنب فبنا

ثم یقیم فیتطهر فتوضأ ثم یصلی رکعتین ثم یتغفر الله الذنب الا غفر الله له الذنب و در مشکوٰۃ زیارت

الرمذی و ابن ماجه لفظ یصلی آورده و رکعتین ذکر کرده پس چون نزد بعینیه نماز نماید از نوافل

از او



روز و شب چهار رکعت است و بهتر است نزد وی چهار رکعت بیک سلام پس بنا بر آن در رکعتی است  
 مینیزه و فتاوی بر هفت چهار رکعت حکم کرده و باید که در وقت توبه ملامت کند نفس خود را و احوال  
 قیامت و سختیهای آن یاد آورده گیرد کند اگر گریه اش نیاید بکلف بگیرد چه این هم مفید است  
 و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ما من عبد مؤمن  
 يخرج من عيینه دموع وان كانت مثل راس الذباب من خشية الله ثم يصيب شيئاً من جوده الا  
 حوّل الله على النار رواه ابن ماجه و جبر بن جهم ظاهر وجه ای ثم یصیب دمع من عینیه الی شیئی  
 من ظاهر وجهه و قال فی باب الجہنمی حدیث اسیرتہ بروایت الرضوی و النسائی لایح الا من یکی  
 من خشية الله حتى يعود اللبن فی الفرج الی اخر الحدیث و در حدیث صحیح بنی در هفت کسینک اش  
 را در روز قیامت ظل الله بایعنی در پناه حق باشند و قیل مراد از ظل الله سایه عرش است یکی گریه  
 کننده از خشية الله آمده و در غنیه الطالبین فرموده که تا نب را باید که بحسب بر سیه تمام آن از  
 حسنه بخار و از جهت کفاره تا بحکم آن الحسنات بیهیبت استیاء سیاتش با کل محو شوند چنانچه تکفیر  
 شرب خمر بقصد شرب شیرین حلال چون شیر و قند و تکفیر سماع ملائک سماع قرآن و احادیث رسول  
 و حکایات صالحین و تکفیر قعود جنب در سجده با عتکاف است در وی و تکفیر محدث مع عجب مجید را

بکثرت تلاوة قرآن و اکرام مصحف و تکفیر قتل نفس بغیر حق تکریر و توبه است و تکفیر انوار و در احسان  
 بایشان است و دعاء بخیر برای ایشان و تکفیر طغنه و عقاب و نیمه بجمع و شاع است پیش ایشان  
 مگر چون اهل بدعت نباشند که هیچ ایشان جائز نیست چنانچه خواهید آمد داشت و در تعالی و شمل فی غیاب  
 العلم باینک تفاوت و بر مثال در آن ذکر نموده و گفته که تکفیر نمود بر معصیت با عتکاف و صدقه  
 از غضب کفارت شود فی الحدیث اربع السیئة المحسنة تمها و در مستورات تیسیر و فرموده که بدرگاه  
 پروردگار خود اعتداز کند و گوید الیہی بنده گیر گنجه بدرگاه آمده از دنیا عفو کن که گنهار امید  
 رحمت تو است یا عفار و در باقی عمر او را از کار بد بگذران و این دعا بخوانند بحکم عظیم الامور یا  
 منتهی حجة المؤمنین یا من اذ اراد امرنا بقول کن یا من احاطت بنا ذنوبنا فب عین  
 انت انت التواب الرحیم یا من لا یشفع سماع عن سماع یا من لا یغفل السائل یا من لا یسیر الحاج  
 الملکین اذ قنار و عفوک و خلاوة رحمت انت علی کل شیء قید رانستی حاصل و در استغفار فوائد  
 فوائد بسیار فی الحدیث من لزم الاستغفار جعل الله من کل ضیق مخرجاً و من کل هم فرجاً و رزقاً  
 حیث لا یحسب رواد احمد و ابودود و ابن ماجه و فی الحدیث طویل لمن وجب فی صحیفه استغفار  
 کثیرا رواد ابن ماجه و النسائی و در غنیه گفته که رحمت توبه چهار علامت شناسه شود یکی حفظ



زبان از کذب و غیبت و فضول دوم خلوت قلب از حسد و عداوت یکسوم مفارقت از  
 محبت بدکاران چهارم استغفار برای موت و اجتهاد و در طاعت و استغفار بر معصیت و تقوی  
 شدن توبه را چهار نشانه معلوم کرده می شود اول انقطاع از مجاس اهل غفلت و ابتلا و  
 مخالطه الصالحین ثانی انقطاع از معصیت و اقبال بر جمیع طاعات ثالث ذیاب محبت  
 دنیا و متاع آن از دل و ثبوت نظر آخرت و موت در دل اربع فرغ خاطر وی از تردد  
 رزق چه روزی دهنده خاف و ناظر است و هر که در وی این چهار صفت یافته شود او از توبه این  
 مدتی است که در حق ایشان وارد است ان الذی یحب التوابین و یحب المتطهرین و در مکتوب سیم  
 از مکتوبات میفرموده که ای طالب چون توبه شکنی در حال باز توبه کن همچنین دوم بار و سیم بار  
 تا صد بار هزار بار تا هزاران بار هر بار که باتباع شیطان در بلامی افتی در حال بیارگانه ذی الجلال  
 رجوع کن که چون در معاصی چست و چالاک میشوی باری در توبه هم چست و چالاک شو چون در کار  
 گناه عاجز نیستی بار در کار توبه عاجز نشو و حق سبحانه و تعالی از قبول کردن توبه عاجز نیست اگر تو  
 هزاران هزاران بار توبه شکنی و هر بار باز رجوع کنی حق سبحانه و تعالی از قبول کردن توبه تو عاجز نیست  
 او قدرت کامله دارد اگر ترا بغیر نفس مکاره تو و گوید ترا که از این توبه چه سود که تو باز نمی شکنی

توبه را جواب ده که ای نفس کافر شاید که پیش از گناه عبیری پس این توبه سودبخش خواهد شد که گناه

گناه سابق را محو خواهد ساخت انتهى بزرگی گناه کرد و شرمندگشت که چگونه در بارگاه لاابایی

وی روی آرم چه عهد شکنی کردم فی الحال از غیب شنید بیت: باز آ باز آ در راه ما باز آ، اگر کسی

طالب درگاه ما باز آ، چونکه لا تقصروا از مآتوداری یار، سازت گریائی شاه ما باز آ، و در

مکتوبات منیره است که یکی توبه شست و در دل تکرار کرد که اگر بدین سجایای و خلیقی در حضرت صمدیت

روی آرم حالم چگونه خواهد شد یقین آواز داد اطقنا فاشکرناک ثم ترکنا فامسک فان عدت

اینما بقناک و در حدیث صحیحین آمده ان عبد اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا فاعفوه لی فقال

الینا

رب اعلم عبیری ان لا رب الاغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبیری ثم مکث ماشاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب

اذنبت ذنبا فاعفوه لی فقال اعلم عبیری ان لا رب الاغفر الذنب و یاخذ به غفرت لعبیری ثم مکث ماشاء الله

ثم اذنب ذنبا قال رب اذنبت ذنبا اخر فاعفوه لی فقال اعلم عبیری ان لا رب الاغفر الذنب و یاخذ به غفرت

لعبیری فلیفعل ماشاء متفق علیه والله اعلم بالصواب فصل ستم در بیان توبه از حقوق الله و از حقوق

عباد و بر یک این دو بر نو عین است جانی و مالی و توبه مالی در حقوق عباد و عبادت است از رد المظالم

و اینهمه النوع توبه علی است بدان آیی طالب صادق که اگر بر تائب فرضی از فرط الله تعالی باشد از آن

از



رتی کرده بود پس اگر عمد با اختیار خود بعین عذر شرعی ضایع کرده است برود و چیز لازم می گردد یکی توبه  
 بر عظم نفس خود که در تضييع آن بعد و اختیاری عذر شرعی ظلم است بر نفس وی چنانچه نفوس مردان  
 ناطقه اند پس توبه از آن مذمت است بر تضييع آن و ترک تضييع آن در حال و غم بر عدم عود در تضييع آن  
 در استقبال دوم قضاء آن اگر توبه کرده و قضائی آن نکرد از او بائش بر نیاید مگر آنکه تخفیف و مال حاصل  
 گردد و اگر قضائی آن کرد و توبه نکرد و مال عدم توبه و گسختن تضييع برو باقی ماند و اگر بعد از ترک کرده  
 چنانچه بسبب فراموشی یا خواب یا بییهوشی یا جنون یا مستی مجامع از وفوت شده است یا بی اختیار  
 از وفوت شده است یعنی بکاره و یا بعذری دیگر از عذرهای شرعی از وفوت شده بود درین همه  
 صورتها بر قضاء است فقط و توبه او همین قضاء است و پس و واجبات چون فرائض اند درین حکم  
 و اگر واجبی و فرضی که عوض ندارد چون نماز عید و سکوت عند خطبه و نماز خنجره و افعال تک ضایع  
 نموده است در آن توبه کافیت چون قضاء ندارد اگر نماز بکراهت تحریر ادا کرده است بسبب  
 واجبی از واجبات نماز اعاده آن واجب است مادامکه وقت باقیست و بعد از وقت نی چه  
 ادبکراهت بهتر است از قضاء بکراهت و این مذهب است و در مذهب امام احمد بن حنبل  
 بعد از وقت هم قضا باید کرد صحیح به غوث الثقلین از امام وی احمد بن حنبل در غنیة الطالبین

و در مذهب ما قضاء سنی مؤکدات بعد الوقت سوای سنت فخری یا مدست و در قضاء فخری هم تفصیل  
 در کتب فقه و در مذهب شافعی و حنبلیه سنی مؤکدات را بعد الوقت هم قضا باید کرد و غوث الثقلین  
 در غنیة الطالبین گفته چون از قضا فارغ شود شروع کند در قضاء سنی مؤکدات پس معلوم شد که  
 که در مذهب امام احمد سنی را در قضاء تابع فرائض نمی دارند بلکه علی احده قضاء می کنند و حفر غوث  
 الثقلین حنبلی المذهب اند و مذهب امام شافعی را در قضاء سنی شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ ذکر کرده است  
 دیگر بدانکه حج را قضاء نیست و جمیع عمرت اوست و لیکن تاخیر آنم گردد چون عذری نباشد چه قنیت  
 حج بر فرست و سهو الاصح و التهاکرات فی البرهنة و غیر آنچه حیاتی در سالانته شده مشکوٰۃ است پس تاخیر حج با عتقا  
 بر قضا و عمر در سال قابل که مشوک الوجود است گناه است پس اگر کسی سال یا دو سال یا زیاده از آن بعد فرضیت  
 حج بغیر عذر تاخیر نمود بعد از آن حج کرد باید که از گناه تاخیر اعتذار و استغفار کند اینست مذهب امام ابی یوسف  
 و ابی یوسف حج که تاخیر گناه است و امام محمد و امام شافعی رفو می کنند که در تاخیر گناهی نیست و لیکن چون  
 چندان تاخیر کرد که موت بوی رسید و حج فوت شد آنم گشت بالا جماع و عن ابی امامة رفو قال قال رسول  
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من لم یحج من الحج حاجة طایرة او سلطان جائرا و مرض حائضا  
 و لم یحج فلیمت ان شاء الله و یا وان شاء الله فلیسار و ان الدار می اگر کتاب مال بزرگ دارد که همه حقوق را

کفایت



کفایت نمی تواند کرد پس حقوق العباد مقدم باید داشت پس دین قوی ادا باید کرد  
 پس متوسط پس ضعیف و امام ابوحنیفه دین را سه قسم کرده یکی قوی و آن بدل قرض  
 و مال تجارت است دوم متوسط و آن بدل مالی که برای تجارت بنود چون ثمن ثیاب  
 بذره و عبد خدمت و دارسکن سیوم ضعیف و آن بدل غیر مال است چون مهر و وصیت  
 و بدل خلع و صلح از دم عذر و دیت و بدل کتابت کذافی الاشباه و النظر و شرحه  
 للمیوی و مضروب و مسروق بر سه مقدم است پس اگر مالش از حقوق عباد افزون ماند  
 شروع کند در اداء حقوق الله پس زکوة دهد بعد از ان کفارات و فدیات و اضحیه  
 فطره و نذر پس ادا کند هر چه فیاء او تواند بود از ان پس باید که همه حقوق الله تعالی  
 از وقت بلوغ تا زمان توبه یا دکرده ادا کند و آنچه قبل از بلوغ نزد بعضی فرض میگردد  
 چنانچه زکوة بر صبی عاقل نزد شافعی فرض است آنرا نیز وقت توبه ادا نماید تا با جماع  
 از وبال حقوق الله بیرون آید و این احتیاط است و هر حق را از حقوق الله تعالی که  
 بتقصیر خود بعین عذر از وقت آن تاخیر کرده است پس وقت توبه آنرا قضا کند و توبه  
 کند و استغفار بخواند تا از وبال گناه تقییرش بر آید و الا توبه او همین قضاء حقوق دین

و چون حقوق الله تعالى مالیه است و وقت توبه او مفلس گشت باید که شب و روز بکوشد در تحصیل  
 مال تا اداء کند او حقوق الله تعالى را و اگر قدرت اکتساب در پیش شب و روز درندامت  
 استغفار بکوشد امید است که غفار الذنوب از وی عفو و تجاویز کند اگر سپرفانی بر صوم قادر  
 نیست و استطاعت فیه هم ندارد و یکی بنذر صیام عمر همه بر خود لازم کرده است پس صوم عاجز آمد  
 مفلس گشت این بر دو راه توبه و استغفار کافی است باز اگر بمال برسد الله قدير و مهند بر چند ایفاء  
 آن فدیات از آن مال می تواند بود بدهند مگر چون خود محتاج تر باشند بدان مال از دیگران  
 و در مجموع خوانی عبارات از فتاوی کبیری آورده چون صیام عمر بنذر بر خود لازم ابدی کرد پس بر  
 صیام قدرتش نماند و عاجز گشت و استطاعت فیه هم ندارد پس روز از برای کفارت روزه دارد  
 و شب و روز با استغفار مشغول ماند انبیه حاصل و حقوق البیضا مقدم است بر حقوق الله تعالى درین  
 باب کما صح به الفقهاء فی علم الفرائض اگر ترائب حمد و الله باشد چون حد زنا و تعزیر شرع فرمود  
 قطع طریق و قطع ید در سرقه و مانند آن زنهار پیش مردم ظاهر زنی و سنگ ستر خود نکند و عیوب  
 پیش قاضی اظهار نکند بک تباهی و زاری در حق باری زبان طلب مغفرت با حمت و بذات  
 برکشید امید و انت است که حق بشما و تعالی از وی معاف نماید و اظهار دهد و الله پیش مردم

حدود



در صحت توبه بشرط نیست و توبه او بجز اظهار انها صحیح است صحیح به شیخ محمد بن عیسیٰ  
الثقلین عبد القادر جیلانی قدس سره در غنیة الطالبین و اگر عیب خود پیش قاضی  
ظاهر ساخت پس بر قاضی لازم است اقامت حدود و الله بروی و قاضی را معاف کردن  
حدود از حدود بعد از ثبوت نمی رسد چه او در حدود الله ولایت اسقاط ندارد قال <sup>تعالی</sup>  
ولا تأخذکم بهما را فیه فی دین الله انکم تمون با الله و الیوم الاخر اگر تا ب بعد  
بعد از اثبات حد بر خود ادا کند از اقامت آن بروی قاضی را لازم است اقامت آن  
بروی فی غنیة الطالبین قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من اتی بشیء  
من هذه القاذورات فلیستر بسر الله تعالی و لا ینبئ لنا صفحة فان من ابدی لنا صفحة  
اقنا حدود الله علیه فان خالف ما قلناه و رفع امره الی الی الی فاقا علیه حد و وقع قومه  
صحت توبه و مکتون بمقبوله عند الله تعالی و بری من عهده ذنبه و ظهر من الله و الله انتهی  
صفحه کرانه هر چیز و مراد اینجاست از ذنوب است ای من اظهارنا ذنبه الخفی فی المستکوة  
عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله تعالی  
علیه و علی آله و صحبه و سلم قال تعافوا الحد و فیما بینکم فما یلین من حد فقد وجب رواه ابو داود

لکھ نسخہ الوند و دربی  
انداختن و بر بیستم کون ۱۲  
رشدی ۱۳

والنباي پس از نبوت معلوم شد که چون حد در باب کفر معاف کنند و پوشیده نمایند این نغمی رسد  
 معاف کنند و پوشیدن ستر یکدیگر و لیکن چون بوالی مرفوع ساخته و الی را نی رسد که معاف کند از وجهی  
 گذشت قود نقد و جب ای نقد و جب علی ان اقم الحد علیه بعد ان بلیقی خبره کذا فی شرح عبد الحمید و کذا  
 فی مجمع البحاری مادة عفو و مثل انبیریت در حق ماعز بن مالک اسلمی وارد است که با سیرت نزل بن نعیم  
 زنا کرده بود و نزل ماعز را بر کینز خود گرفت و اسم کینز فاطمه بود پس ماعز از نزل بوی الحقت و نشا  
 تا چهار بار اقرار کرد بر نفس خود بر ناپیش الحقت پس او را جرم کردند و آن حقت نزل را فرمود و ستر  
 بنموک کان خیرک رواه ابو داود و قیل کینز و گیر بود و ماعز بن مالک یتیم بود و نزل بن نعیم او را پرورده بود  
 و تمام نقد او در شرح الاحادیث است و نعیم بن نزل حویش ماعز بن مالک ذکر میکند از پدر خود نزل بن نعیم  
 و نزل الحقت در حق ماعز فرمودند چون خبر کردند که ماعز عند جرم او حقیقت چون الم حرب می یا حقا کتوب  
 لهذا ان سیوب فی یوب السد علی رواه ابو داود و الرقعی و ابن ماجة اما آنچه در حدیث عائشة آمده ان  
 البین محمد بن عبد الله و علی و حمزة و سلم قال اقبلوا ذوی البیئات ای الحفصائل الحمیة عمر اتمم الا الحدة  
 رواه ابو داود این خطاب بایست زبعا که اقال است چون قود اقبلوا الی اخره ای اگر تو التادیب  
 و الواخذة عن عشرات اصحاب الحمیة الاحمد و د الله تعالی فانها لا تترك اصلا یا اهل الویة که اقال است  
 حن

مشترک بکفر و کفر  
 بر اقرار است  
 زنی



پس این امر خاص است باهل آن از آنکه که ایشان ولایه آن امر اند و حضرت غوث  
 الثقلین در غنیة الطالبین فرموده که تائب را باید که خود را با ظهار حمد و دایه تبرّد  
 نصیحت نکند بکس پیوسته و از خداوند تعالی مغفرت خواهد و با انواع مجاهدات مشغول  
 گردد چون صیام النهار و قیام الیل و اکتفاء بقلیل از مباح و ترک لذت و تنوع و رفاه  
 القرآن و کثرة الصلوة و التسبیح و غیر ذلک انتهى اکنون بیان حقوق العباد بشنو و بدان  
 این نوع حقوق صعب تر است از و بال حقوق الله تعالی صرح بر فی مکتوبات المینیة و غیره  
 پس بر حق از حقوق العباد که بتقصیر خود ضایع کرده است آنجا دو چیز لازم می آید یکی  
 قضاء حقوق دینم توبه و استغفار چه آن تقصیر عبارت از ارتکاب منایس است پس آن  
 حق الله است مثلاً اخذ مال بر شت و غضب و سرقه و بیع بفساد فاحش و رباه و خداع  
 و مثلاً استحقاق مسلم و ایندء او بغیر موجب شرعی پس دین بر دو صورت یکی حق عبده است  
 دوم حق الله که ارتکاب منایس است پس توبه و استغفار مع اداء حقوق العباد لازم میگردد  
 و اگر بغیر تقصیر بود پس اداء الحقوق کند و بس هیچ حاجت نیست توبه و استغفار  
 پس استغفار بنیت اداء حاجت و بیع و شراء بوج شرعی و اشارت یک همه جائز است

منہی نیست پس انجا بعد اداء حقوق حاجت نیست بتوبہ واستغفار بدانکہ حقوق العباد دو  
 نوعست نوعی مالیت و نوعی غیر مالیت و مالی اگر بتقصیر وی و عدم اجتناب وی از منہیات  
 بود پس ادا کردن آن عبارت از رد المظالم است و آن جمع مظلمہ بکسیم است و این بمعنی  
 و بمعنی از ظلم برداشته پس اگر آن مال عینی است و موجود بود بعینہ رد کند بر مالک وی و اگر موجود  
 نبود ققیش دہد و اگر آن مال مثلی بود و موجود بود بعینہ رد کند و الا شش دہد و اگر بوجہ  
 شرعی گرفته است آنرا بوجہ شرعی ادا نماید و اگر بر وی نفقات اہل خانہ وی و اقرباء وی  
 باشد آنرا بوجہ ادا کند و الا ظلم کرده باشد برایش و اگر صاحب حق راقی وی نیست تا آنکہ  
 صاحب حق بمر پس بوارثان وی برنش و اگر وارث نہ دارد و یا وارث وی معلوم نبود کہ است  
 یا نیست یا کدام جاء است یا آن صاحب حق و ورثہ کہ آنجا آن مال رسیدن نمی تواند  
 و یا خبر او منقطع شد کہ مردہ آیا زندہ و وارث وی معلوم نبود پس درین ہمہ صورت  
 آن مال ابدست قافی متدین بسپرد و اگر قافی متدین نیابد پس تصدق کند بر این نیست  
 کہ اگر او را و یا وارث و یا دریا بدہد و آن تصدق از وی در عمل نامہ وی نوشته شود  
 کذا فی شرح الحموی علی الاشیاء والنظار و کذا فی العقائد السنیہ و در مکتوبات منیرہ گفته

لصدق



نقدق کند یا بمصلحت مسلمین صرف نماید و در غنیۃ الطالبین گفتہ کہ رد وائق از اسم انقص  
 عند اللہ تعالیٰ از شش صبح مبرور و قیل از ہفتاد و پنج مقبول و ابن مبارک فرمودہ کہ ترک  
 یک فلس افضل است از نقدق صد فلس و صلوة و رضا و الحضا و عند الیسر و الوسع صحیح  
 سودنی و بہ صبح بہ الحوی و غیرہ و صحیح بہ فی فتاویٰ البرہنۃ ناقلا عن الخلدۃ و الخزانۃ و التیارت  
 و الملتقط و اما عند العسر و الاغلاس مع سعی در ادائی دیون بہ نیت صادق و سہوی دھد  
 آن نماز اورا چنانچہ کہ تفتیش باین گوای دھند و چون تا یک مجلس باشد اجتناب کند در اداء  
 حقوق و چون بہ نیت صادق اکت بہ کردن گرفت از جهت سعی اداء حقوق العیال پس پیش از  
 اداء بکردار کتب مانده شد و باز تو زانگشت حق سبحانہ و تعالیٰ خضعاء اورا در روز قیامت  
 از وی راضی کنند ہکذا کہتہ و حید عوفہ شاہ غلطۃ السہ جو نگری بیدہ فی بیاضہ عن بعض  
 الفضلاء از جهت آنکہ این کس در نیت اداء دیون صادق است بعد از توبہ اگر حق تعالیٰ  
 اورا مالی دادی اوفی الفور ادا شد دیون خود مگردی و دروسع رویح نیت مگر سعی  
 مع نیت اداء و تکلیف مالا یطاق جائز نیست لایکلف اللہ نفسا الا وسعہا و چون روز  
 و شب در سعی آن می ماند مع نیت صادق پس حق تعالیٰ اورا مالی ندادہ کہ بدان (انفا)

دیون خود نماید پس او چنان باشد که براء استقواء بیرون آمد و استقواء نمود و باران نیاید  
 و حقوق الله درینجا چون حقوق العبادند و عن ابی هریره رضی عن ابی بنی هب الله تعالی علیه و علیہ السلام  
 و صحبه سلم من اخذ اموال الناس یرید اداءها ادی الله عنه و عن اخذہ یرید اتلافها اتلفه  
 الله علیه رواه البخاری و طبری در شرح اسعدیث در شرح مشکوٰۃ گفته که در حق کسیکه مال مردم  
 عند الحاجة بنیت ادائی آن بگیرد و در اداء آن سعی و اجتهاد نکند حق سبحانه و تعالی او را یاری  
 دهد بر اداء آن و اگر پیش از اداء ببرد پس امید است که خداوند تعالی بجهت خوش خفا  
 او را راضی کند تا او را مضاف نمایند و چون کیس را بنیت اداء بنود حق تعالی او را یاری دهد  
 و درینجا کلام مادران کیست که اولاً مال مردم بغیر بنیت اداء گرفته بود بعد تائب شد و بنیت  
 اداء کرد و سعی نمود پس امید است که این نفس هم بسبب توبه مانند آن کسی باشد که مال مردم اولاً  
 به بنیت اداء گرفته بود پس این را هم بفرست حق تعالی در اداء آن تا مل گردد حق تعالی  
 و کان حقاً علینا نهر المؤمنین و من کف طریقت می فرمایند که چون تائب از اداء دیون عاقر  
 آید بسبب افلاس پس نخستین نفس خود را ملامت کند بیت چون توانستی ندانستی ز شوم  
 خویش، چونکه دانستی نه سودی بیج داری پیش، پس شب روز از خداوند تعالی قضا



دیون خود خواهد باین مناجات یا رَحْمَنُ الدِّینَا وَالْآخِرَةِ وَحِیْمَهُمَا تَوَقَّیْ مِنْهُمَا مِنْ تَشْوِیْ  
 وَمَنْعِ مِنْهُمَا مِنْ تَشْوِیْ وَأَقْضِ دِیْنِی وَأَقْضِ حَاجَتِی یَا قَاضِی الْحَاجَاتِ وَیَا کَافِی الْمِهْمَاتِ  
 اِنِّکَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَیَا مُعْطٰی السَّالِیْنِ بَلِّغْ اَسْتَحْقَاقِ اعْطِیْ مِنْ خَزَائِنِکَ مَا اَقْضِیْ  
 بِرَدِّیْکَ وَدِیْنِ عِبَادِکَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ کَذَا فِی بَعْضِ الْاَوْرَادِ وَعَنْ اَبِی سَمِیْعَةَ  
 الْحَذَرِیِّ رَضُو قَالَ قَالَ رَجُلٌ یُسَمُّوْهُ رُسْتِیْنِ وَدِیُونُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ فَاَعْلَمَکَ کَلَامًا اِذَا  
 قُلْتَ اَذْهَبَ اللّٰهُ بِکَ وَقَضٰی عَنْکَ دِیْنَکَ قَالَ بَلٰی قَالَ قُلْ اِذَا اَصْبَحْتَ وَاِذَا امْسَتْ  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ اَلْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْعِجْزِ وَالْکُسْلِ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْبُخْلِ وَالْجُبْنِ  
 وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ غَلَبَةِ الدِّیْنِ وَقَهْرِ الرِّجَالِ قَالَ فَفَعَلْتُ دُنْکَ اَذْهَبَ اللّٰهُ بِیْ وَقَضٰی عَنِّیْ  
 دِیْنِیْ رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ وَعَنْ عَلِیٍّ رَضُو اَنْ جَاءَهُ مَكَاتِبُ فَقَالَ اِنِّیْ عَجِزْتُ عَنْ کِتَابَتِیْ فَاَعِیْنِیْ  
 قَالَ اَلَا اَعْلَمَکَ کَلِمًا عَلَیْمَنِیْنِ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمُ وَحِجْبُهُ وَاَعْلَمَکَ عَلَیْکَ  
 مَثَلٌ جَلِیْلٌ کَسِرَ دُنْیَا اَوَّاهٍ اللّٰهُ عَنْکَ قَالَ قُلْ اَللّٰهُمَّ اَلْقِنِیْ بِجَلَالِکَ عَنْ حَرَامِکَ وَارْقِنِیْ بِطَهَرِکَ  
 عَنْ سُوءِکَ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَابْنُ حَبَّابٍ وَابْنُ کَثِیْرٍ وَابْنُ سَلَمٍ وَابْنُ کَثِیْرٍ وَابْنُ کَثِیْرٍ وَابْنُ کَثِیْرٍ  
 جَوَابِهَا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ اَوَّلُ اَنْ تَقْرَأَ فِی رُبْعِیْنِ رَسُوْلٌ اَوْ رَدَّ اَنْ تَقْرَأَ فِی رُبْعِیْنِ رَسُوْلٌ اَوْ رَدَّ اَنْ تَقْرَأَ فِی رُبْعِیْنِ رَسُوْلٌ

شده که بر اساس مال افزوده است آنرا رد کنند بر مالکش و همچنین مال رشوة را رد کنند بر مالکش  
 و اگر او را مالک مال بیا و مال رشوة بعد توبه پیش از رد و قبضه معاوضه و ابرائی نماید  
 او را احلال گردد بحلیل مالک بعد قصد رد بخلاف مهور الباعینات و اجور القایینات  
 و خلوان الکاهن و مال المقامرة که اینها را بر معطی رد کنند و خود هم نخورد بلکه بر یکین  
 و اسادر تصدق نماید فرق در میان این هر دو نوع چگونگی است توبه پیش از رد مال رشوة و مال  
 ربا از همه وجوه از ملک مالک خارج نشده است چه شبهه غصب است لهذا به تحلیل او بر اخذ حل  
 میگردد بخلاف مهور الباعینات ای اجور الزانیات و اجور القایینات ای المفینات و خلوان  
 الکاهن بضم الحاء ای هدیه کل من یخبر عن العیوب و یاخذ الهدیه علی اجاره عن العیب  
 سواء كان كاهنا او نبیا او مالا او غیر ذلك و خلوان الکاهن تمیثل فخلوان المهنم و الزانی  
 شده و لان الکهنه تنقطع بمولد بنینا محمد صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم قلم سبق لا  
 التبییم و الرمل صرح به العدة الحمی فی شرح الاشباه و النظم و مال المقامرة مایکه  
 مقام گیرد از انبار خود در قمار باختن پس چون آخذ این اموال را تبیث شده باید که این اموال  
 را تصدق کند چه مالک این اموال ملک خود را را ایگانه در معامی بلکه ساقط است و با حقیق و



طوع و رغبت خود به ملک مال خود شده است و از آن کرده است مال خود را از ملک خود بر آن عیسی  
 اگر باز او را داده شود باز عیسیان کند پس بد آن مال و را نفوت داده می شود او را بر عصیت  
 و تصدق مال مقاره در شرح مشکوٰۃ می شنید عبدالحق در باب یحیی در شرح حدیث یحیی  
 من قال لصاحبه تعال اتاکم فلیتصدق و اراد سوال دیگر آنکه چون در حدیث صحیح بخاری  
 گذشت من اخذ احوال الناس یرید اداءها اودی الله عنه پس اگر کسی ارادت اداء این  
 خود دارد و شب و روز در اداء آن می کوشد پیش از اداء بگردیامع ارادت او و کوشش  
 آن او یک که مذکور شد نهم می خوانند و مع ذلک قبل از اداء دین بر دین قولی صلی الله تعالی  
 علیه و علی آله و صحبه و سلم اودی الله عنه چگونه درست آید جوابش اینست که اداء من الله  
 این جابر و نوحه است یکی در حین حیات مدیون و آن نفوت و انعام است من الله تا او کند  
 دوم در روز قیامت و آن ارضاء خفماست پس چون در دنیا اوایش نشد و آخرت شبها  
 سوال دیگر آنکه ارضاء خفما در آن روز چگونه باشد اگر سبب اعمال از مدیون گرفته و معاوضه  
 دیون خود از اعمال مدیون کرده معافی کند پس این قصاص نه ارضاء و اگر بغیر گرفتن اعمال  
 مدیون از دائن معاف کند پس این ظلم است بر دائن و ظلم بر خداوند تعالی جایز نیست

جوایش نیست که حق سبحانه و تعالی بکرم و رحمت خویش او را مقابل دیون او در جابجاست  
 عطاء فرماید تا او او را عاف کند پس بر هیچ کس ظلم نباشد و ایضا بنویسید بدین طرز مطلق  
 اند چنانچه حدیث عباس بن ردا اس که در فصل سابق گذشت و نیز حدیث زینب ابی در شمل  
 محمد از موایب لیدیه للعقل القسطی برایت انس بن مالک وارد آن حدیث در آرد و در آن  
 آن گفته فقال لله لبطای ای لبطای حق علی آخر انفع لفرک و انظر قیام یارب اری مداین من رب  
 و فقه مکمل بالکون لای بنی هذا و لای صدیق هذا و لای شهید هذا قال لمن اعطى الثمن  
 قال یارب و من عیلت ذلک قال انت عیلت قال یا ذلک قال لعفوک عن اخیک قال یارب فانی عفتو  
 عنه قال الله تعالی فخذ به اخیک و ادخل الجنة الحدیث سوال گیر اینهم که گفته شد وقتی با کرمین  
 بر ذمه مسلم بود اما اگر دین کافر بر ذمه مسلم بود و او در سعی اداء آن بود و او اداء کردن نتوانست  
 چگونه معاف شود جوایش جایی تبطیه نشده و لیکن شاید که حق سبحانه و تعالی بمقتضای این از وی تخفیف  
 عذاب کند تا از مسلم دین خود معاف کند و به او تخفیف در عذاب اختیار کند و آنچه گفته اند که دین  
 کافر زشت تر است از دین مسلم این قوی و دلیل آید در شمل محمد از موایب لیدیه آورده اگر کسی شود  
 بهقتاد بنیین احراز کرده بود و بر ذمه او دینم دانگی از حق مخلوقی مانده بود بهشت در نیاید تا آنکه

در کتب و پیوسته



ادا از عهده او بر آید و در اینجا فرق نکرده اند در میان دین مومن و دین کافر دیگر بدانند  
 در غیبه الطالبین وقتاوی برهنه آورده که چون از اداء دیون عاجز ماند پس بحسب  
 دیون در حین بکوشد با انواع مجاهدات تا حق تعالی از ان حشمت قضا نیاکند پس حسب  
 حق را بخیر نماید در میان آنکه دین خود گیرد یا قضا پس لاجرم او قضا اختیار کند و دین  
 خود بگذارد این همه حقوق مالیه بود اکنون حقوق غیر مالیه شنویس اگر بر روی قصاص  
 بود بقتل عمد پس پیش او لیاءش ظاهر نشأت از وی معاکنند یا مال گیرند یا قضا  
 گیرند و اگر او لیاءش معلوم نبود یا بسیار دم را قتل کرده در ازمنه مختلفه و او لیاء  
 بر یک علاقه نمی داند و یا او لیاءش دور باشد که آنجا رسیدنی نتواند پس دین بر صورت  
 استغفار بدگاه غفار در حق خود و در حق مقتول کافیت و در حق قتل خطا نیست است  
 بر عاقله و در قتل شبه بعد دیت بر عاقله است و کفارت بر قاتل و اگر عاقله ندارد و بر از  
 مال خود دهد و اگر مال ندارد اکتب کند و اگر اکتب نتواند و یا اگر اکتب کرد و حاصل  
 استغفار کافی است و قصاص فیما دون نفس حکومت عدل و دیت کامل هم میباشد و تفصیل  
 عاقله و کفارت و دیت کامله و غیر کامله در کتب فقهیه و قصاص فیما دون نفس و حد

۸۵  
 قذف حق و سب نه و ارشاد وی چه زنده است پس او معاف کند یا قطع کند و حد زنند همچنان یا عاگیر  
 و اگر در صورتی که بر وی حان مقرر گردند پس کسب کرده بدید و اگر عاگیر شود استغفار کافیست و تعصید  
 فی المکتوبات المینیة و اگر کسی را بناحق زده بود یا دشنام یا بهتان داده بود از او معاف کند و اگر  
 بد معاف کند گوید که اگر او مرده یا دور است که بوی رسیدن دشوار است پس استغفار و کفایت و ارشاد  
 را اعتبار نیست در یقوت و اگر عینت مسلمی غیر فاسق کرده است پس اگر شریعت بوی زنیسته یا رسیده  
 ولیکن بعد از خبر رسیده بوی او مرده یا مسافر شده است و بجای دیگر رفته است که رسیدن آنجا دشوار است  
 پس درین همه صورتها استغفار بر او خود و بر او وی کفایت میکند و ارشاد را اعتبار نیست صرح بی  
 العقائد السیة و غیره و بکذا صرح بی مجمع البی فی مادة کفرنا قلنا عن الطحاوی و اگر او نزدیک است و خبر  
 رسیده پس لا چارست از معاف کنانیدن از وی و استغفار کفایت کند و علیه الجهور ولیکن درین اختلاف  
 که در معاف کنانیدن تفصیل شرط است یا نه پس بعضی گویند که تفصیل شرط نیست بلکه محمل گوید که غیبت  
 تو کردم و مرا معاف کن و بعضی گویند که تفصیل شرط است که گوید که اینچنین غیبت تو کردم و غیبت را بیان  
 کند و معاف کند و طبعی در شرح مشکوة توشانی را و هو الاظهر گفته و قیل اگر از حلم و تحمل او معلوم کند که اگر  
 بتفصیل پیش وی ظاهر شد معاف خواهد کرد پس تفصیل گفتن شرط است و اگر پسندارد از خوشی وی که بتفصیل گفتن  
 مؤید



معاف نخواهد کرد و بک ریخته گردد و عداوت در میان پیدا شود پس با جمال گوید نه بتفصیل کنه افی  
 المكتوبات المیزه و غیره و این سه وقت است که او را خبر غیبت با جمال رسیده و اگر او را بتفصیل رسیده  
 است پس لاچار است از تفصیل و قیل و معاف کنایه از مغتاب شرط نیست در صحت توبه اگر چه غیبت  
 وی بوی رسیده بود و این قول ضعیف است و مخالف قول جمهور است و حدیثی که آورده اند و بدان حجت  
 می گیرند ضعیف است و آن اینست و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم  
 ان من كفارة الغيبة ان تستغفر لمن اغتبت لقول اللهم اغفر لي وله رواه البيهقي في الدعوات الكبير  
 و قال في هذا الاسناد ضعف پس در حدیث علی الاطلاق استغفار برای خود و برای مغتاب کفارتی است  
 اگر چه خبر غیبت بوی رسیده بود و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ باین مائل بیک قائل است و طبعی از برای  
 آورده که غیبت کننده را باید که چون اعتد از او پیش مغتاب بر مغتاب شتاء گوید و بوی تو دو گوید و ملازم  
 کند بر شتاء وی و تو دو بوی تا آنکه دانش خوش گردد پس کفارت غیبت میگرد باین خوشی و اگر او ملازم  
 کرده بر موج وی و تو دو بوی و او خوش دل نشد و اعتد از او قبول نکردیم کفارت معصیت غیبت خواهد  
 ان شاء الله تعالی در روز قیامت بداند بعضی بنوی بنبوت پیوسته است که معصیت غیبت نسبت به غیبت  
 بچند وجه دیگر بداند سعایت و تمت و طعن و منیعه و بهتان و حمد و کینه بناحق همه حکم غیبت دارند پس

اگر او را خبر نرسیده بود یا او مرده است بعد از شنیدن خبر آن یا او دروست که با او رسیدن بجای و در توبه  
 حاصل می شود پس استغفار کافی است بر او و برای خود و الا معاف کننده و بخشیدنی چنانچه حکم غیبت  
 و همین حکم دارد زنا به نسبت محرم زاینده و شوهر او چه درین دو گناه جمع شده اند یکی گناه خدا تعالی و آن  
 ظاهر است دوم گناه محرم و شوهر زنی که با وی زنا کرده است که چون خبر ایشان میرسد متاخر می شوند  
 و پیش خلق معیوب و شرمزد می گردند و صاحب فرارش مقدم است بر همه در استقام و عفو پس چون زن کسی  
 و یا بداهه کسی زنا کرد لغو و باطل است و خبر آن کس و یا محرم دیگر رسید پس اگر ایشان زنده اند و حاضر اند  
 لاچار است که معاف کننده و بخشید و مجرد توبه و استغفار کافی نیست و لیکن شرط معافی و قیامت که داند که معاف  
 خواهند کرد و این چنین معاف درین زمان از کسی ناوار الوجود هیچ بر فی سکت و یا الهیة بیت جزای کما  
 نباشد عیب پوش، عیب پوشد آنکه باشد پزیرش، پس درین زمان استغفار و تفرغ و زاری در حق  
 باری عز اسمه کافی است و باید که در کثرت طاعت بکوشد و باید دانست که غیبت فاسق و مبتدع از جهت فسق و بدعت  
 او جابر است بلکه موجب اجر و ثواب است یعنی چون در غیبت ذکر فسق او و بدعت او بود شاید که غیبت خود  
 شنیده توبه کند پس اینچنین غیبت مأمور فی التبتیة للفقہ ابی الیث السمرقندی و قیال شده لایکون فی غیبت  
 سلطان جایز فاسق معاف و صاحب بدعت یعنی ذکر فعلهم و مذنبهم و قدر روی عن ابی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

نسخ از آن که  
 و قد قبول التوبه فی کمال  
 بما اذا لم یکن یکن بها فی حق  
 کان ظاهراً من اعطاه کفره  
 حق عیب و بدعت ابراهه غلبه  
 عطا و در کثرت  
 من با یصلح تحت قوله  
 انزل الی



صبح و سلم انه قال اذكر العاجر بما فيه كي يحذره الناس بعد ازان گفته وهذه النوع من الغيب مباح  
 بل ما جوزه وما موربه في باب الاعتصام من التكهون عن ابراهيم بن ميمون قال قال رسول الله صلى الله  
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من قرصاحب بدء فقد اعان على هدم الاسلام رواه البيهقي في شعب الایمان  
 مرسل وفي باب حفظ اللسان عن انس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اذا مضى  
 الفاسق غضب الرب تعالى واهتز له العرش رواه البيهقي في شعب الایمان پس چون توفیر و مدح این  
 جائزیت پس امانت و محنت ایشان جائز شد و الله اعلم بالصواب فصل ششم در بیان ظلم و حقیقت آن  
 و سیاسی دل بدان و انواع گناهان بدانند ظلم در اصل لغت وضع الشئ فی غیر موضع است پس بمعنی  
 و تجا و ز از حد و در شرع مستعمل شده پس بمعنی ستم عرفیت اعیان بمعنی ایدای موجب شرعی یا عینی و  
 یا اخذ مال کسی بی موجب شرعی یا عینی پس این حقیقت عرفی است و بمعنی تجا و ز از حد و در شرع  
 مبرایند و اخذ مال بی موجب شرعی است ملت بخلاف ایداء و اخذ مال بموجب شرعی بی موجب  
 عرفی که بران است ملت و مراد اینجا از ظلم بمعنی شرعیت و آن بر دو نوع است یکی ظلم بر نفس خود  
 و آن معاصی الله و عرف است که ایداء ظالم بیع مخلوقی نرسد و حق مخلوقی ضایع نگردد و سوائی نفس  
 چنانچه شرک و اجتناب الله تعالی و ارتکاب بعضی منهای چون شرب خمر و کذب و بخل و سماع الملاهی که باین

حقیقت شرعیست قال الله تعالی ما ظلمهم  
 وکن ما نزل انفسهم فظلموا و در میان این  
 معنی شایسته کثیره است پس تجا و ز  
 ز حد و در شرع

نوع و بال اخروی و اندر سخت لایطاق آبخنایی بر نفس ناتوان خود می بندد دوم ظلم بر مخلوق  
 و آن در حقیقت ظلم بر نفس و نسبت به نسبت آخرت پس دین نوع دو ظلم جمع می شوند بر دو  
 بر نفس ظالم یکی ارتکاب مناسی چه حق تعالی این فرموده ازین نوع و او منهی کرد و این حق  
 الله دوم ظلم بر مخلوق که عود خواهد کرد بر ظالم انتقام آن در روز حساب پس این نوع سبب  
 ظلمین سخت تر است بر ظالم از نوع اول بدانکه ظلم با اصطلاح اهل شرع و ورع مأخوذ است  
 از ظلمه بمعنی تارکی سبب آنکه ظلم بر ظالم اعین معصیت بر عاصی ظلمه الکونیت اعین تارکی بر  
 در دنیا و عقوبت پس تارکی در دنیا اینست چون گناهی می کند نقطه سیار دلت می نشیند چنانچه  
 گناه بیشتر کند نقطه سیار دلت بیشتر نشیند پس دلت را تمام سیاهی می گرداند و هر گناهی که  
 سبب توبه یا بغیر آن مغفور گردد نقطه آن از دلت بر خیزد و اگر توبه کامل از همه گناهان کرد یا همه  
 گناهانی بجز یکی دیگر مغفور شدند چنانچه کج مبر و چه عموم معفرت ذنوب سوای حقوق الناس بجز  
 با خدا ثابت شده پس سیاهی از دلت دور گردد و آن سیاهی بر دو نوع است یکی را خفیف  
 گویند و دیگر را این غلیظ و این خفیف آنست که همه اطراف دل را سیاهی احاطه نکرده بود  
 بلکه جواریب دل اندک سیاهی و پاکیزگی دارد و توبه پذیر بود و هنوز از زلزله است و از پس



موت و قیامت اندکی اندکی خوف می‌آورد درین غلیظ آنست که بکثرت ذنوب اول  
 نقطه‌ها در پهلوی یکدیگر می‌نشینند تا آنکه همه دل را سیاهی کنند تا آنکه مقدار نقطه خالی از  
 سیاهی نماند پس بکثرت ذنوب نقطه‌ها بر نقطه‌ها نشینند پس سیاهی بر سیاهی دوام یافته  
 سخت‌تر می‌گردد ظلمتاً بعضی فوق بعضی پس اندیشه خیر و خوف قیامت از دلش بر خیزد  
 و نسیان موت و آخرت بتمام صفت او شود و دائماً مشغول در شهوات می‌بود پس این علامت  
 رین غلیظ است پس کسی که خداستغالی حبیب رین غلیظ را پیدا می‌دهد تا او توفیق بر توبه می‌یابد  
 و اغلب چنانست که بر قلب او مکرر کرده می‌شود تا اندیشه خیر و دلش وارد شود و این حالت را  
 مسخ دل طبع و ختم بر دل و قسوت دل و قفل بر دل و اغفال او و عماؤ او مانند و نقص  
 فرقانیه یا نیمه ناطق و نه چنانچه در بیان در گذشت و بیان غین در فضل آئنده خواهد آمد <sup>تسلی</sup> آئنده  
 و تاریکی اخروی آنکه این سیاهی که بر دلش نشسته فردایش چشم وی هویدا گردد پس بکثرت اندزه  
 سیاهی دل تاریکی قیامت بر وی هویدا بود چه هر چه امر در معنی است فردا صورت گیرد و این قدر معلوم  
 نشده که این سیاهی که بر دل می‌نشیند معنیست یا صورتی و در حالت است شده بکتاب و سنت  
 قال الله تعالی طلائع ران عالمی قلوبهم ما کانوا یکسبون و عن ابی‌هریره رضی الله عنہ قال رسول الله صلی الله

تعالی علیه وعلی و صبحه وسلم ان المؤمن اذا اذنب كانت نكته سوداء علی قلبه وان تاب واستغفر

صقل قلبه وان زاد اذنب حتى تعلو قلبه فذلكم الران الذي ذكره تعالی كلال ران علی قلوبهم ما

كانو یكسرواوه احمد الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حديث حسن صحيح وشرح ریشه

در فصل بیان درگذشت و عن حذیفه رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وعلیه وسلم

يقول تعرض الفتن علی القلوب كالحصير عودا عودا فای قلب اشبه بها نكتت فيه نكته سوداء

وای قلب انكرا نكتت فيه نكته بيضا الحديث رواه مسلم ونكتة بمعنى نقطه ناهیه اگر نفوذ کرده

بود در دل چنانچه گذشت در بیان دل پس ظلم معصیا ظلمت در کونین است و عند طاعتی انوار

کونین است چنانچه سنی و تعالی بنده را اختیار داده و فاعل محنت گردد اینده و او را بسوی نور می خواند

و دیو یعنی او را بسوی ظلمت می خواند تا کدام دیده دانسته نور اختیار کند و کدام ظلمت اختیار کند

«الهدوی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین كفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم

من النور الی الظلمات پس چون در دنیا این امة را منح بدین نمیشد و لیکن بشوم معاصی منح دل می باشد

که عبارت ازین سیاهی دین و مساویه می بود پس در حالت قسح دل اگر بگوید در خیر شای و در هر طایفه منح صور بدین می باشد

بعد از سختی دل او و کوشش بسیار کوری دل او و در تاریکی می بود باز از سیاهی دل او و عن ابن عمر رضی الله

قال



قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اذا انزل الله بقوم عذابا اصاب العذاب من كان  
فيهم ثم بعثوا على اعمالهم متفق عليه وعن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم  
يبعث كل عبد على ما مات عليه رواه مسلم قال الله تعالى فمن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى وقال  
ايضا ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشة ضحكا ومثله يوم القيمة اعمى قال رب لم تحشرني اعمى فكنت  
بصيرا قال كذلك استك آياتنا فنسيها وكذلك اليوم تنسى وقال ايضا والذين كسبوا السيئات جزاؤهم سيئة  
مما كانوا يعملون فليس لهم مما عملوا فيها نصيب واولئك هم المفلحون وعن ابن عمر  
ان النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الظلم ظلمات يوم القيمة متفق عليه وعند الموت وبور  
رنگ دلش بر روضش بنهد وخبانت وگندگی بوی وحقن حق قال الملك اخبرني انها النفس الخبيثة كانت  
في الحجة الخبيثة الحديث چنانچه تنفصل تمام در حدیث مسلم را بنی با جنة واحمد وبنی وورد ورجوی و  
نورانيت بدن در قیامت و طیبیت روح و راحت در گور و براسی نور بر رط و خنگاه و شفا و تمام  
و غیر ذلك بموجب نورانيت درست اگر نورانیتش بکمال بود این همه چیز بکمال باشند و اگر متوسط متوسط  
و اگر ادنی ادنی و عن ابی حیرة روات قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم الميت تحفره  
الملائكة فاذا كان الرجل صالحا قالوا اخبرني انها النفس الطيبة كانت في الحجة الطيب اخبرني حميدة و

الشری بروج وایمان و رب غیره نخبان الی آخر الحديث واحادیث ایزن قبیله بسیار اند اکنون  
بیان نورانیت و نورایشان شنو قال الله تعالی یوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین  
ایدهم و بایمانهم الایة و قال ایضا یوما لا یخزی الله البنی و الذین آمنوا مع نورهم یسعی بین ایدهم  
و بایمانهم یقیلون ربنا اتم لنا نورنا الایة و قال ایضا ولا یرقی و جهیم قمر و لافاة الایة و قمر غبار  
سیاف و ذله خواری و فی الحديث الصحیحین ان اوزر قه یخلون الجنة علی صورة القمر لیل البدر ثم  
الذین یلونهم کاشد ککوب دري الحديث و در شمائل محمدیه از مواهب لیلینه آورده فی حدیث ابن مسعود  
فی عظیم نورهم علی قدر اعمالهم فمنهم من یعطی نوره مثل الجبل العظیم سعی بین ایدهم الحديث  
وفیه ایضا فی میزان علی قدر نورهم فمنهم من یرک کطره العین و منهم من یرک کالبرق و منهم من یرک کما  
السبح و منهم من یرک انقضاء النکوب و منهم من یرک الیج و منهم من یرک کشف النور و منهم من یرک  
کشف الرجل حتی یر الذی یعطی نوره علی ظهر قبعه یحییو علی وجهه و یدیه الحديث و اعمال الصالحات  
اروز معنی اند و فردا صورت گیرند بصورت نورانیه لطیفه و این النور که فردا بودا شود صورت  
حسن است و آنچه در میزان سجیده شود همین صور اعمال چه معین را سنجیدنی نیست و این صور  
اعمال سبک در حق جفا خود شفا کنند و احادیث در نیاب و ارد و انه و عن ابی هریره رفعه قال

قال



قال رسول الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم تجبى الأعمال فتجى الصدقة فتقول يا رب  
 انا الصدقة فيقول انك على خير فتجى الصدقة فتقول يا رب انا الصدقة فيقول انك على خير  
 ثم تجبى الصيام فقال يا رب انا الصيام فيقول انك على خير ثم تجبى الأعمال على ذلك يقول الله تعالى  
 انك على خير ثم تجبى الاسلام فيقول يا رب انت السلام وانا الاسلام فيقول الله انك على خير  
 الحديث رواه احمد وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 الرم معلقة بالعرش يقول من وصلني وصله الله ومن قطعني قطع الله متفق عليه وفي حديث  
 ابي داود في فضائل القرآن البشرا يا مدثر معا ليك المهاجرين بالمر التام يوم القيمة  
 تدخلون الجنة قبل الاغنياء بسبعمائة يوم وذلك خمسمائة سنة اي لان الموات التام علة لست  
 السير وسرعة المرور على العراط وسهولة لمنتهى الدخول في الجنة وفي حديث مسلم اقرؤ القرآن  
 فانه ياتي يوم القيمة شقيفا لا صحابة اقرؤ الزهراوين سورة البقرة وسورة آل عمران فانها  
 تاتيان يوم القيمة كأنهما غمامتان او غائتان او فرقان من طير صواف تحاجان عن اصحابهما  
 الحديث قال الشيخ حزن السريدي للتوزيع لا لا شك وفي حديث البيهقي في شعب الایمان  
 الصيام والقرآن يشفعا للعبد يقول الصيام اي رب اني منعته الطعام والشهوات

صفا كجاء جمع صفا  
 اي كجاء جمع صفا

بالهناء فشفقین فیہ ویقول القرآن منقذ النعم باللیل فشفقین فیہ فشفقان وازین حدیث  
 معلوم شد که تلاوة قرآن در شب بهشت است و فی حدیث احمد بن حنبل و الدارمی و البیهقی بروایت  
 عبد الله بن عمر و عن ابن العاص انه ذکر الصلوة یوما فقال من حافظ علیها كانت له نورا و برهاناً و نجاة  
 یوم القيمة و من لم یحافظ علیها لم تکن له نورا و لا برهاناً و لا نجاة و کان یوم القيمة مع قارون و  
 فرعون و هامان و ابی بن خلف و این ابی بن خلف آن کس است که گفته بود یا محمد من ترا خواهم کشت  
 و انخفت فرمود من ترا خواهم کشت ان شاء الله تعالی پس انخفت او را بنیم نیزه مجروح کردند  
 پس در طریقی مکبره و قعد او مشهور است. گفته الله علیه و قال الله تعالی یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من  
 اتى الله یقبیلیم ای لا ینفعان احدا الا ذاق قلب سالم عن رین الذنوب و الشهوات لان حسب  
 القلب الصافی ارشاد انباءه الی الدین فیعرفون حق فینفَعون بالمصدق والدعاء والاستغفار  
 و ینفَعون ما فی سبیل الله فینفَعون و لا یرضی ان یفعل غیر ذلک کذا فی بعض رسائل حاصل کلام  
 افراط و تفریط ظلم است بر نفس وی و رین است بر دل وی و ظلمات است بر چشم وی در روز قیامت  
 و عدالت مراد مستقیم و اصل نور است و افراط و تفریط ندارد و دیگر در آنکه رین کبیره است است این  
 صیغه و احتمالات بسیار است در تعریف صیغه و کبیره و در عدد کبائر و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوٰۃ گفته که  
 کبیره



کیره آنکه در شرح بروی حدی تعین یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی از ان بدین طبعی درو  
 یافته و موجب است حرمت دین گشته در چنانچه اینچنین است صغیره است و مرتب کیره متفاوت است  
 بعضی بزرگتر و بیشتر از بعضی و عددی چند از ان در احادیث ذکر یافته ولیکن منحصر نیست در ان  
 بلکه آنچه بر اخفرت بوجی ثابت شده بتقریب حافران و سائلان بعضی از ان ذکر کرده و در بقی  
 بر وقت دیگر متوقف داشته انهن و در فتاوی بر هذ گفته که هر گنا میگوید از ان در قران و در ذکر کیره  
 و آنچه منع از ان در حدیث بود صغیره و لقبی اگر وعید بر ان باتش بود کیره آ و الا صغیره انتهی و  
 در شرح عقائد نسخ گفته که بعضی گفته آ کف و دش مانند فشا کما مضموم در احادیث می بود کیره بود  
 و اگر فسادش از فشا کما مضموم بود صغیره و قیل هر گنا میگوید بروی وعید مخصوصه دارد بود کیره است  
 و قیل هر گنا میگوید امر را کیره باشد و الا صغیره گردد بسبب عدم اقرار و استغفار از ان  
 و جمعا گفته که صغیره و کیره بر دو اسم اضافی اند و هر یک به نسبت دیگر شناخته می شود پس هر یک  
 چون بفوق وی نسبت دهند صغیره گویند و چون به تحت وی نسبت دهند کیره گویند و اگر کما مضموم  
 کفر است انتهی و در شفاء گفته که تون ابن عباس و غیری اینست که هر معصیت است کیره است و نه  
 مگر صغیره به نسبت معصیت است که از ان بگوید واقع بود و مخالفه الباری عز اسمه کیره در چهره نباشد و

ابو محمد عبد الوهاب فرموده که ممکن نیست که گفته شود که در معاصی الله صغیره مگر کنگه صغیره  
 گفته می شود باین معنی که اگر از کبائر منصوص علیها اجتناب کند آن صغیره مغفور گردد و این  
 پس چون در تعریف کبیره اختلاف واقع شد در عدد کبائر هم اختلاف افتاد و اختلاف بسیار یافت  
 و یا هشت و یا نه تا چهار صد و شصت و هفت که این قدر کبائر اند و حافظ حدیث شیخ ابن حجر  
 قدس سره در ین باب کتابی تصنیف کرده بتحقیق تمام مسما کرده اکثر ابنز و ابر عن اقراف  
 الکبائر و ذکر کرده در آن چهار صد و شصت و هفت از کبائر و میگویند که آن کتاب بنسب  
 الوجود واقع شده است و اکثر از آن کبائر که در روایت صاحب عقائد نسفد ایراد نموده است  
 بطریق نقل از وی و تفصیل کبائر و تعینات آنها در اینجا باید دید و من از جهت تر تطویل  
 آنرا اندراج نکردم و الله اعلم بالصواب فصل نهم در بیان توبه خواص و توبه اخص خواص  
 بدانکه در اصطلاح قومی توبه از ذنوب که توبه العوام است از توبه گویند و این توبه در  
 خواص را نیز شامل باشد بر قول صحیح چه اولیاء الله تعالی محفوظ اند از اقرار بر قول صحیح  
 معصوم اند و عصمت شرط نیست در ولایت بر مذہب مختار اما این نوع توبه وظیفه  
 اخص خواص نیست چه بر مذہب مختار نبیاء علیهم السلام معصوم اند از صفات و کبائر عمد و سهوا



قبل النبوة وبعد في الصلوة السقم في الرضاء والعقب خياخيه به تفصيل در محاش گذشت پرتوبه از  
 زنوب توبه العوام است و نیز توبه الخواص است چه از ایشان وقوع ذنوب می بود اما توبه اخص الخواص  
 از ذنوب نباشد چه ایشان معصوم اند از ذنوب مطلقا و سهو المقترو و دیگر و نوع توبه است که مخصوص  
 یکی از این بخواص و دیگر باخص خواص و نوع دوم که مخصوص است با اولیاء الله آنرا انابت گویند و قال  
 الله تعالی و اینبوا الی ربکم و آن توبه از غفلت است و غفلت بر نسبت ایشان گناه است بلکه گرفت بیت  
 کسی که غافل از حق یک زمان است ، و در اندم کار نیست اما همان است ، چنانچه در محاش گذشت و غفلت  
 بر نسبت عوام مردم گناه نیست چه احتراز از غفلت ممکن نیست عوام را از روی عادت و نوع سوم  
 مخصوص است باخص خواص یعنی با نبیاء الله تعالی و این نوع را اوبت گویند و اختلاف کرده اند  
 در آن که این نوع توبه از چه چیز است پس بعضی گویند که از ذنوب است و بعضی گویند که از غفلت است  
 و بعضی گویند که از رویت حساست و بعضی گویند که از کون قلب است مابسی الله تعالی و بعضی  
 گویند که از رویت وجود نفس است و بعضی گویند که از بند شدن در تکیه صفا از تکیه ذاتیه و بعضی گویند  
 که این توبه از چیز است که عقل را یک آن چیز را نمی توان یافت و مارا در آن خوض کردن نیست پس  
 قول اول گفته که آن توبه از ذنوب است و همچنین قول ثانی که آن از غفلت است هر دو باطل است و وجه بطلان

قول اول عصمت است و این قول منافی عصمت مذکور گفته شود که مراد از ذنوب ذنوب مخصوصه

که نسبت ایشان ذنوب اند بخلاف دیگران و تحقیق آنست که غفلت بر انبیاء حائز نیست و اگر حائز گویند

پس این نوع مشترک شد میان اولیاء و انبیاء علیهم السلام و سخن ما نوعیت که مخصوص است با نبیاء

و در مکتوب دوم از مکتوبات مزبوره گفته که ذوالنون محوری فرمود توبه العوام من الذنوب و توبه

الخواص من الغفلة و توبه الانبیاء من الرویه ای رویه الحسنة و رویه النفس انتهى و در غنیة البیاض

گفته که توبه الانبیاء من ركون النفس الى ما سوى الله تعالى و در نفحات السالكین و غیره از رسائل

فارسی آورده که توبه انبیاء از بند ماندنست در تجلیات صفا از تجلیات ذراته و اینهمه اقوال اجتماع دارند

که تخمیناً گفته اند و صحیح آنست که قیاس را در آن درکن نیست پس سکوت بهتر است و عنی الانواع فی

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه وسلم انی لعیفا ن علی قلبی و انی لا استغفر الله فی السوا

مأثرة رواه مسلم و علماء عارفین در شرح این حدیث حیران و سرگردان اند حاصل کلام آنکه چنانچه زین برود

نوع است زین غلیظ و زین خفیف چنانچه گذشت همچنان عین بر دو نوع است عین غلیظ که آن عبارت

ست از نجاری غلیظ که بر دل می نشیند و آن منبعث می گردد از غفلت و این و خواص مردم را می بود

و عوام چون زین دارند پس عین درین منبج می گردد و علی حده وجود ندارد و دوم عین رقیق که آن

بیخار است



بخیریت لطیف ساری برون و آن خاص است بانبیاء علیهم السلام و آن پیدای شود از حیرت که خدا  
 و رسول وی داند و خوف کردن در آن نمی شاید و آنچه گفته اند در آن همه بقیاس و تخمین گفته اند  
 مگر آنچه از بعضی اهل کشف به ثبوت پیوسته بود بکشف صمیم ما خود از شکوة بنوت و ارفع و اشرف  
 قول اصحی است که فرموده و قیسمه رسیدند از وی که از قلب مصطفوی دم نتوانم زدن اگر از قلب  
 دیگری می رسید می گفتم آنچه دانستم از عین و رین و غیره اما از قلب مصطفوی صبح گویم  
 و دم نزنم چه این عین از قید مشیت است پس خوف کردن در آن نمی شاید و شیخ توربشتی  
 فرموده که آفرین باد اصحی و رحمت کند حق تعالی او را که در شان عالمی قلب مصطفوی  
 براه ادب رفته و حق است که گفته چه مضب اجلال قلب نبوی که مہبط انوار رحی الهی و  
 منزل اسرار غامضه نامتناهی است از آن بزرگتر است که بعقل و قیاس در آن نمی توان گفت  
 که افعال شیخ عبدالحق فی شرح المشکوة دیگر بدیند فوق مذکور میان توبه و اوبه و نابه در  
 اصطلاحی است و در اصل لغت و عرف فرق نیست و در غنیة اللطائف گفته که رجوع کردن  
 از ذنوب بسبب خوف عذاب اخروی توبه است و از جهت رجاء ثواب اخروی انابه گویند  
 و از جهت مراعات اوامر الله تعالی نه از برای خوف عقاب و نه از برای رجاء ثواب او برین

و قيل الرجوع بخوف العقوبة توبة و يطعم الثوب اناثة و يحيا الله و كرمه اوتة و دينه اصطفا  
تست

و نگردد بلکه بعضی گویند که بعضی عبادات در حق عوام عبادت و در حق خواص سیات و بعضی عبادات

خواص در حق اخص خواص سیات و شیخ ابوسعید ابوالخیر فرموده است و فرموده حسن الله له

سیات المقربین و بعضی مردم در یکلام را حدیث بنوی می دانند و صحیح است که حدیث نیست بلکه قول

شیخ ابی سعید که ذاتی ذیل مجمع البحار و سر این قول نیست که خواص را در درجات عبادات عوام

بند شدن و بدرجات عبادات خواص ترقی ناکردن گناه است و همچنین اخص خواص در مقامات

خواص بند بودن و از مقامات عاید از ان باطل آمدن و ترقی ناکردن گناه است پس بنوی قول

ممکن است که گفته شود که توبه عوام از ذنوب عوام است و توبه خواص از گناهان خواص است که باز

مانده است از درجات عبادات خواص و توبه اخص خواص از گناهان ایشان که بند شدن ایشان

در مقامات ادینی و باز ماندن از اعالی و الله اعلم بالصواب فصل دوم در بیان آنکه یکی از اعظم

ارکان طریقت عسکرت است و اقتداء بنسبت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم

که عبارت است از ورع و تقوی بر قانون شریعت و در فضل علاحه گذشت که بغیر اتباع نبوی هیچ چیز

نفع نرساند در دنیا و نه در آخرت پس ضرورت اقتداء بنسبت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم



الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بداند مردم را در تعریف ورع و تقوی احکام است پس بعضی  
 گویند که تقوی ترک محظورات است و ورع ترک شبهات بعده یکی بمقام دیگری گاهی مستعمل می شود  
 و قبل تقوی در اصل وضع ترک شبهات بود و بعد در ترک محظورات مستعمل شده و قبل هر دو لفظ بر هر دوی  
 مستعمل و اصل وضع معلوم نیست و قبل تقوی ترک محظورات است و ورع پرہیزکاری مطلق است از محظورات  
 بود یا از شبهات یا از مباحات پس ورع با معنی ترک تقوی و عفت و زهد شامل است چه ورع چون معنی مطلق  
 پرہیزکاری آمده پس بر معنی تقوی که ترک محظورات و شبهات است صادق می آید و بر معنی عفت که ترک  
 شبهات است هم شامل است و بر معنی زهد که ترک مباحات و التفت و تقییل است هم شامل است و در  
 قوی عفت ترک مطلق شبهات است محرمات باشند یا مباحات و از کشف اللغای چنان مفهوم می گردد که  
 پرہیز لفظ تقوی و ورع و عفت مترادف اند بر معنی مطلق پرہیزکاری که در تریعت محمود بود و اقوال  
 مذکور در شرح متون الفقه و حواشی آنها در باب امامت ذکر می کنند و در مجمع البحای بعوم ورع قابل  
 شده و دیگرند آنکه ترک محظورات و ترک شبهات و ترک لذات و شبهات مباح بر فعل واجب و مستحب و مندوبات  
 نیز شامل است بالترام و بعوم مجاز مثلاً ترک صلوة و صوم و ترک مستنوبات ترک مندوبات محظورات و شبهات  
 مباح پس فعل صلوة و صوم و غیره و فعل تطوعات و فعل مندوبات ترک محظورات و ترک شبهات و ترک مباح

بعین التزانی مع عموم مجاز پس برین تقدیر تقوی و ورع و عفت عین کتب الله و اقتداء  
 بنسبه رسول الله اعین تقوی و ورع و عفت مساوی کتب الله و اقتداء بنسبه رسول الله  
 تعالی علیه و علی اله و حجه و سلم است و هر دین محوی مخفی در باب تقوی و ورع و عفت است بر قانون ثبت  
 که عبارت از کتب اعتقاد است بکتاب دست و دستا بطراط مستقیم و هر چه سواء است از نیت و صلا  
 و الحی و زندقه و بدعت و کفر است و عن مالک بن انس مرسل قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی اله و  
 کرکت فیکم اربعین تفضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله و سنته رسول الله فی الموطاء و سیم غنیات اخذ بر این  
 اهل ورع و تقوی است که بر طراط مستقیم قدم می نهند قال الله تعالی و الاخرة عند ربک للمتقین و قال  
 ایضا و الصبر ان العاقبة للمتقین و قال ایضا کذلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض  
 و الاغنیاء و العاقبة للمتقین و قال ایضا و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و التقون یا اولی الدین  
 لعکم تقوی و متقین ان گروه اند که طریق این را انکسفت صلی الله تعالی علیه و علی اله و حجه و سلم بخط  
 مستقیم تصویر نموده و از راستان و چپان آن خط محفوظ نموده کشیده بعد از فرموده که خط مستقیم راه من و  
 اصحاب من و خطوط منحنیه را هم نشانی است بر راهی شیطانی که می خوانند مردم را بسوی راهش  
 و فرموده تقرق اثمی علی ثلث و سبعین ملة کلهم فی النار الامة واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال

انما



<sup>۱۰۴</sup>  
 انا علیه واهبایی و قد سبق الكل في محله بد انك محرمات ۲ قسم فعلی و قوی و خبانی تقوی  
 ازین اقسام ثلثه اہم ہست بعد از ان تقوی از شبہات و آن نیز ۲ قسم است فعلی و قوی و خبانی  
 و آن نوع تقوی نیز مقصود و در حدیث صحیحین آمدہ الحلال بین و الحرم بین و بینہما شبہات  
 یعلمن کثیرن الناس ومن اتقى الشبهة استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهة وقع في الحرام  
 كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان يرتع فيه الا وان لكل علك حرام الا وان حرم الله ما والاوان  
 في الجبۃ مضقة اذا صلت صلی الجبۃ کلا و اذا وضعت فیه الجبۃ کلا الا و ہی القلب متفق علیہ و قد مر فی  
 بیان القلب و محمد حسن بن علی رضی اللہ عنہما قال حفظت من رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم  
 مع ما یریک الی ما یریک فان الصدق طمانینہ و ان الکذب ریبہ رواہ احمد و الترمذی و النسائی  
 در وی الدارمی الفصل الاول بد آنکہ ہر جا کہ فقہا مکروہ گویند مراد بجا شبہات پس مکروہ در  
 عبادت اچھے نقصان دگر گردد پس شبہتہ گردد بر مردم کہ ثواب بران مرتب می گرد و یا گمی و دود چہ  
 اگر عند اللہ مقبول نہ باشد بسبب نقصان پس ثواب بران مرتب نگردد و اگر مقبول گردد ثوابش بدو  
 در عبادت شبہتہ باشد بر مردم حظ آن و اباحت آن بسبب تعارض دلیل خطر و دلیل اہا و بریکی بری  
 ست مکروہ تحریمی و مکروہ تنزیہی اگر نقصان قوی و دلیل خطر قوی بود تحریمی و الا تنزیہی

و تفصیله فی کتب الفقه و این استنباه بر تمانه بر حق بشی و تعالی اما ترک مباح از زخارف دنیا و  
 لذائذ دایره اهل الله و این عفت و دیگر به اند در غنیة الطالبین آورده که در ع تمام نگردد و بگویند  
 و چه چیز خود لازم گیرد حفظ زبان از غیبت و بدگویی و کذب و اجتناب از بدگمانی و بازماندن  
 از سخره و استهزاء و باز داشتن چشم از نظاید و اعتراف بفقرت و شناختن منت او تعالی و  
 و اتفاق مال در راه حق و عدم طلب علم و کبر برای تقصیر و محافقت بر صلوات آخره در موت و کفایت  
 و استقامت بر طاعت اهل سنت و جماعت و ملازمت این ده خصل و در ع تمام نگردد انتی حاصل کلان  
 و این ده خصل تمام ندارد و می گویند که مدار این ده خصل بر حیاست و هر که حیاض الله ندارد اولدت ایمان ندارد  
 و هر که حیاض الله ندارد  
 و نیز در غنیة گفته که در ع و تقوی شرط است بدو شرط یکی توبه صحیحی دوم رد المظالم و ارضاء الخفم  
 و دیگر به اند شک بکتای الله و سنت رسول شامل است بر جمیع احکام دین چه مأمور به و چه نهی شده  
 چه مباح و چه نجی چه حسن و چه قبیح چه محمود و چه مذموم و لیکن بعضی از احکام شریع طلبند و با حمال تمام  
 مقاصد آن حاصل نمیکرد چون آفت حرص و طمع و سوال و نتیجه توکل و تقوی و صبر و فشار زیاد  
 و سمع و منافع اخلاص و صدق طویتی و بدو تجسس و عیب جوئی و طعن و فوارده انماض و کتمان  
 و اتمان تک پس برای هر یکی فیه علی حده می باید فصل نازم در بیان حسن اخلاص در اعمال و قبح  
 ایاه



۱۰۶  
 رایاء و سمعت بدان ایطالب صادق که رایاء و مرئیات بر وزن قتل و قتلایه یعنی نماییدن و  
 در عرف شریع نماییدن عبادت حق و خلق را برائی تحصیل مال یا جاه یا ثناء مردم بروی و سمعت  
 بضم سین استیج از تسبیح بمعنی شنواییدن و در عرف شریع تشبیه عبادت حق بر مردم از جهت تحصیل مال  
 یا جایا یا صبح مردم اورا پس رایاء چون نماز و تلاوة قرآن و غیره علانیة می کند چنانچه مردم اورا  
 می بینند و در دلش عرضش آن بود که مردم مرا نیک گویند و صالح پندارند و یا چیزی از مال  
 دهند و یا اعزاز و اکرام دهند و ثناء گویند و سمعت چون اخبار صوم مردم را از جهت اعراض  
 مذکوره و آنچه میگویند لا رایاء فی الصوم و لیکن فی السمت مدخل و این بنا بر آنست که صوم عبادت  
 سیرت چشم دیده نمی شود چنانچه صلوة و زکوة و امثالها و بگوش شنیده نمی شود چنانچه تلاوة قرآن  
 و تسبیح و تحمید و امثالها پس رایاء را در آن مدخلی نیست و خبر کردن مردم را از صوم خود این خبر  
 است اگر در دلش چیزی از اعراض مذکوره وقت اخبار موجود بود و همچنین مرعاید و تیکه از مردم  
 پرشیده کرده چنانچه در خلوت یا شب تاریک بزدگی کرده بود بعد از آن از جهت عرفی از مال  
 یا جایا یا ثناء و صبح اظهار عبادت کند و مردم را خبر دهد این سمعت و لیکن در استفسار  
 و غیر هم رایاء عام است بر سمعت نیز شامل است و اخلاص و رایاء و سمعت همه موقوف بر دل است اگر

غالب در دانش ریاء و سمعت بود و اندکی اخلاص هم در در این مبطل اعمال تا آنکه موجب ایراد  
 زود گردد و قضاء واجب گردد صحیح این شیخ عبدالحق فی شرح مشکوٰۃ و اگر غایب دانش اخلاص  
 اراده وجه الهیست و ریاء اندک است ظاهر در وی نقصانست نه بطلان و اگر هر دو برابرند یعنی  
 نیست بعد و نیست ریاء در عمل ابروی دارد ظاهر چنان معلوم می شود که نفع و زیان هر دو برابر باشند  
 و احادیث و آثار در وعید او و عدم قبول عملش وارد و این راسته درجه یکی آنکه در ابتداء عمل بود  
 که محل نیست و این شیخ مرتب تا آنکه اگر غایب در دانش ریاء بود مبطل عمل گردد دوم آنکه در دانش  
 عمل ریاء طاری و عارض گردد نزد بعضی مبطل عمل نیست و سحر المعتمد آنست که تعالی سیم آنکه  
 بعد از فراغ از عمل ریاء در دل نمودار شود این هم مفرت است و او را لیکن مبطل عمل نیست که تعالی  
 این شیخ عبدالحق فی شرح مشکوٰۃ و در آیه و نظائر در قاعده اولی آورده که چون در نیست عبادت  
 غیر عبادت راجع کرد حکمش در جای ندیم که صحیح گرد و یا نکرد ثواب دارد یا ندارد و شیخ نیز  
 توقف کرده و در آیه و نظائر و شرح و تبیین الغافلین آورده که اگر آغاز کرد خالصا لله  
 تعالی پس در دانش عمل ریاء در دانش داخل شد اعتبار آغازه راست و شاخش از واقعات  
 آورده که احتراز در دانش و صلاۃ از ریاء ممکن نیست پس وقت آغاز مقبرست و چون پیش مردم نماز

میکنند



۱۰۸  
 می کند با ادب و مستحبات می کند و در عینت نماز می گذارد بی ادب و مستحبات می کند  
 او را ثواب اصل نماز است و این زیادتی که برای مردم می کند باطل است و بر عینکی برای  
 ریاء می کند اگر مردی حاضر نبود آن عمل باطل نمی کند او را هیچ ثوابی نیست بر آن عمل  
 و درین سبب اختلافی نیست و لیکن باید دانست که آن عمل سبب ریاء باطل می گردد تا آنکه  
 تقصیر از آن آید ابراء ذمه بدن حاصل شود و یا باطل می گردد و ابراء ذمه بدن حاصل می  
 شود و او را ثواب نباشد و درین اختلاف است بدانند در مقاصد که عبادت المحضه است نیت شرط است  
 بالا جماع ولی نیت نه محتمل دارد و نه ثواب بقوله صل الله تعالی علیه علی له و علیه سلم انما  
 الاعمال بالنیة ای انما صحته الاعمال و ثوابها منوط بالنیة پس در صورتی چون غایب ریاء  
 بود و وقت نیت زحمت عبادت ماند و نه ثواب دل علیه عبارة شرح الوقایه فی باب الوضوء  
 حیث قال المقصود فی العبادات المحضه الثواب فاذا خلطت عن المقصود لا يكون لها صواب  
 بلکه اصح الشیخ عبدالحق فی شرح مشکوٰۃ در مسائل که عبادت المحضه نباشد عند المحققین  
 شرط نیست ولی نیت صحیح مگر تم که نیت در آن شرط است و لیکن ثواب موقوف بر نیت  
 صحیح بی شرح الوقایه فی باب الوضوء و الشیخ عبدالحق فی شرح مشکوٰۃ پس مسائل برای صحیح باشد

بی ثواب و در تحقیق شرح حسامی در فصل نهم آورده که صحت عبادت از قهرها عبارتست از بودن فعل  
 سقط قضاء و نزد متکلمین عبارتست از بودن فعل مطابق امر شرعی قضا واجب آید یا نه پس از  
 غیرتوقیفی که بگمان وضوء نماز گذارد و هیچ است نزد متکلمین مطابق امر شرعی حرب خلق وی با  
 وجود عند العلم سقط قضاء نمی شود پس نمازش بسبب صحت و مطابقت موجب ثواب باشد و نزد  
 فقهای جمیع نیست چه بود انتم حقیقت سقط قضاء نیست انتم پس برین قاعده نزد متکلمین عمل را  
 صحیح نیست چه او خودی دارد که عملش مطابق امر شرعی نیست و در قاعده اولی از اشتباه و نظائر آوردن و  
 لاشیطره للشواب صحیح العبادة بل شایب علی نیست و شایع حوی گفته که صحت عبادت موقوف است بر وجود آن  
 و اگر کسی آن و ثواب عبادت موقوف است بر نیت تقوی الی الله و اخلاص و کسیکه بایستخس وضوء است  
 و ندانست و نماز کرد نمازش جائز نیست بسبب قوت شرط و ثوابش در یابد بعون و اخلاص و بر این نمازش  
 صحیح از جهت وجود شرائط و ارکان و مستحق ثواب نیست از برای قوت اخلاص و عفت که نافی المستوفی  
 شرح المنافع انتم و مراد ازین رایاء در ثناء و نماز است و لیکن رایاء در آغاز مبطل نماز است مگر در صورتیکه  
 نیت بغير اخلاص هم صحیح باشد و آن نیز چنین است چنانچه خواهد آمد ان شاء الله تعالی چه نیت در قضا عبادت  
 شرط است بالا جماع و آن در محل نیت بسنده و بعد از آن در ثناء عبادت و در غیر محل نیت اگر رایاء واقع شود



متکذی

عبادات صحیح باشد و بعد از یاد تو باشم کم گردد چنانچه شایع مذکور خود ذکر کرده در قاعده اول  
و دیگر به آنکه بر عبادتیک متوجه میگردد چون تلاوت قرآن و ذکر الله تعالی بر جزو اذان عباد حکم عباد  
دارد پس در هر جزو که رایع لاحق شود ثواب آن جزو فوت نشود نه ثواب باقی اجزاء اگر از اذان تلاوت  
قرآن در یک است یا در دو است رایع و رزیه ثواب بهمان قدر از فوت شود و بعد از آن چون رایع در آن  
نماند ثواب باقی قرات و رزیه اکنون بداند با جهل ثابت شده که هر عملی در آن رایع باشد مقبول است  
بدرگاه حق و درین نیز تفصیل است چنانچه اکنون شنیدی و مع ذلک برای آنکه هر یک است یا نیست پس  
بعضی گویند که لا اجزاء و لا اول و علیه و صلیوید که گویا آن عمل نکرده است که رایع مبطل عمل است پس اگر آن عمل  
تقصیلش لازم آید و لا لا و جمهور اصل تحقیق بر آن اند که ذات رایع از کمال است و بسبب ثواب بطلان  
عمل میگردد و رایع نوعیت از شرک که آن مستثنا شرک خفی و لیکن در آن اختلاف است این نوع شرک  
کوثر است یا معصیت است غیر که پس جمهور بر آنند که معصیت است و بعضی گویند که کوثر است که استیفاء  
شرح الاستبانه للبیرونی فی الفقه الشافعی و شرک بر دو نوع است جلی و خفی و جلی بر دو نوع است یکی اثبات  
ذات واجب الوجود سوی الله تعالی مثالی الله تعالی که ذاتی شرح العقائد النصفیه اثبات تحقیق قریه  
مانند صفاتی از صفات حق من کل الوجوه و ذاتی و اسوی الله تعالی که ذاتی حواشی الشرح المذكور

و کذا فی شرح ۱۱ البراهین دوم اثبات مستحق عبادت بر خداوند تعالی چنانچه اقسام او کوکب و برق

سبحی و تعالی و غیر مستحق عبادت نیست کذا فی شرح العقائد النسفیة و احادیث در عید مصوین

برین وارد شده اند و حق بسیرت و رفقا قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

انما خلق من النور الیم القیمه لهما علیما یقولان و اذنان تسمیان و لسان ینطق یقول انی و کلمتین

بکار عینید و بکل من و علی مع الله الباء آخر و بالمصوین رواه الترمذی و ذکر عشق باین عنوان

در حدیث تنبیه الغافلین نیز وارد است و شاهان میگویند که مراد از عشق اینها کرده اند

و گویی از نار جهنم است که حق تعالی او را بنیادش و گویا گرداننده باشد برده و در حدیث

خداوند بنیاد و التقاط کند و در و نوح اندازد و مراد از مصوین تصویر کنندگان صور حیوانات

و دارندگان صور حیوانات چنانچه بر بسته کار و یار و یار و یار جامه صورت حیوان کشد یا در او باند

راخی باشد اگر چینی داشتن عزت افتاد و برین صورت حیوان باشد برش را قطع کند و بعد از

قطع برش حکم صورت حیوان نداند و قشال غیر حیوان چون صورت اشجار و غیره جان نیت و حکم

مصوین است و در عید و حق نیست و حکم مقعید آن صورتها از آن بدتر است و لیکن شاهان

میگویند که مصوین صور حیوانات دارندگان آنها اگر عبادت صور جاج مگویند و خودم عبادت صور

نار





قالوا يا رسول الله وما الشرك الا صغر قال الرباء واحاديث ازين قبيده بسياء الله ويكره ان يبيع حراما  
تقوى رايه لك نبي گردد مديريه كه علمها وزباد وعباد و عزت را غنايها ميگردد كه ايش ترا غنا  
از رياء احترام كم ميشود و عني ايسر تره رضا قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم انما اول  
الناس يقضى عليه يوم القيمة رجل استشهد فاتي به فعرقه نعه فعرهها قال فما علمت فيها قال قاتلت  
حتى استشهد قال كذبت ولكنك قاتلت لان لي قال جريش فقد قيل ثم امر به فسيحب على وجهه حتى  
القي في النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقرأ القرآن فاتي به فعرقه نعه فعرهها قال فما علمت فيها قال  
العلم وعلمته وقرأت في القرآن قال كذبت ولكنك تعلمت العلم ليقال انك عالم وقرأت القرآن  
ليقال هو قاري فقد قيل ثم امر به فسيحب على وجهه حتى القى في النار ورجل رسع الله عليه واعطاه  
من احسن المال كله فاتي به فعرقه نعه فعرهها قال فما علمت فيها قال ما ركت من ميل تحيت ان تنفق فيها  
الا انفقت فيها لك قال كذبت ولكنك فعلت ليقال هو جواد فقد قيل ثم امر به فسيحب على وجهه حتى القى  
في النار وراه سلم ابيخيت در باب علم ست ودر باب حوض وشفق در حديث صحابين آمده من كان يسجد  
لله من تلقاء نفسه الا اذن الله له بالسجود ولا يبق من كان يسجد اتقاء ورياء الا جعل الله طهره وطبقه واد  
كلما اراد ان يسجد خر على قفاه ودر باب حشر در حديث صحابين آمده وبق من كان يسجد في الدنيا راء

نبت

الموت



رسود نیز سبب مجید میفود ظهوره طبقاً واحداً و له طبقاً واحداً ای عظمی واحداً فلا یستطیع ان یشغلی  
 للبدن دیگر بدانکه چند چیز نیست که بریاء باطل نمی شود و در ثوابش نقصان نیفتد یکی صلوات بر پیغمبر  
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه سلم صرح به العلامة الشیخ محمد الباشا الشیخوی فی الکتاب جامع المفوت  
 والیه اشار الشیخ عبد الحق فی غایة المأم فی فضل الصلوة علی سید الانام دوم فرائض الله تعالی  
 که فرائض بریاء باطل نمی شوند نزد بعضی از علماء در حق سقوط واجب از فراموشی لا ثواب له ولا وزر<sup>علیه</sup>  
 یعنی چون بعد از نیت لوجه الله تعالی در شأء عمل بریاء افتد عمل باطل نشود و بریاء ذمه حاصل گردد  
 و ثواب موعود بر اداء فرائض از دست نهد و بعضی گویند که در هر چیز بریاء واقع شود مگر در صوم  
 و در قاعده اولی از اثبات و نظائر گفته لا رایاء فی الفرائض فی حق سقوط الواجب و در فرائض ثانیه  
 در کتاب صلوة نیز همچنین گفته و فیقه البوالیث گفته لا یدخل الراء فی شیء من الفرائض و این قول  
 بر تقدیر کفایت نیت اعمال شرائطها و ارکانهاست بغیر شرط نیت باخلاص و در این وجه  
 بر آنست که شرط نیت باخلاص در آغاز عمل و الاصح نیست اصلاح اخلاص نیت و فرض است در نیت  
 مثل نماز و زکوة و روزه و غیره و جمعی در شرح رشید گفته و قبل الراء لا یدخل فی صوم الفریفة و یدخل  
 فی سائر الطاعات کذا فی تمة الواقع و نیز گفته ان قوله لا رایاء فی الفرائض مخالف لما ذکره اهل التفسیر

من ان اتياء الزكوة في الفضل لانه بعد من الرياء ذكره الترمذي في شرح الجامع الصغير و

نيز گفته ما ذكره المصنف يخالف لما في الواقعات من ان الرياء لا يدخل في صوم الوضوء وفي

العبادة يدخل لان النبي صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال يقول الله تعالى الصوم لي وانا اجزى

به وفي شركة الغيرة وهذا الم يذكر في حق سائر الطاعات وعنده في كتاب الكلب من المنهني انتهى بعد گفته

که تعقیل بحديث مذکور مقتضی عدم دخول رياء است در مطلق صوم فرض بود یا نقل و صاحب واقعات

مقیّد بفریضه داشته پس حاصل کلام ایشان در باب رياء چنین معلوم می شود که در حق ابراء ذمه

در فرض رياء نیست اگرچه زیاده ثواب سواء ابراء ذمه بر رياء فوت می شود چه در ذات ابراء ذمه

رياء صورت نمی بندد مثلاً کس مدیون دین خود را استخاراً ادا می کند در اداء دین و استقاط

آن از ذمه رياء صورت بندد بخلاف لصدق مال خود که در آن رياء را دخلی باشد دیگر گفته می شود

که نیت عبادت خدایي عدم خلوص نیت مدعی نیت مثلاً نیت نماز که فرض ظهر یا عصر میکند نیت

که فرض ظهر یا عصر میکند و استقاط فرض از ذمه خود می نمایم و این فعل مردم را می نماید که تا مردم نیت

که فلان معصی است تا متهم نگردد یعنی حاصل کلام ایشان آنکه در صورت فرض و استقاط الهی از ذمه

نیت لغوی مع علم آنکه معنوی عبادت است کما نیت و آن غم و است بر فعل شئی از حیثیت عبادت

الذکر



۱۶  
 در ثواب هر عمل فرض بود یا نقل موقوف است بر نیت شرعی و آن قصد طاعت و تقوی الی الله  
 تعالی است در فعل یا مورب یا در ترک عملی مبنی عنه چه ترک مثبت یا طاعت است و این نیت شرعی  
 را اخلاص گویند و هر که تفصیل این مقام تحقیق تمام بگوید گوید که قاعده اولی و قاعده ثانیه  
 از شرح اشیاء و نظائر لایحی مطابقت می کند و جمهور بر آنست که در مقاصد نیت بعد شرط صحت است  
 خیا پنجه در شرح و قایم در باب وضوء گفته که چون مقاصد عبادت از ثواب خایمانند صحت آنها  
 نماید یعنی فاسد گردند و خالی شدن عبادت از ثواب عبارت از عدم قبولیت آنست در درگاه  
 حق و آن مقصود از عبادت و چون از مقصود خایمانند فاسد شد و صحیح ننماند دیگر در آن مقصود  
 که در زیارت قبر شریف آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم رایاء فرزند نمی کند خیا پنجه در  
 درود فرزند نمی کند و لیکن در جائی نوشته ایم که اکنون بیان اخلاص شنوید که اخلاص خالص  
 ساختن و صفائی کردن چیز را از امیزش چیرنی دیگر تقوی اخلاصه اذا جعلته خالصا و  
 در اصطلاح شرعی اخلاص صفائی کردن طاعت حق را از ثواب رایاء و سمود غیره و اخلاص  
 شرائط است یکی ترک رایاء و سمود دوم ترک محبب سیوم ترک طمع از مخلوق و این بنا بر قوی است  
 و آنچه در فصل چهارم و پنجم و نهم از باب دوم گفته شد که اخلاص پنج رکن است چهار رکن مذکور

و پنجم طاعت حق آن بنا بر قول دیگر است و این احکام بنا بر اعتقاد ایشانست در نیت شرعی

در تعریف نیت دو قول است هر دو قول را علاوه جمعی در شرح اشیا و نظائر ذکر کرده یکی گفته

النَّيَّةُ قَصْدُ الطَّاعَةِ وَالتَّقْوَى إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي إِجَادِ فِعْلٍ بِإِیْنِ تَعْرِيفِ بَرْتِ مَهْنِيَاتِ

شامل نیت با وجود آنکه ترک مہنیات بقصد عینی امتثال امر است چنانچه بعضی احادیث

نیز از آن گواه است ولیکن شارح مذکور گفته که مراد از عزم و قصد ارادة الفعل نه ارادة التمسك

دوم آنکه النیة توجہ القلب نحو ایجاد فعل او ترک موافقا لغرض جلب نفع او دفع ضرر حال او

و گفته که بصورت اینست و نیت را بشیء یا و تخفیفها بهر دو طور آمده پس بر تعریف اول و نیت

و چیز ملحوظ است که در اول هر دو را الحیظ کند یکی عزم فعلی و دیگری موجب نیت است دوم عزم تقویت

و طاعت و طلب رضاء حق در فعل آن چیز پس برین تعریف اخلاص عبارت از تقوی و طاعت

در فعل آن چیز پس ترک ریاء و سمعت و ترک بخل شرائط اخلاص است و اخلاص

خود چیزی است از دو جزو نیت بر تعریف مذکور پس تعریف نیت شرعی بر نیت لغوی و بر اخلاص

شامل است پس برین تعریف چون عبادت و محضه از اخلاص خالی باشد صحیح نباشد چه اخلاص جزو

نیت است و چون جزو نیت رفت تمام نیت رفت مثلاً نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و صدق و ...



و سایر عبادات بقصد و عزم میکند نه بهزل و ذیلول و خطا و لیکن در خاطرش قصد تعقیب الی الله  
نگذشت پس بمقتضای این تعریف اگر نیت را شرط صحت عبادات محض گوئید پس در بیشتر صحیح باشد  
و ابراء و زبدان حاصل شود و اگر شرط ترتیب ثواب بر آن گوئید و نیت لغوی را اگر عزم مطلق است  
در صحت کافی گوئید پس صحیح باشد بی ثواب و استقاط فرض از ذمه به آن حاصل گردد و برین  
تعریف عرصه عبادات منکثر می گردد و بناء برین تعریف در فتاوی برهنة گفته که شرط است که  
در نیت الله تعالی گوید یعنی بدل گوید که شرط نیت بدل است و فی غنیة المتعین شرح منية المصلی  
و العبادات انما شرحت لیس رضاء الله تعالی و لا یكون و یک الا باحلا صها فی النية فی العبادات  
و یو قصد کون الفعل لله تعالی لا غیره و بر تعریف ثانی نیت در عبادات بقصد فعل خبری از  
جهت نفع و ثواب است اما احتضا کردن در آن که این فعل خالصا لله تعالی است شرط نیست  
بمقتضای این تعریف بلکه نیت عبادت کافیه است که بدانند فرض را و نقل را از جمیع عبادات  
مع و نیک هم را عبادت دانسته قصد فعل او کنند و نیت الله تعالی در داخل او را شتمن شرط  
نیت چه عبادت نیست مگر الله تعالی پس قصد عبادت و عزم نیت ثواب عین نیت الله تعالی است  
چون نیت ثواب نباشد مگر رضاء حق و بعد از حق و رضاء حق و عبادت حق در چیزی وجود ندارد

و غرض در آنست که  
در نیت نیت

مگر چون آن چیز مد تعالی بود بحسب قانون شرعی در آن چیز بودن اول مد تعالی بر عزم دل  
 موقوف نیست بکسیرت آن یا یک مد فی نیت مد تعالی می شود چون ریاء و غیره همان خلوص مد  
 تعالی است چه بودن فعل مد تعالی عبادت و نیل ثواب و طلب رضا و حق بر چهار متلازم یکدیگرند  
 پس چون نماز یا روزه یا زکوة یا حج یا جهاد یا تصدق مال یا کاروائی کسی کردن یا تلاوة قرآن  
 یا ذکر مد تعالی یا سایر عبادات قولیه و فعلیه و جانیه و مالیة کسی ازین عبادات محضه یکی را بقصد  
 یعنی بعزم دل بکند و عزم دل در فعل آن چیز از جهت یکی از چهار چیز کنند یا از جهت مد تعالی کند یا از  
 آنکه عبادت و تقرب است یا از جهت آنکه ثواب بر آن مترتب میگردد یا از جهت آنکه رضایندی حق  
 حاصل می شود پس چون یکی ازین چهار در عزم فعل در دل و حاضر و ملحوظ بود و باعث بر فعل  
 یکی ازین چهار بود پس این نیت شرعیست و این نوع نیت مقصود است در جمیع عبادات مقصود  
 وسائل و این تعریف نیت مختار علامی است و این را مورد کفایت و در غنیة المتقین گفته اند فی اللق  
 مطلبی المقصد و فی الشرح قصد الفعل لم یکن الفعل لما شاع له و این تعریف هم برین قاعده است  
 چه عبادات شرع نشده مگر مد تعالی از جهت حصول تقرب و ثواب و رضایندی حق و چون یکی  
 ازین چهار باعث عزم فعل گردد و در دل حاضر بود گویا هر چهار در دلش حاضر باشد چه یکی بی دیگری



۱۲۰  
در واقع در نفس خود وجودند اگر چه در ذہن فاعل حاضر نبود مگر یکی پس از دیگری  
صورت عبارتست از ترک ریاء و سمعت و عجب و طمع پس چون این چیزاء در دلی آئند کشیدن  
انہما از دل و دفع کردن انہما از دل اخلاص است و چون دل ازینہا خالی بود و ذہن ازینہما غافل  
و ذہل در وقت غم فعل بعد از تعبادة والتقرب اورضاء اللہ تعالیٰ اورسئل الثواب  
چنانچہ گذشت پس اخلاص بی تحصیل دبی تکلیف حاصل شد و لیکن برین تعریف اخلاص  
دیگرند و نیت دیگر در بین مسائل مبینہ یافتہ می شوند در کتب فقہ در شرح اشعیا و النظائر الخ

گفتہ کہ در خلاصۃ الفتاویٰ آورده است اگر مریض گفت کہ اگر خدا تعالیٰ مرا شفا و عافیت  
دہد از بیماری پس بر من حج است بر وی حج لازم گردد اگر چه خدا تعالیٰ نگفت چہ اگر حج نمی باشد  
مگر خدا تعالیٰ آخره و ازین فہمیدہ است آنچه در اشعیا و نظائر است اگر او را کسی گفت کہ اگر نماز  
ظہر بخوانی ترا یک دنیا است پس نماز خواند فرض از کردن وی ساقط شد و شافعیست  
و دنیا را و از سر نہانتی حاصل و در فتاویٰ برہنہ وغینہ المتبع و سائر الفتاویٰ وارده است  
کہ اگر دخلت فی صلوة الامام یا اقدست بہذا الامام گوید این قدر نیت او را بستمہ و اگر  
معاہ شروع اینقدر حضور دارد کہ چون او را گفتہ شود کہ کہ ہم نماز مکنہ ابری و سید مرتضیٰ حویب

و حاجت تباعل بنقده اینقدر نیت اورا بسته یعنی اگر چه دهنش از نیت الله تعالی خالی بود

و گفته اند که نیت در وضوء که مشاب علیها قصد رفع حدث و استباحة الصلوة و الله تعالی

در آن شرط نگفته اند و آنچه می گویند که نیت فرض بر اء مسقط رفق و موجب ابراء ذمه است

و زیاده ثواب بر آن معتبر نیست میگردان آن بنا بر سنت که نیت که عبارت از قصد فعل عبادت است

مع علم آن عبادت آن باقی است و آن شرط صحت است و لیکن چون دلش از یاد خالی شد یا ثواب بر آن مترتب

می گردد اگر چه الله تعالی بدان درگاه قصد استحقاق نکرده است چه عبادت نمی باشد مگر در جنبه کثرت و چون

بقصد خلط کرد یا عوارض نماید که موجب ثواب بود و نیت باقی ماند که شرط صحت و علل و حیوی در رفع

چند از شرح اشیا و نظائر گفته است که صحت عبادت بر وجود شرائط و ارکان موقوف است و ثواب بر اخلاص موقوف

و ذات اخلاص استیفاء مرفعات الله است و طلب وجه الله و التقرب الیه است قال الله تعالی و اما احد عنده من انوار

تجلی الی استیفاء وجه رب الاعلی السوف یرضی و رایع و سمعت الحسن بن علی بن محمد بن عیسی بن عوف بن

بینی باستفهام عمل خود و این خدع بخود نیت و عجب از کبر است که در انی القایة السینه و در کثر العون

فی العقائد

گفته که عجب اصل کبر است و هر معصیتی که از بکر خیزد توبه پذیر نیست چنانچه معصیت ابلیس و طبع بر دو نوع است

یکی کردن عبادت حق برای اجر معینی چون تعلیم و اذان و امامت و تلاوة قرآن ماجر معینی اگر چه قیوم بخانه

و الله اعلم



داشته اند چنانچه در اشباه و نظائر و شرح گفته و عن عبادة بن الصامت قال قلت يا رسول الله  
 رجل اهدى الي قوسا ممن كنت اعلم الكتاب والقرآن ولبت بمال فارسي عليهم نافي بسيل الله  
 قال ان كنت تحب ان تطوق طوقا من نار فامتنعها رواه ابو داود وابن ماجه ودر حديث تقي  
 تمام است چه علماء می فرمایند هر حشبه نیکو کاری کند و از باغ طلب چیزی دادند و او قبول کرد  
 در اجر اخروی او نقصانی نشود اما مطابق این حدیث گرفتن آن چیز بوی حرام گردد  
 و در تراشش هم نقصان شود و متاخرین اجماعین مشروط هم جائز دارند و بحديث بخاري از این  
 عباس و بحديث احمد و ابی داود از خارج بن مسد رز که در کتاب الاحابة وارد شده است  
 استلال میکنند بر جواز اخذ اجر بر طاعتی و لیکن سخن ما در اخلاص است نه در اجواز اجبار و نه در  
 اباحت اخذ عطیه بر عبادت و چون در خاطرش از عبادت غرض و نیوی هم بود اخلاص نماند و هم  
 عبادت کردن از جهت تسخیر مردم چنانچه در ابی داود و دعوت است که این هم ضایع اخلاص است بیت  
 در دولت باد لبرت گر غیرم داری نهان « در چراغ آب روغن جمع کردی شد خراب « و این  
 بیان همه در فضل نهم و در فصل نهم و در فضل چهارم از باب دوم گذشت پس ابراهیم است اخلاص است  
 در طاعت قال السدقی و ما امر و الا لیسعبه الله یخلفین و این و قال ایضا فامتنع الله یخلف الا این

الاسد الدین الخالص و قال ایضا قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا لایدين و قال ایضا  
فادعوا الله مخلصین لایدين و قال ایضا فمن کان یرجو القاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشتر  
بعبادة به احدا و قال ایضا و ما لاحد عنده من تقوى تجزئ الا بتقوى وجهه به الاعلی و النورانی  
و فی کتاب الامام و النورانی عن ابی امامه الباهلی رفا قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله  
ان وجهه و سلم ان الله عزوجل لا یقبل من العمل الا ما کان خالصا و لا یقبل من وجهه الا وجهه الباطنی  
و فی کنز العرفان قال البیہقی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حکایت عن ربہ الاحد من سر من  
اسرارہ استودعته قلب من احببته و قال علیه الصلوٰۃ و السلام لای بی ذر ذریا ابی ذریا  
العمل فان النافذ بصیر و قال السہیل بن عبد الله و الله اکل عشاء الا ما کان بالاحد من دیگر کائنات  
چند چیز است که در آن رایج نباشد یکی اظهار چیزیکه موجب تفاخر بود نه موجب جاهد و شکر و نیت  
چنانچه کثرت مال و اتباع و حفظ اشعار و حسن روی و شنای وری و زنت که در آن تفاخر و تکبر و  
مبتلاست نه رایج هیچ پادشاه عبد الحق الدہلوی فی شرح المشکوٰۃ دوم اظهار پر عبادت و مجاہدت  
تا موجب کثرت طاعتا تابعان و باعث تکثیر عبادا و مریدان و مجاہدان ایشان گردد نه بزرگی غرضی مگر  
و باغبانی گفته اند که رایج الصمد یقین حیرت احد من المریدین و این در باب بعضی شایستگی است در

مورث



صورت ریا نیست و در حقیقت ریا نیست بلکه محمود صبح الشیخ عبدالحق فی شرح المستکون<sup>۱۲۴</sup>  
 سیوم اظهار نفعت حق بدر یافتن توفیق کثرت طاعتی قال الله تعالی و اما بنعمه ربک فحدث  
 چون همیشه از ثبوت ریا پاک بود و فرج و سرور این نعمه که کثرت طاعت ریا نیست و کن  
 اعتماد بر آن نشاید چیم عدم قبول خوف بدخامت باقیست و هر عجز و نیاز راه نیست و دیگر بداند  
 نمیکنند از اظهار کند که میباید خفا بچه مردم را گوید که چنین طاعت کردم و حال آنکه نموده است  
 این ریا نیست این نفاق و کذب حق تعالی است که میگوید که حق تعالی مرا این گمان داده و این  
 از ریا بدتر است و ریا و پرچیز واقع صورت میزند در کذب بخت و چیزی دیگر است که انرا واقع  
 الیامو نامند و آن ریاست که در خلوت عبادت میکند و در دانش خیاں بود آن نیز ریا است  
 و علم بذات الله و میباید و اگر نتوانش خود از کسی شنود بدانند که در کذب و عیادت  
 صبح الشیخ المذکور و نیز شیخ گفته که مبدء ریا غماضت و تفصیاض در کتب فقہین آمده است  
 و تحقیقش از کلام قوم باید محبت حضورها از کلام کتب احواء العلوم و بعضی در رسائل نوشته اند  
 که فقهاء بر دقائق ریا و توقف گشته اند و در کتب الفوائد و بعضی مشایخ آورده که بزرگ نماز  
 پس سال قضا کرده بود که همه یا هم در صفا اول کند آورده بود و بسبب روزی در صفا اول فرجه نیست

و در صف ثانیا ادا نمود پس مردم بسویش نظر کردند که تا مدت سی سال در صف اول نمانی کرد

و امروز ویراج شد پس در دل خجالت یافت پس دانست که در نماز من شویی رایاء است که

نظر مردم دلم متاثر شد پس نمازیس سال را باز گردانید دیگر بدانکه ایم صفا اصلاح سیرت و چون

سیرتش اصلاح یافت عداوتش اصلاح یابد بخلاف عکس فی الحقیقت من عمل لاخرة کفاه الله

الکدینا ومن اصلاح فیما بینة و بین الله اصلاح الله فیما بینة و بین الناس ومن اصلاح سیرتة اصلاح الله

عداوتیة روانه فی کثر العرفان و در مشکوة بلفظ دیگر وارد شده است و دیگر بدانکه چون قوت بعد از

نغوذ باند منتهای تأتب میگرد اعمال سابقه قبل ردت باز بوی دهند بر منتهای نجات و چنانچه در فصل ششم

از باب پنجم گذشت پس چون مرئی از رایاء تأتب گردد باید که ثواب اعمال در حالت رایاء کرده است

بوی داده شود چه رایاء کفر خفی است نزد بعضی از فقهاء چنانچه حموی و شرح اشباه ذکر کرده و

و نه در ساین نیز کفر است و شد مولوی در مشنوی معنوی گفته بیت در عمل کرده شد از رایاء

کفر باشد در طریق اولیا، و سائر علما رایاء را از کذب عرشها رنده از کفر که معصیت از کفر است

و سبب بزرگ خفی پس چون توبه از شرک جلی و کفر صریح این اثر دارد باید که توبه از شرک خفی

که کفر خفی است یا معصیت خفیه هم این اثر دارد ولیکن فرق یافته می شود میان آن و این چه



آن اعمال قبل ردت است نه در حالت ردت و این اعمال در حالت ریاء است پس مایه این دو

آن فرق شد و این مسئله در جای نوشته نیافتم و الله اعلم حقيقة الحال فصل دوازدهم در بیان

مضار حرص و طمع و مساو و منافع توکل و تقوی و قناعة و صبر و درین فصل بیان ریاء و ریاء  
و دعا و ترک آن که بعضی اختیار نموده اند خواهد آمد ان شاء الله تعالی بدین ایتلاف سابق

که حرص لغت عربیت و بفارسی از مجده الف و زاء منقوط و شره بکسرین جمع و تشدید و رای همزه

و تاء تانیث بمعنی حرص آمده و آن بفتح تین و رای همزه و تاء کلمه سخت آرزو مند شدن و

و نیز حرص آرزو شدن  
یعنی آرزو مند شدن  
و قیل حرص مترادف شوره  
است

طمع نیز بمعنی آرزو مند شدن و نیز بمعنی امید داشتن و در اصطلاح سالکان حرص شوره

آرزو مندی جمع مال بغیر ضرورت است و طمع هم باین معنی آمده و نیز بمعنی چشم داشتن آرزو مند مال

و این همه مذموم است و همچنین مذموم است طول المال و عن بعد آمدن قاتل رسول صلی

تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم یهرم ابن آدم و شب منه انسان الحرص علی المال و الحرص علی العمر

متفق علیه و عن ابی هريرة رضي عن النبي صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم قال لا يزال قلب البکر

شباباً فی اثنتين فی حب الدنيا و طول المال متفق علیه و فی بعض کتب السلوک شیب آدم

و شب منه خصلتان حب المال و طول المال و عن عمرو بن شعيب رضي عن ابيه عن جده ان النبي

صلواته تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال أول صلاح هذه الامة اليقين والرب والاول فساد

البنجل والامل رواه البيهقي في شعب الايمان وعن ابي كبرشة الانباري رضى الله عنه سمع رسول الله

صلواته تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول ثلث اقسام عليهن واحدنكم حديثنا فاحفظوه فاما الا

اقسم عليهن فانه ما نقص مال عبد من صدقة ولا ظلم عبد مظنة جبر عليها الا زوره ابيها

غوا ولا فتح عبد باب مسئلة الا فتح الله عليه باب فقرنا ما الذي احدنكم فاحفظوه فقال انما الذي

لا ربحه نفع عبد رزقه الله مالا وعلما فهو يتقي فيه ربه ويصل رحمه ويعمل الله فيه بحجة فهذا

ما فضل المنازل وعبد رزقه الله علما ولم يرزقه مالا فهو صادق الله ليقول لو ان لي مالا لمحت

بعل فلان فاجرهما سواء وعبد رزقه الله مالا ولم يرزقه علما فهو يتخبط في ما لا يعرفه لا يتقي فيه ربه

ولا يصل فيه رحمه ولا يعمل فيه بحجة فهذا باب حيث المنازل وعبد لم يرزقه مالا ولا علما فهو يقول لو ان

لي مالا لمحت فيه بعل فلان اي الذي يتخبط في ما لا يعرفه فهو نيت ووزرهما سواء رواه الزيد

وقال هذا حديث صحيح قوله ثلاث اي ثلاث حصص وقوله اما الذي توحيده الموصولات وويل الخصال

بالمذكور ولو في قوله ان لي مالا للثمن وقوله يتخبط اي يتعسف التخبط والتعسف في

راه رقتن وعن معاذ رضى عن النبي صلى الله تعالى عليه وآله وصحبه وسلم قال استيقظوا بدين طمع



مبهدي الى طبع رواه احمد والبيهقي في الدعوات الكبير وعن عمر رضا قال تعلمن ايها الناس  
 ان الطبع فطور ان الياس غشا وان المراء اذ اسيس عن شي استغني عنه رواه رزين  
 وعن سيف بن عميرة الخطيب قال لكعب رضي الله عنهم من ارباب العلم قال الذين يعلمون  
 بما يعلمون قال فما اخرج العلم من قلوب العلماء قال الطبع رواه الدارمي قال الشيخ عبد الحق  
 قال العلماء الطبع يصير الاسود ذبايا وازين كلام معلوم شد که طبع ورد در دنيا هم انت  
 عظيم است چنانچه طبع بر دل مي بندد و ديگر دفتر علوم از دل مي شود در مقنوي معنوي زنده  
 مقنوي صاف حواس چشم و عقل و سمع را با دورن تو از حيات طبع را با هر که را باشد  
 طبع الکن شود با طبع کي چشم دل روشن شود طبع از دل نور عرفاني مي پرد با پرده  
 حلم و حياء او مي برد و شيخ عبد الحق در شرح سكونه گفته که شيخ ابو العباس مرسيد بن  
 زفريه که ناني بصف دهم خزانه از مروي که مراي خست پس دل من گذشت که شايه  
 اينقدر قليل از من بگذرد گفت او از داد که رسالت في الدين بزرگ الطبع من المحدثين  
 بيت طبع راسه حريست و برهه تهي از ان نيت مرطعا نر ابي و ديگر گفته  
 طبع شيران را چون ملک مزاج ميگرداند چنانچه گذشت و گفته اند بيت آنچه شيران را

کند و بر فراز، نخست حرص و طمع هم احتیاج، و آفات حرص در دینا همان آفات طمع است و این

سخن در عرف عالم مشهورست الحریص محروم ششوی حرص کورت کرد محدودت کند، و دیو همچون خویش بر جوت

کند، هر حریص هست محروم ای پسر، چون حریصان نیست کس محدودتر، حرص کور و احمق و نادان کند.

مگر به احمقان آن کند، حرص را آتش بدان اندر جهان، باز کرده صد زبان صد، و این در

ششوی گفته و حکایت جا نوری که گیه هفت جغل یعنی هفت بیشه هر روزی خورد و آب هفت دریاء

می نوشد و چون شب شود در اندیشه افتد که فردا چه خواهم خورد و رغم روزی لاغر و خالی شگم می گردد

و چون روز شود به قدرت قادر مطلق همان هفت جغل پر گیه گردد و همان هفت دریاء پر آب شود و

زندگان آن جانور باین طور می گذرد و در تفسیر حسینی گفته که نام آن جانور بهلوع است که حق بشما و تعالی آن

را بوی تشبیه داده قال الله تعالی ان الانسان خلق بهلوعا و مکنذافی کنز العرفان مکنذ کنز العرفان

بجای هفت دریاء هفت عذیره آب گفته و گفته که آن پس از کوه قاف است و در ششوی گفته که آن گیاو

جسم عظیم الحبد در جزیره بیت یک جزیره است سیر زنده جهان، اندر و گاو است تنها خوش و دان، جده

صحرار چر او تابش، تا شود زفت و غیظ و منتجب، شب ز اندیشه که فردا چه خورم، اگر داد و چون تا

لاغر و غم، الی اخره و فقه او در از است و گفت سوال در دینا است که سائل به چند کثرت خوبه و خوبه



اور اقلت دید چنانچه در حدیث گذشت و نیز در حدیث از ابی سهریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله  
 تعالی علیه وعلی آله و صحبه سلم ما فتح رجل باب عطیة یرید بها صد الا زاد الله بها كثرة و ما فتح رجل باب  
 مسئلة یرید كثرة الا زاد الله بها قلّة رواه احمد و مضار اخر و این اشیا از همین الشیخین نقل شده است  
 الی بیانها اکنون بدانکه قناعت راضی شدن بآنچه چیزی و بس کردن بآنچه و نزد بعضی بندگان  
 معین آمده چنانچه گفته اند الزم الاکتفاء بالربح و الزم بهو القلیل و عند اکثرین الزم خلاف الفیفة  
 ای العدول و الرکع و قناعت و شریعت راضی شدن بر چه موجود بود نزد وی بی تکلیف و تعب  
 اشیا نیکه و جمعیست اند از ماکول و ملبوس و از ماسوائ آن قطع طمع و حرص کردن و میگویند که قناعت  
 علامت معرفت حق است و بر کفایت ندارد او معرفت ندارد بیت کاش چشم حریفان پر نشد  
 تا صدف قانع نشد پر در نشد و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه سلم  
 قد افلح من اسلم و رزق کففا و قنعه الله بما آتاه رواه مسلم و فی رسالة الاوار و النوار ای عن ابن عمر و النوار  
 الکفاف هو الذی لا ینقص عن الحاجة و لا یرید منها و فی رسالة الاوار و النوار ای عن فضالة بن عیید  
 انه سمع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه سلم یقول طوبی لمن یمدّی ثلاثاً سلام و کان عیسه کففا  
 و قنعه اخرجه الترمذی بیت قناعت گویند که مودرا جگر کن حریف جهان گرد را قال الله تعالی فی الصافات

زیج  
 قال البکینیة یروى  
 عن النبی و خواله القلیب  
 علیها ۱۲ قناعت ع

بیت

الصَّغَةِ لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْمَدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ فِرَانِي الْأَرْضِ يَحْبِبُهُمُ الْجَاهِلُ الْغَنَاءُ مِنَ التَّقَفِّ

تَوْفِيهِمْ سُبْحَانَهُ لَا يَسْتَوُونَ النَّاسَ إِلَى خَالِدِيَّةٍ بَدَاكَ تَوَكَّلْ بِعَيْنِ اعْتِمَادٍ وَتَقْوِيَةٍ مَسْأَلَةٍ وَدَرِيَّةٍ

السُّوْكِ الْأَعْمَى عَلَى رُفْقِ اللَّهِ الْمُقَدَّرِ فِي الْأَرْضِ لِلْعَبَا وَنَفِي الشَّرِكِ فِي وَصُولِ إِلَيْهِمْ وَتَقْوِيَتِهِمْ الْأَمْرَ

إِلَى مَالِكِ الْمُلُوكِ وَالرَّضَاءُ بِالْقَضَاءِ فَرْدٌ كَارِخُودٍ رَاغِبًا بَارَكْنَدَارًا، كَتَبْتُ بَيْنِي بَيْنَ بَهْرُكَارَ،

بَدَاكَ بِأَعَادِيثٍ ثَابِتٍ شَدِيدٍ كَرِيحِكُمْ دُرُوزِيَّةٍ مَتَبَدَّرَ مَتَوَكَّلِينَ نَزْدَ دَارِيْنِ سَعَادَةٍ

عَظَمِي كَرِيحِ حَسَابٍ بِحَسْبِ رَوْنَدٍ كَرِيحِ بَهْرُكَارَ وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

عَلَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَسَلَّمَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أَيْتَيْنِ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَطْغَرُونَ

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أَيْتَيْنِ سَبْعِينَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ وَلَا يَطْغَرُونَ

بُودَنْدَ لَعْدَ اَزْ اَنْ حَقِّ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بَرَانِ زِيَادَهُ كَرْدَهُ وَعَنْ ابْنِ اِمَامَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ وَعْدِي بِرَأْيِ اَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مِنْ اَيْتَيْنِ سَبْعِينَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ

عَلَيْهِمْ وَلَا عُدَابَ مَعَ كُلِّ أَلْفٍ سَبْعُونَ أَلْفًا وَثَلَاثُ حَيَاتٍ مِنْ حَيَاتٍ رَأْيِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ

ابْنُ مَاجَةَ وَحَيْثُ أَتَى النَّاسُ بَدَاكَ كَفَّ دَسْتِ مَرْخِ كَرْدَهُ بَرَكْرَدَ اَزْ خَاكِ وَغَدَ وَغَيْرُهُ وَمَرَادُ ابْنِ جَابَرٍ

ثَلَاثُ حَيَاتٍ هِيَ جَمْعُ عَظِيمٍ هُوَ اَزْ مَرْخِ كَرْدَهُ حَقِّقًا اَزْ دَسْتِ مَرْخِ كَرْدَهُ كَذَلِكَ قَالَ ابْنُ رَجَوْنٍ



و آنچه در حدیث سابق آمده لایستون یعنی استرقاء نمی کنند و استرقاء افزون کردن است و افزون  
 بغیر الب و بغیر سنت رسول الله منافی توکل است بالا جماع چه آن از امور جاهلیت است و بعضی  
 معتقدین کاملین ترک استرقاء مطلقاً می کنند اگر چه او کتابی سنت بود و قوله لا یتطهرون یعنی  
 سنگون بد نمی کنند و تطهیر سنگون بد گرفتن که آن از امور جاهلیت است و آن کفر است چنانچه علی  
 کردن بر قول کامنین و منجین و تقدیر بقرون قول ایشان را و علوم به کامنین بود و است  
 انحضرت منقطع شد صحیح به الحیر فی شرح الاشباح و النظائر و صحیح به محمد بن اسماعیل فی سیره و  
 لیکن در حدیث بخاری بر روایت عائشه زنی که از انحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم و علی بن ابی طالب  
 شنیده بود که شیاطین چون از آسمان ممنوع شدند از درختگان که در برابر نزول می کنند از آنها  
 سخن در زدی به بکا نهان می رساند پس از بیخیزش معلوم شد که علم ایشان بعد از ولادت انحضرت  
 به منقطع شده است بک اندکی باقی مانده است حاصل کلام علما در تحقیق اینست که نه کسی  
 که کاوند بالا جماع اگر چه کلمه توحید بر لب می رانند یکی عارف بفتح عین میهد و تشدید را  
 دوم کاهن سیوم منجم ابن بشر کاوند و هر که بقید قی قورایش کند او هم کاوند و احادیثیست  
 بان ناطق اند و عارف بر که از غیب خبر دهد بعلت آن که نزد او مقرر شده است و در حقیقت ثابت

بلکه او نام باطل است چنانچه سنگون کردن مسافر و راه رو و با و از پزندگان و از اعیان بکسری گویند  
 و قال انداختن بهر و سنگریزه و از اطراف گویند و این بر دو از انواع طایفه است فی الحدیث العتبات  
 والطرقات و الطیفة من الجیت رده ابو داود و فی الحدیث الطیفة شرک قاله شافعی رده ابو داود و از  
 و با و از شغال و بدین بعضی جانوران از چپ و راست و نفس پنداشتن بعضی جانوران بسبب بعضی  
 علامات که در ایشانست و نفس پنداشتن بعضی ساعت و ایام و شهر و در حق بعضی امور و خبر دادن بخبر  
 علم رسل و علم بحکم و علم کتبات پس عرف بر بنم و کاین و رقال و مطیفة یعنی سنگون کننده صادق  
 می آید و شمس است بر هر هج این شیخ عبدالحق فی شرح المشکوة و عن حفصه رضی الله عنها قالت قال رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من اتی عواقف ریح شمس لم یقبل له صلوٰة ربیعین لیل  
 رواه مسلم و در حاشیه فیه گفته که این عدم قبول نماز او در چهل شب بسبب رسیدن اگر چه خواست  
 را قبول نکرد و اگر قبول را قصد بیک کرد و اگر کرد و منجم است که بتأثیر که در عالم سفلی قائل  
 بود پس بحسب قواعد آن علم از غیب خبر دهد چنانچه از باران خبر دهد یا از طالع کسی خبر دهد و عن  
 ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من اتی عواقف ریح شمس  
 شعبة من السحرة زاد رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و الیضا عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی



۱۳۴

علیه وعلیٰ ووجه سلم من اقبس بابا من علم النجوم <sup>لغیر ما ذکر الله</sup> فقد اقبس شعبة من العلم المنجم  
 کابن واکابن ساحر ولساحر کاف وراه رزین حاصل حدیث اند کابن وبنم ولساحر کاف وراه  
 قور لغیر ما ذکر الله پس ما ذکر الله چیرت ولقد زینا الشیء الدینا مصباح وجعلنا یاربنا  
 للشیء طین وعلاتاً وبنجم هم یهتدون وعن قتادة رضى قال خلق الله تعالى هذه النجوم لثلاث  
 جعلها زینة للشیء ورجوا للشیء طین وعلاتاً یهتدون بها فمن تأول فیها یغیر ذنب فقد اخطأ  
 واضاع نصیبه ای من الاسلام وتکلف مالا یعلم رواه البیہقی تعلیقاً و فی روایت رزین و  
 تکلف مالا یعلم و مالا یعلم لم یروا عن علم الانبیاء والملائکة وعن الربیع مثله وزاد و الله  
 ما جعل الله فی نجم حیوة واحد ولا رزق ولا موت و انما یضرون مع الله الذکب و یقتلون بالنجوم  
 و از قول ویک گفته و تکلف ما عجز عن علم الانبیاء والملائکة معلوم شد که علم نجوم اصل ثابت نشده است  
 و حق سبحانه و تعالیٰ در هیچ ستاره اثری نه سپرده است از اثری که ایشان ثابت میکنند از روی اقراء  
 بر حق بهمان و تعالیٰ و آنچه میگویند که انحراف و مود لایق بود اذ کان القرن العقب اقترأ و رده  
 بر انحراف برای تأیید قول ایشان و تحقیق فی معارف العلوم و یارین آثار که میگویند پیش از زمان  
 موت داود علیه السلام در بعضی رگمان موجود بودند و مرفوع شده تا در هیچ ستاره اثری نماند <sup>بعضی</sup>













و تعریف امور الهی و افوض امری الی الله ان الله بعیر بالعباد و تحقیق حکم تعلم و تعلم علم خود  
و علم من در علوم منوعه از باب دوم گذشت و کاتب در لغت مخبر از زمانه مستقبل زمان بود یا منجم یا مفسر  
یا مخبر بود بخبر جن الکلمات الاجبار عن المستقبل والاجبار عن الغائب پس بایستی کاتب عام بر هر خبر از  
غیب و بدش ملت و معجزات و کرامات و کلمات مستثنی است و غالب استعنا کاتب بر کسیکه جن را می شناسد  
خود زنده آمده و او را جن از غیب خبر دهد تا او مردم را گوید و اهل انست که هیچ کس از ایشان خبر ندارد  
مگر الله تعالی که ما قال الله تعالی و ما یعلم الغیب الا الله و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و در حدیثی صحیح  
آمده چون حق سبحی و تعالی او فرماید و حکم کند بوجود شدن چیزی در عالم ملائک حمد العرش میشوند و تسبیح  
گویند پس اهل آسمان که نزدیک تر ایشانند تسبیح گویند بسبب شیندن تسبیح ایشان پس اهل آسمان دیگر تسبیح  
گویند تا آنکه اهل آسمان دنیا تسبیح گویند پس اهل آسمان که بعد العرش نزدیک اند از ایشانند پسند که چه گفت  
پروردگار شما پس اهل آسمان را خبر دهند و از ایشان خبر بآنها و بآنها خبر رسد تا آنکه خبر رسد بآنها و دنیا  
پس جن یعنی شیطان از اهل آسمان خبر شود بزرگی پس فرشتگان آن دزدان بزنند یعنی پاره از تنه  
بزنند پس آن خبر را بکاتب رسانند که مخدوم اوست پس آن خبر حق و صادق است و لیکن آن شیاطین  
در آن دروغ می آمیزند و زیاده می کنند و در حدیث بخاری آمده که شیطان با خبر صد گون دروغ افترا کند

و گاهی پیش از نشیندن خبر کن پاره ستاره او را زده می شود پس نشیندن نتواند و گاهی پس از نشیندن  
بدانکه در بلاد عرب کاهنان بودند که بر ریاضات و اعمال خبیثه بر قواعد علم مذموم که میداشتند عالم جنیت  
خبیثه را یعنی شیاطین را مستحق خود میکردند تا با آنها روند و از اهل آسمان خبر غیب شنیده بایشان رشت  
چنانچه گذشت پس حق تعالی فرشتگان را حکم کرد که چون شیاطین بخیر که از غیب بشنای رسد گویند  
بر تنه ایشان را پاره از ستاره و چون پیغامبر مقلد شدند شیاطین از صعود ایشان بسوی آسمان ممنوع شدند  
چون شیاطین بنزدیک آسمان رود فرشتگان او را پاره ستاره می رند پس بدین سبب نزدیک رفتن به آسمان  
نمی توانند پس علوم کهنه منقطع شد بحکمت الهی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و در تفسیر بعضی  
احکمت مقرر تعالی و محققانها من کل شیطان برجم الامن استرق السمع فاتبع شهبا مبین گفته که بعد از این  
عباس رن فرموده که شیاطین از هیچ آسمان محبوب نبودند و پس آسمانها را سیر میکردند چون عیسی علیه السلام  
علیه السلام متولد شد از آسمان محبوب شدند و از چهار آسمان باقی محبوب و سیر میکردند و چون آنحضرت  
متولد شد از همه آسمانها محبوب و ممنوع شدند بشبهه با که زده می شود ایشان را اگر چه پیش از ولادت سید المرسلین  
نیز زده می شد ایشان را و لیکن بکلی از همه آسمانها محبوب بودند تا زمان آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله  
و سلم و بسایه دانست که اگر چه بعد از ولادت آنحضرت از همه آسمانها ممنوع شدند و لیکن از فرشتگان که در



ابرار و نژاد می کنند خبر و دیده بجا بن می رسانند پس اینقدر از علم کهنات بعد از ولادت

سید المرسلین باقی مانده است چنانچه در حدیث بخاری از عائشه رضوا در شده قاتل سمیت رسول

صلی الله تعالی علیه و علی آله و هکجه وسلم یقول ان الملائکة تنزل فی الغنای و هو البیتی فکفر

الار قضی فی السما ففسر ق الشیاطین السبع فتوجه الی الکهنان فیکذبون معها مائة کذبة

من عند انفسهم رواه البخاری دیگر بد آنکه هر که قول کاهن را تصدیق کند او کارگرد و عیبی بعبودیت

قاتل رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و هکجه وسلم من اتی کاهنا فصدقه بما یقول اولی

ارواة حائضا اولی ارواة فی دیرا فقد برئ مما نزل علی محمد روان احمد و ابوود او الکون

بد آنکه اسباب معیشت و اسباب مضار و منافع دنیاوی و جمیع چیزها قسم است خیالات کفر و اوهام

و اسباب یقینیه و ظنیه پس کفر این اسباب خیالی و باطله اند که اکنون مذکور شدند و او کام آن است

انکه بجا شرت آن اسباب و بیه بزه کار گردونه کافر چون افسونهای جاہلیت و چون ترسیدن از

مکان غیر مخوف چنانچه تنها در خانه خود تحقیق با وجود آنچه در آن مفری ظاهر آید و آن قول اول

خیالات است که میگویند که هر که در خانه تنها بخسب بوی اسب و جن برسد و اینقول منافی توکل است و

اعتقاد کردن برین قول گناه است و همچنین بعضی است عرقه که بکب ظاهر مخالف شرع بود چنانچه میگویند

چندی

که هر که راسخیزی بر اندام بسبب فتنه خون بر آمده بود و آن سخیذی در عرف اهل مذهب چری نهند  
گویند علاجش آنست که زین مردار خوار را در بغل گیرد و زین قوت باطل است و تحقیق ثابت شده است  
که رود نیل در عهد خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه خشک شد مردم گفتند که پیش ازین هرگاه که  
رود نیل خشک می شدی و خیزش خوب بگیرد از راسته بر آب سوار کرده بر کناره رود نیل می بردیدی  
و در طول و عرض رود آب را میتاختی و آب جاری می شدی پس امیر المومنین فرمود که این اموار  
امو جاهلیت است در اسلام نمی شناسید پس رقعہ نوشت باین مضمون یا رود اگر بفرمان حق جاری می  
شدی شو بفرمان حق و اگر بفرمان حق جاری می شدی جاری می شوی و آن رقعہ را در نیل انداختند  
بفرمان حق جاری شد که تا این زمان هیچ جا جاریست باز خشک نشده و اگر آب است عذیه غیر حق نشود  
بود و در آن مردم را مصالح بود چون کشتن دادن بخیل و رنج سپا کردن کوکب صبح را تا عائن بوی  
حریری رنند باک نیست بمباشرة این کذا فی القاصی و البهنة و همچنین وضع حجام در عزت  
برائی دفع عین عائن کذا فی البهنة و این مانی توکل نیست و من رافع بن خدیج رفقہ قال قد تم  
بنی الله المدینة علی الله تعالی علیه السلام و صحبه سلم یا برون الحق فقال ان القاصیون قالوا کذا نقضوا  
لعلمکم لولم تقضوا کان خیرا من کوه فقضت قال فذکروا ذاک فقال انما انا بشر اذ اکرتم بشی



۱۴۲  
من اوردنیکم فخذوا به و اذا اوتیتکم نبی من رایتی فانما انما بشر و احکم حاکمکم انکم تم

اول که مردم گمراگان آن را ببینای پذیرند و در حقیقت مباشرت آن رسیب گفت است

منافی توکل است و آن عملی که نیست بر قول کاهن و منجم و رمال و مطلقه و برهنه و سیوه و شامه

که چنانچه تصدیق قول ایشان گفت عمل کردن بر قول ایشان هم گفت و در قسم دوم اگر چنان

بر شیخ ریف بود حرام است مباشرت ایشان و منافی توکل است و لا باک نیست و دروغ دادن بر نفس

را هم معصیت و منافی توکل است چنانچه در حدیث صحیحین بیفحرج در حق متوکلین وارد است

ولا یکتون ایما و یغتمنهم و شایان و موزند که اگر حکیم حاذق گوید که شفاء و تودر

دوغ دادن است باک نیست بدوغ دادن او را و نسیم رسیب یقینه است چنانچه خوردن و آشامیدن

و خوردن از میوه کب علایمه باز داشتن و مباشرت ایشان واجب است و رکت ایشان حرام است و منافی

توکل است اگر خوردن یا آشامیدن عذر تا بسبب آن بمرور قاتل نفس خود شد و انتم گشت اگر چه

می گوید که مرا خدا است و اکل و شرب غیر حق است و من بغیر حق حاجت ندارم این توکل نیست

این حاقه و سفسه و جهل است و همچنین اگر خود را در چاه یا آتش انداخت و گفت که خدا

توکل دارم اینها حق است و قسم چهارم اسباب ظنیه است و آن رسیب وجه معیشت است چون

زراعت کردن و تجارت کردن و مزدوری کردن و اسباب همت چون ادویه خوردن و رضی بقول طیب

و اسباب اجابت دعاء که در کتب مذکور است و اسباب رد بلا چون دعاء و تصدق پس اینها را بنام

ظینه است و مباشرت این است مافی توکل نیست و ترک آنها هم توکل است پس توکل بر دو نوع است

یکی مع ترک این اسباب ظینه دوم مع مباشرت آنها و هر یک از این دو نوع بر نوعین است پس بعد توکل

بر چهار انداز است نوع اول توکل کاملین مع ترک اسباب و رفع وسائل از میان و تحقیق است

که چون رازقیت رزق علی الاطلاق بچشم شهودش دیده نموده اند و دیده اند که اسباب و وسائل اند

و سبب و رازق و منبع و مخرج هر چند روند تعالی نیست و پرچه مقدر است و رزق بنده بوی میرد و البته آن

البته بر توقع می آید و حذف آن برگز نخواهد شد و چون این معین را بعلم الیقین دانستند قدم است

در راه تفویض و تسیم نهادند و لوازم و احوال ابری را اندانند بصیرت بالحق را فراموشند و تقاب

اسباب از روی نعماء مغرم بر طرف گردند پس کلفت و من توکل علی الله فیهم سرافراز شوند و در

مکتوبات منیر گفته که خوابه را بنام سبطی رخ را گفتند که ترا هیچ آمدن نمی بینم معیشت تو چگونه

می شود گفت آنکه خوش و خرابی وجه روزی میدیدم بویزید را چنانچه بیت روزی تو باز مگر در روز

کار خدا کن غم روزی مخور، در مشنوی معنوی اینی حکایتی است نادر بس عجیب و دراز در حال قصه



این بحث مخصوص و بتجربت که ثابت شده است. <sup>۱۴۴</sup> قال الله تعالى ومن يتوكل على الله فهو حسبه وعن عمر

ابن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يؤمن أحدكم حتى يتوكل على

الله حق توكده لرزقكم كما يرزق الطير تغدو بها صاوي جوعى وترجع إلى أعشاقه

رواه الترمذي وابن ماجه وعن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

على الله وحسبه ولم أن لقلب ابن آدم لكل واد شعبة فمن استع قلبه الشعب كل يوم لم يبالي الله به

واد اهلكه ومن يتوكل على الله كفاه الشعب رواه ابن ماجه ومروان بن وهب عن ابن مسعود

سبح واد شعبة يوم وخوادمه من ان اسباب. وعن ابى الدرداء قال قال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان الرزق ليطل العبد كما يطله اجله رواه ابو نعیم في الحلیة و

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن أحدكم حتى يثق بالله وحسبه ولم من جاع او احتج

فكفر عن الناس كان حقاً على الله ان يرزقه رزق سنة من حلال رواه البيهقي في الشعب

الایمان بداند بعضی رزق نوع متوکلین کاملین است در دوی در حالت اراده اختیار

می کنند و تفویض صحت بدن و سلامتی حتماً بحکیم مطلق می نمایند و بعضی رزق را می کنند

چون دعا و رزق الله بالکمال و چنانچه در حدیث وارد شده لا یرد القضاء الا الله ولا یرد فی

العرال البسرواه الرقدي ونسائي وغيرهما وبدعاء رضا بقضاء الله من مائة ودر مقام رضا صاحب رضا  
نفس نمی ماند و صاحب این مقام طالب رضا و حق باشد پس چون رضا و حق در بلا و بنده بود و نعمای دینی  
بلا بود و بنده از بداء خود در خود طلب رضا و نفس شد و طالب رضا حق پس لاچار شد به رضا  
بقضاء پس گرفتن با نفعی در زیر قضا و الله نهاده و حق را بحق تسلیم کردند و تقوی نفس کلی نمودند و رسید و رضا و  
در اگشتند بیت ای بسا از او یار گشته دعا کرده بجان «دوق یا بند ز قضا خوردن دعا شد کفرش» با بر جویی  
ایست برایشان از بداء و سنگ غیب «الذاتی یا بند زان آمد چو از بی عیب ریب و رضا و در بدایت توکل و تقوی نفس  
ست و در نهایت حاکمیت از حالات و محاسبات و فراسایانها برانند که رضا و از حالات است و عزایان برانند  
که رضا از مقام است و قین من وجه حال است و من وجه که مقام است و تحقیق فی کشف المحجوب برانند و در مقام  
بلا محبت و بلا معصیت و بلا محبت برای امتحان اهل محبت و برای رفیع درجات ایشان بود و عن انس قال قال  
رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء و ان الله عز وجل اذا احب عبدا  
رفی فله الرغی ای من الله و من سخا فله السخا ای من الله و راده الرقدي و ابن ماجه و عن محمد بن خالد السلمي  
عن ابيه عن جده قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه وسلم ان العبد اذا سبقته من الله منزلة لم يبلغها  
بعده انتباه الله في جده او في ماله او في ولده ثم صبر على ذلك حتى يبلغه المنزلة التي سبقته من الله من الله و راده

بیت



۱۲۶  
 وعن سعد بن قائل قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم ايها الناس ان الله ابتليكم بالمال  
 فانما الامثل بتبلى الرجل على حسب دينه فان كان في دينه صلابة اشد ابتليته بالماله وان كان في دينه رقة هون عيدها  
 زال كد كلف حتى على الارض ماله ونسب رواه الرقيني وابن ماجه والدارقطني وقيل الرقيني بن ابي حنيفة  
 وفي كتب السلوك اشد ابتلاء الدنيا ثم الاثبات ثم الامثل فانه من فاعجب ابتلاء الدنيا بين محمد صلى الله عليه وآله  
 وصحبه وسلم وابتلاء السبعين وسائرهم ودر مكتوبات منيرة گفته اند در حديث است ذوالحجبة عبد الله بن قائل  
 اجاباه وان رضي اصطفاه وبقدر معصيته ان ابتلاء است كبراهن معاني بنوم معاني يسير قال رسول الله  
 وما اصحابكم من مصيبة فيما كبت بيبكم ويعطون اكثر ولكن انما كسرهم انهم ليسوا بمعاصي اخذوا به ودر حديث  
 بني نفرانند ان مصابرة را نش من كرد و قال الله تعالى ولا تفرحوا بالدين ظلموا فكم انتم من النار وقال ايضا والقوا  
 فتنه لا تصيبن الذين ظلموا فتنه خاضه وزياده شرح ابن مقام در بيان اديع خواهد آمد ان شاء الله تعالى  
 نوع دوم توکل مريدان است مع ترتيب اسباب تا سد باب حرص را با لکيه منقطع سازند چه با خوراك  
 آتش حرص را نشان نيز ديس مي زنند که بعد امدع مباشرت است آتش حرص بر خيزد و ماده توکل سوز و گزند  
 است اختيار کردند و عن ابن مسعود بن سعد بن قائل قال رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى آله وصحبه وسلم لا تتخذوا الغنى  
 فترغوا في الدين رواه الرقيني و البيهقي في شئب الایمان و ضيعه بفتح ضاء و مع و سکون يا و شدة تحت يمين

از آن عین مملکت تجارت و شفاعت و قیلتان و زراعت گدافی شیخ عبدالحق نوع سوم توقف  
 کاملین مع مباشرت اسباب و سبب آن اینست که چون وثوق ایشان بحدیست که اسباب نظر شهرو  
 ایشان در باب معیشت و مسائل اند و راز قیت و رازق قادر بر وسائل موقوف نیست و چه مقدار  
 می رسد و اسط بود مایه بود پس ثبوت ایشان متعلق با نسبت نیست بلکه متعلق به سبب الایست است لیکن  
 دیدند که در اسباب فوائد اخروی بسیار مندرج اند پس لاجرم اختیار کردند تا عبادت مالی با عبادت جماع  
 کنند و این نوع را بهتر گفتند که جماع برترین است و برتر عبودیت که مباشرت اسباب و افعال الهی است  
 و برتر عبادت و ایشان دعا بخوانند و گویند که دعاء رد قضاء نیست بلکه دعاء خود قضاء است چه در تقدیر  
 خفای بود که فدان دعا خواهد پس بدعایش قضاء و بعد از آن دیگر دعا خود عبادت است و دعاء خود  
 القار واره الاربعه و غیره و قد ورد من لم یسأل الله لعقب علیه روزه الرقی و الحکم فی المستدرک و من لم  
 یدع الله غضب علیه روزه بیکرین ابی شیبہ فی المصنف و فی رساله حسب مجموع البخاری فی ما دة الدعاء  
 ان الدعاء مسجبت اجمع عیة علماء فی کل الاعضاء من الفقهاء و اهل الفتوی و ذریب طائفة من الزناد  
 و اهل المعارف ان من ترک قضاء استلزاما للقضاء و جهال علماء دین زمان میفرمایند که طریقی انقضت و انقضی  
 وی و ان اولییت وی دعاء مع رضا بقضاء است که زبان دعاء گویند و در دل رضا بقضاء ننهند و نیزین  
 طائفه



طائفه تد اوی می کنند با دویه طبیعی مع توکل علی الله نوع چهارم توکل عوام است و توکل بعضی  
 مردین که وابستگان اسباب اند و دلهای ایشان متعلق با سبابت و چون رسوخت  
 بکمای و وثوق تمام در باب وصول در رزاق بمرزوقین بلا اسباب نمی دارند پس چون دست  
 ایشان از اسباب خای گردد و خاطر ایشان متشوش گردد پس توکل ایشان انست که مباشرت  
 اسباب کنند و مع ذلک اعتماد و توکل بر خداوند تعالی کنند براسی و احادیث این محل  
 در شرح دنیا و ترک آن گذشت و الله اعلم بالصواب فصل سیزدهم در مفاسد عیب جوئی  
 طعنه گوئی بدان ایطالب حادق که الله تعالی در قرآن مجید از طعنه و تحسین نهی می فرماید  
 یا ایها الذین آمنوا لا یسخرن قوم من قوم الا قوله ولا تکرهوا القسم ولا تنابزوا باللقاب  
 و نیز می فرماید یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الطن ان بعض الطن اثم ولا  
 تجسسوا ولا یغتب بعضکم بعضا الا بالهیه و شومیت عیب جوئی و طعنه زنی در دنیا است که  
 طاعن آن عیب در حوز بیند چه چون طعنه زن بر دیگری طعنه زن حق سبحانه و تعالی را عیبت  
 آید که بنده دوست نداشت شده است چه چون یکی را بفضل خویش از عیب پاک داشته است و دیگری را  
 عیب گرفتار کرده پس آن یکی برین دیگری طعنه زنی کند پس یکی فضل حق بر خویش نشان فرماید

فصل ۱۳

الی قوله

نہ می بیند که میان او و آن دیگری برست ارادت و قدرت حق هیچ فرقی نیست اگر او را بجائی  
 آن دیگری عیب دار کردی می توانستی و لیکن بفضل و کرم خویش که بر او دردی نرساند و چون نفس  
 نخست و طغیانی کرد آن عیب بوی رسد و در حدیث آمده انه العیون و انما العیون و انما العیون  
 رواه احمد ثون فی کتاب اللغات عن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 ما أحب انی احکمت احد او انی کذا و کذا رواه الترمذی و صححه و ما فی قوله ما أحب ما فیه و قوله  
 ان ی کذا و کذا ای ان مثل ما حکمت من قبح احد و اکثر استعمال لفظ الحکم فی البقیع کذا قال الطیسی  
 و عن خالین معمر بن رزق قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من غیر آخاه  
 بدین لم یکن حق لیله یعنی من دین قد تابعه رواه الترمذی قوله یعنی من دین را آخره تفسیر  
 بدین و من بیانیه و هذا التفسیر معقول عن احمد بن حنبل که قال شیخ عبد الحق و نیز گفته که اگر  
 از آن دین توبه نکرده است هم بطریق دیگر تفسیر او را کنند بکبر بر او ایضاً و او را سرزنش  
 تا از آن دین باز گردد و در کتاب سلوک است من غیر آخاه یعنی فی الحدیث لایری جل جلاله  
 بالفق و لایریه بالکفر الا ارتدت علیه ان لم یکن مما جبهه کذا رواه البخاری من روی جل جلاله  
 او قال علیه و آله و سلم و لیس کذا الا جاری عاد علیه متفق علیه حاصل کلام که عیب جوئی کند که حق



۱۵۰  
 بجهان و تعالی از وی نهی فرموده است و لا تجسسوا و اگر عیب کسی مطاع گشت بپوشش یا بپوشش  
 پس اگر او از آن ثابت شده است طلعنه نزنند بروی و مع ذلك اگر طلعنه زد آن عیب پوشش بخورد  
 تا طاعن مطعون گردد و اگر او بدین عیب گرفتار است نیز طلعن منہی است فی الحدیث لیس المؤمن  
 بالظعان ولا باللعان ولا بالافاحش ولا بالبنی روه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان  
 بلکه بطریق نصیحت او را از آن نهی کند چنانچه قانون امر و نهی است نہ بطریق طلعن و نصیحت  
 رینہ وقتی است کہ او خود مجاہر عیب خود نبود و اگر مجاہر است پس باک نیست بطلعن و نصیحت  
 چنانچه وارد است اذکر و الافاجر بما فیہ چنانچه در امر و نهی بیان کرده شد و این بیان عیب  
 عیبها دین اختیار است اما تجسس عیبها دنیا و غیر اختیار چنانچه افاض خف و غیر خفیم نمی باشد  
 و عموم نفس رین را هم شامل است و این نوع جائی طلعنه اصلا نیست بلکه حال او دیده مشرق بر سر  
 خود بجائی آرد و سجدہ شکر درین موطن در احادیث بصوت رسیده است و در بیشتر اگر طلعنه نزنند  
 آن عیب وی آید و سخن ما درین نوع نیست بلکه در عیبها و نیکو است کہ معاصی الله است و تجسس  
 منہی است چنانچه شنیذی فی الحدیث ولا تتبعوا عوراتہم ای عورات المسلمین فانہ من تتبع عورتہ  
 المسلم تتبع امرہ عورتہ و من تتبع امرہ عورتہ یفطنہ ولو فی جوف رحلہ ای و لو خفی فی حجاب ستر او

الرقبہ المتبع المقبوض والاتباع من باب الافعال ایضا جاء بعض المتفحص وفي رسالہ الاولیاء والنوا

ولا تتبعوا عواریهم فانه من تتبع عواریهم تتبع الد عورتہ ومن تتبع عورتہ یفشی فی بیته اخبرہ ابو داود

فی الحدیث من قرأ لسانہ عورتہ ومن کف غفبه کف الله عنه غلبه لہ یوم القیمۃ ومن اعتذر الی

الله قبل الله عذره رواه بیہقی فی شعب الایمان تور من قرأ لسانہ بالمجھتین ای حفظ لسانہ من

والعیبۃ والفحش کذا قال عبد الحق در متنوی معنی فرمودہ شنیوی عیب باشد عیب خود نگذارتی

پس نظر بر عیب ہر کس داشتی، ہر کس عیب غیر جوید ای عزیز، خود بیفتہ زود اور عیب نیز، عیب

خویش را در وی دوست، چون شکست جای از دوست، چون بجوی عیبها تو دگیس، عیبها جو

از تو نویسی، گزنی برید عیب گیس، بر تو باید طعنہا پیش پس، ہر کہ با اہل کن شد فسق جو،

فسق جوید دیگران با اہل او، چون زدی در خانہ دیگر قدم، او زندہ در خانہ تو لاجرم، رکنہ مشن

جزئی می شود، آئینہ آں سزائی می شود، دادا یزد از عیبها آگاہی، گفتن عدم بہ عیب ما ہی،

پاک کن چشم را از عیب، تا بہ بینی سزا عیب غیب، جستن عیب کس از عیبها، عیب حق

خویش را در او دوست، دیگر کہ بندہ تجسس عیبها بر رغان و طعنہ کردن بر ایشان اربع القبح است

مفسر بزرگ گانیدہ مرده اند و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ

لا یؤمن



لا تسبوا الاموات فانهم قد افضوا الى ما قدموا رواه البخاری ای مضموا الى ما قدموا من الاعمال  
 در متنوی میفرماید متنوی بی ادب گفتن سخن با خاص حق، دل بپیر اندیشه دارد و رقی، چون  
 خدا خواهد که پروان کس درد، میلش ز ندر طعنه پاکان برد، چون خدا خواهد که پوشد عیب کس  
 کم زند در عیب معیوبان نفس، آن و آن تو با ادب شو با شهن، و ز زبانی نوی اندر جهان  
 تامل مرد خدا نامد برد، هیچ قوی ز خدا رسوا نبرد، صد هزاران چرخ را خشمشان، سرگون کرده  
 بشوی گمان، چون شوی با عیب جوئی بد گمان، بر شوی رو خدا پس امتحان، خشم او خاند ترا  
 ویران کند، دین و دنیای تر بپای کند، خشم مردن کرد عالم را خراب، خشم مردان خشم  
 گرداند سیاه، و الله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان آنکه یکی از بکار طریقت دوام در استقامت  
 بر طریقه ما خود بود از پیش بد آن ایجاب صادق که هر شغلی که از سر گرفته است اگر بر آن مداومت کند  
 سودمند مگر اندکی پس مداومت شریف است در طریقت در هر عملی از اعمال طریقت و عن عاقبت  
 قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم احب الاعمال لله الله تعالی او دهرها و ان  
 تل متفق علیه و شکی نیست که هیچ سالك حق و اصل نبرد مگر بوفاء بر عمل بلا شغلی  
 مامور به مداومت بر پنج کشیش دزد با خود از دزد اگر گاه گاه گوید سودمند پس سالك باید که عمل

فصل ۱۲

دائمی اختیار کند و عملی که بر آن مداومت نمی تواند کرد از آن اصرار نگذرد و در شش ماهی ترمیمی آورده کند  
 دیمه یعنی عمل سخت می باشد تعالی علیه و علی که وصیه و علم دائمی بود و دیمه مطلق را گویند و عمل سخت را  
 بمطهر دائم تشبیه داد و نیز در حدیث دیگر آورده و کان احب ذلک ای احب الاعمال الی یوم می باشد  
 علیه و علی که وصیه و علم نبوی به دوم علیه صاحب و نیز آورده عن ابی صالح قال سالت عائشه و هم سرور  
 ای الی الی کان احب الی رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی که وصیه و علم قائم علیه ان قل و معنی آن  
 و شرح شش ماهی ترمیمی گفته که حدیث دلیل بر آنست که عمل قلیل دائمی افضل است از عمل کثیر منقطع چه به دوم قلیل  
 دوام در وظایف و احراض و مراقبه میگرد و ثمرات آن زیاده می گردد بر کثیر منقطع اضغان مضاعفه  
 کثیره و باین حدیث اهل اعتقاف کتب وارد کرده پس دارند و ملافت بر روز لازم و واجب دانند و این  
 حاصل کلام اوست و از قدوة الفضلاء سیده شمس قطبی گجراتی شنیدم که در مجلس مولانا شیخ نور الدین قمی فرمود  
 میفرمود که در بعضی کتب آورده اند که کور است که در دائمی هر روز تقاضا عفو در آن میگرد و مادامکه منقطع شده  
 چنانچه در روز نخستین بقای یکی اجزه دهند و در روز دوم برابر یکی اجزیت دهند و در سوم جمل و در چهارم  
 هشت و در پنجم یکصد و شصت و همچنین برین طور تقاضا عفو میگرد و افزون میگرد و مادامکه نماند نماند و سلسله  
 در منقطع شده است و چون نماند کرد بغیر عذر شرعی و از آن تقاضا نکرد آنجا سلسله منقطع گشت باز اگر شروع کرد



آن سلسله دیگر سر نو تقاضا گرفت و مطابق سلسله اول و الله اعلم بالحقیر آنچه میگویند که صاحب الورد

ملعون و تارک الورد ملعون در حدیث و در دست پس بعضی مردم که بعلم حدیث مهارت ندر زیر پرده

که معنی وی آنست که صاحب ورد که ملافت کند برورد ملعون است و تارک ورد که همیشه فرود آرد

و در ملعون است پس باید که ورد را بعد از گامی گامی بگذارد و برورد میگویند این جهالت

محض و اینقول باطل است چه لغت بر کفار است نه بر اهل ایمان پس چگونه مؤمن طبع بر روت

بر عبادت حق ملعون گردد بیت بیچ کس در راه دین بیجان نشد با ترک طاعت و در آسمان نشد

و مع ذلک بدین معنی معارف احادیث صحاح می گردد که دلالت میکند بر فضیلت مردم بروردی و تارک

این حدیث اینست که مردی بود زاهدی که در دبیری می خواند و کثرت را در یاد و تعالی و یاد

محمد و اسم خبر کردند که فلان در دبیری می خواند و آن حضرت فرمود صاحب الورد ملعون و چون این خبر

بوی رسید که آنحضرت در حق تو چنین فرموده است و در ارتکاب داد پس آنحضرت را از ترک ورد از خبر کرد

آنحضرت فرمود تارک الورد ملعون یعنی بر او است که آن کس در بخواند یا بخواند در دو حال ملعون است

و قبل این حدیث در حق کیست که رئیس القوم باشد و مصالح المسلمین بوی متعلق باشد و می دانند که

مردم بر وی موقوف اند پس و دیده و دانسته بود و خود مشغول گردد و کارهای مردم را ضایع نشد پس چنین

در واجب و رد ملعون است و حقیقت صحیحین در باب اوقات الهی میگوید این معنیست که آنحضرت را عین

بعد ظهر را گرفت کرده بودند بسبب مردمانی که آمده بودند از آن حضرت و آن حضرت آن را عین را

تقصا کردند بعد از نماز عصر و این پیش دلیل بر آنست که وظائف ملعون از جهت جوارح مردم برتر کرده شود

و این مقدم است بر آن و هر که بعد و مقصدی سبب و بیعذر برتر و در گذارد او ملعون است و این بر دو تایل

در مجمع البحرین از خود الله عزوجل در فتاوی بر چند و در معدن المعانی مستوفی شیخ عیسیٰ مینویسد مذکورند و

لیکن در تایل اخیر یعنی باقیست و آن اینست که آن کس رئیس القوم بفعل مذکور کافر گشت و همچنین تا که

در در که بیعذر برتر کند کافر می گردد پس چگونه ملعون شوند جوارح ایشان از آن لعنت بر دو نوع است مطلق و مقید

و مطلق مخصوص است بکافران و اینجا مقید مراد است یعنی آن رئیس القوم که صاحب الورد در دست

از جهت حق که در کار و او ای مردم حاصل می شود و تا که الورد بیعذر بقصد بعیت از جهت خدا که در

در حاصل می شود دیگر بدانند چون و ردی فوت گردد از آنرا قضا کنند تا بعد از موت بر آن گردد چه روز خلف

است و شب خلف روز است چنانچه حق تعالی فرموده و هو الذی جعل السیل و الأنهار خلفه لمن اراد ان یموت و اراد

سکون پس و در شب را در روز قضا کنند و در روز را در شب قضا کنند تا سلسله دوم منقطع نگردد و عن عرفه

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لم من نام عن حربه او شرب من فقه او فینا بینین صلوته و الفقه و صلوته الظاهر

کتاب



<sup>۱۵۶</sup>  
 کتب که کما قراءه من الیل رواه مسلم و حرب رینجی بمعنی و در دست و اینجی حرب الیل مراد است  
 چه آن اکثر فوت میگردد بسبب نوم پس ذکر آن اہم بود پس درین حدیث بر ذکر قضا و آن گفت  
 نمود و حرب بنا را همچنین در حکم قضا و در حصص حصین گفته و مینویس من کان له و رد فی وقت من الیل  
 از بنا را و عقیب صلوة او غیر ذلک بقیة ان یتد ارک و ایاتی به اذا امکن ولا یسجد لیتقار الملائکة  
 علیه دلالت بر فی قضا و انہی کلام پس ازین عبارت معلوم شد کہ قضا و در بر یک روز و یا  
 دو روز موقوف نیست بلکه هر زمان کہ فرصت یابد قضا و کند اگر چه بعد ایام بود دیگر بداند  
 جنبیہ و شافعیہ سنن موکدات را ہم قضا و کند اگر چه بغیر فرض فوت شده باشد پس قضا و سنن  
 روایت اگر چه بغیر فرض فوت شده باشد مذہب امام احمد بن حنبل است صرح بہ فی غنیۃ الطالیق  
 فی باب التوبة و همچنین مذہب شافعی است چنانچہ شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ گفته در باب اوقاف  
 منیہ در حدیث صحیحین کہ وارد است در آن کہ آن حضرت رکعتین بعد ظهر را رکعت کرده بود بسبب  
 شغلی بمردمان از بنی عبد العزیس پس آن رکعتین را بعد از عصر قضا کردند و این حدیث حجت  
 ایشانست و در مذہب ابی حنیفہ رہ سنن را قضا نیست مگر سنت غیر بتبع فرض و تحقیق ایضا  
 اندیش کہ بر سنن سوائی سنت مجزئت چون پیوستہ بود بشرائط ثلثة التہ لایۃ گذارده شود و در آن

معصیت است و حرمان شفاعت است و چون یکی از این شرائط ۲ محاذ معدوم گردد پس است  
 ساقط گردد ولیکن در بعضی صورت سقوط است با اتفاق است و در بعضی صورت در سقوط نیست  
 سنت اختلاف است پس بعضی گویند که سنت گذاردن افضل است و بعضی گویند که ترک افضل است و  
 شرعاً اینست یکی فرض گذاردن مع جماعت است تا اگر فرض تنها بخواند و جماعت پیش نشد نگذارد  
 چه سنت گذاردن در شرع ثابت نشده است مگر چون فرض مع الجماعت گذارده شود پس چون مفرد بود سنت  
 نگذارد چه در این هنگام سنت گذاردن غیر مشروع است و ترک غیر مشروع واجب است و قول کرمی همین است  
 و حسن بن زباید گوید که چون مصلی در مسجد آمد و جماعت نماز کرده بود آغاز کند بقرین و سنت را ترک دهد  
 و در شرح وقایه در فضل ادراک و فیض مع الامام این قول را ذکر کرده بعد گفته که اصح آنست که سنت را ترک  
 کند چون در وقت فرائض بود اگرچه فرض بانفراد کرده بود و در هدایت گذاردن سنت را لا باس گفته پس معلوم شد که  
 سنتی در حق مفرد اقلات میگذرد و این عبارت او است و من ای مسجد اقدس مصلی فیه فلا باس بان یتطوع  
 قبل المکتوبه الا قره و سنت فجز این اختلاف مستثنی است دوم شرط وقت است اگر سنت مع الفرض از  
 وقت فوت شد یا بدون الفرض فوت شد آن سنت را قضا نیست باین معنی که سنت مخصوص است  
 بوقت و بعد الوقت اگر قضا کند آن فعلی عاصیه گرداند سنت اگرچه قضاء نیست سنت کرده باشد  
 قضا



قضا مخصوص است بچهار روزمه لازم شده بود و سنت بوقت شدن وقت برزقه نمی آید اگر چه  
 مع العوض فوت شده بود پس اگر قضا کند قضا مگذرد بلکه آن نماز نقل دیگر گردد و نقل بسنت سنت  
 رواست قال فی البدایه و اما سائر السنن ای ما سوا سنه الفجر لا یقضی بعد الوقت و هذا و اختلف  
 المشایخ فی قضاها بتعالم و قال فی غنیة المصنف شرح منیه المصنف لا خلاف فی سائر السنن غیر سنه  
 الفجر انها لا تقضی بعد الوقت انما فات و هذا و اختلف فیما اذا فات مع العوض و الاصح انها  
 لا تقضی ایضا لعدم ورود الشرح به پس معلوم شد که قضا آنها بدعت است و بدعت ضد سنت است و چون  
 بدعت و سنت در یک چیز یا عبادت یا جهلین مختلفین جمع کرد در ترک آن چیز واجب است چه بیان  
 سنت سنت است و ترک بدعت واجب و واجب مقدم است بر سنت و مع ذلك اگر قضا کرد نقل  
 واقع گردوز سنت صحیح به فی غنیة المصنف شرح منیه المصنف بعد در حق تراویح گفته اند قضا با و جدا  
 کان نقلاً مستحباً و لا تكون تراویح و این عبارت را از قاضین نقل کرده و اینجاست شکایی لازم می آید که  
 فقهاوی فرمایند که قضا عیناً شد مگر در چهار روزه لازم بود چون واجب اصلی یا واجب بنذر  
 یا بشیء و سنت بقرع و واجب است و بقول سنت است نزدیک تر بواجب لهذا بعد الوقت هم قضا  
 کرده می شود بقرع و در کتب فقهیه تراویح روز و شب چگونه صورت بند جوابش آنکه قضا و بنا شد که

صفت اداء پس اگر اداء واجب باشد قضاء هم واجب باشد و اگر اداء مباح مستحب بود

پنج پنجم وظایف ملوکین قضا هم مباح مستحب بود بخلاف سنن که قضا آنها بعد از الوقت مباح غیر مستحب است

چون بگذشتن وقت سنت ساقط می گردد پس قضا آن به نیت سنت برگمان آنکه این قضایش

از سنت واقع شود مکره است در مرجع اهل الحقیق از باب سیده شکر فتاویٰ عینیّه آورده کل مباح

یؤدی الی ان العوام یعتقدونه انه سنة فهو مکروه و سنت فجزایعکم متشابه است چنانچه حدیث لیلۃ

التیسیرین شاهد است و تحقیق فی کتب الفقه سیوم شرط حضرت پس در سفر سنن ساقط می شود

و این قول جمهور است که می گویند که در سفر نیست سنت ساقط گردد بسبب سفر و اصل مشروعیت سنن

باقی میماند پس ترک سنن در سفر رواست نه واجب بخلاف قرضه که آن واجب است و بعضی گویند که

ترک سنن در سفر واجب است که چون در قرضه قرض واجب می گردد پس بهرشت ترک کردن سنن را چنان

تخفیف من الله تصدیق است پس قبول کردن صدقه حقه تعالی واجب است و قیل ترک سنن رخصت است

پس حاصل کلام آنکه نزد جمهور سنن در سفر مانند سایر تعویضات میگردند پس خواندن آنها در وقت

و در ترک آنها گناه نیست و نزد بعضی سقوط آنها صدقه خداست و در گذاردن آنها عدول از صدقه

چنانچه در حدیث صحیحین واقع است و عن حفص بن عاصم قال سمعت عبد الله بن عمر رضی عنهما فی طریق مکة قضی



لنا الظهر ركعتين ثم جاء رَجَبُهُ وَجِلسُ فَرَزِي نَاسِقِي مَا نَقَارَ مَا يَضَعُ هُوَ لَا عِلَّتُ سَبْعُونَ  
 اِي يَصْلُونَ السَّنَ وَالْأَفْذَاتُ قَالَ لَوْ كُنْتُ مَسْتَبِي لَا تَمُتُ صَلَواتِي اِي فَرِيضَتُ رَسُولِ  
 اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ كَانَ لَا يَزِيدُ فِي السَّفَرِ عَلَى رَكْعَتَيْنِ وَابَا بَكْرٍ رَضِيَ عَنْهُمَا كُنْتُ  
 مُتَقَيِّعًا عَلَيْهِ قَوْلَهُ لَوْ كُنْتُ مَسْتَبِي اِي آخِرُهُ اِي لَوْ كُنْتُ مُصَلِّيًا صَلَوةَ الْقَطْعِ لَا تَمُتُ الْفَوْضُ لَانِ  
 اَتَمُّ الْفَوْضِ اَوَّلُ مِنَ الْقَطْعِ وَفِي غَيْثَةِ الْمَيْلَةِ اَمَّا لَفْظُ الْبُخَارِيِّ هَكَذَا اصْحَبْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ  
 تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ فِي السَّفَرِ فَلَمْ يَزِدْ عَلَيَّ رَكْعَتَيْنِ حَتَّى قَبَضَ اللهُ وَرَبَّنَا حَدِيثٌ دَلِيلٌ اَنْ  
 بَعْضُ سَنَةٍ كَبَرَتْ سَنَةٌ قَائِلٌ رَنْدَ وَمَوْلَانَا نَوَازِدِينَ مُحَمَّدٌ قَدْ سَرَّهَ فَرَمُودَهُ كَمَا صَحَّحَ قَوْلُ جَهْرَتِ كَ  
 سَنَةٍ كَذَرْدَنَ اَفْضَلُ سَنَةٍ وَطَبِيعِي وَرَشَّحُ شُكْرُهُ كَقَوْلِهِ قَالَ النُّوَوِيُّ اتَّفَقَ الْفُقَهَاءُ عَلَى تَسْمِيَةِ النُّوَافِلِ  
 الْمَطْلُوقَةِ فِي السَّفَرِ وَخِطْلُوفَانِي اسْتِجَابًا لِمَا رُبِّيَتْهُ فَرَكْبَاهَا رَنْدَ عَمْرٍ وَآخِرُونَ اِي آخِرُهُ وَدَرْدَرَاتِ مَا كَر  
 اَرَزْبَنَ عَمْرٍ كَذَرْدَنَ سَنَةٍ وَنَوَافِلُ دَرَسَفَرَاتِهِ سَنَةٍ وَفَضِيلِي كَوَيْدِ كَمَا فَرَا بَرَكْتَ سَنَةٍ خَفِيَّتْ  
 وَشَمْسُ الْأُمَمَةِ دَرَصَبُوهُ خُودُ كَقَوْلِهِ كَمَا فِي الْأَفْضَلِ قِيلَ الرُّكْتُ اَفْضَلُ بِخُصَاصٍ وَقِيلَ الْفَضْلُ اَفْضَلُ  
 تَقَرُّبًا وَقَالَ الْهَنْدَرَانِيُّ الْفَعْلُ اَفْضَلُ حَالَةَ الرُّتُولِ وَالرُّكْتُ اَفْضَلُ حَالَةَ السَّرِيرَةِ كَقَوْلِهِ غَيْثَةُ الْمَيْلَةِ شَرِيعِ  
 مَيْتَةُ الْمَصَالِحِ وَنَسْتُ فَرَازِينَ اخْتَلَفَ مَشْنَعَتُهُ وَبِكَرْبِهِ اِنْكَبَرُ وَبِكَرْبِهِ سَبَبُ سَفَرٍ بَاعْدَ زَوْفٍ اَنْتَ كَرْدَ

آنرا حکم استمرار و مداومت است اگر چه قضا و مکروه باشد و حدیث برین مدعا گواهد است و عن  
 ابی موسی رضی الله تعالی عنہ قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم اذ مرض العبد  
 او سافر کتب له بمثل ما کان یقیم صحیفاً رواه البیہقی ودر یافتن ثواب سنن بیک گذاردن  
 آنها در حالت مرض و مسافرت از اینجا ثابت میگردد و عن عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم ان العبد اذا کان علی طریقه حسنة من العبادة ثم مرض قبل  
 ان یتکم الممکول به اکتب له مثل ما کان یطيق حق الطلقة او الکفنة ای رواه فی شرح السنة قوا  
 طلیقاً ای صحیحی وقوله او الکفنة ای ای اضمه ای و فی جمع البیاض گفته ای ای اضمه ای الموت والقبر  
 و گفت کعب بن اذاضم و جمع و عن انس رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم قال اذا  
 ابتدی المسلم سبلاً فی جبهه قیل لکم ان اکتب له صالح علی الذی کان یعمل فان شفا غسه و طهره وان قبضه غفر  
 و رحمه رواه فی شرح السنة و ازین معلوم شد که شیائیکه بران معنی بود در حالت مرض از او ارشاد  
 باز مانده به عذر و مرض آنها در مرض نوشته نمی شوند بر روی بقینه قوله اکتب له صالح علی الذی حکم سفیر  
 همچنین است و این کما فی فضل و کرم حق است بر بنده گان خود و عن شقیق قال مرض عبد الله فعذاه  
 فجعل یسکی فغوت فقال انی لا اکی لاجل المرض لانی سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم





صلی الله تعالی علیه وعلیه آله وعلیه وسلم اقراؤ القرآن ما تسلفتم علیه قلوبکم فاذا اختلفتم فقوموا متفقین<sup>۱۶۳۰</sup>

ای اقرآمده علی ثقل قلوبکم وانشراح صدورکم واذ احصل لکم ملاءه وفتور فاکروه کذابی

شرح طیبی ودرجمع ابی گفته فان ترک قراعتہ افضل من قراعتہ مع تشتت الخواطر و

تفرق القلوب ودر اعمام بابصوا فصل پانزدهم در بیان دوام وضو که شیخ ابوالقاسم حنفی بنویسند<sup>۱۵</sup>

قدس سره آنرا شرط گفته است از شرائط طریقت و بسیاری از شایخ نویی اقتدا کرده اند و حال

دوام وضو از شرائط طریقت می شمارند که ما هر چه به فی قوت القلوب ودر مدارت بروح

بسی خورندست که در غیر آن حاصل نمیکرد و در فضائل وضو و دوام بروی احادیث وارد است

خیا نچه الظهور شرط الایمان رواه مسلم من توضع فاعین الوضوء خرجت خطایاه من جبهه حتی تخرج

من تحت اظفاره متفق علیه و لایکافظ علی الوضوء الا من روي ما کنک داعی و ربي ما جده و البری

والظهور نصف الایمان رواه الترمذی و احادیث ازین قبیل بسیار وارد شده زنده و نبرد

احادیث صحیح وارد شده است که آنحضرت امت خود را از میان سائر امم با ثبات وضو و خورندست

که امت رحمتش از ثبات وضو و غرا محبتش باشند بخلاف سائر امم بدان لایطاب صدق

طهارت ظاهری را نور است که بدان تنویر حاصل میگردد پس مداومت کردن بر آن تاثیر بی غفیم ظاهر

مدوار



می دارد در نورانیت دل و شمع طریقت می فرمایند که این امر بدیهی حسیت است که هر یک  
 مومن مطیع این را اوراکس می تواند کرد تجربه و محتاج دلیل نیست و حکایتی مناسب  
 این محل در ذکر انوار از باب چهارم گذشت بدانکه چون کس بوضوء بخشد پیش از آنکه  
 در خواب است حکم وضویش باقی می ماند و اگر در بیداری خواب حکم وضویش باقی نمی ماند خواب  
 با وضو و خواب بی وضو بر برتری و آن حدیث است چه خواب با وضو و فضیلت بسیار  
 بر خواب بی وضو پس بدین سبب نوم متوجی محل در دوام وضو میگرد و حکم نقض وضو  
 عند استیفاست و عن ابی امامه رضا قال سمعت النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 یقول من اوی الی فراشه طهرا و ذکر الله حتی یدرک النعاس لم ینقض ساعه من العمل  
 سیال الله فیها خیرا من خیر الدنیا و الآخرة الا اعطاه ایاه ذکره النووی فی کتاب الاذکار  
 بروایت ابن السنی این در مستوفی در باب النقص فی العمل اراده کرده و حدیث دیگر در  
 فضیلت نوم مع الوضوء نیز آمده است و در قمی بر بنه گفته فی الحدیث لا تتم الاطهارا  
 فانک اذا مت مت شهیدا و لان ارواح المؤمنین تعرج الی اسماء اذنا موافی کان طهرا و ان لم یکن  
 و الا فلو کان روایه صادق و در حدیث صحیحین که در باب ادعیه صباح و عشا از مشکوٰۃ آمده است

آوید الی قرآنک فتوضأ وضوءک للصلوة تأکذک لفته فان مت من یبکک مت علی الفطرة و

ان اصبت اصبت خیرا و نیز در حدیث آمده الوضوء سراج المؤمنین کذا فی قوت القلوب و غیره

و دیگر بدانکه چون بی وضوء گرد پس تا آنکه بآب نرسیده تیمم نکند تا حکم دوام بر وضوء برقرار و باقی ماند

و عن ثمانی قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة فنقض ابن عمر وضوءه و کان من حدیث یومئذ ان قال

مر رجل فی سکتة من السکک فلیقی رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و وجیهه و قد خرج من غائط او بول

فلم یغسل یدیه فلیس علیه حق اذا کاد الرجل ان یوارى فی السکتة حزن رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و وجیهه

بیدیه علی الخیط مسح بهما و جبیه ثم ضرب خبزة اخرى فمسح ذراعیه ثم رد علی الرجل السلام و قال انه لم یغنی ان

ارده علیک السلام الا انی لم اکن علی طهور و رواه ابو داود و واحد و انیمید در باب الخیط مع الجنب است

و عن ابی الجهم بن الحارث بن الصقر قال مررت علی ابی بنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و وجیهه و سم و سوسر فسلط

علیه فلم ید علی حتی قام الی جدار فحتمه بعضا کانت موشم وضع یدیه علی الجدار فمسح وجهه و ذراعیه ثم رد علی

رواه فی شرح السنه و آنچه در منیه المصیبا گفته الیتم عند حفرة الماء لیس لشیئ ان یدر نیست که بوضوء خیزد

اما در چیزیکه بوضوء درست بود پس تیمم در آن با وجود آب هم سودمند کذا فی شرح مشکوٰۃ لهذا در فتاوی

برنده گفته اگر وضوء کردن نتواند تیمم کرده بخشد که بهتر است از بی وضوء حقن و اکثر زنگان که بر وضوء او

کدامند



۱۲۷  
 کرده اند بجهت مداومت می نمودند و نقل است که سفیان ثوری در شب و روز شصت بار طهارت  
 کرده بود در مرض موت و ابرایم خواص اندر جامع بغداد مبطون گشت در شب و روز شصت بار  
 غسل کرده تا آخر بار و غاشق در آب شد اینچنین است در مکتوب سی ام از مکتوبات فیضیه و مقول از حیات  
 و کتب سلوک از بزرگان بسیار وارد است اکنون بدانند بر کار و وضو کنند و گمانه نماز بگذارد به نیت نماز  
 مطلق نه نیت تحیه الوضوء و نه نیت شکر الوضوء که این هیچ نیت مکرر و تکرار مکرر بود نقل در آن  
 پس در الوقت گذارد بدانکه وضوء و سجد نماز است نه نماز و سجد وضوء و یک نماز وضوء پس نماز  
 تحیه الوضوء و شکر الوضوء چگونه باشد و تحت بعضی تعظیم دادن و سلام کردن است و شکر بعضی تعظیم منعم بر  
 انعام است پس چون نماز از مقاصد است و اعمالی مقصود بنفس خود و ذات خود است و وضوء لطیف  
 نماز است و از وسایل نماز برای نماز است و مقاصد تحیه و سائل و شکر آنها باشد پس تحیه الوضوء و شکر  
 الوضوء معنی ندارد پس باید که نماز به نیت نماز نقل گذارد گذاردن اشع عبد الحق فی شرح مشکوٰۃ فی  
 کتاب الطهارة ناقلاً عن الغزالی قدس سره و اما نماز به نیت تحیه المسبوحه و شکر الاسلام جهوت می بند بکثران  
 مشروع و باید دانست که رکعتین به نیت تحیه المسبوحه در رکعتین به نیت نماز طواف کفایت میکند از این دو رکعت  
 که پس از وضوء گذاردن شود و مرجع به الفقهاء بدانند این دو رکعت را فضیلتی است عظیم و ثانی است جسم و عن ایضیه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لبلال عند صلوة الفجر يا بلال حديثي بامر من علي  
 عليه السلام فان سمعت دق نعليك بين يدي في الجنة قال ما علمت عملا ارجو عليه من اني  
 لم اظهر ظهورا في ساعة من ليل او نهار الا صليت بذلك الطهور ما كتب لي ان اصلي متفق عليه  
 قوله ما كتب لي اي ما قدر لي من ركعتين بعد الوضوء وعن عتبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله  
 تعالى عليه وآله وسلم ما من مسلم يتوضأ فيحسن وضوءه ثم يقوم فيصلي ركعتين مقبلا عليهما لقلبه  
 ووجهه الا وجبت له الجنة رواه مسلم ودر حديث ديكر آمده من توضأ وضوئي هذا ثم صلى ركعتين  
 لا يحدث فيهما شي عفو له ما تقدم من ذنبه متفق عليه ولفظ البخاري بذكره بتجديده وفسوده  
 عبارات از وضوء بر وضوء است بسيما مفيد است وخواند زوائد ميرزا بر خواند دوام وضوء  
 بي تجديده آن ودر حديث ست الوضوء على الوضوء نوز على نوز يعني مجدا بودن بر وضوء در باطن  
 متوضي نوز مثلا نوز ميگردد بطريق عكس پس آن نوز در مراتب خيال متعكس گردد پس يعني دل آنرا  
 شاده كند كذا في قوت القلوب پس چون وضوء را مكرر كند اين نوز هم مكرر و صف عفو گردد  
 و اين حديث بر السنه عام و خاص مشهور است و در ذيل صحيح البخاري گفته و حديث الوضوء على الوضوء نوز  
 على نوز لم يوجد في كتب الحديث وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم



من توفاء علی طهر کتب و عشر حسنات رواه الرقندی و در مکتوب بیت هنم از مکتوبات  
 مینیز گفته که در سه وقت بر تجدید وضوء مواظبت کنی یکی بعد از برآمدن آفتاب دوم بعد از  
 نماز عصر سیوم بعد از نماز حفتن و باید که در شب جمع بعد از نماز حفتن تجدید وضوء کند و  
 دو گانه گذارد بعد نماز تسبیح بگذارد بعد پی در پی تکرار کردن وضوء بگیرد تا بیده یاریا  
 پا زده بار بایت بار برسد و بیت بار بهتر است و بعد از وضوء دو گانه گذارد و بعد از  
 هر دو گانه دعاء بخواند و بر همین طو ر شب زنده دارد و چون صبح بیدار شد گرد غسل کند و  
 بند کمر حق مشغول گردد حق سبحانه و تعالی او را با انواع صفاء طو بیت و بگوینا گون طهارت  
 ظایره و باطنیه آراسته گرداند و از آلائش سستی و جبری پاک کند تا همه قسطن و سبط و داد  
 و ستد از حق تعالی بیند و حق تعالی را قیب خود داند و حیاء سیری و جبری در دشت پدیدار  
 گردد تا از جهت اطلاع حق در کار غیر رضی شرمند گردد تا خلاف مرادات الله نکند و سکوت  
 حیاء پوشد انبیتی حاصله و در قوت القلب از عوارف المعارف آورده که جماعتی از علماء  
 وضوء کردن بعد از نماز عصر مکروه می چند دارند و مشایخ و صلیح جائزی دارند بیکر است دیگر بیکر  
 بر چند تکرار وضوء کنند هر بار دو گانه گذارد مگر چون وقت مکروه بود و رکعت دو گانه و سایر نماز از

(از صفای ۱۶۸)  
 و طهارت

میان دو وضو مکروه است یا غیر از وی است کماثر را بدین فی الارضی چه چون معتز است که وضو  
 از وسائل است و نماز از مقاصد پس بعد از وضو نمازی باید که معتز است بر است که سنت  
 بود یا فرض یا نقل اینها مکرر وضو بعد از نماز عصر چونکه در میان هر دو وضو نماز نیست جماعتی  
 آنرا مکروه گویند شاید که مراد صاحب عوارف المعارف همین باشد و در بعضی رسائل فارسی  
 نوشته اند که چون دو بار وضو علاحده کردن و در برابر اندام نشسته و در میان هر دو وضو  
 نمازی نگذارده این مکروه است چه این در معنی نشستن یا بر اندام را نشستن در وضو و آن مکروه  
 است ولیکن در صلوٰه سعودی این چنین مکرر وضو بی نماز فاصله از سجده شده و نفی مکروه کرده  
 و الله اعلم بالصواب و مکرر الوضوء در یک مجلس قیل مکرره و قیل مکروه نیست و مختار اول است  
 و تحقیق فی الفن الثانی من شرح الاشباہ و البیاه و باید که چون وضو کند و دو گانه گذارد پس دعا  
 بخواند از ادعیه مأثوره بحضور دل دیگر بداند از غنیة المیتة شرح مینة الیهی معلوم میگردد که این  
 نماز چهار رکعت هم آمده و بر دو رکعت مغفرت و این لفظ اوست و من الادب ای المستقیم  
 ان یصلی عقبه ای عقب الوضوء نافله و لو رکعتین اما سورة العدر خواندن بعد از وضو و  
 سلف صالح مرویست و آثار ضعیف هم در وی آمده است که باک نیست بعمل کردن بر آن در فضائل



اعمال حج به فی غنیة المتقی و اہل حدیث جائز دارند ذکر احادیث منہاج در فضائل اعمال و در مناقب و در رموز اعظم حج بہ السیوطی و غیرہ و اللہ اعلم بالصواب فصل شانزدهم در بیان آنکہ رکن اعظم از ارکان طاعت صلوات خمسہ مع جماعت است و کثرت ثوابی بدان ایتالیاست کہ در حدیث صحیحین آمدہ صلوة الجماعۃ لفضل صلوة الفتحہ ای المنفرد بسبع و عشرين درجہ و نیز فضل جماعت بتفاوت تفاضل ساجد و بقدر کثرت جماعت و بقدر کثرت ورج اما متفرد می گردد و عن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم صلوة الرجل فی بیتہ لصلوة و صلاتہ فی مسجد القبا لکثیر و عشرين صلوة و صلوة فی المسجد الذی یجمع فیہ خمس مائۃ صلوة و صلاتہ فی المسجد الاقصی خمسين الف صلوة و صلاتہ فی مسجدین ہذا خمسين الف صلوة و صلاتہ فی المسجد الحرام مائة الف صلوة رواہ ابن ماجہ و مسجد القبا ل مسجد الحرام و شیخ علیہ الرحمۃ گفتہ کہ در بعضی نسخ مسکوة و صلاتہ فی المسجد الاقصی بالف صلوة و لفظ خمین بر الف نیامدہ و بعضی علماء و نوشتہ اندہ صواب ہیں است و بعضی فقہاء مسجد محمد را بر مسجد جامع فضل میدہند در حق نماز و حدیث منافی قول نیست و در آتشہ و نظائر گفتہ اعظم الحبس حرۃ المسجد الحرام ثم مسجد المدينة ثم مسجد بیت المقدس ثم الجوامع ثم مساجد المجال ثم مساجد الشوارع ثم مسجد البیوت پس انصبت نماز در مسجد برین ترتیب است و تحقیق

مع الايضاح فی شرح المحیط و عن ایسیریه رفقا قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم من قرأ  
 فاحسن و هنوده ثم راج فوجد الناس قد صلوا اعطاه الله مثل اجر من صلا با و حفز لا یتقص و کنت اجمع  
 شیئا رواه ابو داود و الدیلمی پس چون کسی بی او را که جماعت را چنین توب می یابد پس مع او در جماعت  
 اولیست که در یابد در اینجا معلوم شد که قلت و کثرت جماعت موجب قلت و کثرت توبست و در حدیث دیگر  
 بتبیح دارد است و در مفتاح الصلوة آورده که فضل نماز بی حاکم بر نماز منفرد به بیت و سنت مرتبه است  
 و در روایتی به بیت پنج مرتبه است و آن فضل چون دو کس جماعت کنند به بیت می آید و چون زیاده شوند  
 بعد از آن فضل تقاضا می گیرند تا اگر بزرگتر کس جماعت کنند فضل مذکور هر یکی را هزار بار بود چنانچه در حضرت  
 از توره آورده و نقل تبیین اولی در عرف هم مشهور و فضل امام موجب فضل جماعت و کثرت توبست پس  
 بهتر اعلام است پس از رویا بر عکس آن و تحقیق فی کتب الفقه دیگر به آنکه امام احمد و داود و ابی ثور و عطاء  
 و تابعهم میگویند که جماعت فرض عین است تا اگر از آن شذرد و بیعذر حاضر نگردد نمازش جایز نشود و قبل فرض  
 کفایت است چنانچه طبعی گفته و امام محمد در اصل گفته که سنت مؤکده است در حکم واجب و در غنیة التعلیمی گفته  
 که عبادت شایع مابرو موجب اند و آنچه امام محمد است گفته تا ویش آنکه جماعت واجب است و جوش ثابت شده است  
 نیست یعنی بحیث چنانچه نماز عین راست گفت است بر ادش واجب است که ثابت شده است به سنت و در حال عبادت

می بین



صحیحین وغیرہما درست در روایت تارک جماعت و عن ابیہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 اللہ ووجہہ رسم من سمع لیساری فلم یغفر منہ اربابہ عذر قالوا وما العذر قال خوف او مرض لم یغفر منہ العذر  
 الی صلی رواہ ابو داود والدرقطنی واحادیث بہ دلالت میدارند بر وجوب جماعت اکنون اورا کہ بعد  
 صلوات خمر وارد شدہ است آنرا در مذایب ثلثہ چنانچہ وارد شدہ اند بحسب ظاہری خوانند و القدر فاعلم  
 میان فرض و سنت جائز دارند و امام شمس المائتہ الحلوائی قدس سرہ و اتباع وی از ثلثہ حنفیہ نیز بر آنند  
 و جمہور حنفیہ بر آنست کہ زیادہ از فرات و اللهم استسعد الی آخرہ نشستن در تمام فرض و حوزن و اپیکش  
 ارشت مکروه است بلکہ آن مقام را اگر گذارد و استاده شد خوانند ہم مکروه کہ تعمیل سنت مشتمل و دلیل  
 فریق اول ظواہر احادیث صحیحین وغیرہما کہ در اوراد عقیب صلوات خمر وارد شدہ اند و احادیث کہ در  
 افضلیت سنن و نوافل در بیوت آمدہ اند و آن جمہل احادیث در کتب حدیث است و از انجلی یکی حدیث  
 ابی رمنہ است و عن الازرق بن تیس قال صلی بنا امام یحیی ابا رمنہ قال صلیت ہذہ الصلوۃ او قال  
 مثل ہذہ الصلوۃ مع رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ و صحبہ وسلم و قال وکان ابو بکر و عمر یقومان فی الصف  
 المقدم عن یمنہ وکان رجل قد شہد الکعبۃ الاول من الصلوۃ فغفل بنی اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ  
 صحبہ سمع عن یمنہ و عن لیساری حق رأینا بیاض خدین ثم انقل کا نقل ابی رمنہ یعنی نفسہ فقام الرجل

الذي ادرك مع البكيرة الاولى من الصلوة يستفح الي ليعمل السقفة الرابعة فوثب عرفاخذ بمكبتيه

فهذه ثم قال جلست فانه لن يهلك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلواتهم فصل لرفع النبي صلى الله تعالى

عليه وعلى له وصحبه وسلم بعده فقال صاحب الديك يا ابن الخطاب رواه ابو داود وعن عبد الرحمن بن عوف

عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى له وصحبه وسلم قال من قال قبل ان سيفوف ويشني رجله من صلوة المبوب

والهيج لا الا الله وحده لا شريك له الملك له الحمد بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شئ قدير عشر

مرات كتب له بكل واحدة عشر حسنة ومحي عنه عشر سيئة ورفع له عشر درجة وكانت له جزا من كل مكره وحرمان

الشيطن الرجيم ولم يحلل له ذنب ان يذكره الا الشرك وكان من افضل الناس عملا الا رجلا يقصد يقول

افضل من ما قال رواه احمد ورواه الترمذي نحوه عن ابي ذرالي قوله الا الشرك ولم يذكر صلوة المغرب

لاسيده الخيرة وقال هذا حديث صحيح غريب وفي بعض نسخ المشكوة هذا حديث حسن صحيح غريب وفي بعض

النسخ ومحيته عنه بدل ومحي عنه ودرجته حصين برزني و ابن حبان ومعه طبراني واحمد بن حنبل

الا قوله عزرائل اوردته الا قوله قبل ان سيفوف ويشني رجله برزاه اوردته فقط ويشني زني ست

بعض واما كرون وكر دايندن قوله ولم يحلل له ذنب ان يذكره يعني حلال ميت وغيره وجميع كنهان كره

انفس يعني شوم جميع كنهان در دار دنيا بوي نرسند وحققت عيشته بپوشد مگر شرش ودر دريستي ولم يبلغ

يكنى



بجائی ولم یحل آمده چنانچه شیخ عبد الحق گفته دیگر بدانند لاله الا الله وحده لا شریک له الملك  
 وله الحمد وهو علی کل شیء قدير این تئیر در مواضع کثیره وارد شده و در بعضی روایات  
 در بعضی مواضع بعد قوله وله الحمد یکمی و یحیت آمده و در بعضی مع یکمی و یحیت و هو قیوم  
 آمده و در بعضی بیده الخیر آمده و در بعضی هر یکجا آمده و آن در باب ادعیه است و غنی عرض  
 ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قال من دخل السوق فقال لا اله الا الله  
 وحده لا شریک له الملك له الحمد یکمی و یحیت و هو قیوم بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير  
 کتب الله الف الف حسنة و می عن الف الف حسنة و رفع له الف الف درجة و بنی له بیتانی  
 الجنة رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی شرح السنه من قال فی  
 سوق جامع سیام زنه بدل قوله من دخل السوق و در محض حصین بلفظ من دخل السوق الی آخره  
 برز الترمذی و ابن ماجه و بزر و مستدرک للحاکم و ابن سینا آورده پس بعد فخر و مغزین  
 هر باید خوانند و هر حال قرائت ادعیه و او را و بعد از فیض در احادیث آمده است و هیچ منع از آن  
 وارد نشده پس منع کردن از آن محض اجتهاد است نه حدیث و آنچه در حدیث مسلم و ترمذی  
 آمده عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و هو یومئذ یسلم و یقول لا یقعد

مقدار ما يقول اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت يا ذی الجلال والإكرام ودر بعضی روایات

این دعا زیاده آمده است پس در بخیرش نهی از زیاده جلوس ازین مقدار زیاده بکسین

حدیث بر طریق اخبار وارد شده است نه بر راه نهی و نیز در بخیرش فعل الخفت مذکور است

و در بعضی احادیث که در او را اصول و فروع دارد است قول الخفت و چون میان قول فعل

تعارض افتد ترجیح قول راست نه فعل را در جواب فی اصول الفقہ و فیرقی ثانی که جمیع حنفیه است

می گویند که سنن از سنن فرائض است چنانچه تثلیث در وضوء از برای تکمیل وضوء و غنایابی بزرگ

قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه وسلم يقول اول ما يحاسب به العبد يوم القيمة

من علم صلواته فان صلحت فقد افلح و ابلج وان فسدت فقد خاب و خس فان انتقص من الفیفة

شیئ قال الرب تبارک و تعالی انظر و اهل العبدی من تطوع تکمیل بها ما انتقص من الفیفة ثم

یکون سائر اعماله علی ذلک و فی روایتی ثم الزکوة مثل ذلک ثم تؤخذ الالعمال علی حسب ذلک

رواه ابو داود و رواه احمد عن رجل یس بین فرائض و سنن که بعد الفرائض است فاما

نمی باید کرد مگر بعد اللهم انت السلام و منک السلام ای آخره تقریباً یا اندک زیاده از آن

که قریب بان باشد و مراد از فاعله در حدیث ابی رثنه اینقدر است نه زیاده از آن و هیچ دلیل

نیست



نیست بر زیاده ارزان و وفائت که بعد صلوات خسته وارد شده اند چون آیه الکبریا و غیره بعد  
 سنتی می باید خوانند و تا حیران از سنن بعدیت فوت نمی شود چه سنن از ملحقات فرائض است  
 و ملحق شیئی از شیئی شمرده می شود در بعضی احکام و بعدیت دو نوع است مقصیه و منفیه پس چون  
 سنن ملحق لغرض اند بعدیت مقصیه بجا می ماند و اگر این را بعدیت منفیه گوئیم درست است  
 چه مراد اینجای بعدیت مطلقه است بشرط آنکه در میان شغلی عظیم متخلل نگردد و آنچه ذکر کردید در نماز خوب  
 که پیش از برخاستن ده بار لا اله الا الله و حمد لا شریک است بخواند این حدیث را حدیث دیگر معارض کرده  
 عن مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان  
 یتکلم رکعتین و فی ردایه اربع رکعات رفت صدقه فی علیین و عن خریفه نحوه و زاد فکان یعنی  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یقول یجلبوا الکرعین بعد المغرب فان هاتر فان مع  
 المکتوبه رواها رزین و روی البیهقی الزاویه عنه نحو فی شعب الایمان پس باید که این کلمات را ده بار  
 بعد سنت مغرب بخواند نه پیش از آن و لیکن اصل حدیث میگوید که بیست که شایع است از ابیان کرده است  
 از فضیلتی است اگر چه گفته آن بر ما معلوم نیست پس آنچه خواندن آن پیش از زنی و جلوس و بر داشتن  
 زانو و گرد اندیدن رو بعد از فریفته وارد شده است آنرا بر آن بیست جلوس میباید خواند چنانچه خواندن

لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك والحمد لله بار بعد از فجر و معتوب پس اگر امام باشد در  
 نماز فجر اینکلمات ده بار خوانده بعد از رجباعت گرداند که رجباعت گردانیده بخواند و چنانچه  
 بعد از نماز جمعه قبل شنبه و رجباعت رجباعت گرداند فاتحه یا بسم الله یا نوحه یا سکون الحمد لله یا کسیرم رحم  
 خوانده شود و هر روز در رجب کلام ساقط گردد و سوره فاتحه را برین و تیر هفت بار بخواند بعد از آن سوره اخلاص  
 را یا بسم هفت بار بخواند بعد از آن معوذتین را یا بسم هفت هفت بار بخواند بعد از آن این دعا بخواند اللهم یا  
 غنی یا حمید یا مددی یا معید یا رحیم یا ودود اغنی بکمالک عن حوائج و بطاعتک عن معصیتک و بقصدک  
 عن سواک اورا تا جمعه دیگر امن باشد از هر مکر و حرز باشد از شیطان و روزی رساند او را حق تعالی از آنجا که  
 نداند که فی تجلیه القلوب عن سواد الذنوب لمولانا الشیخ نورالدین قدس سره و سند این حدیث که این چهار  
 سوره باین ترتیب بعد از آن مذکور است هم در تجلیه القلوب است و نیز در فتاوی برین از کلمات الهی باشد  
 تفاوت بغیر قید بسیار ذکر کرده است و بعضی گویند که این اختلاف در حق امام است نه در حق منفرد و تقدیر  
 چه منفرد و تقدیر بالاتفاق نمیست در خواندن او را پیش از سنت و پس از سنت و اتمین مینه المصلی قائل  
 باین قول است و شایع وی در غنیة المعانی انقول را ذکر کرده و گفته که اختلاف در حق امام و تقدیر و منفرد نیست  
 اکنون بدانید یکی از تطوعات نماز تجمعه است و ثبوت آن بنص قرآن است قال الله تعالی ومن الیل فتنجه به



نافذ تک و منکر او کافرست بخلاف نماز خفی و تسبیح و استغفار و حاجات و اشغال اینها  
که اثبات آنها باخبار آحاد است و منکر آنها ضال است نه کافر و آن نماز بر انحضرت فرض بود  
و بر سایر امت اصلا فرض نبود یا فرض بود بعد از فرصت آن منسوخ شد و این اختلاف نیست  
و اتفاق است بر آنکه بر انحضرت تا آخر عمر فرض بود و ذکره عبدالحق فی شرح المستوفی و عدد رکعات  
آن نماز از دو تا دوازده است و متن بیسیرة رضو و ابی سعید رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و صحبه وسلم اذا ایقظ الرجل من الیل فلیکب رکعتین جمیعاً کتب  
فی الذکرین و الذکر رکعت روافه ابو داود و ابن ماجه قوله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم  
راویست و نیز در روایتی که پنج رکعات صلوة الیل آمده است سه رکعت از آن نماز و تراشه  
بر حسب مذہب و رکعتین تهجد باشد و آن روایت را صاحب غنیة المصنف از در قطنی و شیخ عبد  
در شرح مشکوٰۃ ذکر کرده و اکثر آن دوازده رکعت است چنانچه در باب و رکعت کما فی رسول  
صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم اذا غلبه النوم او وجع عن قیام الیل صلی من الیل ثلث عشرة  
رکعة الحدیث رواه مسلم و یکنایه رواه الرقیزی فی الشملی پس معلوم شد که اقل نماز تهجد دو  
رکعت است و اکثر آن دوازده و در شرح حنف حصین گفته که اقل آن دو رکعت است و اکثر آحاد

در آنست که نماز شب آن حضرت از هفت رکعت تا سیزده رکعت آمده است پس مطابق این

ماثر رکعت و بر باشد و باقی تهجد پس اقلش چهار باشد و اکثرش ده اما آنچه در فتاوی بر منته از

جامع آورده که آن هشت رکعت است بیک سلام در نقیول و دو بار خط است یکی که قطع کرد بر حرم

بر هشت رکعت دوم آنکه حکم کرد بر هشت رکعت بیک سلام و آن مخالف روایتی است چه نزد امام افضل

چهار رکعت است بیک سلام در تطوعا و روز و شب و نزو فی افضل و در رکعت است بیک سلام

نقلا روز و شب و نزد صاحبین در شب دو افضل است و در روز چهار پس عمدا و قصدا ترک افضل

کردن چه سود دارد و وقت نماز تهجد بعد النوم است و هر نمازیکه پیش از نوم گذارد تهجد نباشد

صحیح الفقه و البرهنة ناقلا عن کنز العجا و لفظ تهجد هم بر معنی دلالت دارد چه سجود معین

شب خفتن و شب بیدار داشتن است و این از لغات اصدا است و تهجد تفعل است بمعنی

المكلف فی الوجود پس معنی قوله تعالی و من الیل فتهجد به ای بعض الیل فارکب الوجود المصلوة

و النیر المجرود المقرآن والمراد به المصلوة کذا قال البیضاوی فی تفسیرش پس سجود این شب خفتن

و تهجد بمعنی رکعت سجود است بعد وجود سجود بدلیل قوله و من الیل و معلوم است که رکعت سجود از تهجد

وجوده بتکلف بود قال الله تعالی تجافی جنبوهم عن المصابیح الآیه و نیز احادیث صحاح بر معنی آمده

نیز



هیچ جا معلوم نشده است که رکعت پیش از خواب نماز تهجد گذارده باشد و نیز وقت  
 بعد از وقت و نماز پیش از نماز غشاء گذارد تهجد نباشد چنانچه تراویح یکی بعد از  
 غشاء پیش از نوم نماز تهجد گذارد تهجد نباشد و اگر بعد از نوم پیش از نماز غشاء تهجد  
 گذارد تهجد نباشد بر قیاس نماز تراویح صحیح به فی بعضی الا و را در بعضی است که در نصف  
 اخیر شب پیش از وتر گذارد پس وقت مستحب آن نماز پیش از وتر و نصف اخیر شب  
 اگر بعد از وتر گذارد یا پیش از نصف شب گذارد مستحب کرده باشد باز بهتر در نصف  
 اخیر وقت سحر است و جمیع وقت سحر ثلث شب شرعی است و آن دو ربع شب عرفی می  
 و جمیع شب از غروب آفتاب تا طلوع آن اگر سفت حصه برابر کرده شود پس از دین صحیح  
 صادق تا طلوع آفتاب بهم حصه شب میگذرد آن در عرف داخل شب است و در شرع داخل  
 روز و ابتداء صوم از ابتداء و است پس از چهار حصه شب از هفت حصه سحر میگذرد  
 و ابتداء سحر از چهارم حصه است و انتهایش بدایت صبح صادق و آن ثلث شب شرعی  
 و دو ربع شب عرفی میگذرد و مراد از نصف شب شب عرفیست نه شرعی و هو الیهما  
 پس در میان انتصاف شب عرفی تا بدایت سحر چهارم حصه شب است و غنی بهر تیره

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم من ربا تبارك وتعالى كل ليلة الى ان  
 الدنيا حين يبقى ثلث اليل الاخر يقول من يدعوني فاستجب له من يسألني فاعطيه من يستغفر  
 لي فاعفوه متفق عليه وفي رواية لمسلم ثم يسبط يديه يقول من يقض غير عذوم اي غير فقر ولا ظلم  
 حتى يتفر الفجر اي يقول هكذا وهكذا من بدية السجود ان يطلع الفجر بيتا بركا نذر كبر درياد  
 حتى بيدار نيت ، او محبت راجع داند طالب ديدار نيت ، وعن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال قال  
 رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اجب الصلوة الى الله صلوة داود عليه السلام و  
 اجب الصيام الى الله صيام داود وكان نياك نصف اليل ويقوم ثلثة ونيام سبعة ويصوم يوما  
 يفطر يوما متفق عليه رزين حديث معلوم شد كه مراد از نصف اليل در بيان قيام اليل نصف اليل  
 نيت نه عيني و صحيح اينست چه قياس را پيش سماع مجال تقاضا نيت طور و نيام سه دان  
 سه قبيل صبح صادق است چه نوم بعد از صبح صادق و شرع ما فهميم مذموم بود پس نجا  
 معلوم شد كه نصف اليل شرعي مراد است نه عيني كذا يفهم من حواشي المسكوة وعن مروق قال سالت  
 عائشة اي الاموال احب الي رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قالت الدارم قلت فاني  
 حين كان يقوم من اليل قالت كان يقوم اذا سمع الصبح متفق عليه و صبح خروس او از بلند آواز  
 كذا



که آن در بعضی بلاد بعد از نیم شب شریفی یا غنی یا ریشک بان آواز کند و دراد درین وقت نیست  
 و در بعضی بلاد در شش اخیز آواز می دهد و از اربع سخن گویند کذا فی شروح المستوفی و در مدار  
 در تفسیر توره تعالی و الک بغیرین بالاسی گفته قال لقمان لابنه یا بنی لا یکن الذریک الکیس و سبوی  
 بالاسی و انت نام و ندایس چنین میگویند که لفظ انتبهوا یا عیوبها الغافلون میگوید در آن وقت  
 مخصوص و غافلانرا با مرق آگاه می سازد و نفس منبوی هم برین دلالت دارد چنانچه در کتاب البصید دو  
 حدیث آمده عن زید بن خالد قال نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم عن سب الذریک  
 و قال لا یؤذن للمصلوة رواه فی شرح السنه و عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم  
 و لا تسبوا الذریک فانه یؤخذ للمصلوة رواه ابو داود و در هر یک که دریم آخر شب آواز میکند او را مرغ غیا  
 مرغ احم گویند و در یک پیش از نیم شب آواز کند او را مرغ محسن گویند پس اگر مرغی فریاد و آوایان  
 که پیش از نیم شب آواز میکند رد کند او را بر بایع چه این عیب است کذا فی فتاوی قاضی فی کتاب  
 البیوع و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنده قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم اذا سمعتم صیاح الذریک  
 فاسئلوا الله من فضله فانها رأت ملکاً متفق علیه ای ملک الرحمة و در رسال معراج که در کتاب معراج  
 آورده که آن حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم فرموده که در شب معراج خروشی دیدم بنزدیک عرض

بیجا هم آورد و جناح بود اگر جناحین را منشر گردانند از شرق تا مغرب و اگر گردان خود را تحت عرض  
 منقط سید رود چون ثلث از اخیر شب باقی ماند یعنی از شب شرعی جناحین را فراخ کند و در او  
 بهم زند و تسبیح گوید باین عبارت سبحان الملک القدوس الکی المقتال لا اله الا الله الحی القیوم  
 انتبهوا ایها الغافلون پس آن آواز را مرغان دنیا شنوند پس ایشان هم مثل می آواز کنند پس آن  
 مرغ هر بار که آواز کند ایشان هم آواز کنند دیگر آنچه می گویند لا صلوة بعد الوتر پس بعضی گویند لا اصل  
 وقیل تاویل ای لا صلوة کما بعد الوتر من الصلوة المتقدمة علیه و در فتاوی برهنة از حرة الفقهاء  
 آورده که آنچه میگویند که بعد از وتر نمازی نیست سخن عوام اهلندی دارد و آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده  
 اجعلوا آخر صلواتکم باللیل و تراویح عدم جواز نفل بعد الوتر میگوید بلکه او را تسبیح است تا اگر تسبیح و تراویح  
 و تهجد از وتر تا غیر خود تر طریق سنن کرده و اگر در پیش از خواب گذارد بعد برقیام اللیل التوفیق یافت  
 نماز تهجد بخواند و وتر را بار نکرده اند چه تکرار وتر غیر مشروع است و فی الحدیث لا وترین فی لیل و اجماعاً قاله  
 الشیخ عبدالحق و فی غینة المتعلی و اه الرضی و قالند احادیث من عین و قول مختار نیست که در تراویح  
 کند چنانچه عبدالحق گفته و ازین معلوم شد که در اعاده و تر در صورت مذکوره احتیاط است مختار عدم اعاده  
 و اتفاق کرده اند بر جواز نفل بعد الوتر و هیچ اختلاف نیست در جواز نفل بعد الوتر و مذاب شد ازین جواز  
 و انفل



<sup>۱۸۴</sup>  
 نوافل بعد الوتر اند صرح به بعد الحقی اگر چه افضل آن باشد که و ترا آخر صلوات لیل باشد  
 ولیکن اختلاف در شرط استحباب رکعتین است که متصل بوتر اند پس در مذنب ابی حنیفه  
 این دو گانه بعد الوتر گذارده شود خواه و تر در اول شب گذارند خواه در آخر شب و حنیفه  
 ترمذی و ابن ماجه از ام سلمه و حدیث ابن ماجه از عائشه و حدیث احمد از ابی امامه  
 مؤید مذنب اوست که این احادیث علی الاطلاق در ثبوت این دو گانه آمده اند و  
 گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و گویا سنت رتبه وتر است و وتر الیل مشفوع باین  
 رکعتین است چنانچه درین رک فرض مغرب مشفوع بدو گانه سنت رتبه است و آنچه بعضی  
 می گویند که این دو گانه را به نیت تسبیح الوتر گذارد و نشسته گذارد تا در حکم یک رکعت  
 گردد پس باین یک رکعت و تر شفیع گردد این قوی جلست و ناقص و مبطل وتر است  
 و بطلان او خلاف مقصود صرح به شیخ عبدالحق و بعضی علمای بر آنند که اگر و تر در اول شب  
 گذارد این دو گانه بعد از و تر گذارد و اگر و تر در آخر شب بعد نماز تهجد گذارد این  
 دو گانه نگذارد چه این دو گانه عند نفوت تهجد گذارده می شود و چون تهجد بدست آید این  
 دو گانه بی معنی گردد و حدیث ثوبان عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلام قال

۱۰  
 ان پذا السهر جهد وثقل فاذا اوتر احدكم فليكس ركعتين فان قام من الليل ولا كفا تاد روا  
 الداربي وجزاء الشرط محذوفت اي فان قام من الليل ففعل صلوة التهجده فهو الا فضل و  
 الآري وان لم يقيم من الليل كافتين لمن ثوب قيام الليل وشيخ عبد الحق گفته چنان  
 ست ياد دارم از شيخ خود كه فرموده اند كه در بعضي روایات فقهيه آمده است كه مستحب است تا علم

را كه در اول شب بعد از وتر ايند و گاه گذارد قائم مقام قيام ليل اگر در زير ايند و راشقل  
 بستر اعلم و حفظ آن مانع گردد از قيام ليل وعن ابي هريره رضي قال و صائني خيليلي تبدت  
 صيام ثلثة ايام من كل شهر و ركعتي الرضوي وان اوتر قبل ان انا متفق عليه يعني بان يكون  
 ركعتان بعد الوتر قائمتين مقام قيام الليل و بعضي گویند كه اين بر تقدير قيام الليل است چون  
 و تر و آخر شب گذارد اين دو گاه گذارد و اگر و تر در اول شب گذارد ايند و گاه گذارد  
 و حديث مسلم و بخاري و موطاء دليل اتي است و لفظ مسلم بكذا تم يصلي ركعتين بعد الصلوة  
 اي عن الوتر و هو قاعده و حديث بخاري و موطاء و شرح عبد الحق و شيخ عبد الحق اين صواب  
 صحيح گفته و امام مالك بن دو گاه را ثابت نميدارد بلكه منع مي كند مردم را از گذاردن آن  
 بديليل قوله صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم اجعلوا آخر صلواتكم بالليل و ترا و گفته كه حديث  
 ركعتين



رکعتین بعد الوتر نزدن ثابت نیست و امام احمد بن حنبل گفته که من نمی گذارم این دو رکعت  
 را وضع نیز نمی کنم از گزند اردن آن و تمام تحقیق این دو رکعت در شرح مشکوٰۃ است اکنون  
 بدانکه مقیم را باید که عدد معین از رکعات نماز تهجد اختیار کند و از آن کم و زیاده نکند تا شب  
 تشتت خاطر نکند و همیشه مانند بران عدد دیگر را نگیرد و بخیر و خوبی در متابعت و شب زنده داری  
 اگر چه داب بعضی متردین است و لیکن خارج است از متابعت با کفایت و اصحاب وی بکمال رعایت  
 است رعایت آن بته عوها ما کتبناها علیهم و قال الله تعالی طیبیه یا ایها المرسل قم الیل الا قلیلاً  
 نصفه او القص منه قلیلاً او زد علیہ و این بجهت تنبیه از برای وی و امت و مردم است و احتیاط در  
 افضلیت متابعت درین باب بر استیجاب جمیع الیل بسیار اند که حدیث صحیحین از حدیث  
 الی الله صلوٰۃ داود و کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم نیام او ال الیل و یکی از  
 الحدیث و نیز درین فضیلت ثواب نماز تهجد بدست نمی آید چه وقت آن بعد نوم است و غنی است  
 قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ان الدین یسرولن لیث الدین احمد الا غلبه و  
 وقاربوا البشیرا و استقیمنوا بالفرقة و الروجة و شیء من الدلجة رواه البخاری و الترمذی طلب السداد  
 و الدلجة الیل و حدیث صحیحین در اعتقاد ما کتاب و السنة هیچ دروغ نیست و آن حدیث در از نه

وفيه فقال لهم اما انافا صلى الليل ابد ابي كلها وقال الاخر انا اصوم النهار ابد اوله واوله وقال الاخر  
 انا اعمر الناس فلما تزوج ابدان جاء النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اليهم فقال انتم الذين قلتم  
 كذا وكذا اما والله اني لادخلكم الله والتقاكم لكني اصوم وافطر واصوم وارقد ولم تزوج الناس في  
 رغب عن سنيق فليس من متفق عليه پس معلوم شد كه رشد و هدايت در اتباع سنت است و تعبد و محبت  
 خالي از منفعت اخروي در مخالف سنت است اکنون بدانكه ترتيب نماز تهجد مع قراعت معينه و ادعيه  
 و ادعيه مرويّه از فضيل و در كيت او را در مشيخه و در دست انجي بايد دريد و بايد كه بعد از نماز تهجد استغفار  
 بسيما بخواند كه فضل آن در فضي قرآن و در دست قال الله تعالى للذين اتقوا عند ربهم جنات تجري من تحتها  
 الانهار الى ثور و المستقيمين بالاسمى و قال ايضا و قليلا من الليل ما يهيجون و بالاسمى هم يستغفرون  
 و از صديق الكبراني دعائهم ازنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارزقنا باطلا و ارزقنا جنابه  
 يا كريم و در فضائل نماز تهجد احاديث بسيار و رز شده و اندكي از آن ذكر كرده ام شود و در قرآن نیز نازل  
 شده است و الذين يبيتون لبهم سجدا و قياما تتجافى جنوبهم عن المضجع الآية و عن ارشاد نبينا صلى الله  
 عليه و آله و سلم قال انما خلق الله الناس ليوم القيمة في صعيد واحد فينادي مناد فيقول ايها الذين  
 اتقوا جنوبهم عن المضجع فيقومون و هم قليل فيسفلون الجنة يعني ثلث ثم يوم رب اناس الى الحجاب رواه البيهقي



فی شعب الایمان و فی الحدیث اشرف اثنی عشر جزء القرآن و اصحاب البیاض و رواه البیهقی فی شعب  
 الایمان و فی الحدیث افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة فی خوف ایس رواه احمد و در حین  
 حصین برزسم آورده و باین حدیث جماعتی از علمای نماز تجمیع را بر سنن مؤکدات فصل نموده  
 کذا فی مجمع النبی فی مادة صلوة و میگویند که این نماز را در تنویر ما بین اثیرت غیظت بنور  
 اهدای باید و از هر نمازی حقیقی و طینیان باز ماند لهذا قبل از نماز فی ثبوت ان الصلوة  
 تنهی عن الفحش و المنکر و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 علیکم بقیام الیل فانه راب الصالحین قبلکم و هو قربة لکم الی ربکم و مکفوة للعیات و منہات  
 عن الاثم رواه الرضوی قوله مکفوة و قوله منہاة هر دو بر وزن مغیبة اند یعنی تکفیر و بانی در  
 مصدر می اند و عن ابی هريرة رفا قال جاء رجل الی النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 فقال ان فلانا یصیب باللیل فاذا اصبح سرق فقال انه سینهاه ما تقول رواه احمد و البیهقی فی شعب  
 الایمان و دعا که در میان سنت فجر و فرض او آورده است انیبت اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی لہری  
 نورا و فی سمعی نورا و عن یحیی بن نضر و فوقی نورا و تحتی نورا و اما ی نورا و خلفی  
 نورا و فی لسانی نورا و فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی دمی نورا و فی شعی نورا و فی بشیری نورا

و فی نفس نوزاد جعل لی نورا و اعظم لی نورا اللهم اعطینی نورا و نورانیدن انید عا و بعد از تسبیح  
 آمده است شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ از عوارف آورده که ندیدیم مابین کسی که مواظبت کرده  
 بر خواندن انید عا و در مجلس مگر آنکه با وی برکتی و نورانیتی هست و انید عا و در عوارف بسیار  
 در اوست و اینقدر که مذکور شد در کتب حدیث صحیحین و غیرها وارد شده و در حدیث  
 بر موز صحیح سته سوی الریزی و بر فرستادگر للحاکم باینکه تفاد و باینکه تقیم و تاخیر دارد است  
 که دیگر بدان الطالب صادق که سخن مباح از بدایت صبح صادق تا برآمدن آفتاب بیغزرت مکرر است  
 کذا فی کتب السوکه چه اینهمه وقت ذکر است پس در وقت ذکر الله کلام غیر ذکر الله بیغزرت  
 نمی باید ولیکن در قادی بر عهد از طلوع فجر تا نماز فجر کلام مباح بیغزرت مکرر گفته و همچنین ذکر  
 شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ که بعضی اصحاب کرام و امام احمد و امام ربیع از صبح تا نماز تکلم را مکرر می  
 پنداشتند و در مجمع البیاری ماده حدث قال ابن البرقی لیس فی السکوت فی ذلک الوقت فضیلة  
 ما ثوره و انما ذلک بعد صلوٰۃ الفجر الی طلوع الشمس احتیاطا در جمع روایتین است که از بدایت  
 صبح صادق تا طلوع آفتاب سنی دنیاوی بیغزرت کنند و سکوت مع غزرت بکلم نیز مکرر و  
 نیست چنانچه خواهد آمدان شاء الله تعالی و دیگر بدانکه کلام دنیاوی مع غزرت در میان است و

و فی



فرض نمودند و فرض ظهر و پس از فرض که بعد از استسناست پیش از استسناست بواج است میکرده است  
 مندرج اهل حدیث و در مذنب اهل حدیث آن کلام دنیاوی اگر چه بی ضرورت بوده منقطع است و  
 نه مبطل ثواب است و نه منقص ثواب و بی وجبت این ظاهر احادیث است که حدیث عائشه اذا  
 صلى ركعتين الفجر فان كنت مستيقظاً حدثني رواه مسلم وغيره و تكلم الخفرت واصحاب وی بعد الفريضة  
 قبل السنة هم بسيا در آورده است و مذنب فقهاء حنفیه برخلاف آنست قال فی مجمع البحار فی مادة  
 حدثنا قلا عن الكرماني او القسطلاني لا باس بالكلام المباح بعد السنة قال ابن العربي ليس السكوت  
 في ذلك الوقت فضيلة مانورة و نقل عن النهاية لابن الاثير وفيه اي في ذلك الحديث اباؤه الكلام  
 بعد سنت الفجر و هو مذهبا و مذنب مالك و الجمهور و كرهه الكوفيون اي اصحاب ابي حنيفة انتهى  
 و آنچه بعض حنفیه میگویند که سنت بکلام دنیاوی باطل میگردد حتی اعادة آن می باید کرد اهل حدیث گویند  
 که بعد تسبیح هر نمازی نماز است نماز را استکند کما ورد عن علی بن زینر قال قال رسول الله صلى الله تعالى علیه  
 علیه السلام و صحبه وسلم مفتاح الصدقة الطهور و تحريمها التكبير و تحليلها التسليم رواه ابو داود و الترمذی  
 و الداریمی و رواه ابن ماجه عنه و عن ابي سعيد جميعا و شيخ عبد الحق در شرح مشکوٰۃ بعد از حدیث  
 مسلم گفته که بخاری نیز در باب الحدیث بعد رکعتی الفجر و در باب من یحدث بعد الركعتین ولم یفیطح

روایت کرده بر ترمذی در حکم بعد سنت الفجر بای عقد کرده و حدیث از عائشة درین باب آورده این  
لفظ اذ اصلی رکعتی الفجر فان كانت رایتی حاجت کلینی و الا اخرج الی الصلوة و قال هذا حدیث  
حسن صحیح لکن علی حقیقت میگویند که اگر چه سنت بسلام تمام میگردد و کلام بعد از سلام ناقص سنت است  
و لیکن سنت را با فرض رابط است و سنت مشروع نشده است مگر ربط مخصوص و بعضی آن ربط شرعیست  
سنت ما را معلوم نیست و آن ربط اینست که در میان سنت و فرض چیزی منافی نماز نمازات فاشیه ندارد  
باشد چون کلام و اکل و شرب و خروج از مسجد و مانند آن و چون یکی از استیفاء که سبب منافی فاشیه است بود  
پس سنت را با فرض ربط و رابط نماند و چون رابط نماند پس سنت از فرض منقطع گشت پس سنت نماز  
بلکه نماز علاوه گشت نه سنت چه سنت بی رابط مشروع نیست و لیکن اصل نماز فاشیه میگردد پس درین  
صورت بعضی فرق میکنند در میان سنینه که پیش از فرض است و سنینه که بعد از فرض است و اکثر فرق میکنند  
باز بعضی با عاوه سنت قائل اند و بعضی بر نقصان ثواب قائل اند و بعضی بسقوط سنت قائل اند و بعضی  
فی شرح الارشاد و التعلیل و غنیة المتیله و لیکن این قول محض قیاس است و هیچ حدیث درین وارد نشده  
حجج به المحدثون بلکه حدیث بر عسر آن آمده است چنانچه دانستی و دیگر بدانند هر جا که نماز فاشیه گذارد و انجا متیقن  
نباشند مشغول ماند تا بر آمدن آفتاب پس نماز از شرع خواند و در اینجا چه حیرت یکنی جلیوس در نماز متیقن



قبله تا طلوع آفتاب دوم ذکر اربعه درین وقت مع ترک کلام دنیاوی بصدور است سیوم نماز اشراف  
 و بر یکی را ازین پنج چیز فضیلت علاحده اگر یکی فوت شود یا دو فوت شود یاقی را فوت نکند چه بر قدر  
 که در یابد ثواب القدر در یابد و ثواب یکی بر دیگری موقوف نیست و همچنین قول صحیح است در سنت  
 فخر و ظلم که ثواب سنت علاحده و ثواب ذکر اربعه بعد السنه مع ترک کلام دنیاوی علاحده نه ثواب  
 یکی موقوف بر ثواب دیگر است تا اگر سنت فخر یا ظلم بجا میاید خواند و نداشت و بعد از وی ترک  
 کلام دنیاوی کرد و فرضی بجا میاید پاک گذارد ثواب سکوت در یابد نه ثواب سنت اگر بعد از فرض مومن  
 که بجا میاید بگوید گدازه است و اگر بعد از سنت کلام دنیاوی کرد ثواب ذات سنت بجا است و ثواب  
 ترک کلام دنیاوی از دست یافت و فوت شد چنانچه سنت گذاردن سنت است چنانچه ترک کلام  
 صاج کردن و سکوت نمودن هم سنت است لهذا گفته اند السلام بعد السنه مکروه و کلام انقضت  
 بعد سنت احتمال اختصاص در رد بان حضرت لهذا گفته اند اذا تكلم بكلام الناس لم يجز له ان يتفقد  
 ثوابه ای بذب ثواب سکوت اما ثواب السنه مبنی بر آن بکذا حقیقه است و تا بولنا ایشغ  
 نورالدین محمد قدس سره و در حدیث است من تعذنی بمصلاه حین یفرغ من صلوٰۃ الصبح تمییح  
 رکعتین النبی لا یقول الا خیرا عنقریب خطایاه و ان کانت اکثر من رنب البهر و راه ابو داود و فی کشیغ

المسکوة وان كانت مثل زبد البحر ومن انس قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم لا ان  
 اتحد مع قوم يذكرون الله من صلوة العذلة حتى تطلع الشمس اقبل الي من ان اعنيك اربعة مرفعة  
 اسماعيل ولان اتحد مع قوم يذكرون الله من صلوة العذلة ان تغرب الشمس اقبل الي من ان اعنيك  
 اربعة زوايا الوجود وبيان حديث اهل سلوك مراقبه از نماز فجر تا طلوع آفتاب از نماز عشاء غروب  
 آفتاب لازم گرفته اند و درین بر دو وقت کلام دینی میکنند و برین معنی دیگر حدیث نیز آمده است  
 دیگر بدانکه علماء را اختلاف است در وقت مباح شدن نماز بعد طلوع آفتاب پس شیخ عبدالحق گفته که چون  
 قرص آفتاب تمام از افق زمینی برآید و همه ظاهر گردد نماز مباح شود و اگر صبر کند تا بمقدار یک نوبه یا دو نوبه  
 بلند گردد بعده نماز گذارد افضل است پس معلوم شد که حوز از صلوة بمجرد الفضال آفتاب است از زمینی و  
 کناره ی زمین اش از زمینی دور و جدا نماید و تاخیر کردن تا بلند گردد بعد نوبه یا دو نوبه افضل است  
 و حدیث ابن عمر در صحیحین گواه این معنی است و لفظ اذا طلع حاجب الشمس ای ناحیه یا فداء صلوة  
 حتی تبرز پس بروز آفتاب غایت وقت نهی عنیت و این غایت داخل مطلقاً نیست و بروز یعنی پیدا  
 شدن و بیرون آمدن است و اما آنچه در حدیث عقبه بن عمار آمده است بر و انبیا صلوات الله علیهم اجمعین  
 صلوات الله تعالى علیه و علی آله و صحبه و سلم اینها نا ان نصیبی فیهن او نقبر فیهن موتی ناحیه تطلع الشمس یا نه حق  
 ارفع



ترتفع الحديث و آنچه در حدیث ابی سعید خدری بر روایت صحیحین آمده لا صلوة بعد الصبح ای  
 بعد صلوة الصبح حتی ترتفع الشمس معارض حدیث مذکور است چه ارتفاع بعد از طلوع و بروز می باشد  
 طلوع شمس بر آمدن آفتاب از زمین و بروز شمس آشکار شدن و بیرون آمدن آفتاب پس طلوع و  
 بروز در معنی متقاربان و ارتفاع شمس بلند شدن آفتاب یعنی بیشتر بر آمدن آفتاب پس از  
 حدیث اول جواز نماز بعد طلوع آفتاب بروز وی معلوم می شود پیش از ارتفاع وی چنانچه شیخ  
 عبدالحق گفته و از حدیث ثانی و ثالث پیش از ارتفاع وی عدم جواز نماز معلوم می گردد و چون  
 تطلع الشمس بارقه ای بارزه در اوقات منتهیات سترده و شیخ عبدالحق غنیه طلوع آفتاب نماز  
 گذاردن حرام گفته و بعد طلوع قبل از ارتفاع او مکروه گفته یعنی بکراهت تنزیه بدلیل مقل وی  
 که گفته اگر هر کس تا بلند گردد آفتاب بقدرینزه افضل است و معلوم است که ترک افضل مکروه تحریمی  
 نمی باشد پس از قوله لا صلوة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس را دینی کمال صلوة داشته اگر بعد طلوع است  
 و الا نفی اصل الصلوة است و فقها را درین باب بسیار گفتگو است و نیز شیخ عبدالحق در شرح قد  
 من صلی الفجر جماعة ثم قعد بذکر الله حتی تطلع الشمس ثم صلی رکعتین الحدیث رواه الترمذی گفته  
 که حکم ظاهر حدیث اول وقت نماز فهی طلوع آفتاب است و برین اند جامعین از علمای و نزد جمیع ما بلند

آفتاب مقدار یک نيزه وقت خمی نیست <sup>۱۹۵</sup> و پس از بلند شدن او بمقدار یک نيزه وقت اوست بعضی  
 دو نيزه گفته اند و نیز شیخ مذکور در جاء دیگر از شرح مشهور آورده که چون کسی در سجده و سجود بود  
 و قرص آفتاب همه یکجای اطراف منتهی از زمین او را در نظر آید او را نماز گذاردن در آن وقت جائز  
 است بیکراست اگر چه بعد بلند شدن آفتاب بمقدار نيزه او بیست و یک و نیز شیخ مذکور که اگر است  
 تقریر کرده و در اینجا که است را اثبات نموده پس کلام وی تن و قنیت و خوشیخ در نیقول مضبوط  
 و فقهاء از اصل عین از بدو نقل میکنند و اذا ارتفعت الشمس قدر محین او ربع واحد صباح  
 الصلوة لا قبل بهذا و بعضی گویند که مادام آن در نظر قرص آفتابی تواند کرد جائز نیست نماز  
 و چون چشم نظر کردن بر روی خیره گردد نماز گذاردن در آن وقت مباح گردد و انقیاد محمد بن مسلم  
 و قبل چون تاب آفتاب بر زمین و دیوار اندکی اندکی زرد نماید نماز جائز نیست و چون زردی  
 گذارد و صاف گردد نماز مباح شود و در اینجا قول بسیارند حاصل کلام هر یک که عند طلوع آفتاب  
 نماز جائز نیست چنانچه عند الاستواء و العروب و این بالا جمیع است و چون طلوعش تمام شد چنانچه  
 تمام قرص از زمین جدا و منقطع گردد در نظر ناظر در زمین مستوی پس جائز میگردد گذاردن نماز  
 مع کراست عند بعضهم و بیکراست عند بعضهم مع ترک الاول و هو اختیاری شیخ عینی و غلبه جمهور  
 نیست



۱۹۶

نیست مادامکه آفتاب رتفع نگردد و روشن نشود و زردی نگذارد و اشرق آفتاب استیفای  
 او در اوساط آیات زمستان با ارتفاعش بقدر رحمن در نظر ناظر حاصل میگردد و در اوساط  
 آیات تابستان به برآمدن او در نظر ناظر بقدر یک ربع حاصل میگردد و این اقرب بصواب است  
 و ظاهر روایت چنانچه امام محمد در مسبوط خود ذکر کرده همین است و در حدیث مرفوع نیز لفظ ربع  
 او رحمن و اردست باین عبارت فانهما تطلع بنی قریب الشیطان و حیثه یسمی لها الکفار  
 اذا ارتفعت قدر ربع او رحمن فصل فان الصلوة مشهودة کذا فی تبیین الغافلین فی  
 باب الوضوء عن عربین غنیه و نزد جمهور آنچه در بعضی احادیث در حق جواز صلوة طالع  
 آمده است مراد از بنی طالع نام است نه طلع نامق و طالع نام نام بنی از ارتفاع مع اشرق و سحاب  
 و بس و قد استرایب فی غنیه المقلید دیگر بدانکه در مصحح شدن مستقبل قبله مستعمل میگردند از  
 نماز فجر تا طلوع آفتاب بسیار فضلی دارد و شیخ شهاب الدین سهروردی گفته که تنویر باطن باین معنی  
 بتجربه تحقیق شده است و هیچ عمل جز خواندن نقده باشد فی الحال و دنیا نمی بینم مگر این عمل که تنویر  
 دل جز خواندن نقده است و شیخ عبدالحق گفته که همچنانکه آفتاب عالم را به طلوع صبح تا اشرق نور او  
 آفاق و اطراف عالم را آفتاباً تنویر می دهد و نورش میوزید و همچنین خورشید در حق در هر روز

ذاکر بلند می گردد و میدان دل یاروشن میگردد و ظلمت باطن را از اهل می سازد و آنچه در  
حدیث است من تقد فی معصاه حین یغرف من صلوة الصبح حتی یسبح رکعتی الفی لا یقول الا  
غفر خطایه و این کانت فصل زبد البحر و راه بود اود و این ثواب مترتب بر مجموع رتبه  
ثالثه است جلوس و ذکر و نماز غنی اگر یک شمس ازین رتبه باشد فوت شود آنقدر نقصان افتد در ثواب  
چنانچه بالا گذشت و شیخ و بعضی از مصایف مشایخ آورده اگر در جلوس بر مصلی تن تقویه داند  
یا سم ریاء بود در خلوت رود و انجا مشغول گردد و انجا نیز مستقیل قبل نشیند و اگر خواب است بر خیزد و  
روی بسوی قبله کرده پس بپا آمد رفت کند و رفع خورجیه و توبه بقبله از دست نهد و چون از  
جهت خورجیه یا تفرقه معصرا گذارشته خلوت گیرند پس بعضی میگویند که ثواب جلوس او بر مصلی بجا است  
اکنون بدانکه نماز غنی و نماز شرق یک نماز است عند اکثر العلماء و هو الصبح و بعضی گویند هر دو عبادت  
و آن خطاست و ضحی و اشرق هر دو یک معنی آمده اند و ضحی بغم و قهر و شین آفتاب اول روز قال  
امد تعالی و اشرق ضحی و زمانه که بعد از ارتفاع آفتاب نصف النهار است و در تفسیر سیدنا وی گفته و ضحی  
ضوء اذا اشرقت و قبل الضحوة ارتفاع النهار و الضحی فوق ذلک و الضحی او بالفتح و الحمد اذا  
امتد النهار و کاد ان ینتصف انتهى بدانکه ضحوة علی الاطلاق زمانه ارتفاع آفتاب است چنانچه

نقیر



تفسیر فیما وی و مجمع البیار کشف اللغات و غیره<sup>۱۹۸</sup> و اردست وضو که بر نصف نهار شریعت  
چنانچه در شرح وقایع و غیره در کتاب صوم و اردست وضو و بفتح ممدوده پس در بعضی وی قبیل  
نصف نهار است و در مجمع البیار از الوقت که آفتاب برع آسمان رسد تا قبیل نصف نهار  
اما حق بنم و قبله فارسی چاشنگاه و آن تقریباً عند برع نهار عرفی باشد و نیز حق بنم اشرق  
آمده است یعنی روشن شدن آفتاب و روشن شدن بوی آفاق و معلوم است که روشنی او در  
آغاز روز کمتر باشد و در چاشنگاه بیشتر پس از آن تا نصف نهار از آن سمکتر پس از ارتفاع آفتاب  
تا نصف نهار عرفی هر وقت را اشرق و حق بنم توان گفت و هر حال یک نماز است که در ارتفاع شمس  
نصف روز عرفی وقت اوست و آنچه بعضی فقها و ما بین روز شرعی وقت او گفته اند غیر صحیح است  
چنانچه بعضی دیگر آن را تخفیف کرده اند و این نماز را صلوٰۃ الفجر و صلوٰۃ الاشرق گویند اما تسبیح  
بصلوٰۃ الفجر در احادیث کثیره آمده است و تسبیح او بصلوٰۃ الاشرق در حدیث طبرانی آمده چنانچه  
جلال الدین سیوطی از طبرانی آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله از وصیہ سلم در روز  
فتح مکه یا ام یاسر بنده صلوٰۃ الاشرق گذاشتی شرح عبدالحق علی المسئوٰۃ و معلوم است که آنحضرت در آن  
روز در بیت ام یاسر وقت برع نهار نماز گذارده بودند چنانچه در حدیث صحیحین در باب نماز آمده

و درین بلفظ غمی آمده و در حدیث طبرانی بلفظ اشراق آمده پس هر دو یک نماز است نه دو نماز  
 کن زعم بعضهم و در تفسیر سفینا وی فی قوله تعالی یسبحن بالعیش و الا اشراق گفته و وقت الا شرق  
 حین تشرق الشمس ای تفتی و تصفو شعاعها و هر وقت الفی و نیز گفته که شرق بمعنی طلوع است  
 و اشراق بمعنی روشن شدن بعده گفته و عن ام بانی رضوانه علیه الصلوة و السلام صل صلوة الفی  
 و قال ایام بانی هذه صلوة الا شرق و عن انس بن سید رضی الله عنه وقت صلوة الفی الا بهذه الایة  
 انتمی کلام البیضا وی بدان اطلاق صادق که ادنی رکعات این نماز دو رکعت است و احادیث  
 در فضل رکعت الفی و در دست چنانچه حدیث صحیحین در وصیت آنحضرت و براسیرة ۲ و او نیز در  
 حدیث صحیحین در مقام دیگر در حدیث مسلم و ابی داود و احمد و ترمذی و ابن ماجه دو رکعت غمی وارد است  
 و فضل آن دو رکعت مغفرت ذنوب است اگر چه بمقدار کف دریا بود چنانچه در حدیث ابی داود و ترمذی و  
 ابن ماجه و احمد وارد است پس آنچه بعضی ادنی رکعات این نماز چهار گفته اند خطا کرده اند اما آنچه می گویند  
 که در ظاهر روایت چهار رکعت آمده است آن چهار رکعت علی الاطلاق آمده است نه باین معنی که ادنی نماز  
 رکعات آن نماز چهار است حتی اگر دو بخواند غمی نباشد مانند سنت چهار رکعت پیش از ظهر و جمعه و نه باین معنی که  
 اگر رکعات آن چهار است و زیاده از چهار نیامده است بلکه باین معنی که عند الامام در نماز اول چهار رکعت است

سلام



سلام بهتر است و همچنین نزد صاحبیه در آن روز نفل یومیه و مع ذلک چهار فضیلت و در آخر نیت و مع  
 ذلک چهار را فضیلتی و خاصیتی است که در ضمن دو یافته نمی شود و عمل آن حضرت در اکثر آیات و اغلب احادیث  
 بر چهار بود و معنی معاودة رخصت قانت سبقت عائشة رضی الله عنهما که کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 صلوٰۃ الفجر قانت اربع رکعات و یزید ما شاء الله و الله مسلم و فی غنیمۃ المذنبین و الله مسلم و احمد و ابن حنبل  
 و در شمائل ترمذی نیز پنجین است و معنی ابی الدرداء و ابی ذر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه  
 علی آله و صحبه و سلم عن الله تبارک و تعالی انه قال یا بن آدم اربع لی اربع رکعات من اول النهار اربع رکعات  
 رواه الرقیذی و رواه ابوداود و الداریمی عن نعیم بن بهیار الغطفانی و رواه احمد عنهم جمیعاً و قال فی  
 باب المصاحف عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من صلی اربعاً قبل  
 المهاجرة ای نصف النهار فکان فی حق فی ایلالة القدر و المسلمان اذا انصاف فی ایلالم یبقی منها ذنبه و یسقط  
 رواه البیهقی فی شعب الایمان فی تفسیر المکارم کتبت قود تعالی ام لم یثبأ بما فی صحف موسی و ابراهیم الذین  
 و فی عن البیاض صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ان ابراهیم و فی علیه کل یوم باربع رکعات فی صدر النهار  
 و فی صلوٰۃ الفجر پس اینهم ذکر چهار رکعت است در ظاهر روایت و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ و فرموده که بخار و  
 ماخوذ از اکثر علی و چهار رکعت است از جهت آنکه احادیث آن اصح است و اخبار و آثار در آن اکثر است و قریب است





حدیث عائشہ با لاکذنت و ذکرش رکعت در شمال ترفیض آمده است و ذکرش رکعت  
 حدیث امپانی بنت ابی طالب آمده دیگر بداند جمهور بر آنست که نماز فی بر آنحضرت و ترفیع  
 بیچ حدیث در فرضیت صلوة الفی بر آن حضرت وارد نشده است مگر حدیث در ارقطین در فضائل  
 سید المرسلین و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كتب علي النور  
 ولم يكتب عليكم واخرت بصلوة الفی ولم تؤمروا بها رواه الدارقطنی و در مجمع البحار در آمده فی  
 آورده که وجوب صلوة فی بر آن حضرت یافته نشده است مگر در حدیث دیگر بداند گذاردن  
 این نماز بدو طریق افضل است یکی آنست که بنشینند بعد صلوة فجر بعد استقیل یقید و مشغل  
 بذكر الله تعالى تا ارتفاع آفتاب پس صلوة فی بگذارد و فضل صلوة فی باین طریق در حدیث  
 بسیار وارد است من جملة الفجر جماعة ثم قعدوا ذکر الله حتى تطلع الشمس ثم صلى ركعتين كانت  
 کاجز حجة و مرة ثالثة رواه الترمذی قوله ثالثة ثلاث ركعات و فی بعض النسخ مرتین و دیگر حدیث  
 با لاکذنت و دیگر گذاردن آن بعد گذشتن ربع نماز عری خیاچه در حدیث معجم سلم آمده صلوة  
 الا و این حین رتق الفضل یعنی نماز چاشت افضل و قیست که گرم شوند بچکان شران  
 که در رکعتی می غلطند که بگری آفتاب در تابستان بسوزند و آن در تابستان تقیبا ربع نماز

و قیاس کرده شود آن وقت را در زمستان اگر چه در آن ایام در آفتاب گرمی نباشد و از حدیث  
معلوم شد که صلوٰۃ الاوابین نام صلوٰۃ الفجر است آنچه نوافل مغربیه صلوٰۃ الاوابین گویند این سخن  
تسریع و در حدیث نیامده است مگر در حق صلوٰۃ الفجر که آنرا صلوٰۃ الاوابین هم گویند صحیح است  
و اول حدیث این است عن زید بن ارقم انه راى قوما يصلون من الفجر فقال لقد علموا ان الصلوٰۃ  
فی غیر هذه الساعه افضل ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال صلوٰۃ الاوابین  
حين رخص الفصال و افضل تراز پس جمیع این هر دو فضیلتین است که تا ربع چهارم بر مصل نشینند  
پس صلوٰۃ فجر بخوانند و این اصعب است مگر اگر معتكف و السبوت می شود ممکن است پس بعضی  
عابدان که متعطل بفرشتگان بکای دارند و جلوس بر مصلی ایشانرا میسر نشود بسبب کاری عند ربع  
هنرا گذارند و آنرا که تا بوقت در ترفع شمس فراغت دارند بعد از آن در اشتغال بوجه حیثیت  
می افتند ایشان در مصلی افجه نمی نشینند و عند در ترفع شمس نمی گذارند و بعضی را از فضیلتین  
باین طریق کنند که چند رکعات در وقت اول گذارند و چند رکعات در وقت ثانی یعنی این یک نماز  
را دو حقه کردن در دو وقت مذکور او انما پس چون این یک نماز باین سبب در دو وقت گذارد  
می شود پس بعضی مردم این را دو نماز جدا جدا پنداشتند پس یکی را شراق نام کردند و دیگری را غمی



۲۰۴  
 این گمان در زمین صحیح پیدا شده بود پس بعضی اصحاب صلوٰۃ ثانیہ را بدعت گفته اند و جمعی  
 از علماء بکبرایت آن رفته اند و گفته اند که این نماز بدعت است که بعد از عهد انحضرت صلی الله  
 تعالی علیه و آله و سلم و خلفاء وی پیدا شده است صحیح را شیخ عبدالحق فی شرح المستوفی  
 و انکار کرده است و نیز صلوٰۃ غنی را چنانچه در بخاری وارد شده است و گفته اند بدعت چنانچه  
 در شرح طبری است و نیز نهی کرده است از وی حدیث اکبر و عاقلان این همه سبب آنست که  
 مردم چون دو نماز علی حده پذیرفته اند و یکی را از آن دو عند ربیع نپذیرند پس این را  
 بدعت گفته اند و این محل مغایرت است و الاصله غنی ثابت است با اتفاق العلماء در جواب  
 کدینه گفته که شیخ ولی الدین ابن العزاقی و فزوده که احادیث صحیحہ مشهوره در باب صلوٰۃ غنی  
 آمده اند و محمد بن جریر طبری گفته که اخبار دین باب بحد تو اتر معنوی رسیده اند و عافیه ابوکر  
 ابن العزاقی مایک گفته که این صلوٰۃ سابقین رز انبیاء و مسلمین است و سبطی از دیلمی از حدیث  
 ابی بریرہ آورده که صلوٰۃ غنی کثیره صلوٰۃ داود علیه السلام است و ابن نجار از حدیث  
 ثوبان آورده که صلوٰۃ غنی آن صلوٰۃ است که محافظت میکرد بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی  
 و عیسی صلوٰۃ اند علیهم اجمعین و ابن مہبث را در شرح عبدالحق باید دید فافهم نه المقام فافهم

اقدام الافهام وکن علی بصیرة فی الملام اکنون بیان نماز تسبیح شنو و آن نماز تسبیح عظیم الشان  
 جلیل القدر و آن مصقل قلب است که زنگار دل را می زداید و آن در تنویر باطن بی نظیر است و برای  
 قوت حافظه و از یاد دهن و دفع نسیا و از اله غایت آبجیات است و از جهت انجام رسیدن و جوامع  
 دنیا و دیر تریاق یا قوت است و برای دفع شدائد و بلا یابی بدست و حدیث که در فضیلت این نماز  
 آمده صاحب مشکوة روایت کرده است آنرا از ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و بیهقی و صاحب جامع  
 الاصول روایت کرده است آنرا از ابی داود و ترمذی و در حن حنین بر مرز ابی داود و ابن ماجه  
 و مسند کر حاکم و ابن حبان آورده و نزد جمهور محدثین آن حدیث ثابت است و ابن جوزی که از مستحیلا  
 است آنرا موصی گفته و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است و بسیاری از محدثین آنرا تصحیح  
 و شرح ابن حجر در تقریر آن و اثبات آن مبایذ کرده است و از زمان سلف صالح الی یومنا بدانین مجامع  
 و مکمل است و شرح طریقت بدان و صیت میگردند و ملا علی قاری و شرح حصن حصین گفته که در اصل گفته  
 که هیچ شئی که در فضائل اعمال وارد است نماز تسبیح است و شیخ عبدالحق و شرح مشکوة و میرزا محمد حنیف در  
 معارف العلوم این بیان را در بیشتر نوشته رند و آن چهار رکعت است یک سلام افضل است عند الخلیفة

و بدو سلام افضل است عندش فیقه و متن ابن عباس ان البنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه اجمعین قال  
 یا حبیب الله انی یقرب الیک فی هذا الموضع و انی یقرب الیک فی هذا الموضع و انی یقرب الیک فی هذا الموضع

فی حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام ان البنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه اجمعین قال  
 یا حبیب الله انی یقرب الیک فی هذا الموضع و انی یقرب الیک فی هذا الموضع و انی یقرب الیک فی هذا الموضع  
 فی حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام ان البنی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه اجمعین قال  
 یا حبیب الله انی یقرب الیک فی هذا الموضع و انی یقرب الیک فی هذا الموضع و انی یقرب الیک فی هذا الموضع



لعباس ابن المطلب يا عباس يا حمزة الا اعطيتك الا اجرتك والا افعل بك غير

حضال اذا انت فعلت ذلك عقر الله لك ذنبك اوله و آخره قديمه وحديثه خطاه و مكرهه صغيره

وكبيره سره و علانيته ان تصلي ربيع ركعات تقراء في كل ركعة فاتحة الكتاب وسورة فاذا فرغت من

القراءة في اول ركعت وانت قائم قلت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر عشر مرة

ثم تركعت فتقولها وانت راكع عشر اثم ترفع راكع من الركوع فتقولها عشر اثم تهوي ساجدا فتقولها

وانت ساجد عشر اثم ترفع راكع من السجود فتقولها عشر اثم تسجد فتقولها عشر اثم ترفع راكع فتقولها

عشر فذلك خمس وسبعون في كل ركعة تفعل ذلك في اربع ركعات ان استطعت ان تصليها في كل

يوم مرة فافعل فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة فان لم تفعل ففي كل شهر مرة فان لم تفعل ففي كل سنة

مرة فان لم تفعل ففي عرفة مرة رواه ابو داود وابن ماجه والبيهقي في دعوات الكبير وروي الترمذي

عن ابي رافع نحوه وزاد في الحسن الحسين الا اجبوك بعد قوله الا اجرتك ومضاه الا اعطيتك وقال في

غنية المتقي قال الترمذي هذا حديث غريب قوله عشر حضال درين مضاف مقدر است اي مكورات

عشر حضال مراد از عشر حضال ده نوع گنا است که مذکور شده در اول و آخره قديمه وحديثه الى آخره

يا مراد از ان كلمات مذكوره است که در غير قيام ده ده يارست يا مراد از ان ده نوع عبادت قولي و در هر رکعت

ابن في كل سبعين والتعطين بها شارة الى انها  
فضل يوم الا سبعين ثم الا قرب من الله الا في كل  
ان تصليها في كل ركعة واما الجدة ونبذ اليها كان عليه  
خبراته وترجمان القرآن عليه السلام في كل ركعة  
تصليها عند الزوال يوم الجمعة ويقرأ فيها بالقرآن  
والعاشية والفرغ والاعوذ من الله والاعوذ من  
الشر والخافون والاعوذ من الله والاعوذ من

وطريق آفران نيوة سبح اسم ربك  
والزلازل والخافون والاعوذ  
في كل ركعة واحدة منها  
غنية الطائفة من

ست وأن تراوت فاتحه وقراءت سورة وسجدة وتكبير وتبجيل وتكبير وتسبيح ركوع وتسبيح سجود وتسبيح  
وتكبيرات فواصل واليه أشار في الحسن الحصين وقال في غنية القليل قال الرقدي حدثنا أحمد بن عبد الله  
ابن وب قال سألت عبد الله بن المبارك عن الصلوة التي يسبح فيها قال يكبر ثم يقول سبحانك اللهم وبحمدك  
وتباركت اسمك تعالي جبروتك لا اله غيرك ثم يقول خمس عشرة مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والحمد لله  
ثم يسجد ويقول بسم الله الرحمن الرحيم وفاتحه الكتاب وسورة ثم يقول عشر مرات سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله  
والله أكبر ثم يركع فيقولها عشرًا ثم يرفع رأسه فيقولها عشرًا ثم يسجد فيقولها عشرًا ثم يرفع رأسه فيقولها عشرًا ثم  
يسجد الثانية فيقولها عشرًا ثم يركع ركنًا على هذا فذلك خمس وسبعون تسبيحة في كل ركعة وفي رواية عن علي بن  
ابن المبارك أنه قال يبدئ في الركوع بسبحان ربّي العظيم وفي السجود سبحان ربّي الاعلى ثم تسبّح التسبيحات  
ويقول ابن المبارك ان سبهي في هذه الصلوة بل يسبح في سجدي السبعين عشرًا قال الانما هي ثلث مائة  
تسبيحة انتهى وهذه الصلوة التي ذكرها ابن المبارك هي التي ذكرها في مختصر البحر وهو الموافق لهذا صلبنا علم  
الاحتياج فيها ان حجت الاستراحت اذ هي مكرورة عندنا انتهى كلام غنية القليل ودر ثقلية القلوب عن  
سواد الذنوب گفته که اگر چه حدیث ابن المبارک بدرجه حدیث مرفوع نیست ولیکن وثوق ابن المبارک  
وحفظ وی وارتقوی ودرج وی است حدیث را بدرجه حدیث مرفوع می رسد چه صفت این نماز از ان حقوت

وفاقیہ ارضیہ  
مفتی محمد رفیع  
مفتی محمد رفیع  
مفتی محمد رفیع



صلی الله تعالی علیه وعلیه آله و سلم اورا معلوم ہوا چنانچہ سوال سائل برائے ولایت دارد و از شن  
 وی بعید است کہ صفت نماز را چنانچہ شنیدہ باشد بصفت دیگر بگرداند و یا اصلاً نہ شنیدہ باشد از خود  
 یا قریباً از خیر سماع کند پس این حدیث را حکم حدیث مرفوعہ و گفتہ کہ اہل تحقیق را باید کہ دین نماز را با  
 مطابق حدیث ابن عباس بگویند و بچند ستراحت بگویند در اینجا چون نماز بحسب سماع از حکم کراحت  
 جملہ ستراحت استثنائات و گاہیں بر حدیث ابن مبارک عمل نمایند تا بدو طریقت را احاطہ کنند یا بدو  
 عمل را جمع کنند باین طریق کہ قبل قراعت و بعد قراعت پانزدہ بار تسبیح گویند و در بواقی مواضع  
 دہ بار و در جملہ ستراحت ہم گویند پس سیم بار در قیام می گردد و شصت بار در مواضع دیگر  
 و مجموع تسبیحی چار رکعت شصت و شصت می شود مطابق عدد دفعات نماز این چنانچہ حدیث ابن  
 آمدہ فی الان نثلث مائۃ وستون مفعلاً فعید ان یصدق عن کل مفعلاً نہ بعدۃ و در حدیث  
 صحیح مسلم آمدہ کل تسبیح صدۃ و کل تہلیلۃ صدۃ و کل تکبیرۃ صدۃ و کل تہلیلۃ صدۃ و در تسبیح کنند  
 این ہر چہار موجود است دیگر بداند کہ در تسبیح نماز تسبیح و حدیث بنامہ است مگر آنکہ شیخ عبدالحق  
 گفتہ کہ در روایت و لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم آمدہ یعنی در روایت ثناء و در روایتی  
 نقیضہ آمدہ کہ ہر پانزدہ بار و بیست بار و لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم نیز ہم کنند این در بعضی

از خزانه آورده و شیخ عبدالحق گفته که شیخ جلال الدین سیوطی در عمل النجوم و السیل آورده که بخواند در  
نماز تسبیح السمک التکاثر و والعصر و قبل یا یها الکافرون و قل هو الله احد و در قنای بر صند ده ده  
بار قل هو الله احد گفته اکنون برکنند در نماز تسبیح بعد از تحیات و در وقت قبل از سلام این دعا بخواند  
اللهم انی اسئک لتوفیق اهل البری و اعمال اهل البقین و مفاصل اهل التوبه و عزم اهل الصبر و جبر اهل  
الحمیه و طلب اهل الرغبة و تعب اهل الورع و عرفان اهل العلم حق القاک اللهم انی اسئک کف غافه  
تجربتی عن معاصیک حق اعمل بطاعتک عملاً استحق به رضاک و حق انا صلیک بالتوبه خوفاً منک و حق  
اخلاصک للبیضیه حیاء منک و حق التوکل علیک فی الامور کلها و احسن النطق بک سبحان خالق  
النور ذکره ایشخ عبدالحق فی شرح المسئله و ذکره فی معارف العلوم ناقلاً عن المقاتل للملا علی القلی  
بهو ناقلاً عن الکلم الطیب لایشخ جلال الدین السیوطی عن الامام احمد بن حنبل الا ان ایشخ عبدالحق  
ذکر حق القاک کما مر و هم ذکر و احق اخافک بدل حق القاک دیگر بدانکه اگر در موضع تسبیح  
و از پیش کرد آنها را بعد از وی در موضع تسبیح دیگر قضا کند دیگر بدانکه اگر نمازی را قرائت سوره  
معینه باشد چنانچه قبل یا یها الکافرون و قل هو الله احد در سنت فجر و مغرب و چنانچه قرائت سوره معینه  
مروی در بعضی نماز دیگر اگر آن سوره را بعد از پیش کش کرده دیگر آنرا نکرده و بعد از آن نماز پیش کش

در کوفه الاول بعد از تسبیح  
جمع اسماء الالهیه و فی الزمان  
اذا از نیت و فی التکاثر الکافرون  
و فی الزمان قبل تسبیح  
غنیة الکافیة عن  
شیخ جلال الدین السیوطی  
قال التکاثر فی بعض اسامی و تسبیح  
بعد السلام من صلوته التسبیح  
و یصلی علی النبی صلی الله علیه و سلم  
سبعین و از نیت  
کتاب عبدالحق فی تفسیر  
فی بیاض محمد صلی الله علیه و سلم

بنیاده



نه باید که آن سوره تهاز کرده شده را رکت دیگر و ترک دادن آن مکروه است بلکه باید که یک آیه  
 دراز یا سه آیه کوتاه از آن سوره خوانده پس آن سوره مانده که خواند نیست بخواند انگاه  
 مکروه نیست مرجع به فی مفتاح الصلوة اگر سوره تمام خوانده بعده یاد آمد او را که سوره دیگر  
 اینجا خواند نیست بخواند از آنکه چون آن سوره بالا بود چنانچه و الشمس خواندنی بود و الیل خواند  
 بعده یادش آمد و الشمس بخواند این مکروه است در یک رکعت و همچنین تقدیم و تاخیر در رکعت  
 مکروه نیست در بواقل نه مگر مکروه است در فرضی صبح به فی غنیه المیتة شرح مینة المصباح  
 قال قال فی الفتاوی النصفیه سئل ابو الفضل عن قرائنی النفل فی الاولی تبیت ید الی الی یب و فی  
 الثانیة اذا جاء لفرد و الفتح قال لا ینبغی ان یتعمد دنک و ذکر الامام القاضی ابو بکر انه  
 یکره فی الغریفة و لا یکره فی النفل و در فتاوی و ما بر منہم غیر مکروه گفته و نماز تسبیح از برای محقق  
 محبت الهی مجرب است و گفته اند که نذیبت بر مقصود مجرب است لهذا این را بعضی صلوة العاشقین  
 نام کرده اند و صلوة الحاجت گویند و فرموده اند که صلوة العاشقین نام رکعتین است و چهار  
 بهتر است و وقت تهجد وقت اوست بخواند مدبر رکعت بعد فاتحه قل هو الله احد پنجبار بعده پنجبار  
 حبس دم کند و اسم ذاتی بدل گوید و دل را بوی محبت دهد و مردم را حیدر ان حبس کند که حرارت آن در





۲۱۳  
 ارحمن بترک العاصی ابدما بالیقین وارحمن ان الکلف مالا یعیننی وارزقن من النظر  
 فیما یرضیک عین الهم بدیع السموات والارض ذوالجبال والاکرام والعرة التي لا ترام اساک  
 یا ایلد یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تعلم قلبی حفظ کتابک کما علمتین وارزقن ان اتوه  
 علی النجوم الذی یرضیک عین الهم بدیع السموات والارض ذوالجبال والاکرام والعرة التي لا ترام  
 اساک یا ایلد یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تتور بکتبک بیری وان تطلق ربانی وان  
 تفرج برعن قلبی وان تشرح به صدري وان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرک ولا  
 یؤتیة الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس ازین سلام دهد و پنجین کند در شب  
 جمع یا پنجش جمیع یا هفت شب جمیع متوالیه سبکی بگوید باذن الله پس فرمود انحضرت سوگند اندازت  
 معصیت که مرا برایت و درستی بر خلق فرستاده است که خطا نکند و مرا نوشن ز در گز ما و اما مومن  
 باشد و در حسن حدیث این حدیث را برز ترندی مستدرک حاکم آورده و شیخ جلال الدین سیوطی در  
 تفسیر مشهور این حدیث را از کتب حدیث و دعاء استخراج کرده یکی در تفسیر سوره یس دوم تحت  
 قوله تعالی قال سوف استغفرکم ربی انه هو الغفور الرحیم و شیخ علی متقی در کترة العمال بچند رموز  
 کتب حدیث ذکر کرده و بر ابن جوزی تحفیه کرده که ابن جوزی موضوع گفته است و خطا کرده است

نسبت کردن انجیث را بوضع بسیار بزرگان این را تجربه کرده اند و حق یافته اند و در کثرت

العمال بعد موت و ان تغسل بدن از بعضی روایات و ان تستعبد بدنی زیاده آورده اکنون

صلوة الاستخارة شنوآن دو رکعت است و عن جابر قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم

یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من القرآن یقول اذا هم احکم بالامر فلیکع رکعتین

من غیر الفریقیة ثم لیقل اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدر بقدرتک و اسألك من فضلک العظیم

فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لى فی دینی

و معاشی و عاقبة امری اوقال فی عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت

تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة امری اوقال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و

اعرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضی به و قال ویسی حاجته رواه البخاری و فی غنیة

المطیعی رواه الجماعة الامم الیغنی رواه البخاری و البودود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه

و لم یروه مسلم و در حین حصین نیز رموز خمس آورده مگر آنکه در حین حصین قوله و قال ویسی حاجته

ینا درده قوله فلیکع رکعتین من غیر الفریقیة پس اگر سنت مؤکده بود چون سنت فجر و بعد از ظهر و المغرب

و العشاء کفایت کند در رکعتین فرض چون فرض فجر و جمعه و کفایت نمیکند و اگر چهار رکعت باشد از غیر فرضه

یک سلام



۲۱۴

بیک سلام قیل گفت می کند چه دو در ضمن چهار یافته می شود و قیل این مخصوص بر عتق مستقلین  
 است نه ضعیفین و بهتر آنست که برای استخاره رکعتین بنیت صلوٰۃ الاستخاره گذارد و تعیین  
 و تواتر درین نماز بحديث نیامده است و شیخ عبدالحق گفته که در بعضی روایات قیل یا یومها الحاق  
 و قیل یا الله احد آمده و گفته که ما ثور از سلف نیز همین است و در فتاویٰ بر هفت بار قیل یا الله احد  
 در هر رکعت گفته و گفته که قبولی و رکب بخلق مایه و نجات را ما کان لهم الخیرة من امرهم و ما کان لهم  
 و لا مؤنة اذا قیل الله و رسوله امر ان یمکن لهم الخیرة بخوانند و گفته که افضل جمع است و در بعضی  
 نسخ حصن حصین و استعینک بعد از تکبیر بجائی و استعینک بعد از تکبیر آمده است و در شرح مشکوٰۃ  
 گفته که در بعضی نسخ اللهم ان کنتم تعلم ان هذا الامر شرّی بجائی و ان کنتم تعلم ان هذا الامر شرّی  
 آمده است و قوله او قال فی عاجل امری شک را اولیت و افضل جمع روایتین است و در دو جاء  
 پس گوید فی دینی و معاشی و عاقبة امری و عاجل و اجل جمع به فی غنیة المتعلی و در حصن حصین  
 ثم ارضنی بقضائک ثم ارضنی بر در آخر دعاء آورده و بر دو ارضنی بفتح همزه آورده صیغه است  
 از ارضاء و ضمیر در بر روایت اولی راجع است بخیر و در ثانی راجع است بقضاء و جمله ثانی تا کید  
 اولی است چنانچه گفته شود ثم اقرب زد ثم اقرب زد پس در جمله ثانی بجائی فطر مضمردارند ثم اقرب زد

اجرت و لفظ اقتدر در پیش جایی صیغه امر است از باب ضرب و لغو و قور و بیس حاجت این را بدو طرق

توجیه میکنند یکی آنکه نام گیرد حاجت خود را بجای قور آن بندالار چنانچه گوید اللهم ان كنت تعلم ان

هذا سفر او الشغل او المال او النفس او العبد او نحو ذلك خیر و یدکر از تفسیر فیه قول فاقدره لی و یرب لی

الآخره او ان هذا المرأة والامة او نحو ذلك من التائب فی موت البصیرة فنقول فاقدر لی و یرب لی

ثم یأمر لی فیها پس قور آن بندالار کنایت است از هر حاجت که مراد مستحی باشد چنانچه قور بیس حاجت

بر آن دلالت دارد و قور و بیس حاجت گوایی جمید بر آنکه ظاهر لفظ آن بندالار اینجاست و ادنیست بلکه از

معنی است که عبارت است از حاجت معینه مخصوصه دوم آنکه لفظ آن بندالار چنانچه وارد است بگوید و الفاظ

دعا پس آنکه وارد شده اند بحال دارد و لغو نمکند و حاجت خود را در دل عاقد دارد و بلفظ آن بندالار

حاجت خود خواهد و بوی در دل است که کند پس بیس حاجت این معنی است که لفظ بندالار را حاجت خود

که در دلش حاضر است حمل کند و مشارایا حاجت خود را در پس برین تقدیر لغو در معنی است و لفظ جمیع

حاجات بحال یکسانست و این اسمی و البس و اضبط و اوقع است کنایه شریع الشکوة و در مقامی بر معنی

گفته بعد از دعاء حاجت خود گوید و بقوی در میان دعاء و آن بزبان گوید بر اظهار امتی و معنی استخاره

طلب خیر کردن یعنی خیر خواستن در چیزیکه محتاج فرست است پس در چیزیکه محض خیر است چون عبادت و یا



شربت چون محارم اللہ تعالیٰ استی<sup>۱۶</sup> رہے نہ باشد مگر چون چینی دیگر بوی متعلق باشد و  
 آن محتمل خیر و شر باشد چون خروج برای جہاد یا حج مثلاً کہ امروز بہتر است یا فردا پس استی<sup>۱۷</sup>  
 در خروج است نہ در ذات جمادات و چون بروی مذکور استی<sup>۱۸</sup> رہے کہ پس اگر در آن چیز اورا  
 خیر باشد میسرش گردد والا ہرگز میسر نہ شود و نیز اہل صفاء و بدل ہوید اگر اگر خیر باشد دل  
 بوی واجب شود و اگر شر باشد دل از وعدہ دل کند و اینہی سبب پرتو نور عمل استی<sup>۱۹</sup> رہے  
 بر آئینہ دل صافی و از آن سن بن مالک آمدہ کہ فرمودہ است الخففت علی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ  
 و صحبہ وسلم کہ ہفت بار استی<sup>۲۰</sup> رہے کند بعد از آن ہرچہ در دلش ہوید از فعل یا ترک بر آن عمل کند  
 و این ہم بر صفاء دل موقوفست و فی غنیۃ المتعلی عن السنن قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ  
 علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم یا انس اذا ہمیت بامر فاستخیر یک سبع رات ثم انظر الی الذی یستی  
 الی ملک فان الیوفینہ رواہ ابن سین و میگویند کہ طالب حق را باید کہ دعاء استی<sup>۲۱</sup> را  
 برای جمیع کارہا کہ پیش آمدن دارند بعد نقلی یا سنتی ہر روز بخواند و در دعا این لفظ  
 بگوید اللہم ان کنت تعلم ان ما اریدہ من الامور کلہا خیری الی اخرہ وان کنت تعلم ان ما  
 اریدہ من الامور کلہا شیری الی اخرہ پس حق سبحانہ و تعالیٰ اورا خیر میدکند و از شر باز

✓ در تزیین زن استخاره بنوع دیگر نیز آمده است و آن اینست که چون زنی خواهد بود

هنوز جنبت او نکرده است وضو کند با حسن و جو نماز فریضه گذارد و چون از مکشور خارج شود

حمد گوید و این دعا بخواند اللهم انک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب

فان رایت ان فی فلانة وسمیها باسمها خیرائی فی دینی و دنیای و آخرتی فاقدرای و ان

کان غیره خیرائی منها فی دینی و دنیای و آخرتی فاقدرای این در حصین بر فراز <sup>جن</sup>

و مستدر حکم آورده و در فتاوی بر هفت همچنین آورده آن فی تزیین فلانة الی اخره و ان کان

فی تزیین غیره الی اخره دیگر بدانند آنچه از مصنف مجید و ارکت دیگر فال سنگ بد میگیند آن

بدعت است و از قول و فعل آنحضرت و سلف صالح پیچ و به ثابت نشده است و کل بدعت ضلالت

ناباست ازین نوع فال مرجع به المحدثین و آنچه از فعل و لا تفعل بر دو پرزه کاغذ می نویسند

و زیر جام می نهند و از آن یک پرزه می کشند و بر آن عمل نمایند بدعت است مرجع به العلماء

و در فتاوی بر هفت گفته که در افض این بدعت را پیدا کرده اند اما قریه برائی دفع مخی صم

بین الحفصین مشروع است و آن در لغت فال مطلق است و مراد از آن درینجا فال انداختن

نبی عمده دفع حصن است بدان حاصل شود و احسن وجه از آن نام نویسی کردنست چنانچه میان دو کس

نوشته



شتر و اسب بود یا دوشتر یا دواسب بود مثلاً از غنیمت یا میراث یا از هبه یا از هدیه  
 پس این دو کس خواهند که قسم کنند بر قرعه پس بر پوزه کاغذ شتر نویسند و بر پوزه دیگر  
 اسب یا بر یکی نام اسب یا نام شتر نویسند و بر دیگری نام اسب و دیگر و یا نام شتر و دیگری  
 آن هر دو پوزه را پیچیده زیر جامه بپوشانند و ثالث را گویند که ازین دو پوزه یکی بدست بیاید  
 و یکی بدست دیگری ده پس بحسب مکتوب که بدست هر یک است قسم کنند و صاحب چهار زن  
 چون خواهد که یک زن در سفر همراه برد نامهای هر چهار بر پوزه کاغذ جدا جدا نوشته پیچیده  
 زیر جامه بپوشد و کس را گوید که زیر جامه دست انداخته یک پوزه بگیرد و در دست من و در دست  
 بران عمل نماید تا محضوت در میان زنان واقع نشود و قرعه در حقیقت دفع محضوت است  
 استخاره اکنون بیان استخاره نماید بشود آن استخاره است که پیش از زوی اهل صلاحیت و  
 تقوی را در مقام برویا صادق که جزو نبوت باقی مانده است در میان ایشان برین متابعت  
 از نشانی و عمل افزاء نبوت چنانچه گذشت در میان رویا جواب خیریت اراشین و یا شریعت  
 آن می یابند و آن اینست که در شب چهارشنبه بعد از نماز خفتن وضوء تازه سازد و اگر غسل  
 کند بهتر است و جامه پاک و پاکیزه بپوشد و در خلوت رود بشیر طه که مقام پاک بود و شرط است که

بعد از وضو و یا غسل سخن دنیاوی نگوید پس در خلوت دو گانه نقل دستور وضو کند ارد  
و تجید توبه کند و چند کرات استغفار بخواند و صد بار درود گوید و این هر سه توبه و استغفار  
و درود افضل است نه لازم بعد از آن دو رکعت نماز استیاره گذارد در رکعت اولی بعد فاتحه  
سوره یس و در ثانیة بعد فاتحه سوره العدر بخواند و بعد از سلام یازده بار درود بخواند و صد بار  
یا مبین و یکبار اللهم یا مبین بین لی هذا لا یرفی ضایى هذا باز یازده بار درود بخواند و صد بار  
یا مادی و یکبار اللهم یا مادی اهدنی فی هذا لا یرفی ضایى هذا باز یازده بار درود بخواند و صد بار  
یا علیم و یکبار اللهم یا علیم علیمین هذا لا یرفی ضایى هذا باز یازده بار درود و صد بار یا خیر و  
یکبار اللهم یا خیر اخبرنی عن هذا لا یرفی ضایى هذا بخواند باز یازده بار درود بخواند و اگر  
ترتیب بین اسماء اربعه گاهین فراموش کند باید که لفظ ندیج یا دیگر دونی رزمین است و  
دال رزمادی و لام رزمعلیم و خا و رزمجیر و دلیج بمعنی فرزند شدنت گذافی القاموس  
و بعد از درود یازده بار اوین اگر دعاء استیاره که بالا گذور شد بخواند بهتر است و بعد قوله  
ثم بارک لی فیہ و ارزنی خیرته فی هذا المنام بعضک و کرک زیادہ بخواند و بعد قوله و ارزنی  
و ارزنی شیرتہ فی هذا المنام بعضک و کرک و باید که دعاء را شب بخواند بعد از آن در همان جا  
ایمان



۲۲۰  
 و با همان وضو و با همان جام بر پهلوی راست متوجه بقعده بنحید و دست راست زیر  
 سر دارد و در روی گوید تا آنکه در دو گویا بخواب رود پس در رویا تحقیق مقصود خود  
 معلوم کند ان شاء الله تعالی به راحت یا بکثرت و اغلب به راحت باشد و یکی از کثرت  
 خیریت از مقصود شیرین حوزد نهد چون شیر و شهید و شکر و مانند آن و یا مان بخت و برج  
 خوشبختی و اعلی یافتن و یا خردون و یا اورا احتلام شود پس اینهمه علامات خیریت از او است  
 و لیکن جز به راحت که آن خاطرش نگرزد و اگر در آن شب رویا نبیند در شب پنجم بخوابد  
 و اگر در آن شب هم نبیند در شب هفتم بخوابد البتة جواب سوال خود در رویا بداند ان شاء الله تعالی

و این عمل نیت مجرب است و این عمل این فقیر را از استقامت دان رسیده و این فقیر این عمل را  
 در شب دوشنبه نیز مجرب یافته است بدانکه استی راه نیک است و تر استی راه مذموم است  
 و در حدیث آمده من سعادة ابن آدم استغارة الله تعالی و من ثقت و تر استی راه الله تعالی  
 انجذبت در حنف حصین برتر تر منی و نی و ارد است اکنون بیان نماز حاجت شنو  
 و عن عبد الله بن ابی اوفی قال قال رسول الله صل الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم من كان  
 له حاجة الى الله اوله احد من بني آدم فليتوضأ و فليحسن الوضوء ثم ليصل ركعتين ثم ليعتصم على الله تعالی

والمصل على النبي ثم ليقل لا اله الا الله المحييم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم والحمد لله رب

العالمين اسالك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والغيث من كل بر والسلاة من كل اثم

لا تدع لي ذنبا الا عفرت ولا اسأالا فرجت ولا حاجة هي لك رضا الا قضيتها يا ارحم الراحمين

رواه الرمندي وابن ماجه وقال الرمندي هذا حديث عريب ودر حنف حصين برز رمندي و

ابن ماجه ومندرك حاكم اورده والعقمة من كل ذنب بعد قوله بالسلاة من كل اثم ودر حنف حصين

برز مندرك زباده كرده وبيان صلوة الفروزة اينست وعن عثمان بن حنيف ان رجلا

خير البهرا تي النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال ادع الله تعالى لي ان يعافيني

قال ان شئت دعوت وان شئت عبرت فهو خير لك قال فادع فادعه فاراه ان يتوفاه فليمن

ومنوه ويدعو بهذا الدعاء اللهم اني اسالك التوجه اليك بنبيك محمد بن الرحمة صلى الله

تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يا محمد اني التوجه بك الى ربي في قضاء حاجتي هذه ليقضي لي

اللهم تشفعوني في رولة ابن ماجه والرمندي وقال الرمندي هذا حديث حسن صحيح ابن دحيته

المقبول اورده ودر حنف حصين برز رمندي ونبي ابن ماجه ومندرك حاكم اورده واوش

در حنف حصين اينست ومن كانت رفرورة فليستوفاه فليمن ومنه وپس برزني زباده آورده

ويصل



۲۲۲  
 و بعضی رکعتین یعنی در نماز از غیرت بی نیامده و فقط فی وقتضا و حاجتی در بعضی  
 نسخ جن حصین و اردست و در اکثر نسخ وی و در غنیۃ المیق فی حاجتی و اردست و فقط  
 لبقی فی در اکثر نسخ وی و اردست و در بعضی نسخ وی و در غنیۃ المیق لبقی فی تبار  
 بصیفه بجهل و اردست و در نسخه در کتاب دعوات بروایت ترمذی آورده و در الفاظ  
 دعاء اندکی تقدیم و تاخیر کرده و در حدیث سب هر که را حاجتی باشد باید که دوازده رکعت  
 نماز با شوق گذارد و شش سلام و چون از تشهد و درود در قعدہ شفعه اخیره فارغ شود  
 و هنوز سلام نداده است بگیر گوید و رکعتی نهد و رکعتی هفت بار فاتحه الکتب و هفت  
 آیه الکرسی و ده بار لا اله الا الله و عده لا شریک له المملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو  
 حی لا یموت بیده الخیر و هر عملی قیام کرده بار در و برسد المرسلین بگوید بعد از آن  
 این دعا بخواند اللهم انی اسئلك بمعاقده العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک  
 الا اعظم و بعدک الا اعلی و کلمات التامات پس دعا و خود خواهد پس سر از سجده بردارد  
 و سلام دهد این حدیث را مولیٰ شیخ نورالدین محمد قدس سره در کتاب منظر الانوار فی الصلوة  
 علیه السلام و البرار از کتب حدیث غیرتیه فیما یجوز ابن عدی و غیره ایراد نموده و همچنین از شیخ

<sup>۲۲۳</sup>  
 شروع اسلام در بعضی رسائل نقل یافته می شود و در قاضی بر بنه از شرح جده آورده گردین  
 و در زده رکعت به شش قعه و یک سلام است در هر وقت که خواهد بخواند و بعد التماس آخرین  
 بتغیر گوید و سر در سجده بند و فاتحه و آیه الکرسی هفت هفت بار بگوید و ده بار لا اله الا الله و هو  
 لا شریک له افرو بگوید بعده دعاء مذکوره بخوند و در دعاء بعد قوله و کلمات التماسات  
 این لفظ آوردن آن تعقیب حاجتی مهذبه و ده بار درود ذکر کرده بعد از آن سجده بردارد و سلام  
 دهد و این دو زده رکعت مع سجده زیاده بیک سلام است و گفته اگر اینچنین سجده زیاده قبل  
 از سلام در نماز در مذنب مار و است چنانچه کرامت کرمانی بآن شریعت و گفته است که در نماز  
 در قضا و حوائج مبررات تجزیه رسیده است و گفته که پیغمبر مرزوقه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 زنها را این نماز را بسفهاء نیاورد و فی تنبیه الغافلین للفقهاء ابی الیث سرقین قال الفقه  
 حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا ابراهیم بن یوسف قال حدثنا هشام عن ابی جریج عن عطاء قال  
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم رکعت لا یتکلم فیها ثم قرأ فی آخر سبع رات فاتحه الکتب و سبع مراتب الکتب  
 و قال لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك و له الحمد الی آخره ثم سجد و قال فی سجوده اللهم  
 انی انک بمعاقد العز الی آخره دیگر بدانکه سجده من جات جازئت بغیر کرامت بقوله علیه و آله و سلم



۵۲۴

اقرب مایکون العبد من بره و هو ساجد فاکثر والدعاء ای فی السجدة رواه مسلم و اکثر متأخرین از مذنب  
 حقیقه بکبر است سجده مضاجات رفته اند چنانچه در شرح مشکوٰۃ است و در خلاصه فارسیه مختار عدم کثرت  
 گفته اما آنچه در تفاوتی برین عدم کثرت است سجده زائده را در نماز از مذنب مانقل کرده آن سوائی سجده  
 تلاوت و سجدتین سهو یافته نمی شود در کتب مذہبنا پس این حکم مخصوص باشد بنماز مذکور  
 از جهت اثری و حدیثیکه در وی وارد است دیگر بدانکه در ادعیه ماثوره و مرویه از آنحضرت صلی  
 تعالی علیه و آله و سجده و سلم لفظ معاقده العزمین عرش و مقعد العزمین عرش جمع و مفرد هر دو آمده  
 و نیز مقعد العزمین عرش بتقدیم قاف بر عین آمده و این لفظ از تشابهات است و مقعدین موقف  
 کردن در تأویلات جاء تشابهات جائزند از آنکه بعلم شارع تفویض کنند و ایمان آرند به آنکه  
 تشابهات را حقیقتی است که ما بران اطلاع نیست چنانچه تفصیل تمام آن در مجلس گذشت و  
 متأخرین تاویل جائز دارند ولیکن عوام مردم را بران تاویل اطلاعی نمیشد لهذا الفاظ مذکور  
 در ادعیه خواندن نزد طرفین مکروه است چه در ان الفاظیم اقتاد در مذنب مشبه است چنانچه  
 ظاهر لفظ مقعد العزمین عرش بتقدیم عین سوال میکنم ترا بکه غرتو از عرش تو پس عوام دانند که غرتو  
 تعالی بعرش بسته شده است و مقلوبت بوی و مقعد العزمین عرش بتقدیم قاف تشبیه غرتو

از عرش تو ای معبود تو و ممکن تو از عرش پس از جهت اشتباه و خوف افتادن در ورطه بدعت  
مکرده است خواندن آن الفاظ و از امام ابی یوسف در رد و جاعدم کراحت آمده چنانچه در مجمع البی  
در ماده عقد گفته و لیکن در قنای برهنه گفته که از امام ابی یوسف آمده بمقعد العرب بتقدیم القابست  
نیت و محقق و ما خود فقیه ابی الهیث همین است انتهی و از جملة او بیات درین الفاظ یکی نیت است  
بمعاقدة العرفن عرسک ای بخضای استحق بها العرش العز او بمواضع العقا و ما پند و حقیقتة بغز عرسک  
این در مجمع البی در ماده عقد آورده و نیز گفته و اصحاب ابی حنیفه یکسر بن هذا اللفظ و از کلام بنی  
معلوم شد که اگر کسی راسخ العلم و العقیده این الفاظ را تاویل صحیح کند و یا مراد شایع بعلم الله تعالی  
تفویض کند و او این الفاظ را از جهت اتبع بالفاظ شایع بگوید او را بالاتفاق مکرده نباشد  
والله اعلم و در مکتوب یا زهرم از مکتوبات میزیه مرئوده که از جهت قضا و حاجت و کفایت مهمات  
به چهار رکعت نماز بگذارد در هر وقت که خواهد اما شب جمع به شریعت و بخواند بعد از فاتحه در رکعت اول  
صد بار لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من العم و کذا کتبنا  
المؤمنین و در ثانیة صد بار و الوب اذ نادى به انی سئنی الفروانت ارحم الراحمین و در ثانیة صد بار  
واقض امری الا الله ان الله بصیر بالعباد و در البعد صد بار نعم المولی و نعم النصیر بخواند و چون سلام دهد  
صد بار



۲۲۶

صد بار رب این مغلوب فاشتر بخواند و درین نماز فتوح بسیار است و شمار کردن بسجده در نماز  
 عند العزرة جائزست الفروقات تتبع المحظورات اکنون بدانند نورانی که در شرع شریف  
 بر نبوت پیوسته اند بسیار اند و این کتاب محل احاطه آن نیست و دیگر بدانند نماز را و موضوعه که  
 نبوت آنها در شرع شریف بصحت نرسیده است بلکه بر اخفیت افترا کرده اند و شیخ را این  
 چون بحقیقت حال واقف نه بودند آنها را در کتب خود منبرج ساختند آنها را بنایید خوانند  
 چه بدعت و الهدایه فی متابعه اهل التیقه والصلوات فی ارتکاب البدعه وکل بدعه ضلالت و چون  
 در یک عبادت جهت سنت و جهت بدعت جمع شود جهت بدعت غالبیست چه اثنان سنت  
 سنت است و ترکیب بدعت واجب و واجب مقدم است بر سنت و این قاعده مشهور و معروف است  
 عند الفقهاء پس نماز را که افترا کرده اند چون صلوٰه لیلۃ الرغائب و غیره که در آن جهت  
 عبادت و جهت بدعت جمع چه تعیین رکعات مع تعیین رتوت و تعیین وقت در آن بدعت است  
 و معلوم است که ترکیب بدعت مقدم است بر اثنان عبادت غیر سنت پس صلوات موضوعه نباید گذارد  
 و درین سلسله رسائل ساخته اند چون رساله احکام عاشورالاستاذی میرزا محمد خلیل بدخشانی  
 اداست برکات و ردع الرغائب عن صلوٰه الرغائب للشیخ العلاقه نورالدین علی المقدسی قدس سره

درستاد علامه حموی چنانچه در شرح اشباه و نظائر گفته حررت فی دلف تخریر اطویلا حسنا و کریم

محمد بن شمس بن عبد الحق و ملا علی قاری و محمد طاهر نقی صاحب مجمع البیاری و غیره بر صلوة

الارغائب انکار کرده اند و احادیث که در این ایراد نموده اند همه را کذب و افسوس

بر آن حجت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه سلم گفته اند چه درین صحیح حدیث بصحت رسیده

و نام و نشانی این نماز تا آخر مائه تا رابعه بجزیه نبود بعد از آن افسوس کرده اند بلکه در آخر مائه

نویسید کرده اند صحیح به المحققون قال العلامة الحوی فی شرح الارشاد و النظائر قال العلامة ابن

امیر الحاج فی کتابه المسی بالمدخل و قد حدثت صلاة الارغائب بعد اربع مائه و ثمانین من البرة

و قد صنف العلماء کتبا فی انکارها و ذمها و تسفینا فاعلمها و لا تقف بکثرة الفاعلین لهما فی

کثیر من الامصار انتهى و علامه ابراهیم حلبی در غنیة المتهلک شرح منیه المصلح بسبب تحقیق کرده است

و بر فاعلین صلوة الارغائب بسیار تشیع و ترویج نموده است و از کتاب علم مشهور آورده که ابو

حاتم محمد بن حبان گفته که حدیث صلوة لیل البرة وضع کرده است از محمد بن هاجر و او ضاع

بود حاصل کلام آنکه برکت زیاد و عباد از شیخ صوفیه معترف شود بیک چیزیکه با تحف صلی الله

تعالی علیه و آله و صحبه سلم نسبت کرده اند از قول وی و فعل وی آنرا برحک آن عرض باید کرد و

حک



۲۲۸

محکم آن کتب ائمه حدیث است اگر مطابق اقتاد بران عمل باید کرد والا چاه بسیاری از مصنفین  
 کما طب الیل اند و رطب را از ریس امتیاز نهند اند کذا فی البستان للفقید ابی الیث سمرقندی  
 و مغرور مشهور کثره مردم در گذاردن صلاوة الرغائب چه شیطان بدعت را بر نفوس آراسته می نشاند  
 پس نفوس را در بدعت التذاد کثیر پیدا می گردد و زین بهم الشیطان اعمالهم دست را بر نفوس  
 تقبیح میرسد فصدیم عن البیل فیم لایتمد دن پس بدین سبب در بدعت که در لباس عبادت  
 رغبت مردم و التذاد ایشان بوی و کثره و بجوم ایشان بر روی از حد زیاده می باشد و الله اعلم  
 بالصواب فصل سیم در بیان آنکه صوم در طریقت بسیار ضایع و مصالح دارد و جمیع چیزان فوائد  
 دارد که در حد و حصر نباید بدان ایطاب صادق که حضرت سید الطائفة جنید قدس سره فرمودند  
 الصوم نصف الطریقة کذا فی قوت القلوب و کشف المحجوب و در کنز العرفان آورده چون  
 حق سبحانه و تعالی نفس را پیدا کرد ویر گفت تو کیستی و من کیستم جواب داد که تو قوی و من من پس حق  
 سبحانه و تعالی او را صد سال نیا جهنم تعذیب کرد پس از آن بیرون کشید و بار دیگر پرسید که تو کیستی و من  
 کیستم جواب داد که تو قوی و من من پس او را صد سال در آتش جوع عذاب کرد پس از آن پرسید که تو کیستی و من  
 کیستم پس او را در کمن بنده تو ام و تو در من پس پیش حق سبحانه و تعالی بروی صوم واجب گردانید تا

طایغی و باغی نکرد حاصل کلام آنکه نفس یکجای تراش میگرد و قد تعالی الجمع طعام اهل الله خاصة من الدنيا  
والاولیاء و میگویند که در روز قیامت هر عبادات خضاب برزند مگر صوم که آنرا بختی مانند هندی چنانچه در حدیث  
قدیمی آمده الصوم لی وانا اجزئی به و عن ابی سیرین رضى قال قال رسول الله صلى الله تعالى علیه و آله و محمد سلم  
کل علی ابن آدم لیفا عاف الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة ضعف الا الصوم قال الله تعالى فی وانا اجزئی  
به بیع شهوة و طعام الحدیث متفق علیه و از بنی حدیث معلوم شد که نهایت تضا عفو حسنة غیر صوم تا بهفت  
صد است و اینست مذنب جماعتی از علما و از ائمه سنت قاضی ناصر الدین سیفای و قال تعالی مثل الذین  
یتقون اموالهم فی سبیل الله کمال حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و الله لیفا عاف لیثا  
پس قاضی مذکور در تفسیر خود این تضا عفو را بر سبع مائة حمل کرده چنانچه گفته و الله لیفا عاف لیثا  
لیثا و در جمهر بر آنند که فضل حق و اسع است تضا عفو حسنة عبا که بفضل او تعالی است بر سبع مائة  
و الله لیفا عاف لیثا و الله واسع عظیم و حدیث بخاری از ابی سعید الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة  
ضعف الا الضعف کثیرة و حدیث صحیحین از ابن عباس فان هم بها ای بالחסنة فعلها کتبها الله  
عنده عشر حسنات الی سبع مائة ضعف الا الضعف کثیرة که در باب سوره رحمة الله و اراده بر نفسی دلیل است حاصل  
کلام آنکه جزو صوم را حد معین نیامده بلکه حق بشما و تعالی فرموده الصوم لی وانا اجزئی به و در قوت القلوب



دوام صوم و قلة الاكل عند الافطار شرط راه گفته دیگر بدانند تو اصل صیام رهبانیت و نیست  
 و آن عدم افطار در شب است و عن یسیرة رواقانی رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و  
 صحبه سلم عن الوصال فی الصوم ای التتابع فیه بلا افطار فقال رجل ینک تو اصل یا رسول الله  
 فقال و ایکم مثلی ای ابیت یطعمین ربی و یسقین متفق علیه و علماء را اختلاف است در  
 طعام و شراب آنحضرت که در اینجا فرموده رزق یطعمین ربی و یسقین پس اکثر بر آنند که این  
 طعام و شراب معنوی روحانی بود چنانچه فرشتگان را و آن ذوق معارف و لذات بمنجا  
 و فیضان لطائف الخوارست و این ضایعی تو اصل نیست و قیل از طعام و شراب حقیقی  
 و این قیاس بیدلیل است و در حال آنحضرت وصال صیام گاهی می نمودند و مع ذلک در قوت  
 ثیف او هیچ تفاوتی افتاد اگر چه بر شکم سنگ می بستند و این معومه بود و دیگر از آنرا  
 وصال نمی نمودند پس علماء را اختلاف است در آنکه که این نیز تحمیری است یا شقیقی است  
 پس اصح در مذاهب ثلاثه کراست تحمیر است و در مذاهب امام احمد تا خیر افطار تا سحر جائز است  
 نه وصال و جمهور محدثین بر آنند که وصال از خفائض آنحضرت است و ظاهر حدیث هم درین است  
 و قیل نهی برای شفقت بر امت مرحوم است نه برای تحمیر و در حدیث عائشة جور و وصال علی العزم

آمده و از بعضی صحابه مثل عبداللہ بن زبیر و از بعضی تابعین چون عبداللہ بن ابی بکر و عمار  
بن عبداللہ بن زبیر و بر ریم سی آمده که نهی جهت شفقت است و ما خود اکثر فقہاء و محدثین  
اولست نه ثانین پس اہل ریاضت را باید کہ یکرب یا یک فرما افطار کنند تا از حقیقت  
وصال دور مانند کذا فی شرح مشکوٰۃ للشیخ عبدالحق بدائتہ جوع بر دو لغت جوع معتدل و  
جوع مفراط و ہر یک بر نوعین است جوع اختیاری و جوع اضطراری و جوع مفراط اختیاری  
مفصّف بود و غیر مفصّف پس اینچہ پنج نوع شد معتدل اختیاری و معتدل غیر اختیاری  
مفراط اضطراری و مفراط اختیاری مفصّف و مفراط اختیاری غیر مفصّف پس نوع اول کہ  
معتدل اختیاریست محمودست در سہ رویان مرہم مردم را اہل ریاضت را و غیر اہل ریاضت  
و آن رسم اکثر انبیاء و اولیاء بود و عن ابیہریرۃ رضی اللہ عنہ البنی صل اللہ علیہ و آلہ  
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من الدنیا ولم یشتبع من خیر الشیخیر رواہ البیہری و اکثر احوال کفایت علیہ السلام  
علیہ السلام و صحابہ سلم در جوع معتدل مسکن داشت چنانچہ کتب حدیث و سیرہ بدان گوہر می دهند و این  
جوع این از حد اعتدال مسکن داشت و نفس گناہ بدین ناطق است و کلو او اشربوا ولا ترفوا  
انہ لا یحب المرءین قال قائل بیت پر خد گفت کلو او اشربوا تا لیک کجا گفت کلو او تا بکلو او  
(من)



۲۳۲

وعن ابی عمر بن ابی رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم سمع رجلاً يتجشأ، فقال اقر  
من حبائك انك اطول الناس جوعاً يوم القيمة اطولهم شعباً في الدنيا رواه في شرح السنة وروي  
الترمذي نحوه وحسنه وعلله وثبت جيم بفارس ارفع وبهندي دكار وسندي اوكراني  
وعن المقدم بن معد كيرب قال سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم يقول يا ملاء  
آدمي وعاء شراب من بطن جيب ابن آدم الكلات اي لهات يقيت صلبة فان كان لا  
مخالة مثلث طعام وثلاث شراب وثلاث لثقة رواه الترمذي وابن ماجه در مشنوي گفته  
مشنوي يا حريص البطن عرج هكذا، انما المنهاج لتقيل الغذاء، يا ريفض القلب عرج للعلاج  
جمله التفسير تبديل المزاج، واین عند اطباء هم محمود است ووقت وي برهنه و غیره مذکور است  
بيت تمام الطب في البيتين جمعا، وحسن القول في قول الكلام، ثقل رن اكلت وبعد  
اكل، تجنب فا الشفاء في النهضام، وليس على النفوس اشتباها، من ادخال الطعام  
على الطعام، اما جمع معتدل اضطراري مذموم وبعض مردم را در كفي من اندرزد و غنى من  
قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم كاد الفقر ان يكون كفرا وكاد الحد ان  
يلغى القدر رواه البيهقي في شعب الايمان واین حال فقر اضطراري است، كه گاهي موصوفه

کلمات کفر و شکوک علی الله میگوید و آنچه در حدیث آمده است این است که من الفقر و ادان  
 ان فقر نفسی است که آن اضطرابی باشد و قد سبق الکلی فی بیان الفقر و عن ابی هریره رفته است که قال  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم تعیس عبد الدینار و عبد الله را هم و عبد الخقیفه  
 ان اعیلی رضی و ان لم یعط سخط و نفس و انکس الحدیث رواه النبی ی تعیس ای ملک  
 و انکس ای سقط و انکب علی وجهه و جوع مفرد اضطرابی مذموم است بحسب وجه چون  
 معتدل اضطرابی مذموم است پس مفرد اضطرابی بطریق اولی مذموم باشد و مباح که درین بیشتر  
 از مباحات است و صاحب برده گفته در رب محضه شریمن التعم حاصل کلام آنکه این نوع مذموم است  
 بسبب اضطراب و مضرت در دین اگر چه هیچ بدست آید مجموع مفرد اختیاری منصف هم در مرتبه  
 مطهره مذموم است چه بدن که مرکب سعادت است از ضعیف گردانیدن و معطل و عاجز نمودن  
 کار را بهمان لغزش است و مراد از مجموع اضطرابی آن جوع است که خواهش جوع ندارد و بی خوا  
 هی بروی آید و صبر و شتاب کند بکده زبان بکشوی بکشد بد و این خواجه مفرد بود و خواجه  
 معتدل مذموم است پس صاحب این نوع جوع را نمی باید که ترک باشد است این معیشت خود  
 کند و اگر چه نتواند پس در دین کند و اختیار را آنکه بروی صبر و شتاب و تحمل بجا آید و علم باشد  
 و انکس



<sup>۲۳۴</sup>  
 داشت خاطر بوی راه نیاید خواه خواستش آن دارد خواه نه خواه اسباب همیا دارد خواه  
 پس این نوع جموع که مفرط مصنف است اگرچه اختیاریست که تحمل جموع میتواند کرد و تشویق  
 هم نمیدارد بلکه نفس را بدین جموع ریاضت داده رام میکند و لیکن تقصیف بدن و کمال است  
 گردانیدن آن تا کثرت عبادت نتواند و بعضی مقاصد دینی که در آن قوت بدن می باید چون خجما  
 فی سبیل الله و سفره و کثرت صلوات لیل و نهار و کسب حلال غیر دنگ از وی فوت گردد  
 پس این نوع مذمومست در شریعت مطهره و محمدرضا و بعضی ادیان باطله و عن ایهمیره رفته قال  
 قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و لم المؤمن القوی خیر و احب الی الله من المؤمن  
 الضعیف الحدیث رواه مسلم هذا الحدیث فی باب التوکل و در احادیث صحاح بشبوت پیوسته  
 که الخوف از عجز و کسل و جبن پناه می خواستند اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و  
 العجز و الکسل و الجبن عجز بفارس نالوتین و کسل بفتحین کاهلی و جبن بضم بی  
 و ترندگی جان و ناپستی و ناصبیتی و عن انس رضی الله عن رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 کان یقول لا تشددوا علی انفسکم فیتدد الله علیکم فان قوما شدوا علی انفسهم فشد الله علیهم  
 فشدک بقایهم فی الصواع و الدیار رهبانیتن ابتدعوا ما کتبنا لکم علیهم رواه ابوداود

اما جمع مفرط اختیاری غیر ضعیف و ظریف خواص حق است و تن فرق عادت است چه معلوم است که برین

بغیر غذا چنین ضعیف و بی همت میگردد و قال الله تعالی و ما جعلنا هم حبالا یامکون العظام

این نوع جموع از انبیاء معجز است چنانچه آنحضرت صیام چند ستواصل داشتندی و بر شکم شرف

سنگ بستندی و بر نه حرم خود طواف کردندی و فی الشیء المحدثه و قال عقبه بن غزو ان رضا

لقد ریتنی و انی لسا بع سبعة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم ما لن طعام

الا ورق السمیر حتی تقرقت اشد اقدنا و سمیر یقع سین و ضم می درخت طلع که نمره او را بخت گویند

و آن درخت را بهندی باول گویند یا کیمویه درین اختلافت و در مشکوٰۃ و شامی مکملیه مذکور است

که یکم کامل در میان آنحضرت و بلال طعامی اندر بود که در بغل بلال پوشیده میشد یعنی مقدار

دو نان یا نان و ترندی گفته این وقتی بود که آنحضرت از مکه مظهره گرفته بود بسوی طائی یا

اطراف دیگر و با وی بلال بود و آنحضرت غاطه کبری را دید بر روی مبارکش زردی ظاهر شده

سبب شدت جموع پس آنحضرت دست مبارک خود بر سینه زربانهاد و گفت اللهم شیع الجماعه

لا یجمع غاطه بنت محمد پس عمر بن حصین گفت که من نظر کردم بسوی وی که خون بر زردی

و در شرف غلبه میگذشت پس گفت عمر بن حصین که پس از آن من باز نه ملاقی شدم گفت



را با عمران از آن روزی باز گرسنه گشتم هرگز کذا فی الشف و الشمائل المحموده عن الکوا  
 و مثل این جمع که با وجود جمع تمام است مصنف بدن نمیکرد و از بعضی صیاد و تابعین  
 آمده است و در کشف المحجوب فرموده که شیخ ابو نصر سراج که طائوس الفقیر و لقب او است  
 و مصنف لغت در بغداد در آئینه و در هر ماه رمضان هیچ نخورد و در تراویح پنج ختم قرآن  
 کرد و نقل است که ابراهیم بن ابراهیم در ماه رمضان از اول ماه رمضان تا عید فطریع نخورد و بود  
 ماه تموز بود و به لیالی بشغل تراویح زنده داشته بود و هر شب را با حیاء استیغاب نمودن بود  
 به روزی بمزدوری در و درون گندم برفتی و محتانه نمود و البقره المصدق غودی و خود هیچ  
 نخوردی و به شب در نماز و به روز در مزدوری میگذاشت و شیخ عبدالله حنفی چهل و چهار  
 متوالیه داشته بود و در این پنج نخورده بود و پیری دیدم که هر سال دو چهل میداشت و هیچ  
 نمی خورد و این حاصل کلام کشف المحجوب است و این نوع جمع از اولیاء و اولیاء تعالی کرامت است  
 و کرامت در ذات خود محسوس است و لیکن اظهار کرامت بر مردم بقصد جائز نیست مگر در اخصاص  
 دینیه چنانچه در مجلس گذشت اگر بغیر قصد او بر روی کسی مطلع گشت ماک نیست و در از قول  
 علی که جمیع محمود است جمیع معتدل حق است و بس نه چهار نوع دیگر چه جمیع معتدل غیر اختیار

۲۳۷

در ذات خود محمود و مصحح بدنت و لیکن بسبب عدم تحمل و صبر جامع مذمومت و او را باید که اختیار  
 کند و تحمل و صبر و شکر اعتیاد کند تا اضطرابش با جبری مبدل گردد و جمیع مفروضات احتیاجی  
 در همه ادیان مذمومت و جمیع مفروضات احتیاجی مصعق در شرع شریف مذمومت و غیر مصعق  
 از قبیل معجزات و کرامت است و اگر از اهل شقوت بوجوید استدرج است پس این جمیع  
 معتدل را دست که اکنون فوائد آن ذکر کرده می شود پس بدانکه همه حکماء اسلامی بر آنند که بری  
 شکم موجب و مورث محبت دنیا و نسیان آخرت و قنوت قلبیت و این همه چیز ضد محبت  
 و محبت رسول است پس قلب او بازر شیطان و خانه و وسوسه می گردد و در دلش فرغ غفلت  
 و ظلمات چیرنی نه بیند و در موعظه الاتقیاء گفته که در تورات مکتوب بود که حق بشما و تعالی دوست  
 ندارد و دناء و قرب را چه دناء آمنت که دائم در یاد موت و آخرت باشد و چون فریاد گشت دناایش  
 نفی گشت یعنی دناایش نمره ندارد چه نمره دناایی در موت و آخرت و بر موت و آخرت  
 یاد دارد او فریاد نکرده و او شکم را پر نکرده اند پس هر شکم را پر سازد بغیر عنذر شرعی او دناء نیست  
 چه بری شکم موجب فریست و دناء را نباید که فریاد گردد و چون فریاد گشت مبعوض حق گشت و نیز گفته  
 فیقه ابواللیث سر قنزی و فودن که در کثره الاکل شش مصلحت است و ما خوف خدا از دل و دناء بر خلق



۲۳۸

۳ ارزدل و سبقت در طاعت و عدم رقت دل سباع لغیبت و عدم تاثیر لغیبت وی در دیگر افراد  
 ۴ نسیان موت و آخرت و شیخ ذوالنون میفرماید که در سیری بسیار آفاست چنانچه گزینی ذهن  
 و تارایی دل و سختی تن و افزونی حرص که مبدأ اطمینان و غفلت است و نسیان موت و آخرت  
 و استیلاء شهوات و کثرت نوم و ثقل طاعت بروستی در وی و عدم التذاذب ذکر الله و شغل دل  
 بدینا و ظهور امراض و ایراد ذلت و القیاع و حرام و شبهت و طول الحساب یوم القیمة (بتهن کلام)  
 مواظب الاتقیاء و این همه آفات و علل کجی معطل اختیاری منفع میگرد و در کنز الوفان  
 گفته که در جمیع عشر منافع است اول سر شهوت و ثانی صفاء قلب و ثقات و بصیرت و جدت  
 ذهن و ثالث رقت دل عند الموعظة و رحمت و شفقت بر خلق خدا و رابع لذت بعبادت حق و  
 حصول حضور بزرگوار الله تعالی و خامس انکس و ذلت نفس و ترک اطمینان و غفلت وی و سادس  
 لغز در احوال موت و اسهال آخرت و تذکر عذاب الله و شدائد و بلا یا و سابع دفع نوم و دروم  
 سهر و ثامن تیسیر الموائجة على الطاعات و تاسع تخفیف سكرات الموت و تخفیف العذاب و  
 تخفیف الحساب یوم القیمة و عاشر صحت البدن و دفع الامراض و این چیزها از کنز الوفان  
 انتخاب کرده شد و در کشف المحجوب گفته که سلطان العارفین ابو یزید بسطامی را پرسیدند که چرا

بر جمیع بسیار تمیّز و ستایش میکن گفت اگر فرعون گرسنه بودی برگرد و دعا الهیت بخوری و اگر  
 قارون گرسنه بودی برگرد و طاعتی و باغی نشی بیت نفس و غنوت مان سیرش کن تا  
 خرد یاد زان کفر کنی، بی محاسنت نفس کی حبش کند، سرد آهین را نمی گوید احدی جز بنابر  
 جمیع نشود نفس خوب، تا نشد آهین چو احکامین ملکوب، اشکی خالی بود ز زندان دیو، نفس را  
 مانع بود از مکر و دیو، و در مواعظ الاتقیاء از ذوالنون میوی قدس سره آورده که در جمیع بسیار  
 فوائدست چنانچه صفاء القلب و رتبه و انکس نفس و عجز با و ذکر الموت و الاخرة و عطش غرقه  
 القیة و جمیع اهل جهنم و تکر شتوة المعاصی و قلة النوم و صحت البدن و زوال الکسل و اللذة  
 بالعبادة و الخلاوة بالمتحابین و تیسیر الموائجة علی الطاعة و القوة فی الذین و الحفظ و قلة الایجاب  
 و عدم تصنع المال و حصول رضا الله تعالی و التخیف فی الحساب یوم القیمة و غیة کمال و این حاصل  
 و در لب لباب مشنوی گفته که جمیع طعام انبیاء است و غش و غفلت از بر بصیرت دل بی تکلف  
 رتفع نمیکرد و مگر جمیع دیگر بداند می گویند که خلاصه صوم همین حوصت و هیام نوافل بسیارند  
 در کتب معتده و غیر معتده آنجا باید دید که رنجی محل ذکر آنها نیست بدانکه هیچ روزه تنها مکره نمی  
 باشد مگر روزه روز عاشورا که آن تنها مکره است بالاتفاق و تحقیق فی شریع مشکوة دیگر بدانکه پنج

برای روزه در روز شنبه  
 یک روز که دل پاک کند و غفلت  
 غالب شود و صاحب دل ضعیف  
 شود و یکبار سعادتی  
 بخشد



۲۴۰  
 روزه هزاری در همه سال که میگویند چون بیت پنجم ماه ذی القعدة و نهم ذی الحجه و بیت دوم  
 محرم و دوازدهم ربیع الاول و بیت هفتم رجب و میگویند که هر یک روزه از این پنج روزه برابر است  
 هزار سال است و این پنج روزه را در بعضی رسائل فارسیه از تفسیر مدارک نقل میکنند و در بعضی رسائل  
 از تفسیر معینی نقل میکنند این پنج روزه در کتب معتبره از کتب حدیث ثابت نشده است و استادان  
 محدثینی فرمایند که در این پنج روزه هیچ حدیث ثابت نشده است نه صحیح و نه ضعیف و الله اعلم بالصواب  
 فصل نهم در بیان آنکه ترک صحبت ناجنس و ترک کلام لایقین شرط راه است و در بیان آنکه بعضی بزرگان  
 برای حصول این معنی ملامت اختیار نموده اند بدان ای طالب صادق که همه عقلاء متفق شده اند  
 بر آنکه صحبت را اثر است اگر نیک صحبت بود اثرش هم نیک بود و اگر بد صحبت بود اثرش هم بد بود در عوض سورت  
 که باید بدتر است از ماری و برین معنی مخصوص ناطقه اند و اراد از ناجنس نا اهل است که مرده دلا و طایبان  
 مال و جاه اند و محبت خدا تعالی و رسول وی ندارند پس ترک صحبت ایشان واجب است بر طالب حق قال الله تعالی  
 خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و قال الله تعالی فی صفه المؤمنین و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه  
 و قالوا اننا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا ینقی الجاهلین و قال الفی و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا  
 سمعتم آیات الله یکفین بها و یتزوه بها فلا تقعدوا معهن حتی ینخضوا فی حدیث غیره انکم اذا فعلتم و قال الفی و لا

فصل ۱۸

ترکوا الذین ظلموا انفسکم النار وعن زید بن ریحان قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم  
ما من مولود الا یولد علی الفطرة فاعواه یهودانه ونبسطه ویمجسانه کما یتبع البیمة بهیمة جمعاء بل  
محمسون فیها من جمعاء ثم یقول فطرة الله الّتی فطر الناس علیها لا تبدل الخلق الله ذلک الذین الیقین  
متفق علیه والجمعاء الصبیح والمجدعاء النفقان وعن بلی مویس رضی الله تعالی عنہ قال قال رسول الله صلی الله تعالی  
علیه وعلی آله وصحبه وسلم مثل الجلیس الصالح والسوء کما علی المسک ونا فی الکیر فی علی المسک اما ان یحید  
واما ان یتبع منه وامان یجد منه یرکب طیبه ونا فی الکیر اما ان یحرق یتابک وامان یجد منه یرکب خبیثه  
متفق علیه قوله یحیدک من الاحزاء بالمهد ثم بالعجة هو یعنی الاعطاء وکثیر کثیر واما ان یحیدک انما ینفخ  
نیر گویند وچون اشیاء حیوانیه چون مویشی وغیره دران افتند ویا بعضی اشیاء دیگر که بوی گنده دارند  
دران افتند بوی بد از ان برآید وعن عائشة رضی الله تعالی عنہا قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم  
یا عائشة ان اردت الحق بی ای فی الجنة فلیکفک من الدینا کراد الکراب وایاک وجماعة الاغنیاء  
ولا تتخلقی ثوبا حتی یرقیه رواه الرقذی وفي الحديث الفخر والخیر فی اصحاب الابل والکینه والوفاء  
فی اهل الغنم متفق علیه چون که ابل با عبقار غنم فخر وخیلا دارند اصحاب ابل هم فخر وخیلا دارند بر اهل غنم  
چونکه صحبت غیر عقلاء را این تاثیرست پس صحبت عقلاء را بطریق بهتر تاثیر می باشد وفي الحديث الفخر



۲۴۲

المخذاء فی اصحاب الخیل والابل والقدادین بین اهل البور والکینه فی اهل الغنم متفق علیہ  
 وقد ادون ابو ازکند گمان یعنی آواز کند گمان بر مویشی خود در چراگاه بسبب کثرت مویشی آن  
 و اهل و بر را یعنی اهل بادیه را بکثرت معاشی تفاخر میداشت ولیکن در قریح گفته الفخادین پس البقر  
 البق بکثرت واحد فاذان بشدید الدالی پس برین تقدیر فدا دین بغیر تشدید باشد وعن ابن عباس عن عبد الله بن  
 صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم قال من سكن البادية جفا ومن اتبع الصيد غفل ومن اتى السلطان  
 اقتنق رواه احمد والترمذي والنسائي وفي رواية ابوداود ومن لزم السلطان اقتنق وما ازواد  
 عبد من السلطان دلتوا الا ازاد من الله بعد اقوال من سكن البادية جفا ای هر که سکونت کند در بیابان  
 و در دیهات او سخت دل گردد از برای آنکه در دیهات اهل بادیه در زمین آنحضرت و اصحاب وی علم نبود  
 و عدم سماع علم موجب سختی دل است بیت ده مرده مرد را حق کند، سیند را بی نوزی رو گویند،  
 قوله ومن اتبع الصيد غفل انفس که در پی صید در بادیه میگردد و گردش در بادیه عادت کند از طاعت و لزوم  
 جماعت و تحصیل علوم دین غافل ماند حاصل آنکه ترک جماعت صلی و علم جائز نیست کذا قال الشیخون  
 الثمونی بدانکه چون در عالم فتن افتد و جهل شیاع گردد و علماء و صلیاء کلع بن کلع چنانچه در حدیث وارد است  
 بشوند و هر یک بر رائی خویش مغرور گردد و از علماء و اراکینند را و نویس از عالم مرتفع گردد و اگر باشد نهفت

پس در آن حالت طالبان حق سه چیز جز نیست و محیر است در میان سه چیز و اگر یکی از آن سه چیز  
 اختیار کنند نجات یابد یکی اخلاط بودم با مردمی اگر اندکی سود دهد دوم خلوت یعنی گوشه رفتن  
 و هر چه یاد و خانه خود بیگم عزت از مردم و انقطاع از خلق و سکونت در ویرانه و این سه شرط است  
 پیش بران و نزول الفتن بدان و عن مرداس الاسلامی قال قال النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم  
 ینیب الصالحون الاول فالاول و یتقی حفاته کفرا الشیخ و التمر لابی یسهم السدابة رواه البیہقی  
 و الحفاته التی تار و الری من الشیخ و الری من القوم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه  
 و آله و صحبه و سلم لا تقوم الساعة حتی یكون اسعد الناس بالینا کلع بن کلع ای الحق بن الحق غفر الله  
 لهما و الترمذی و البیہقی فی دلائل النبوة و عن ابی ہریرة رضی الله تعالی عنہ قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله  
 و آله و صحبه و سلم اذا کان امرکم خیارکم و اغنیاکم سماعکم و امورکم شورا یسئلکم فظہر الدین و خیرکم  
 من یظہر و اذا کان امرکم شرارکم اغنیاکم و امورکم لای و انکم فظہر الدین و خیرکم  
 من یظہر رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و در حدیث نیست تفصیل است و عن ابی ہریرة  
 قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم با در و ابلا عما نمتن کقطع الیل  
 المظلم یصبح الرجل مؤمنا و یکس کافرا و یکس مؤمنا و یصبح کافرا ینبع و ینبع بعوض من الدنیا و ید



۲۴۴  
 سلم پس چون این حالات در مردم سپید شوند و مع ذلک تا مردم اختلاط دارد پس که امر  
 و نهی از دست نهد و الا مثل این نگردد و این طریقت مع امر و نهی بهتر است از خلوت و  
 عزت و عن ابن عمر عن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم قال المسلم الذی یخی لظ  
 الناس ویصبر علی اذاهم افضل من الذی لا یخی لظہیم ولا یصبر علی اذاهم رواه الترمذی و ابن  
 و طیبی گفته دلی الحدیث علی الفضلیة الاختلاط علی العزلة و ذلک یختلف باختلاف الاقامة  
 و الاشیء و باید که امر و نهی بحسب استطاعت خود مهمل نگذارد اگر چه نافذ نشود و الا مردم  
 مثل این نگردد و بکار نشود و عن عدی ابن عدی الکندی قال حدثنا مویّس بن اذ سمع عبدی  
 یقول سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم یقول ان الله تعالی لا یعذب  
 الله بعمل الخیئة حتی یرد المکرمین فلهذا یسبهم و هم قادرون علی ان یمکنوه فلا یمکنوا فاذا  
 فعلوا ذلک عذب الله العاقبة و الخیئة رواه فی شرح السنة و عن عبید بن مسعود رضی قال  
 قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم لما وقعت بنو نضیر فی المعایج نهتهم  
 علماءهم فلم ینتهوا فاجابوا هم فی مجالسهم و آکلهم و شربهم فغضب الله قلب بعضهم  
 بعض فلعنهم علی ان داود و عیسی یرم ذلک بما عملوا و کانوا یعتقدون الحدیث رواه

الرقمذی و ابو داود و ترمذی حدیث معلوم شد که چون اردو بنی کرد و نافذ نشد پس از آن  
مخالفت و محاببت بایشان جائز نیست و اگر مخالفت دارد با وجود آنکه اردو بنی ایشان را هیچ  
سودینی در خودش ایشان نگردد پس عزت و خلوت واجب گردد و فی حدیث صحیحین قالت  
زینب بنت جحش یا رسول الله صل الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم اقمهک و فین الصالحون  
قال نعم اذا اکثر الخبیث ای الفسق و البغی و متفق علیه بدانکه در عزت در عزت مسلمان  
فائده حصول صلوة مع الجماعة است و دیگر فوائد هم است که آن در عزت از خلق حاصل نمی شود  
و عن عبد الله بن عمر بن العاص ان ابنی صل الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم قال کیف یک  
ای کیف انت که وقع فی لفظ البخاری اذا البیت فی حث لة من الناس فرخت مودم  
و اما ناهتم و اختلفوا و کانوا اهلکذا و شکت بین اصابعه قال فم تارین قال علیک بما توف  
ودع ما سکر و علیک بخا صة لفتک و ایاک و عوا تم و فی روایت الزم بیت و اسکر علیک  
ساکت و خذ ما توف و دع ما سکر و علیک بار خا صة لفتک و دع او لواءه روه الرضی  
و صححه و این حدیث را در رس اردو بنی از بخاری آورده باندک تفاوت و الحث ته اری  
من الشی و فرجت ای اخلطت و فسدت و فی حدیث حذیفه صاب سر سر اول صل الله تعالی



۲۴۶  
 علیه وعلی آل و صحبہ وسلم بروایت الصمیمین قلت فاما من ان ادركني ذلك اي زمانا  
 والفتن قال تنم جماعة المسلمين واما هم قلت فان لم يكن لهم جماعة ولا امام قال فاعزل  
 ملك الفرق كلها ورويت درازست وعن ابي سعيد رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
 تعالى عليه وعلى آل و صحبه وسلم يوشك ان يكون خير مال المسلم غنم يتبع بها شعف الجبال  
 ومواقع القطر يفر بدينه من الفتن رواه البخاري شعبة سر كوه شعف جماعت وعن  
 ام مالك البهية قالت ذكر رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آل و صحبه وسلم قننة فقبورها  
 فيقول انها قريبة قالت قلت يا رسول الله من خير الناس فيها قال رجل في ماشيته ثوري  
 حقهما ويعبد ربه ورجل اخذ براس فرسه يخيف العدو ويخوفونه رواه الترمذي و  
 در رسا او امر و نواهي كورده وعن عقبه بن عامر رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله ما النجاة  
 قال امك عليك لسانك وليسك بيتك ولبك على خطيئت اجزه الترمذي  
 پس گفت در دين مردم و در عقیده ايشان و جهل شيعه گردد و بدعتها بر پا نشود  
 پس اگر طالب حق اهل علم است او را بهتر است که از مسلمين جدا نگردد و او را نهی کند و اين  
 بهتر است از خلوت و عزلت چنانچه گذشت و اگر او را نهی ايشان را هيچ سود نميدهد پس خلوت گزیند

و بقدر ضرورت اختلاط کند بمردم نه زیاده از آن و خلوت از غلت کلیل بهرست اما غیر از

علم را غلت از زمین جائز نیست بیک غلت بیعلم مسکست و کم قابل است چنانچه دانستی تو

در فصل نوزدهم از باب اول بیت غلتش بی عین غلتش زلت است ، لیک آن بی زالی

زایش علت است ، پس بدین ایطاب صادق که چون طاب حق در مردم جهال سکونت

دارد و خود علم دارد و مردم را از امر و نهی سود نمیدهد پس بهرست که خلوت گیرد و بقدر ضرورت

اختلاط با ایشان دارد و اگر متغیر و متغیر باشد و بجز اختلاط وجه معیشت او نمی گردد

اورا جائز نیست که اختلاط با مردم کند و اکتب نماید از جهت قوت خود و عیال خود

و خود را نگاهدارد از مدد اہانت و ریاء و از معای دیگر ترعد کند لکن اہانتن اورا

ممکن نیست و ترعد کند که از محاسن ایشان دور ماندن می تواند دور ماند و دو کس را غلت

از خلق جائز نیست یکی آنکس که علم ضروری که در حکام اہل اسلام می باید ندارد و عیالی

ہمراہ خود ہم ندارد دوم متاہل کہ اورا ہم غلت جائز نیست مگر چون اہلیہ خود را نفقہ ایام

غلت داده باشد چنانچہ آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و سلم خدیجہ کبر انفقہ داد

در غار حرا غلت گرفته بودند اما اہل کردن از ملک اہل فسق و فجور بسوی ملک صالحان ہم بہرست

از غلت





قرية لا قرية ومن ش هتي الى ش هتي ومن حجر الى حجر كالثعلب الذي يروح قالوا  
 متى ذلك الزمان يا رسول الله قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاص الله فاذا كان ذلك  
 الزمان حلت الغربة الحريث وتتم حديث وباقي احاديث ابن محن سم در قوت الثعلب  
 وروغان الثعلب پويه رفتن روباه وحبتن صيد را پويه چپ درست ميل کردن در پويه  
 وازر بهندي كهوي گويند وپوحي هم گويند و غروبه باز ماندن از نگاه و ترك تزيوج و عن  
 معاوية قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا تنقطع الهجرة حتى تنقطع  
 التوبة ولا تنقطع التوبة حتى تطلع الشمس من مغربها رواه احمد وابوداود والداري  
 وطبي كفته لم يرد الهجرة من مكة الى المدينة لانها انقطعت ولا الهجرة من الذنوب لانها  
 نفس التوبة بل الهجرة من مكان لا يمكن فيه من الا بر المعروف والهنى عن المنكر واقامة  
 حدود الله انتهي وفي راسه الاوامر والنواهي عن كثيرين مرة ان ابا فاطمة <sup>رضي</sup> عنه انه  
 قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم عليك بالهجرة فانه لا مثل لها اخرجه  
 الشيخ وعن ابي سعيد رضو قال قال رجل لرسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال  
 اي الناس افضل قال مؤمن يجاهد بنفسه وماري في سبيل الله قال ثم من قال رجل معتزل في



شعب من الشَّعَاب یعبد ربہ و فی روایتی من یثقی اللہ و یدع الناس من منزہ اجزہ البخاری و  
 مسلم و عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علی آلہ و صحبہ وسلم قال الا اخبرکم بخیر  
 الناس منزلاً قالوا بلی یا رسول اللہ قال رجل اخذ براس و نسہ فی سبیل اللہ حتی یموت او یقتل قال  
 اخبرکم بانہ فی سبیل اللہ قال رجل یقرض فی شعب من الشَّعَاب الحدیث اجزہ الترمذی  
 و از کتب سلوک و سیر معلوم می شود کہ بسیاری از علماء در زمانہ ثانیہ در العجوة می دادند طالبان حق  
 را عزلت و ہجرت و می گفتند کہ ای مردمان این از زمانہ است کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را از ان  
 جز دادہ کہ کسی فیہ الرجل مؤمن و یصلح کافرا و اصحاب وی ازین زمانہ استقامت می خواستند پس  
 چون این حال در زمانہ ثانیہ در العجوة بود اکنون از ان بدتر خواهید بود و آنچه در حدیث صحیح بخاری و غیرہ  
 نہیں از عزلت و ارادہ است آن محسوب بر صلاح زمان و قوت در دین چنانچہ در فصل آئندہ خواہد آمد  
 و این چنین عزلت و ہجرت در اہم ماضیہ ہم محمود و مستحب بود و نقل است کہ علی علیہ السلام از قوم خود گریختہ بہکس  
 می رفت یکی از مؤمنین در پیشش می دوید و بوی رسید پس پرسید یا رسول اللہ از چہ گریختی گفت از زمانہ  
 طایفیان کہ دعوت من و امر و ہدی من ایشانرا سود نمیدہد می ترسم کہ برایشان عذاب و غضب الہی نازل  
 شود و من در ایشان باشم پس مرا ہم شامل گردد پس گریختم از این پس آنکس گفت یا رسول اللہ چونکہ مرده را زنده

میکنی بفرمان حق چو ادبهای ایشان را از کفر و عصیان بسوی طاعت و ایمان میگردان و ابدت اونی بخش گفت  
 حق تعالی بدست من معجزه ظاهر کرده است که چون بر دروگان در گور حشکان اسم اعظم خوانده دم کم نزنه می گردند  
 و ادبها و دروگان زیر قوف من نیستند پس این رده دلا را اگر چه اسم اعظم خوانده دم کم نهم هیچ سود ندهد قال الله تعالی  
 فی حق بنی اسرائیل لا اله الا الله و لکن السید مهدی من یشاء و این حکایت را در ششوی معنوی رو شنیده  
 در از تر نوشته است اکنون بدانکه بعضی بزرگان از بزرائی دفع شر مردمان از خود در رعایت اوقات خود از قطع  
 راه ملامت اختیار کرده اند چنانچه ذکر آن در باب اول و در بعضی مواضع دیگر گذشت و در ششوی معنوی  
 ششوی آن یکی میگفت خوام عاقلی یا مشورت دارم بدو در مشکیلی یا آن در گفتش که اندر شهر یا نیست  
 عاقل جز که آن مجنون یا برین گشته سواری آن جوان یا می در اند در میان کو دکان یا او درین ویرانگی پنهان  
 شده یا جان او در ویرانگی تابان شده یا کس نداند از خود او را شن خفت یا از انکاداری خویش را دیوانه سا  
 مشورت جوئنده آید پیش او یا کای شته عیالی مکان ریزی بگو یا گفت روزین حلقه کاین در باز نیست یا  
 باز گرد از روز و ریزی را از نیست یا گفت آن طالب که اخیر یک نفس یا ایکه تونی ساخته همچون فرس یا سویی او که  
 بین زود تر بگو یا کاب من بس تو نیست و تند خو یا تا کند بر تو بگوید زود باش یا از چه می پرس بگو بید او فاش یا  
 گفت ای شته با چنین عقل و ادب یا این چه شیوه سخت و غفلت این عجب یا تو در ای عقل کلای در میان یا آفتابی



«چون چون بنام» گفت این او باش را می زنند» مانند این شهر خود قاضی کنند» دفع میگفت مرا گفتند  
 بنی» نیست چو نتو عاقل صاحب بنی» زین صورت کون در یوانه شدم» لیک در باطن بهانم که بدم»  
 عقل من گنج است و من ویرانه» گنج رسیدا کنم دیوانه ام» دوست دیوانه که دیوانه نشد» آن عسل دید که  
 در خانه نشد» و سلطان العارفتین شیخ طیفور بسطامی در ملک حجاز میر میگرد و بنزدیک شهری رسید در شهر  
 خبر شد که شیخ می آید مردم شهر برای اقبالش بیرون آمدند پس با خطاطا مردم تنگ آمد و اوقاتش بغیر از حق  
 ضائع گشت و ماه رمضان بود و روز بودمانی از بغل خود برگرفت و در بازار میرفت و میخورد پس به خلق بگفت  
 شنیده بیدین دانسته و از وی گرفته و برگشته و از میان ایشان کیس با بر سر او بود عرض کرد که ای شیخ دین  
 چه بود گفت من مسافر و اوقات من از ذکر حق غایب میرفت پس باین هنر خود را ملائمت کردم و از اوقات  
 مردم رستم و اوقات از ضایع شدن باز داشتم و آن روز را عرض و تقاضا و است و بر مسافر کفارت نیست  
 بیت راه وصال دوست سراسر ملائمت» هر که گیرد راه ملائمت سلامت» فقد قیل الملائمة روضة العا  
 و نزهة المحبین و راحة المشتاقین و سرور المیرین کنه افی المکتوبات المیزبة در مکتوب نود و دوم و ملائمت بالزوا  
 و عرض از بهر استغفار از شر و دمان و ترک شهرت که آفت غیبت و حصول خمول و صرف عمر در عبادت حق  
 بفراغت دل بدین ای طایب صادق که هر که خود را نگاهدارد از زمانه فرامی حق عند الفی فی العالم و عند ظهور منش

و خرابات در دین اورا جری عظیم است مخصوصاً در زمانیکه از علما عمل بر خیزد و او معروف نامو دارد  
 و بهر عالم در آنجا به فسق و فجور مستغرق گردند پس هر که در آنوقت بر راه دین مستقیم ماند اورا جری  
 عظیم است و برین مقدار نصوص ماطقة اند و میگویند که فضل عامل در زمان اهل فسق و فجور بر عامل در زمان  
 اهل صلاح چون فضل متصدق متعبر بر تصدق متیسر است و آن بمقدار غلبه فسق و صلاح مختلف میگردد  
 و میگویند که عمل صالح درین زمان در بلاد اهل کفر و طغیان بر عمل صالح در زمان صحابه کرام درین  
 اهل اسلام چندان فضل دارد که فضل میدارد تصدق نان از کسیکه دوزخ را دارد یک خور و یک  
 تصدق کند بر تصدق نان از دیگری که هزار دنیا در گرن دارد و بر حال خود را نگاه میباید داشت  
 خواه بجهاد بنفس مع مخالطة الناس خواه بهجرة و عزت خواه بخلوت در عزرات عنای  
 تعلية فی قود تعالی یا عیبه الدین آمنوا علیکم انفسکم لا یفرکم من فضل اذا اهتمت تم تقال اما  
 والله لقد سالت عنهما رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه سلم نقالی بل ایتمروا با  
 لمعروف و تنهوا عن المنکر حتی اذا رایت شیئاً مطاعاً و سهواً متبعاً و دنیا مؤثرة و اعجاب  
 کل ذی رای برای برای و رایت امر لا بد لک منه ای من الوقوع فیه فعلیک تفک و دع امر العوا  
 فان ورائکم ایام البصر فمن صبر فیهن قبیض علی الجمیع لعل فیهن اجر خمین رجلاً یعملون مثل عمل  
 نالوا



قالوا يا رسول الله اجر حسين منهم قال اجر حسين منكم رواه الرقدي وابن ماجه وازين  
 حديث جواز فضل غير صحابي بر صحابي معلوم مي شود و آن مختلف نيست چنانچه در مجلس ثنت  
 و عن ابي بصير رضوان الله تعالى عليه و علي آله و صحبه وسلم من مسك  
 بسنيك عند فضايتي فداجر ما تهتم به رواه البيهقي في كتاب الزهد من حديث ابن عباس  
 و درينجا در مسكوة بياض بود و در حاشيه اين نوشته بودند و عن ابي بصير رضوان الله تعالى عليه  
 رسول الله صلى الله تعالى عليه و علي آله و صحبه وسلم انكم في زمان من ترك منكم عشرة ما اؤثر به  
 بملك ثم باقي زمان من عمل منهم بعشر ما اؤثر به بخا رواه الرقدي و عن مالك قال بلغني  
 ان رسول الله صلى الله تعالى عليه و علي آله و صحبه وسلم كان يقول ذاكرا الله في الغافلين  
 كما قال خلف الفارسي و ذاكرا الله في الغافلين كغصن اخضر في شجر يابس و في روايه  
 مثل الشجرة الخضراني وسط الشجر اليابس و ذاكرا الله في الغافلين مثل  
 مصباح في بيت مظلم و ذاكرا الله في الغافلين يري الله مقعده من الجنة و هو حي و ذاكرا الله  
 في الغافلين يغفر له بعد و كل فضيح و اعجم و الفصيح نبوا دم و البعم البهائم رواه رزين و غيره و ان  
 يكي از شرط طراعت دوام سكوت است از كلام لا يعني و كثرة الكلام و كثرة الصلح موجب قساوت

٢٥٥  
قلب ودرگ اورست وعن ابن عمر رض قات قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم

لا تكثر الكلام بغير ذكر الله قسوة للقلب وان ابعد الناس من الله القلب القاسي رواه

الترمذي وعن ابي هريرة رضي وابي خلد قال ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم

قال اذا رايتم العبد يعطي زهدا في الدنيا وقلة عنطق فاقبروا عنه فانه يلقي الحكمة رواه

البيهقي في شعب الايمان وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم

لا تكثر الصمت فان كثرة الصمت تميت القلب رواه احمد والترمذي وعن علي بن الحسين رضي

قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم من حسن اسلام المرء ترك ما لا يعنيه رواه

مالك واحمد ورواه ابن ماجه عن ابي هريرة والترمذي والبيهقي في شعب الايمان عنهما

وعن انس رضي قال توفي رجل من الصحابة فقال رجل انشره بالجنة فقال رسول الله صلى الله

تعالى عليه وآله وسلم اوللا تدري فلعله تكلم فيما لا يعنيه او بخل بما لا ينقصه رواه الترمذي

وفي حديث طويل عن ابي ذر رضي برواية البيهقي عليك بطول الصمت فانه موطود للشياطين وعن

لك على امر دينك قلت زديني قال اياك وكثرة الصمت فانه يميت القلب وينهب بنور

الوجه الى ريش وعن ابي ثعلبة الخشني ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال

ان



ان اجبتكم الي وادرككم مني يوم القيمة احاسنكم اخلاقا وان البغضكم الي والبعدكم من مساوكم  
 اخلاقا اثر شارون المتشدقون المتقيهم قون رواه البيهقي في شعب الايمان وروى الرقبي  
 نحوه عن جابر والمساوي بفتح الميم جمع سوي على غير القيس كمن ومحسن اثر شار المكثر في  
 الكلام تكلف وخروجاً عن الحق البثرة كثرة الكلام وترديده والمتشدق المتوسع في الكلام  
 من غير احتياط ولا احتراز والمتقيهم المكثر وفي حديث معاذ في آخر الحديث ثم قال لا  
 اجزب بملاك ذلك كله اي باصل ذلك كله قلت بلي يا بني الله فاخذ بدن نفسه وقال  
 كُفَّ عليك هذا فقلت يا بني الله وانا المواخذون بما تكلم به قال تكلمك امك يا معاذ  
 بل يكب الناس في النار على وجوههم او على مناخرهم انا حصائد السنتهم رواه احمد والرقبي  
 وابن ماجه وبعض احاديث فضائل الصمت ورواها عنه تعالى كذبت وبعض احاديث آفات  
 الشاربين شهوة كذبت واحاديث درين باب بسيار واردند در كتب حديث ديگر بدانند  
 ترك سخن كردن با مردم بالكلية بحمد الله عند الحاجة هم سخن نگوييد وزيان مانند گفتن لذمالة  
 با مردم بند دارد در شريعت مطهرة نهيت و اين روش بعضي را بسيار ميشينست و بعضي  
 شرايع ما فيه صوم بصورتی که در صيام خود تكلم نميكنند صريح به المفسرون في قولنا فقيوني اي

نذرت لرحمن صوما فلن اکلم الیوم انیسا ودر شریعت مطهره ستر تکلم بکلیه منہی و مکروه تحریمی است <sup>۲۵۷</sup>

و عن قیس بن ابی حازم قال دخل ابو بکر بن الصدیق علی امرة یقال لہا زینب فراہا لا

تکلم فقال لہا لا تکلم فقالوا حجت مصنعة فقال تکلمی فان ہذا لا یحل ہذا من عمل الجاہلیۃ

تکلمت اخبرہ البخاری قال الخطابی کان نسک الجاہلیۃ الصما فہموا عنہ فی الاسلام وادو

بالحدیث والذکر فی الخیرین ودرست او امر و نوہیہ کفہ و دیگر حدیث نیز درین باب وارد و لکلم

بالصوم فصل نوزہم در بیان آنکہ چون ساکت محصول جمع و زوال تفرقہ دست نمیدہد اور شرط

ست کہ خلوت گیرند پس خلوت را اگر اختیار کنند مع شرائط آن البتہ البتہ جمعیتش حاصل گردد

و خلوت موجب زوال تفرقہ است و اگر نتیجہ اش ظاہر نشود آن بسبب فوت شرطی از شرائط باشد

بدانکہ خلوت بر دو نوع است خلوت باطنی کہ آنرا خلوت در انجمن گویند و بیان آن در فصل دیگر

خواہد آمد ان شاء اللہ تعالی و درین فصل در خلوت ظاہری است کہ عبارتست از تنہا نشستن از

بیگانگان چہ خلوت از صحبت نااہل بہتر است قال اللہ تعالی لا یرنی کثیر من نجومہم الا فی امر بصدۃ

او معروف او اصلاح بین الناس و عن عمران بن حطان قال اتیت ابا ذر فوجدتہ فی المسجۃ

بکئ السود و وحده فقلت یا ابا ذر ما ہذہ الوحۃ فقال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ وعلیٰ

یقول



يقول  
 الوحدة خير من جليس السوء والجليس الصالح خير من الوحدة واعداء الخير خیر من السموات  
 والسموات خير من اعداء الشر رواه البيهقي في شعب الایمان بيت خلوت از اغیار باشد  
 نه زیار، پوستین بهر دمی آمد نه بهار، کار ما از خلق شد برادران، چندین ممت  
 گدای بی غار، در کتب شکر آمده فی الحیث السادة فی الوحدة والآفة بین الاثنين  
 و خلوت را شرائط است که چون یکی از ان شرائط فوت شود خلوت نفع ندهد مگر اندکی  
 شرط اول غم خوشت و غم بر ترک شهرت و بر ترک جاه و ترک عجب بدانند خول مقصده کلست  
 از خلوت و اهل سوارا غالباً حب شهرت و جاه و عجب در دل در حالت خلوت پدید می آید  
 و آفت عظیم است در دین و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 من لبس ثوب شهرت فی الدینا البسینه الله ثوب مذلة یوم القيمة رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه  
 پس میگویند که ثوب اینجاست است از هر حرفتی و عملیکه بدان غم شهرت و انگشت نمایان  
 در خلق و تفاخر و عجب و جاه دارد چنانچه گویند فلان لبس ثوب العذر فلان لبس ثوب  
 الحلم و الحیاة ای اختار العذر و اختار الحلم و الحیاة و بعضی بر ظاهر معنی اش هم حمل کرده اند  
 و عن ابی هريرة رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم بینما جل تنجی فی روض

تنجی  
 بی غم

وقد اعجبت نفسه خُفَّ بر الأرض فهو تجلجل فيها الى يوم القيمة متفق عليه قوله تجلجل فيها

اي يتحرك وينزل فيهما وعن معاوية رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلي له وصيه وسلم

من سره ان يتمثل له الرجال قياما فليتبوأ مقعده من النار رواه الترمذي والبودادوري

عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلي له وصيه وسلم قال يحب امرئ من الشرائع ان

اليه بالاصابع في دين او دنيا الا من علمه الله رواه البيهقي في شعب الايمان قوله يحب

امرئ الباء زائدة دخلت على المبتدأ درشتوي گفته استهت خلق بند حکم است بند خلق

از بند این کی کم است بند این را توان کردن جدا بند شهرت را نداند کس دوا

بیچ میدانی که شهرت آفت است در غول و صحت و عزت راحت است شرط دوم نشستن در

چرخ سنگ و تار یک است و مقدار چرخ چنان باید که در آن استاده نماز توان گذارد و دراز

پا کردن تواند و متربع نشستن تواند بشرطیکه شعاع آفتاب در آن بیفتد و همه سوراخ نافه

از هر طرف بند کند گدازنی قوت القلوب و در کیمیا سعادت آورده که در خانه سنگ و تار یک

بسیار فوائد است و از آن جمله یکی حصول جمعیت و زایل تفرقه و دفع وساوس و خواطر الهه

و فی الحدیث کل نباء و بان علی صاحبہ الاما لا بد منه رواه بودادوری و باید که چرخ در کعبه نشین

تا آید



۲۶۰  
 تا ثواب اعتکاف و ثواب جماعت و ادراک تکبیرة الاولی و تبرک با شرف الامکان  
 تحصیل کند و التکبیرة الاولی خیر من الدنیا و ما فیها است و خیر البقاع المعبودین  
 الحیث و اگر مسجد مدیرش شود در حوال مسجد مکان نشاء و اگر بجائی خلوت گرفت که  
 آنجا در اکثر اوقات اذان مسجدی شنیده می شود بر و حاضر شدن بجاعت آن مسجد واجب  
 گردد مگر چون آنجا بنزد وی جماعت کنند و اگر در آنجا در اکثر احوال آواز باک نماز  
 شنیده نمی شود او را حاضر شدن بجاعت لازم نمیکرد پس در این صورت تارک جماعت  
 نمیکرد اما حکم جموع آنست که اگر از آنجا بیست سکونت دارد تا بیست و جمعی گذارند  
 انقدر مسافت باشد که برای نماز جمعه رود و باز بیست و آنجا نه خود کند جموع لازم گردد  
 و اگر از انقدر زیاده مسافت باشد واجب نگیرد و علی بعض الفقهاء و بعضی  
 بسمع نداء مقدر دارند یعنی اگر اذان شنود واجب گردد و الا لا و این قول امام محمد  
 و بعضی بقدر میل گویند و بعضی بقدر فرسنگ گویند و در فتاوی بر هفت گفته و علی القوی  
 و بعضی بقدر دو فرسنگ گویند کذا فی خزائن الروایة و این ظاهر روایت آنست که  
 کسیکه بعضی موعود سکونت دارد بر و جموع واجب نیست اگر چه اذان شنود کذا فی خزائن الروایة

ناقلا عن الكافي وكذا روى عن الشيخين وسواختبار شمس الأئمة حلوائی كذا في فتاوی المهر  
 ناقلا عن الخلاصة وقال في غنية المميلي ومن كان مقيما في اطراف المهر وكان بين وبين  
 المهر فجة من المزارع والمراعي فلا حاجة عليه وان كان يسمع النداء والغلوة وايسل الالاء  
 ليس بشي كذا روى الفقيه الجعفر عن ابي حنيفة وابي يوسف وسواختبار شمس الأئمة حلوائی  
 كذا في فتاوی قاضيان انتقى شرطيسون دوام صوم ست شرط چهارم قله اكل طعام  
 عند الافطار ودر قوت القلوب گفته كه بايد كه گوشت نخورد مگر در هفته يكبار زياد و در روز  
 پنجاه دم ياكم از ان كه انقدر مشغول طيلقت از جهت مبتدیان رواداشند تا ضعف در  
 بدن ائين پيدا نگردد و چون طعام خورد لقمه خورد و اندك بردارد و بسيار خيارد و مع  
 الحضور فرزند تا ظلمت شهور طعام بنورد و در حضور منصرف شود و بايد كه بر هر لقمه تسبيح  
 و چون فرزند حمد گويد و ديگر لقمه بنورد تا آنكه اول در معده قرار گيرد و گرم نخورد كه ان  
 مكره است و از خوردن ميگردد كه چون خواهد كه تقيل طعام كند در اول روز شصت  
 كم كند باز در روز دوم شصت از باقي كم كند و در روز سوم شصت حصه از باقي كم كند  
 همچنين كم ميكند تا بجايد خواهد كه در نيت صورت بتقيل طعام ضعيف نگردد و دست نشود  
 شد



شلا شفت چهارستار وزن طعام معقود دارد اول روز هشت استار کم کند و پنجاه شش خورد  
 و در روز دوم هفت استار کم کند و چهل و نه بخورد و در سیوم شش استار بکری زیاده کم کند و بای خورد  
 و در چهارم پنج استار و ربع استار تقریباً کم کند و باقی بخورد و همچنین کم میکند هر چند که خواهد و در خواندن  
 یا حمد من غیر شسته فلاش کشته از برای دفع بلا که گذشت و آن نیست هر که هر روز صد و شصت بار حمد  
 من غیر شسته فلاش کشته بخواند او را جمیع مغرگز زد و گفته اند که این بغایت مجربست چنانچه گذشت شرط  
 پنجم قلت شرب آب است و چون آب نوشد باید که اندک نوشد بعد که حرارت نشکینی ساکن شود و آب را چند  
 کند یعنی دندانه را مطابق گرداند و آب را بدم کشیده نوشد و آهسته آهسته روزی دو یا سه بزرگ بکشد و غرض  
 شود چه آن نامبارکست و نه بار در میان نوشیدن دم سیرن کشد و توقف کند و آن مسنونست و پیش  
 از آنکه استهزاء آب برد یعنی هنوز استهزاءش باقی بود پس کند و چون چند روز باین روش آب خورد  
 سه شوی آب روزی بزرگ کم شود تا که رفته رفته سه شوی آب تمام از او متوقف گردد تا که از خارش بر طوبات غذا  
 جینی و بطرات غذائی روحانی مستغنی گردد و از طوبات مائی وی پروا نگردد حق ماصها بای آب ماند  
 و نشسته نگردد و در بدن وی هیچ صغیف و خللی و علیی پیدا نشود و بزرگان فرموده اند که مگر فرموده کردیم این روش  
 نوشیدن آب پس محبت یافتیم آنرا و عطش را از شهوات کاذبه یافتیم کذا فی قوت القلوب و این عجیب

و از شیش و بر نبت قدرت حق بیج لعید نیست و الله علی کل شیء قدير و در قوت القلوب  
 روشنتر نوشته است این بیان را شرط ششم قلت نوشت شرح انواع نوم در مجلس خواهد  
 آمد آن شاء الله تعالی شرط هفتم قلت الكلام مع الانام است و حفظ اللسان از غیر ذکر الله تعالی  
 مگر بقدر ضرورت شرط هشتم دوام حبس حواس یعنی حبس سمع و بصر از احساس غیر مفید در  
 دین اسلام مگر عند ضرورت بابت چشم بند و گوش بند و لب بند، اگر نه بینی سر باری بپنجه،  
 شرط نهم دوام گذاردن صلوات خمس الحیات است مگر چون در ویرانه بود و بادوی دیگر مصلحتی  
 پس بآذان و اقامت گذاردن ثواب جماعت در یابد و بیاید دانست که مادام این قدر دیانت  
 در میان مردم باقی بود که شعار اسلام چون آذان و اقامت و گذاردن نماز جماعت و تعمیر حبس  
 در میان دار اسلام باقی بود عزت جائز و عزت از اهل اسلام مادام که اقامت حد و داده  
 و از معروف و نهی از منکر بالکل منقطع نشدست بلکه اندکی جاری و باقی بود و حبس این  
 معجزات جاریست بلکه حرام است پس در نیصورت چون ساک با غلط مردم از مقصود خود  
 مجبور و ممنوع گردد و خواهد که ارزش مردم برسد و مقصود خود برسد پس باید که در عمرات ایشان  
 خلوت گیرند عزت در خرابات و شرط جواز عزت در ویرانهها در فصل ما فی گذشت و عن ابی ااتم



٢٦٤  
 قال خنيس بن حذافه قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في سيرة فخر جليل لو ادر من ماء بقل  
 فحدث نفسه بان يقيم فيه ويتخلى من الدنيا فاستاذن رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم  
 في ذلك فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اني لم ابعث باليهودية ولا بالنصرانية  
 ولكن ببعثت بالحنيفة السموية والذرية لنفس محمد بن عبد الله لغدوة وروحة في سبيل الله خير من الدنيا وما  
 فيها ومقام احكم في الصف خير من ستين سنة رواه البخاري وابن خزيمة في صحيحه في نسخة مشكوة در  
 باب من اراد شدة برواية البخاري ودر باب جهاد برواية احمد آورده ولقطه فخر جليل  
 في شيء من ماء بقل وفي اخره ومقام احكم في الصف خير من صلوة ستين سنة قوله اني لم ابعث  
 الاخره اي اني لم ابعث بالمله اليهودية ولا بالمله النفرانية حتى اجوز الترتيب والغزاة بل  
 اني بعثت بالمله الحنيفية السموية والحنيفية منبوبة الى الحق وهو الميل من الباطل الى الحق والامر  
 بهذا الوراط المستقيم لا الله تعالى والسموية اسمها اي لاجع فيها وما جعل عليكم في الدين من حرج  
 اودات الجود الجليل والخير الجليل وقوله في الصف اي صف الصلوة بدليل اراده في باب  
 المصنوع وعن عثمان بن طلحة قال قال رسول الله ائذن لنا في الاختصاص فقال رسول الله صلى الله  
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ليس من من خفي ولا اختفي ان خفاء اتي الصيام فقال ائذن لنا يا ربنا

قال ان حياءى اتي الجهاد في سبيل الله فقال يئذ لن في التهرب قال ان تهرب اتي الجهاد في سبيل الله  
 انتظر الصلوة رواده في شبع السنة وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال مر رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بشعب فيه عيينة من ماء عذبة فاعجبته فقال لو اقمزت الناس  
 فاقمت في هذا الشعب مكر ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تفعل فان  
 مقام احكم في سبيل الله افضل من صلوة في بيته سبعين عاما الحديث رواده لا تقضي شرطهم  
 دوام ذكر الله مع نفي الحواظ المشتتة بحب الموسع هرکه باين ده شرط خلوت رحمت کند او  
 البته البته بمقصود رسد ان شاء الله تعالى اکنون بداند اگر شایخ برآید که نصاب خلوت چهل روزه  
 و بعضی احادیث مؤید این معنیست و فی قوت الطوب عن سوار بن مصعب عن ثابت عن سم  
 عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من اخلص لله تعالى اربعين  
 ظهرا لم ينال الحكمة من قلبه على شأ وان يحديث در کتب سکون کثیر الوقوعت و در ذیل مجمع البحار  
 آورده و سنده ضعیف و لکن در شایع و معلومست که حدیث نتیجه زهد هم گواه این حدیث می تواند  
 گفت چه چون چهل روز نهد کند نتیجه زهد در یابد و آوی چون عادت خود را بگرداند بتکلف در  
 چهل روز بگردد و آن حدیث اینست و عن ابي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم



ما زید عجب فی الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبقوه عجب الدین و  
 دواعی و دواعی و اخرج منها سالما الى دار السلام رواه البیهقی فی شعب الایمان و نیز  
 مشک میگزید بقول تعالی و واعدنا موسی ثلاثین لیلۃ و اتممنا ما بقدره فتم میقات ربہ اربعین لیلۃ  
 چون موسی علیه السلام بعد غرق و غرق از حق تعالی کتابی خواست فرمان آمد که یا موسی سی روز  
 روزه دار پس بسوی طوبیاء موسی علیه السلام سی روز روزه داشت پس از آن بسوی طور  
 متوجہ شد و در دہنش بسبب روزهای مقولہ بی افطار رویی تمام طعام خلوف و بدبوی  
 شده بود پس مکروه داشت کہ بہ بدبوی و مان با حق سبحانہ و تعالی چگونہ سخن گویم پس کرد  
 و خلوف زائل نمود فرمان آمد کہ یا موسی خلوف تم تو نزد ما و نزد فرشتگان ما اطیب فی المسکن  
 الا فوہ بود آنرا از اگر کردی اکنون ده روز روزه دار و همچنین خلوف تم حاصل کن تا شش  
 تر کلام ما و کلام فرشتگان ماست و پس این مجموع چهل و شش فتم میقات ربہ اربعین لیلۃ کذا  
 فی التفاسیر و در مکتوبات مینیرہ از عوارف آورده فی الحیث ان الله فرطینۃ آدم اربعین صبا  
 و بعضی بامہ اربعین بسی روز مقرر کرده اند بدلیل آنکہ آن عددی متوسط است بین اربعین و شصت  
 پنجگانی روز و شب دوم ہفتہ سیم تا چہارم تا پنجم زن پس تا متوسط است غیر الامور و سطی و نیز

حضرت موسی علیه السلام را فرمان برسی شده بود و ده باقی سبب خطا و در اجتهادش بود و در  
توت القلوب گفته که استدلال می گیرند بحديث عائشة رضی و جابر رضی قالا جابر و ابنه صلی الله  
تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم کبراء شهر او شیخ عبدالحق فرموده که آن ماه مبارک رمضان بود  
و حراء به ملتین کبر مرد و ده و بفتح مقصوره نام کوئین است معروف بیکه مغفله و از اجیل نورگیر کنند  
صحیح به عبدالحق و آن حضرت در غار آن جیل یک ما اعتزال گرفته بودند و از اینجا بر جمال کعبه شریف  
نظری افتد و معلومست که خلوات آن حضرت در غار حراء بار بار بود و آخر خلوات در ماه رمضان  
بود و در آن رمضان آغاز نزول قرآن بود لقوله تعالی شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن  
و آنحضرت زاد به راه خودی بردند و لیالی چند در غار حراء تنگی می بودند و باز رجوع می  
کردند بخدیجه و همیای ساختند بهر خدیجه نفقه و بهر خود زاد باز تنگی می شدند تا آنکه نوشته  
برایشان در حراء نازل شد که ای حدیث الصمیمین و الله اعلم و چون کسی خلوات مقدمه  
اختیار کند باید که در میان اربعینات و در میان ماههای فاصله سازد و الله اعلم بالصواب  
فصلیستم در بیان ترتیب بین الارکان و ذکر کلمات یارزه که در عرف نقشبندیه مشهورند  
بدانکه در میان مقامات که ارکان طریقتند رعایت ترتیب و احبیت و بی ترتیب آنها



مقام جمع نکرد اول مقام توبه بعد رد المظالم بعد عفت و آن ترک شهوت است بعد وریع  
 و تقوا و آن ترک مخطورات است و ترک شبهات است بعد زهد و آن ترک دنیا است یعنی ترک  
 یغذ عن الله تعالی بعد از ادوات و آن ترک راحت و اختیار که و محنت و خدمت است  
 بعد استقامت و حمل نفس بر کاره و ترک سکوی لا غیر الله تعالی بعد صدق و اخلاص  
 و استواء سر و علی نه و قطع طمع از غیر الله بعد رضاء و صبر پس عفت بی توبه بی رد المظالم  
 بحسب الوضع صحیح نباشد و وریع و تقوا بی عفت صورت نه بندد و زهد بی وریع و تقوا وجود  
 ندارد و پس از آن ترتیب بین مقامات اگر چه لازم گفته اند ولیکن بی ترتیب هم وجود  
 دارند و صحیح باشند و از مقام توبه تا مقام زهد بی ترتیب وجود ندارند و صحیح نباشند و  
 در ترتیب آنها هم مردم را اختلاف است بعضی تقدیم و تاخیر میدهند برنج که مطابق رأی ایشانست  
 و بعضی عکس آن در بعضی مقامات می فرمایند و تحقیق آن در کتب ایشانست اکنون بیان  
 کلمات احد عشر شنو هوش در دم نظر بر قدم سوز در وطن خلوت در انجمن یا گرد بارگشت  
 باز داشت نگاه داشت این هشت کلمه از کلام خواجہ عبد الغفار غفر له و این قدس سره و قوف  
 و قوف زمان و قوف عدوی و این شش کلمه را بعضی کجا از مذکور منسوب می کنند و بعضی بعضی

بزرگان بی تعین نسبت می دهند و این یازده کلمه علیه رموز طریقه طائفه علی نقشبندی است  
 که طاقیت را باین رموز باید یک بیان می کنند و بیان طریقت را بر رموز مذکوره که کلمات مذکوره  
 از عوام می پوشند کلمه اول پوشش دردم یعنی در دردم باقی حافز و غیر غائب بود بیت حضورگر  
 بی خم ای از و غائب شو حافظ، و ازین پوشش و حضوری و ارادت از عالم غیب بدل لایح  
 شوند بیت شد ار که لطف حق بناگاه رسد، ناگاه رسد وی بدل آگاه رسد، و نظر بر قدم  
 دومین دارد ظاهر و باطن ظاهر آنست که نظر خود را از التفات بر است و چپ و پیش و پس نگاه  
 دارد تشتت نظر موجب تشتت خاطر است پس باید که چه در رفتار چه در بازار چه در گلزار چه در کبار  
 نظر چشم پرشت پام دارد چه در الوان مختلفه و اشیاء متنوعه نظاره کردن سبب استیلا و وسوسه  
 و خواطر است بیت نظر پرشت پازان دارم ای ماه، که غیر می را نباشد در دم راه، و باطن آفتاب  
 که اندیشه دل با تکلف تمام آن مقام دارد که قدمگاه سلوک دوست و از پیش و پس نظر کنند  
 تا که از آن مقام در گذرد و قیل مراد از آن نظریست ساکت بر نهایت قدمگاه که مستقر بقین است  
 یعنی در آغاز سلوک نظریست خود را بر نهایت دارد که استقامت و ثبات است در خم وحدت  
 یک رنگی و یکنین روایت می کند فارس ابن علی البغدادی از حنین بن منصور عیال قدس سره



۲۷۰  
 و از اینجا فرموده اند که یکی از شرائط وصول (به) سلامت است بمقصود اصلی خود  
 عند المكاشفات چه مكاشفات اگر منظور نظرش گردد پاء بندیش گردد پس باید که از هر  
 چیز نظر چشم دلش بد و زو اعراض نماید و هیچ چیز التفات نکند و بسوء مقصود متوجه  
 گردد و بجز مقصود الفت نگیرد تا از مقصود محروم نماند و مقصودش جز ذات واجب الوجود  
 نباشد و سفر در وطن عبارت از آنست که در وطن طبیعت شریست که هستی مجازی عباد  
 سلامت سوکنند و سکون نماید تا بوطن اصلی خود که هستی حقیقی اوست که برای آن در عالم  
 شهادت آمده است و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون و بران در روز است عهد  
 عهدت است برسد و این سفر تبدیل اخلاق دینیه که بمقتضای طبیعت وطن اقامت اوست  
 باخلاق حمیده که بران از وی مشتق گرفته شده است که وطن اصلی او از روز مشتی بمو  
 بوده کل مولود یولد علی الفطرة و حب الوطن من الایمان است ره باوست بیت این وطن  
 معروف عراق و شام نیست،، این وطن شهرتست کار نام نیست،، زانکه از دنیا است  
 این اوطن تمام،، صبح دنیا کی کند خیر الانام،، جب دنیا است راس بر خطا،، از خطا  
 کی می شود ایمان عطا،، و حدیث حب الوطن من الایمان ملا علی قاری در رتیب حب الیه

اثبات نموده و چون نفس تمام ترکیت نمی گیرد و او صاحب ذمیه اش با کل مفعول می گردد بلکه  
 ترکیت او عند اهل شریعت همین تعدیل است بخلاف مذهب ملائمه پس طوق تقوی بر قانون  
 شریعت مقرر در گردن <sup>نفس</sup> است ای می باید همیشه سفور و وطن می باید کرد لهذا این سفورانه است  
 نیست و قیل سفور و وطن عبارتست از مطالبه وحدت در کثرت و غیب در شهادت و خلوت در اجتماع  
 عبارتست از بودن باطن ساکت با حق و ظاهر او با خلق دست در کار دل بایر از برون  
 و شام و از درون آتش و حواس ظاهر او با رعایا و بواطنش با حق پیش بر صفت نیست  
 سبوی آب بر گرفته می رود و هوشش دلش بآن بند از سر نفیقه و بادست کش و بایر آن  
 مکانی که بیت از درون سوا نشنا و از برون بیگانه و شناسا این چنین زیباروش کم میبود  
 اندر جهان با این بیت از خواب بزرگ قدر گرفته و سوبقم سینی مهمل و بود مورد بغی و غایت  
 و درین بیت هم مهمل مریست نه بمعنی چنانچه بعضی گمان برده اند کذا فی حاشیه الکلمه و آیه  
 اند که ملک حسین گزیده و الی احوال بود از خواب بزرگ نقشند قدس سره پیر که در طریق شهادت  
 از کبر و سمع و عیب و نفوذ نمی باشد پس بناء طریق شهادت فرمود بر خلوت در انجمن و قوت  
 در حال تاهیه هم تجارة و بلا یعی عن ذکر الله برین طائفه صادق می آید بحسب ظاهر همین کذا فی



۲۴۲

تخصیصی و ملاجایی گفته بیت سرشته دولت ای برادر بدست آید، و این مکرر از بیت  
 بگذارد، و دائم همه جا با همه کس در همه کار، میدارد نهفته چشم دل جانب یار، و یاد کرد عبارت  
 از تکلف ساکت در تحصیل حضور دائمی یا از تکرار ذکر اللهم و یا از تکرار کلمه طیبه و یا از تکرار  
 عبارت از رجوع ساکت بعد از تنزل بسوی ترقی و بعد از ذهول بسوی حضور و بعد از  
 معصیت بسوی اطاعت که آن سبب بعثت و این سبب قرب و نگاهداشت عبارتست از  
 حفظ خود از تنزل و ذهول بکلف تمام و از معصیت و یا از رعایت دل از خواطر تشنه  
 و بازداشت عبارتست از تپه بده یعنی رنجه ملک حضور و ثبات آن علی الدوام که مقصود  
 کلی این طائفه علیه السلام و این بازداشت گویند و سائر اهل سکونت بده گویند و در  
 بعضی رسائل این طائفه علیه لفظ یا و یا بجای بازداشت و رقع شده و بر دو اینها سبب  
 معنی است اما وقت زبانی عبارتست از حفظ اوقات و ساعات و انفس از ذهول و غفلت  
 و محاسبه کردن نفس در هر صبح و شام پس هر وقت که بگذشت گذشته بران سنگین و بار آور  
 بر ساعتی برفت گذشته بران استغفار کند و شیخ محمد بن علی در جیدان قدس سره  
 غنیه اللیلین فرموده فی الحدیث حاسبوا انفسکم فی ان فی سبوا الیه و عن ابن مسعود

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تزول قدما ربني اذ لم يوم القيمة حتى يسأل  
 عن خمس عن عمره فيما اقصاه وعن شبابه فيما ابلاه وعن ماله من اين اكتسبه وفيما انفق وماذا  
 عمل فيما علم رواه الترمذي وقال هذا حديث يرب ووقوف عدوي عبارتست از رعایت عدد  
 طاق در کلمه طبع چون یک شمس و پنج و هفت تا بیست و یک که لغایب است چنانچه در باب پنجم خوا  
 آمد از شمس الله تعالی و وقوف قبلی عبارتست از اعراض دل از غیر حق در هر لحظه و لحظه یعنی در آن  
 اقصور لازم گیرد که غیر حق در هر دو جهان مقصود من نبی یا به و بگوید الهی انت مقصود من فی حیاتی و  
 بعد محاتی تا آنکه این تصور ملکه وی گردد و حکمت در وقوف عددی که رعایت عدد طاقست  
 جمع خواطرست و قیل مراد از وقوف زمانی رعایت حضورست در سه زمان عند حبس دم  
 و عند گذشتن آن و بین حبس دم و گذشتن آن تا حبس دم و دیگر این عند حبس النفس  
 عند خدوها و باین التفین خاف و ناظر باشد و قیل مراد از وقوف قلبی تصور قلب حضورست  
 بیت مانند مرغی باش مان بریضه دل باستان یا کز سیه دل زایت مستی و ذوق و تهی  
 و خوفت خوابم بر زرع رعایت عدد طاق و ذکر خفی بکلمه طبع و حبس دم بر دور لازم نمی گویند  
 فی رتبه تابع الیمن بن مهدی الزمان و برین معنی بزرگی فرموده بیت ای یاقه از ذکر خفی دام



در وقت گشت گرفتار نفس، خواهی که دلت گشت در دو چوباب، در ترک پس  
 گشت نه در حبس نفس، دیگر بدانکه بعضی این الفاظ مصطلحاً با بعضی دیگر تدارک  
 چنانچه درین فصل ذکر کرده شد و الله اعلم بالصواب ۵۵

باب سیم در بیان شغل ذکر در طریقه پیر روشن صیغہ مرشدانی فقر محمد رانی قمری رضی الله عنه  
 وعن والديه واستاذيه الزلات والتقا صیر و درین باب شش فصل است فصل اول  
 در بیان تلقین اسم ذاتی الله تعالی بدان ایطاب صدق که چون مرشد را معلوم گردد که  
 طالب بصدر قایل قصد طریقی حق دارد و تلقین ذکر میخواهد بعد از آنکه توبه صحیحی کرده و طریقی  
 تقوی اختیار نموده باشد پس او را در روز یا شب اول از نامی یعنی در غرة او را تلقین اسم  
 الله تعالی کند و اگر میداند که طالب توبه نموده است و طریقی تقوی هنوز نگزیده او را تلقین  
 اسم الله تعالی خارج نیست در طریقی شدن و صفت تلقین اسم الله تعالی اینست که طالب  
 در غرة در خلوت مقابل خود بنشیند و او را گوید که دل خود را حاضر دار و همه خواها از دل  
 بیرون گشت و حدیث نفسی بگذارد و یا الله با حرف نداد در دل تصور کن و دل صنوبری شکل را  
 در محل او مملو ساخته و در اندرونش تصور اسم الله با حرف نداد بکند و بر مبنای تصور تلفظ

کند و پیرم در دل صنوبری شکل خود تصورم اسد بیخند آب کند و مع دند خود را مقبوضه دل  
 گرداند تا که دل میرد در محراب بیاید و چون دلت در محراب آید او را پیرم که از محراب در دل ترحم  
 معلوم شیخ در لک گوید که دل من اسد اسد میگوید معلوم شد که دل او بام اسد تعالی جاری شده  
 چون هنوز دل میرد در جنبش نیامده است شیخ میگوید پروردگار جان بر خیزند و لیکن لگای بر  
 رآن جنبش معلوم میگردد شیخ را معلوم می باشد که دل میرد در جنبش آمده است بسبب خوش  
 دل خود را مقبوضه دل میرد خست تصورم شیخ کند پس دانند دل میرد در جنبش نیامده است شیخ  
 نیز در جنبش نیاید و این مقبوضه است و چون دل شیخ در آن حالت در جنبش نیاید معلوم  
 دل میرد نیز در جنبش آمده است اگر چه میرد را معلوم نمی گردد از جهت عدم حوصله و عدم توقف  
 او در این قاعده در باقی لطائف خسته و درشت مقامات که درین فصل یک بیان کرده بود  
 جاریست و همین طور اگر داند که زخمی دل را بداند دیگری که او را این شنیده مقبوضه است پس اگر آن  
 دیگری داند که دل را داند در جنبش آید و اگر آن دیگری چنین باشد دل را داند در جنبش نیاید و اما  
 او برین پیرم کرد و این مجرب است باز آید مقبوضه خود و چون پیرم را معلوم که دل میرد در جنبش  
 آمده او را پیرم که این جنبش را به طور معلوم میکنی پس اگر گوید که دل من اسد اسد میگوید معلوم  
 که او



که او جنبش را معلوم کرده است و اگر گوید که یا الله یا الله میگوید پس او جنبش را هنوز ندانسته  
 چه حرف نداد و دل جاری نمیکرد پس او را گوید که حرکت دل تو الله الله نه یا الله یا الله پس از آن  
 تصور بام شریف الله کنی حرف ندانم بلکه دل بام شریف بسا حرکت کند و در جودان آید  
 و در اینجا چند سأل می باید دانست یکی آنکه دل صنوبری را بتکلف حرکت ندید و همچنین سأل را غفلت  
 را که بیان هر یک خواهد آمد در شان الله تعالی حرکت ندهد چه در طریق یا بر تخیل و تصور بام شریف  
 است بر مضمون صنوبری شکل و بر سائر مقامات تخیل تقیل یعنی اسم الله محفوظ را بغیر لفظ وی  
 حرکت زبان و بغیر حرکتی که موضع مخصوص از جسد بر موضع مخصوص تخیل و تصور کند که گویا آن<sup>خون</sup>  
 موضع را چشم بهر بصیرت بام شریف ناطق و در نقطه ای بنشیند پس آن موضع بفضل الهی  
 بام شریف ناطق گردد اگر چه لفظش بگوش نشود ولیکن بزین خود معلوم کند و آن لفظش  
 معبر گردد بجز آن بام شریف و درین حکم دل و سائر مواضع برابر است ولیکن دل در آغاز ازین حکم  
 قناریست چه در آغاز تصور بام شریف بر دل بگرفتند و بس مختلف سائر مواضع و بعضی  
 شش نخ فرمانند که اسم الله مکتوب بر مواضع مخصوصه تصور کنند یعنی بر موضع را چنان تصور کنند که  
 گویا بام شریف بر آن موضع مکتوب است آنرا چشم می بیند پس این تصور چندان کند تا آن موضع بام شریف

ناطق گردد یعنی مگر شود و این طریق غیر خودست نزد شرین و اما جنبه نیدن دل اسم الله بتکلف  
 همچنین جنبه نیدن سایر مواضع باسم الله از پیش خود بتکلف غلط است و غیر مفید و بعضی جهل  
 در اینجا خطا کرده اند دیگر بدانند و میدانند که پیش از تلقین گرفتن سه روز روزه دارد و در آن ایام  
 در رو بایست بخواند و توبه نضوح کند و پس از طهاره کامله تلقین گیرد و طهاره کامله در اینجا عبارتست  
 از پاکی تن از حدث و نجاست و حیثیت و از پاکی جوار از نجاست و از پاکی جامی از نجاست و از نظاینها  
 و طهاره کامله در طریق مادر چهار طریقت بلکه کافور است یکی نزد آغای ز تلقین اسم الله تعالی دوم نزد آغای  
 تلقین کلمه طیبه یعنی نفی و اثبات سی و نه نزد آغای ز تلقین اکتب انوار دیگر بدانند رعایت غره در هر چهار  
 واجب است یعنی پیرا و اجابت که تلقین کنند و بر اسم الله تعالی و کلمه طیبه و اکتب انوار و ویرا بر اسم الله تعالی  
 که تلقین نکرد از و نه اسم الله تعالی و نه کلمه طیبه و نه اکتب انوار مگر در غره یا شب غره و شب از  
 بهشت و اگر رعایت غره نکند فائده ندهد مگر اندکی و چون غره شسته گردد بسبب ایراد بخار و غیره  
 سی روز را ماه تمام شده حکم غره گیرد و گویند که اگر در تلقین رعایت غره یا شب غره یا شب غره  
 ظن غره تلقین گرفت و خداف او ظاهر شد پاک نیست اگر غره گذشت و تلقین گرفت پس از آن  
 را که تا بغره دیگر میرسد و یکبار کردن و موقوف داشتن تا بغره در تلقین کلمه طیبه و در تلقین اکتب  
 انوار



لازمست البته اما یقین اسم الله تعالی جابر است در ایام ازدیاد قمر اگر مرید استعجال کند و صبر  
 نماید تا بغده دیگر و ایام ازدیاد قمر از غرة تا سیزدهم ماه است و در چهاردهم قمر تمام می شود  
 پس جابریست یقین اسم الله پس از سیزدهم ماه اگر چه مرید استعجال کند و مقام دل که مضغه  
 صنوبری شکل است تحت پستان چپ مائل به هیولوی چپ است و میانی پستان راست است تا بون دشت  
 بقدر دو انگشت تقریباً می باشد دیگر بدانکه چون مرید تصور اسم الله تعالی بر موضع مخصوص  
 کند باید که شب و روز آن تصور را بر آن موضع بر خود لازم گیرد چه در ملا و چه در خلایق چه در  
 شغل چه در فراغت پس ما دانده اسم الله تعالی بر آن موضع بسیار جریان گرفته است اسم الله  
 بر موضع دیگر شروع نکند باز آیدیم بمقصود خود پس چون بر تصور اسم الله تعالی در دل مداومت  
 نمود پس دل وی بکام الله تعالی بسیار جاری شد پس اسم الله تعالی بی حرف ندر بر مقام روح یقین  
 گیرد و صفت یقین اسم الله تعالی بر مقام روح و بر اثر مقامات که پس از روح اند چون  
 صفت یقین اوست بر مقام دل مگر آنکه بر مقام دل آغاز یقین او با حرف ندر بود و بر مقام روح  
 و بر مقامات بی حرف ندر است و آنجا زبانت غرة یا ازدیاد قمر خفا که گذشت شرط بود  
 و اینجا یعنی در سایر مواضع که مقام روح و آنچه پس از مقام روح است شرط نیست اصلاً و آنچه

طهارة کامله شرط بود و اینجا شرط نیست اصلا مگر طهارة مکان از نظر اغیار که آن شرط  
 دایمیست چنانچه در فصلی علاحده در باب گذشته گذشت بتفصیل تمام و مقام ریح و دیگر است  
 و چکر در تحت پستان راست مائل به پهلو راست است و میان سر پستان و چکر مقدار دو  
 انگشت یا زیاد و فاصله است و از راس موجود یعنی ابی علی بن سینا می آید که نفس  
 ناطقه را در چکر حرکت مزی دایمیست چنانچه در بحث گذشته بعد از آن مقام است و آن  
 فوق پستان راست مائل بطرف میان سینه است و قدر دو انگشت از پستان در راست  
 بعد از آن مقام خفیست و آن فوق پستان چپ مائل بوئی وسط سینه است و میان هر دو مقدار  
 انگشت فاصله است و نزدیک شدن به چین است و در بعضی رسائل نقشبندیه مقام سراسر افعالم  
 خفی گفته و مقام خف را مقام گرفته بوده مقام اخفاست و آن در میان وسط سینه حقیقی  
 زیر استخوان طولانی که بالا و شکم است پس چون مقامات لطیف خمس بفضل الهی  
 با تمام تمام گیرید و در دایم شریف ناطق شوند سلطان حضور رونماید و غفلت غیبت  
 زائل گردد و بیت نیست هرگز با تکلف بای زنده بگوشت، بسیج رنگ روان از آتش  
 در کائنات، ای نوری واقف ز کجی اسرار و ظلمات نفس، شمع این کاشنای خفا در دیوار نیست

دیگر در این



دیگر بدانکه هر مقام بعد از جریان بام مبارک<sup>۲۸۰</sup> محاسن ساکت میگردد و بند می شود و یکت یادوست  
 از این یم ندارد و خوف نخورد چه برسط را قبضت بیت خزان الوده می رود و کل از باغیکه  
 من دارم با چراغ صبح روشن میکند و اینک من دارم با و بعد از جاری شدن تعالای تعال  
 خدیو نراسم شریف تلقین گیرد بام شریف بر مقام تارک سر که انرا در عربی فوق الراس گویند  
 و آن مقام پس از کام بالا و دماغ که نزد بعضی مقام عقل است و موئی سر به بان مقام پست  
 و گرد آن حلقه صغیره بسته اند و بعضی مردم در ان مقام موی ندارند و چون آن مقام بدرگام  
 شریف ناطق شد در مقدم تلقین گیرد پس مؤخر آن پس جمیع سیر سبکبارگی پس بر چشم پس در  
 گوش پس بینی پس زبان پس هر چه در اندرون و ناست از دندان و بیخها و دندان و کام و شکا  
 اطراف آن پس بر دلب پس آنچه باقیست از جمیع وجه از پیشانی و در و صدغ و در و خا  
 و میان بر چشم و ریح پس گلپوس قفا و گردن پس سینه پس شکم بار و پهلوس پس پشت از گردن  
 تا کمر پس بازوی راست از دوش تا سرگشتان پس بازوی چپ بچنین پس پا راست از  
 سرگشتان تا سرن پس پا چپ بچنین پس بر دوسین پس از ناف تا اندام نهانی پس اندام  
 نهانی پیشین و پسین و چون هر مقام را ترتیب مذکور بام اند ناطق گردانند باید که از سر نو

گرفته هم بدین ترتیب با خرنس باز از سر نو گیرد و با خرنس اند و همچنین می گرداند و در میان  
 تاملت که همه بدن از فوق سر تا حق پای از گوشت پوست و مو و در گها و استخوانها یکبارگی  
 و یکسایم شریف جاری و ناطق شوند و این دور کنند مذکور در اصطلاح مشایخ مآلات  
 گویند و چون بدین طور تلاوت وجود کند چنان گردد که اگر در خود تصور کند جزایم الله تعالی صیغ  
 یعنی بیچ اندام را در حالت تصور سالت از ارم الله نه بیند شنوی ای تن من وی گریز  
 ز تو، غیر را گنی کجا باشد درو، من زیاد نام تو آشفته ام، در زامت در تن و جان معلوم  
 بعد از آن اگر بتائید ای بر منی ورزش توفیق ملازمت یابد همه موجودات را با هم شریف ناطق  
 یابد اگر گوش حس ادراکش نتواند کرد و سردان من شئی الایسج بجه بر روی هوید اگر در و نه  
 کائنات را می بیند هرات جهان را به جمیل علی الاطلاق وی گردد شنوی هر که باشد بسینه فتح یاب  
 او نه روزه بیند آفتاب، حق بیند از میان دیگران، همچو ما اندر میان آخرت، جان  
 نامحرم بیند روی دوست، از جهان جای که خاک کی کوی اوست، بعد از آن باید که بحکم  
 روی مبارک پیر همیشه تصور کند تا آنکه این تصویر نیز ملکه وی گردد وی تکلف و چه برود  
 دلس خافزاند و این حالت را در اصطلاح مشایخ مآلات و شیخ گویند و در حالت نیز گویند

با آواز زنده صورت خود را  
 تا کند و خود را به صورت  
 بیچ بگرد



بیت این پیر را راه خرابات نمودی، بی حواست دلم باره که آما نمودی، از بهر حال نه  
 مرا نگو چو گری، در ذات وجود هر دو آن نمودی، و نتیجه قناعه اشخ اینست که هر چه  
 شیخ تحصیل کرده است از محاکم طریقت اورا بی تکلف حاصل گردد و بیاید دانست که اینست  
 که معجزی شود بقناعه اشخ ساعت یا چند ساعت و نادرا روز یا چند روزی ماند و چندان  
 بقا و نداد و سایر مسائل این محل در فصل ارتباط پیر بیان کرده است، آنگاه باید دید فصل  
 دوم در بیان نفی و اثبات که عبارت از حکیم طیب است. و بیان اشخ سبوح صلیق حق جل و علا  
 بدان ایطاب صادق که چون رسد تقویت ذکر نفی و اثبات گیرد رعایت غره اورا لا دست  
 و صفت تلقینش اینست که بعد از اظهارت کامله که بالا آمد نگوید در مواجعت شیخ بنشیند  
 و حبس دم کند و زبان را پیکام چسباند و لا را از دل آغز کند و بعد دراز کشیده تا بتارک بر نش  
 و آنگاه حبس دم کند هر چند که دشوفا کند و چون دم سنگ گردد الا را از تارک آغز زده بر مقام  
 روح تمام سازد و چنانچه همزه فقط الا را از تارک خیزاند و تا رابر مقام روح نش و الا الله  
 از ناف آغز کرده بر دل منسوبی فرستد بر فور چنانچه دل در جنبش آید بعد از آن دم را از  
 بینی راند کند و این که بحضور دل بر زمین کماله و دفع خواطر کند و کمال حضور شرط است و اگر گمان

حضور است ندید باید که چشم را فرو خواباند و معنی کلمه بفارسی در طریق ماینت لاینت  
 ایچ معبود مقصودم الا الله بجز ذات پاک و هر کس آن عرب سیکر داند و این الفاظ فارسی را  
 نباشد بلکه از نفس کلیطه این معنی مقصود دارد و چنانچه لا برای نفی نیست الا معنی معبود بفارسی پستیده  
 شده فعال یعنی مفعول و آن ارم لا است و خبر لا محذوف است و آن لفظ مقصود و الا حرف است  
 و الله رفوع است بریده و آن بدست از خبر لا محذوف است پس معنی وی چنین است لا معبود مقصود  
 الا الله و لا چارست ساکت از دانستن نفی و اثبات که بداند که چیزی را نفی میکنم و چه چیز را اثبات  
 میکنم و الا در ایچ فائده از کلیطه حاصل نشود پس نفی مقصود است از هر معبود ماسوی الله تعالی و  
 اثبات مقصود حق است و الله علم است و ذات واجب الوجود را نه مفهوم کلیت چنانچه بعضی گمان  
 برده اند مرجع بر العلة التفاتی فی المطول شرح تلخیص المفتاح فی باب المسند الیه و در ترکیب کلمه  
 احوال بسیار است احاط آن از شرح ام الابرارین باید جست و هر کس عرب نباشد و لسان عرب سیکر نداند  
 و الا از است که کلیطه به راه الفاظ فارسیه مذکوره بگوید چنانچه لاینت از دل آغاز کند و تبارک  
 ریش و ایچ معبود مقصودم از تبارک آغاز کرده بمقام روح ریش و الا الله بجز ذات پاک از ناف  
 آغاز کرده بر دل ضرب کند باز آید مقصود بداند تعین گرفتن نفی و اثبات در طریق ریش و ناف



ناطق شدن جمیع اعضاء است بسم الله تعالی پیش از آن اکنون بدانکه چون یرد تعلق  
 نفی و اثبات گرفت خواه همراه الفاظ فارسیه چون نشاء عرب نداند خواه بغیر آن چون اهل سان  
 عربی و یا تعلم عربیت کرده بود پس اول لارا از دل کشیده بتارک سر رسایند جسم کند چرخه  
 دمش و فاکند و چون بیند که دم و فایم کند و اضطراب میکند اله را از تارک سر گرفته بقا روع ریش  
 والا الله را از ناف گرفته بر دل فرزند چنانچه فرستش در دل اثر کند بعد از آن دم را از راه بینی را  
 و در و لب را بچنان مطبق دارد و زبان را بچنان ملحق دارد پس چون دم را از راه بینی را کرده  
 فی الفور می کند و نفی و اثبات بار دیگر بصفت مذکور بکند و بچنان میکند تا آنکه دمش در از در  
 پس بار یکم بگوید و چون در از در گردد بچهار بگوید پس هفت پیش بچنین طاق طاق گفته تا  
 بیت و یک برسد که نصایب است و چون یکم نفی و اثبات بصفت مذکور بیت و یک برش  
 به مقصود برسد ان شاء الله تعالی که آن مقصود محبت الهی و قطع محبت ماسوی بعد از دشت  
 و این نصایب دوست و اگر بفتاب ریش و مقصود در نید باید که زیاده شغل نفی و اثبات کند  
 تا مقصود رسد و در حین این همه چند لوازم و شرائط است اگر یکی از آن فوت شود چندان فایده  
 ندارد پس هر یک را بجامعی باید آورد از آنجه یکی از تحف و قلب و دفع خواطر است عند شغل و

به نفعی و اثبات دوم ارادت محبت حق بشما و تقارن و قطع محبت غیره سائر علایق است یعنی بلا  
قطع محبت غیره عبارت از تعلقات قلبت بخوابد هر چیز که دل تعلق گیرد آنچه از او شده انفعی بود  
او شد چه تعلق عبادت بفارسی پرستش قال الله تعالی افراست من اتخذ الهه سواه ای آنکه  
سواه معبوده و اینجا تعلق مفعول ثانی بر مفعول اول آمده پس جمیع تعلقات در این بقول لا اله الا  
حیز مقصودیت قطع کند تا دل را از این سائرایی و خلایق حاصل شود و بقول الا الله اثبات مقصودیت  
ذات واجب الوجود خواهد و اینهمه بکنشور دل مع شوق و لذت بکار توحید بگوید و غفلت محبت  
در دل دارد و شغل کند و چون دم را را کند بیک بگوید الهی انت مقصودی فاطع محبت غیر من  
قبلی سیوم الله کلمه توحید بر صفت مذکور که گوید بدم و تصور بگوید که زبانه را حبش نیاید و آواری  
از معدوم کسب گردد چه مدار نفعی و اثبات در طریق ما بدم و تصور گفتن ستم بی و سائر اعطاف  
مگر چون در خلوت باشد بسرم اش رت کند چنانچه نزد کشیدن لا اله الا الله از جانب یک بالا کشد و در گفتن  
السر را از بالا بجانب یمن فرود آورد و نزد گفتن الا الله از جانب یمن بسیار آورد و پیش بر دم  
چنین کند بیک لحاظ دل و بدم شغل نماید و بطور اعطاف را هیچ حبش ندید چهارم آنکه چون در خلوت  
برخیزد تصور لفظ لا اله الا الله در دل و ای در دل نیز می طمین و بی همچنین در محاسن روم و در کار چه



۲۸۶  
 لحاظ معنی بری رشفل کردن بوی بر صفت مذکور در مثل این احوال و اوقات متعده  
 بلکه متعده است. همچنین چون بزرگش نفی و اثبات مانده شود بلفظ لا اله الا الله  
 گردد و بالجمله چون شغل نفی و اثبات بر صفت مذکوره بجا طمعین مذکور نکند و بسبب  
 ماندگی یا مانعی دیگر لفظ کلمه توحید را در دل همیشه را تکرار کند پنجم آنکه چون دم را رها کند  
 محمد رسول الله بربان گوید و یا محمد رسول الله را پیش از رها کردن دم از دل بر مقام اروج  
 و این حکم برابر که دم خلاص کند بجائی آرد خواه یکبار کلمه توحید بگوید بگوید خواهد یا نه  
 تا چون بیست و یکبار کلمه توحید بر صفت مذکوره بگوید بگوید در آخر بار محمد رسول الله بربان  
 بگوید یا از دل آغاز کرده پیش از رها کردن دم بر مقام اروج فرستد و جواب آنکه محمد رسول الله  
 نمی گویند بلکه منع می کنند و می گویند که اثبات رشفل توحید است در بیان ذکر الله تعالی  
 کرده اینجا باید دید ششم آنکه رعایت عدد طاق کردن در گفتن کلمه توحید بیکدم لازم  
 گیرد چه عدد طاق را اثر است که در حقیقت شش و در حدیث آن الله تعالی و تریب التور و  
 الرقعی و ابوداود و النسائی هفتم از آن روایتی نقلی که توحید بر صفت مذکوره بگوید  
 پس از آن هر روز پنجاه بار کلمه توحید بربان ورد کند و بر تمامیت هر صد محمد رسول الله بگوید و یا

که این درد که خواندن حکم توحید است پنجه زار بار و بر تمامیت هر صمد محمد رسول الله گفتن است  
 به تعظیم تمام و بحضور دل و با داء حروفی صحیح بخواند و ناعمل نکند که این درد را فوراً بدست  
 و این درد بسیار غلیظ است که شرح آن در ازت اکنون بدانند چون در بر نفی و اثبات  
 بر صفت مذکوره مداومت کند اولاً حکم طیب در دل او جاری گردد بعد از آن در تمام اندامها  
 او جاری شود و لیکن چنان باشد که چون تصور الله کند هم بدنش باشد گفتن جاری گردد و چون  
 تصور لا اله الا الله کند هم بدنش به لا اله الا الله گفتن جاری گردد پس ذکر بدنی و ذکر دل با هم  
 الله تعالی و بکلمه توحید تابع تصور او هر دو معاً و یکبارگی جاری نمی شوند دیگر بدانند چون زیاده  
 و زورش نفی و اثبات بر صفت مذکوره کند او از قلب گفتن کم الله و کلمه توحید بگوشت خود بشنود  
 و قلب و ناطق می گردد با هم الله و بکلمه توحید دستور و غوغا و نطق او از راه بر دو گوش بر می آید  
 و بر دو گوش بشنود و لیکن گاهی بعضی و گاهی بعضی بلکه غیر مفهم بشنود و در شدن فرموده است  
 که این نطق قلب ساکت است و شیخ ابن عربی مدسره فرموده که فرشته است که حق بسیار در تمام  
 او را از ذکر ذکر پیدا می کند و بر قلب ذکر او را جای می دهد چنانکه در بیان ذکر الله تعالی تفصیل  
 تمام گذشت آنجا باید دید دیگر بدانند مرید را باید که در اوقات مبرک خلوت رود و نفی و اثبات



۲۸۸  
 بسیار اشغال مشغول گردد و اوقات مبارکه از دست ندهد و آن چهار وقت اند باین عمر  
 و مغرب و باین نماز فجر و طلوع آفتاب و این هر دو وقت بسیار مفیدست و در فضل هر دو  
 حدیث واردست چنانچه در فضل صلوٰه نافله گذشت و بعضی رعایت این هر دو وقت لازم گفته  
 و یوم باین مغرب و وقت چهارم نصف اخیر از شب و فضل این اوقات با حادوث ثابت  
 شده است و دیگر بدانند چون سائک در خلوت نشیند باید که متوجه بقیله نشیند و باید که برزخ  
 چنانچه در قعده نمازی نشیند که در آن نشستن زیاده تواضع و ادبست و ترس و اجتناب  
 بهم هر دو جا برآید و با حادوث ثابت شده اند چنانچه در باب آمده در آداب جلوس خواهد  
 آمد آنست که بعد از نماز در حال که در خلوت بنشیند هر دو دست را بر زانو بندد و در قوت القلوب  
 گفته که پشت کف دست راست را بباطن کف دست چپ گیرد و باطن ایهام چپ را بر  
 ظاهر ایهام راست دارد و بیده گفته بکذا فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 رواه الحیثمی فی کتابه اکنون بدانند در طریق شایخ ما و در طریق شایخ ابراهیم  
 جماعه تلاوة قرآن و تعلم علم شریعت مطهره و صلوات نافله و در و بر سر رکعات  
 صلوات تعالی علیه و آله و سلم محمد سوره طریقت است و آنکه محل سوره طریقت نشیند

و میرد از آن منع می کنند ایشان مبتدعه اند و برخلاف مذهب اهل سنت و جماعت قریب  
 دارند و جواب ایشان در فضول او آخر از باب دوم گذشت دیگر بدانند در طاعتی مشرب  
 مقصود کمال از جمیع اشغال و غرض تمام از سایر احوال جز کثرت عبادت و جز قطع علائق قلب  
 غیر حق و جز دوام حضور قلب مع الهی بقی تمام و جز حصول محبت خدا تعالی و محبت رسول الهی صلی  
 و شهرت و کشف و کرامات مقصود نیست اصلاً و بر بر شهرت و کرامات و کشف دلالت ادا زوره  
 مقربین بدر شد چه کرامات عند اهل تحقیق از صوفیه الله از عبادت حق و حضور دل حق محبت  
 حقیقت فقط و باقی همه خطوط نفسی و هر خط نفس مراد ادا و از زوره خاصاً حق دور  
 و نیز کشف و کرامات نتیجه محاسب بنده و ثمره اعمال و عبادات و نیست هر قدر که ثمره عمل دنیا  
 ظاهر گردد و ثمره اخروی کم گردد چنانچه در فضل علم و حال بیان کرده و دارالجزا و دارالافت  
 است نه دار دنیا هر که از عمل خود نتیجه او در دنیا خواهد او ثمره اخروی عمل خود را تباها کرد  
 و خود را از ثواب اخروی محروم ساخت چنانچه داب اهل دعوت است چنانچه در فضل بیان شد  
 و نیز مقصود سالکین محققین استقامت بر طاعت مستقیم و طاعت مستقیم دین اسلام است  
 و هر کس دین غیر اسلام جوید از وی مقبول نگردد قال تعالی و من یتبع غیر الاسلام دنیا



فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين<sup>۲۹۰</sup> واین آن صراط مستقیم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بخط مستوی تفسیر فرمود و آنرا بسیل السد نام نهاد و از دو خطوط مستقیمه برکشید و آنها را بسیل الشیطان نامید و قول الله تعالی برخواند در آن هذا صراطی مستقیم فاتبوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیل الله تعالی قل هذه سبیل الله على بصيرة انما من اتبعني و خطوط منحنیه که آنها را بسیل الشیطان فرمود عدد آنها بهفتاد و دو بیان نمود و اهل آن بسیل را اهل جهنم فرمود و بسیل الله را علی مانا علیه و اصحابی تفسیر کرد چنانچه فرمود تفرق ائمت علی ثلث و سبعین ملة کلام فی النار الا الله واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال علی مانا علیه و اصحابی و تحقیق این شد در مجلس گذشت پس استقامت بر صراط مستقیم مطلوب است نه کرامت و نه شجاعت و تعالی ترا استقامت میفرماید نه کرامت قال الله تعالی فاستقم كما امرت من تاب معك مکنت صاحب الاستقامه و لا مکنت صاحب الکرامه و این طریق هر دو رشد و هدایت است و خالصت از بدعت و زیغ و ضلالت و الله یهدی الی سبیل الرشاد اکنون رجوع کردیم بمقصود خود پس آنکه چون کلمه توحید در هر جبهه سالک جاری شد چنانچه از همه اعضا و یکبارگی کلمه توحید معشوق گردد پس از رشد خود شغل اشها صفات سبع که آنها صفات اند باسم ذاتی بگیرد و آنها را بتقدیم

و تاخیر زبان بگرداند تا آن زمان که آن اشها در جمیع بدن وی جاری گردد و آن اشها بدین ترتیب

ست اللّٰهُ هُوَ الْحَيُّ الْقَاطِمُ الْقَادِرُ الْمَرِيدُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْمُتَكَلِّمُ الْبَصِيرُ الْمَرِيدُ الْقَادِرُ الْعَلِيمُ

الحی بود و هم برین تقدیم و تاخیر می خواند تا آنکه در جمیع بدنش جاری گردد و الله اعلم بالصواب

فصل سیوم در بیان اکتساب انوار بدان ای طالب صادق که اگر چه مقصود اصلی غرض کلی در طریق رسیدن

کمره طاعت و تحصیل محبت حق و رسول وی و استقامت بر مواظبت مستقیم است و شهود انوار نوعی کرامات و طلب

کرامات در دین و دنیا در طریق باجائز نیست ولیکن در شهود انوار فوائد دینی و اخروی مودع است چنانچه

تصفیه باطن و القطار قلب از تعلقات دنیا و رسوخ محبت حق بسبب نزدیکی و تقالی و محبت رسولی

در دل و وثوق خوف خدا تعالی و احوال موت و رزق قیامت در قلب پس این امور که مراد

عالیه اند انوار مقصود شدند و چنانچه عبادات را انوار است چنانچه در فصل علاحده ذکر کرده شد

پس چنان برای تحصیل انوار بروجه اتم تشغیلی علاحده در طریق ما و آن اینست که در شب اول

بچشم سیر و اجازت وی بر پرده چپ بین چشم کشته نگاه کند چنانچه چشم را زدن ندهد چنان کشته

بر پرده چپ بین نظر دوزد و چشم راست را فرو خواباند و اگر چشم چپ نذر این معامله چشم راست

و حکم باینجا معلوم نیست پس سه شب روز در حجه تاریک نشیند و بر همین شغل التماس کند و از آن



۲۹۲  
 حجره بیرون نیاید مگر برای حاجت فروریه یا جماعت و جمع و چون بیرون آید همچنان کتبه  
 برپه بین نظر کند و باید که در آن سه روز هیچ وردی نخواند مگر ورد قدیم دائمی و بار بار  
 نوری بیند در و بر سر و عالمین و بر آل طاهرین و بی بخواند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد  
 و بارک و سلم و چون سه روز تمام شود از خلوت بیرون آید و بر همان شغل مداومت کند  
 چه در کار یا چه در خلوات و چه در خلوت و هر حال این ورزش را از دست ندهد و هر حال  
 چون نوری بیند در و بخواند و هر روز هزار بار سوره اخلاص بخواند و اگر در روزی هزار بار  
 سوره اخلاص چیزی باقی ماند یا تمام هزار را موقت کرد در روز دوم فصاحت و این آیه را نسیه  
 بعد از بیرون آمدن از خلوت است و خود بخواند این وظیفه بسیار است که بر این آیه هویدا خواهد بود  
 و سوره اخلاص مظهر انوار است و چون برین روش مداومت کند انوار برنگها و مختلفه و انوار  
 متنوعه ظهور نمایند و گاهی نور برنگ بی کیف پیدا آید پس انوار روز بروز زیاد شود تا آنکه  
 بر عالم را پر نور بنید و خود را در نور مستغرق بیند بیت چونکه گم گردد برنگش بهوش تو باشد  
 نور آن رنگها روپوش تو باشد جمله انوار این همه از نور اوست ، اصل هر نوری از نور روی دست  
 نور چشم خود نور است ، نور چشم از نور دلها حاصل ، باز نور نور دل نور خدا ، نور رنگ

عقل و محسوس پاک و جدا، چونکه کردی در بکار نور غرق، ای کسی کنی حوز را از بحر نور فرق، سینه را آن

نور چون گلشن کند، دید ای روح را روشن کند، چشم را این نور حق بین میکند، روح را

چون باغ نازنین می کند، و در درخت شطایره فرموده که در هنگام نظر کردن بر پرده بین اسم ذاتی

حق را در دل تصور کند و همه خواطر را منقطع نماید تا عالم غیب او را در دست دهد آید انتهى حاصل کلام

دیگر بدانکه چونکه همه عالم بر نور بنید بعد از آن اگر چند مدت بمیرن و تیره شغل کند صورت روی

خود پیش روی خود بنید چنانچه در آئینه می بنید بعد از آن رفته رفته تمام جسم خود را با لباس خود که

پوشیده در پیش خود بنید و اگر با وی تخاصم کند خوب دهد و اگر از او شکای پر سر حلی

و اگر از او طلب ارشاد کند او را راه نماید و رشد من می فرموده اند که منی دانم که این صورت

کیست ندانم که صورت روح طالب است که روشن بگشت متشکل شده در پیشش می آید و او را در

آنگاه نیست و یا نور محید است که بدان کیفیت متکلف شده است و یا روحیت از او روح

اولیاء او رسیده و یا فرشته است که متمثل و متشکل شده است و می فرمودند در مریدان خود را

که اگر بگردی از مردان حق ما بر این سرغام مصطلاتی شوید از و این اشکال حل کنید و تحقیق

کنید که این چه چیز است و در بعضی رسائل شیخ عبد العزیز بن عمر النسفی مذکور است که این صورت



را در اصطلاح ایشان شیخ الغیب گویند و آن روحیت از ارواح کمل انسان از انبیاء و اولیاء و

این بیان در اول کتاب در بیان طائفه او سیستیم گذشت و نیز ترشد من میفرمودند که عقیده صحیح مطابق

قواعد اهل سنت و جماعت در حق انوار آنست که انوار مذکوره انوار از کار و بعدا است که بشغل مذکور ظهور

میکنند و میفرمودند که بعضی مردم درین انوار که باین شغل حاصل میشوند در صورت مذکوره که بر شغل مذکور

بصورتش هویدا میگردد عقیده دارند که بالمعاد میسازند بلکه عین الحاد است و در آن عقیده ناگفتنی نیست

و در آن اولیست دیگر بدانکه ترشد من و حیدر معون و فرید دهره بودند و تاریخ رحلت ایشان از دارالافتاء بدار

البقی پنجم ماه ربیع الثانی از سال چهل و هشتم بعد از یک هزار و یکصد و یک و این مجموع از منبع ذکر شده بجای

بر می آید و منبع ذکر شده بحباب چهل یک هزار و یکصد و پنجاه و هشتم می شود و در حقیقت هم منبع ذکر شده بودند

چون طالب حق در مجلس شریف ایشان آمیدی و اوراقی انوار اثری عظیم در دل حاصل شدیدی و دانش بزرگوار طبعی

گشتی رباعی آنانکه پس عشق بوردی سپرند، هر یک بشفا دی سیمی دگرند، آنگاه که چشم لطف و رحمت تابد،

امراض صد سال بیکدم سپرند، و اذرا و اذرا ذکر کنند که در حدیث دارد در شرح رجال است و این برود صیغه مجهول است

اذا را و او همیشه دیده شوند ذکر کنند یا کرده شود خدا متعالی یعنی چون دیگران ایشان را ببینند آن دیگران بغیر

تکلف خدا را یاد کنند و بجانب کبریا رو آورند و این صفت جز در مقربین حق صورت نمیدد فی الشکوة فی الحسب

داوود و اولیاء  
کماله  
بی وقار  
بی شایسته  
بی

فی اللہ عن ائمتہا بنت یزید انہما قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم یقول لا انبکم بخیرکم قالوا

بئس رسول اللہ قال خیرکم الذین اذراوا ذکر اللہ رواہ ابن ماجہ والذین علم بالحق والبصیرا باب ششم در حفاظت

ایشان و اختلافات ایشان در بعضی امور متفاوہ چون نوم و لفظ و دعاء و ترک آن و زیور و تحریر و صحبت و خلوت

و علم امورات و سماع ایشان و عدم علم و سماع ایشان و آنچه باین امور تعلق دارد و درین باب پنج فصل است فصل اول

در نوم و لفظ بدان ای طالب صادق که مشائخ را اختلاف است در حق مریدان کہ با خیرت و قصد خود را بکشند یا نکشند یعنی

از ایشان خواب یا خیر را جائز دارند و بعضی جائز ندارند و اصل خواب بر سر نوم است عن اللہ و اللہ و باید پس نوم

بر اہل اللہ را حرام است با جمیع مشائخ و آن نومہ الغافلین است کہ در نوم هیچ نیت ندارند نہ نیت تقویت بر عبادت

و نہ نیت دفع ملوث و کسی کہ بعبادت حق او را حاصل نموده بلکه بغفلت محض و نوم اللہ است کہ بنیت استقامت

بر عبادت حق خود کند چنانچہ تیلور از جهت وثوق بر قیام اللیل و خفتن اول شب از برای اخیاء آخر شب مثل

و ننگ و نوم باندہ است کہ جمیع اوقات بعبادت حق مشغول باشد و با خیرت خود خواب کند و پہلوئی بر زمین نزنند و چون خواب

بروی غلبہ کند بی اختیار در خواب رود پس چون منبتہ گردد برخیزد و بعبادت حق مشغول گردد پس باین ورزش خوابش کم گردد و

شب و روز در دفع خواب کوشد پس این نوع خواب کہ نوم باندہ است قوی اختیار کردن داند و نوم اللہ را در حق ویدانجا

ندارند و این مذہب شیخ عبد اللہ بن سہل اصفہانی در سر ہے و صحبت ایشان است کہ نوم استراحت و غفلت و قرار است



محبت رانمی باید که تا راحت طلبه و قرار گیرد و غفلت و زرد رباعی چسبید درو خا بود چون خسبه؛  
 و آنرا که نم بار بود چون خسبه؛ ای دیده گنجه میکن و می خبی؛ آنکس که گهنگار بود چون خسبه؛ و دیگر  
 آنکه نوم برادر موتست لهذا بر پشت نوم و موت پرور نیستند و قال فی صفة اهل الجنة عن جابر رضی  
 قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم انی اُ اهل الجنة قال النوم اخ الموت  
 و لا یوت اهل الجنة رواه السیوطی فی شعب الایمان و برگزینی فرموده لوكان فی النوم خیر لكان فی  
 الجنة و چون مقرر شد که نوم مانند موتست و موت آفت و بلاست که بی اختیار لاحق می گردد و حیات  
 و غفلت و حیات تمام نباشد مگر در حالت یقظ پس نعمت را از دست دادن و بلا اختیار کردن روا  
 و نیز اگر در نوم خیر بودی صفت حق بودی لا تاخذه سنة ولا نوم و نیز در حدیث است که طاب جنت  
 و خسبه و عارب از جهنم خسبه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم ما  
 رأيت مثل النار نا ما بها ولا مثل الجنة نام طاب لها روضة الرقيدي پس طالب مولا را نمی نذر که خسبه  
 بیت عجبا للمکبیت نیام؛ کل نوم علی الحب حرام و شیخ ابوبکر شیلی قدس سره در واقع دید که حق سبحان  
 و تعالی بی فزاید من نام عقل و من عقل حب و حق سبحان و تعالی و حی و زنده بسوی داد و عیله السلام  
 یاد او من اوصی محبتی فاذا جن عیله اللیل نام عتی فهو کاذب رباعی تر که عشق من باید چن در دیده





و خلف صالح بهر جو از نوم اختیاری در اوقات معهوده می بود و نیز چون نوم واسطه عبادت و معیشت  
بر عبادت می گردد آنرا هم حکم عبادت است و ما کان ذریقه لا الطاعة طاعة و ما کان ذریقه الی المعیشت  
معیشت و کل ما یؤدی لاشیء له حکم فی الخط و الا باح این قاعده فقهیه است و چون نوم را به نیت آموگی  
دماغ و قوت بر عبادت حق اختیار کند که بی آن همان عبادت نمی توان کرد آن نوم هم عبادت باشد و اگر گویند  
که ذات نوم چگونه عبادت باشد ما گوئیم که مصداق آن در حدیث وارد است نوم العالم عبادت و نیز نام  
رفع العلم است که در نه الحدیث رفع العلم عن الناس حتی یتنبه و عن البصیر حتی یحکم و عن النجم حتی  
یفتق و این حدیث مشهور است و شیخ عیسی بن سهل اصغری در شرح کتاب نشت بسوی سید الطائفة شیخ  
ابوالقاسم جنبه اوی قدس سره که بجه وجه نوم را بر لفظ ترجیح می دیند و نوم را از لفظ بهتر گویند چرا  
خط نوشتند که بیداری ما فعل ما باختیار و نوم ما فعل حق است و رای اختیاری پس فعل حق کما در  
از فعل ما و شیخ مذکور هم را بر سکر ترجیح نموده چنانچه در مجلس گذشت و اینجا نوم را که مانند سکر است بر لفظ  
که عمل محوسب ترجیح داده تا ویش اند نوم محوسب چه صفت آدمی است و مادانکه آدمی در مظنه او نیست  
خود است بهیچو سنوید و بیداری دایمی صفت حق است چون آدمی از صفات خود بهیچ حق مغلوب گردد  
بکفر و شوبه کذا فی کشف المحجوب و دیگر بدانکه چون مؤمن متیق بطهارت بخشد روشن را روان شوق را اگر

عشر طرف کند و حق سبحان و تعالی را سپیده کند چنانچه در حدیث است و ان حدیث بالا گذشت  
 و این سعادت به نوم بدست نیاید و دیگر بدست چون دل پاک بعبادت حق پرشده تعلق دلش از نیام  
 گسته گردد و هیچ چیز آنست گیرد و در خوش و دفع تنگی که مانع است از خیر بر او انجهان و حاجت  
 او را در بخت دنیا از دنیا بختی المومن چنانچه در حدیث است مضطرب نشود و بر آن مستطومت نیاید که اگر در دست  
 الموتجبر یوصل الحبيب الی الحبيب پس لاچار موت را انفضل داند از حیات پس موت نیست شد و حیات آفت  
 برعکس تعدیه فرق اول پس هیچ حال نیاید مگر در حیات نوم که بر رخ است میان رنج و انجهان  
 النوم نفع الموت پس نوم بهتر باشد که با انجهان قریب تر است و مرگ در ذلت خود در حق متقی نیست و راحت  
 در دشواری معنوی و فزوده بیت مرگ هر یک ای سر مرگ اوست، پیش دشمن دشمن و بر دوست  
 مرگ هر یک آئینه در پیش اوست، یا بود ریحان جان یا ریش اوست، پیش تر که آئینه خوش رنگی  
 پیش زنگی آئینه هم زنگی است، رو تنوشتت نی خوش مرگ، جان تو همچون دخت و مرگ مرگ  
 و انچه در حدیث است من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من البغض لقاء الله البغض لقاءه  
 اینها لقاء کفایت از موت است که سبب لقاء الله است لهذا محمد بن انبیه را در بیان موت ایراد نمود  
 حاصل کلام آنکه تعلق قلب ایشان از انجهان بدین مشابه هنوز نگشته بود ایشان حیات را نخواستند



۳۰۰

و یقظ را بر نوم ترجیح و تفصیل دهند چه حیاتی مع یقظ محل عبادت حرمت و آنا گذشتن را میگرداند  
و باین جهان آرام نمی گیرند موت نعمت پذیرند و خدای ازین دنیا دانند و نوم که بر خفت <sup>نفل</sup>  
گویند و از آن بر یقظ ترجیح دهند ولیکن علی الاطلاق بلکه در اوقات مغموده و مع دلت یمنین بر  
کثرة عبادات می گردد و آن نوم سه سبب چنانچه بتفصیل گذشت و این مباحثه در کشف المحجوب روشنیتر  
نشته است و اندکی از آن در اینجا ذکر کرده شد و این مباحثه میان اجتهاد الشیخ واقع شده است  
و عاده العلماء را درین مجال قیل قال نیست اکنون بدانکه نوم بر انواع است یکی سنت و آن قیلور است  
و وقت آن نیز در سنت و آن کریم است که عادت بر قیام لیل در دو ستر مردم را هم خوب است فی  
الحیث القیلور نیز بدنی العقل گذارده البرصه و لیکن قیلور سنت است باینکه هر کسی که عاده قیام  
لیل دارد در سنت است چه از قبیله عادات است نه عبادات و در عمده الاسلام گفته اند الحیث القیلور  
بین المنجین و منجیل کریم است در ویدن گناه و گندم و غیر آن و منجیل در ویدن و منجیل نغابین در منجیل  
بفتح میم موسم در ویدن یعنی در میان موسم در ویدن چونکه بدایت تابست نام موسم در ویدن  
شاید ایام قیلور است که آن ایام در زمینی باشند و در عمده در میان دو درس گفته اند در وجود  
شاید و حاصل هر دو یک است و بفتح میم معین موسم در ویدن فایده است و از آنست که از آن رسیده که

این حدیث در کتب حدیث یافته نشده است و قیلوله در برسم رشب خیز از اگر که از رشب زنده دارند محمود است

کذا قال مع لای شیخ نور الدین قدس سره دوم بدعت و آن نوم بوقت نماز شب پیش از گذاردن نماز سوم

نوم سبب جنون است و آن بعد العبر باشد چهارم نوم سبب عقوبت و آن نوم پیش از گذاردن نماز شب

حقن ماصبم و فوت کردن نماز شب و در ضربت که در دوزخ دیر است تلخ و می آید آگاه کرده است

برائش که سبب نماز شب و ناکرده بخندند ماصبح پنجم نوم عادت و آن بعد از نماز شب است ماصبح ششم

نوم غفلت و آن از بدایت صبح صادق تا قبل صبح کاذب تا گذاردن نماز یا بداد و برگردن این وقت را

زنده و در حق سبحا و تعالی او را سپید کرامت نماید خلق نیکو و عافیت و برکت در رزق و مغن دین

در حدیث است که از آن ابرخته و نام در بوقت ازین کرامت محروست سبب فقر است و آن بعد

از گذاردن نماز شب تا بلند شدن آفتاب است و اما پیش از نماز بعد از صبح صادق هم سبب فقر است چنانچه

و در قصای بر حقه گفته که بعد از بلند شدن آفتاب اگر خوب نیت بکایت و در جائی دیگر از زبان قیلوله است

آورده که مکرر است خوردن در اول روز و در میان موعین و در ذیل مجمع البیاضی از نوم اول النهار حدیث

اذا صلیتم الفجر فلا تأمروا عن طلبه و از آنکه شهاد آورده و در مجمع البیادین صبح گفته و فیمن عن الصبحه

و بی النوم اول النهار الی آخره قال و معروف است که اول النهار تا بربع النهار عرفی باشد که آنرا با فرسی

پانزده



چاشت گویند پس حد نوم سبب نقر از بدایت صبح صادق تا ربع نهار باشد پس این قول مذکور  
قول صاحب وقت و مبرهنه است مگر چون وارد از اول النهار در اینجا یعنی در کلام فقیه ابی الیث و در  
کلام جمیع البیاق قبل از ارتفاع الشمس باشد و الله اعلم و در عمدة الاسلام آورده که در حدیث است  
نوم الصبوة تمنع الرزق و آن بعد نماز یا بعد از ارتفاع شمس و آنرا میگوید گویند ششم نوم غرامت  
یعنی سبب تاوان و هلاکی و قرض دار شدن و آن نوم در سجده غیر غریب و غیر معتکف را نهم نوم نذر  
و آن در مجلس علم آید نوم راحت و آن نوم بیماری را نهم نوم عبادت و آن نوم عالم و نوم  
صائم است نوم العالم عبادت نوم العالم عبادت در حدیث وارد است و از نهم نوم کرامت و آن  
نوم مصیبت یا اختیارت در سجده نماز در حدیث است چون مؤمن در سجده بخوابد حق بشارت و تسلی  
بر او میآید که بنفشه ای که برگزیده بنده را که در تنش درخت منبت و جانش در حفرت و این  
دوازده انواع نوم در فتاویٰ برگزیده مذکور است و نیز در فتاویٰ برگزیده از زبان آورده که نوم بین  
المؤمنین مکروه است و این جائی دیگر آورده است و این یازدهم نوع شد و در قوت القلوب آورده  
که بعضی مشایخ نشسته خواب کردن را مکروه پذیرند و این چهارم نوع شد و این در باب سادهم گذشت  
و در عمدة الاسلام گفته که نوم بین ظهر و عصر سبب دیوانگی است و آنرا میگوید بالفاء اگر چه در عمدة الاسلام





۳۰۴

دهد اگر دعائش مستجاب گردد یا مستجاب نگردد بقضاء راضی باشد پس اگر دعائش  
 مستجاب گردد رد قضاء نباید گفت چه در تقدیر از بی چنین بود و در علم حق همچنین بود که  
 بر فلان بلا نازل خواهد کرد و او بعد نزول بلا یا قبل نزول بلا دعاء خواهد پس بسبب دعا  
 رد بلا شود پس بلا و رد آن و دعاء و استجاب آن همه مقضی بقضاء الله اند پس همین  
 قوله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء ای القضاء بالعباده  
 و الا قضاء عام است و آن عبارتست از فعل مع زیاده احکام یعنی فعل الله تعالی و معلو  
 که افعال اختیار بنده عند اهل سنت و جماعت بفعل الله و بنده کاست و بسبب کسب بنده  
 فاعل مختار گویند حق کفریم مقضی بقضاء حق است و رضا حق دیگرست و قضاء حق دیگر  
 و رضا حق بقضاء و است و کفر مقضیست نه قضاء و کفر رضا حق نیست قال الله تعالی  
 و لا یرض من عباده الکفر حکم عبارتست از خطاب بکون و تقدیر و قدر عبارتست از اندازه  
 هر موجود از حسن و قبح و نفع و ضرر و زمان و مکان و بی و مایه ترتب علی من الشوب و العقب  
 کذا فی شرح العقائد النفیة و آن گروه میگویند که بلا یا چون بقضاء و رضا حق است رد  
 بلا یا بدعا اگرچه بقضاءست چنانچه شما میگویند و لیکن در بلا یا محض رضا حق است بر خدا رضا

در رد بلاء یا اصل رضاء و نفست و رضاء حق بتعالی باشد نه با صالته و این بلاء بلیای  
محبت ابتلاء للمجین اشد البلاء الانبیاء ثم الاشل فالاشل الحدیث و بلیای معصیت  
دیگرت و اما اصحابکم من مصیبه بنما کست ایدیکم و یعفو عن کثیر و اول نوع بمعصیان و اهل  
اطاعت مخصوص است و نوع ثانی باهل معصیت مخصوص است اما مصایب معصومان از برای رفع  
درجات و مصایب اهل اطاعت از برای تطهیر از ذنوب و رفع درجات است و مصایب اهل  
معصیت از برای تخفیف است کما دل علیه حدیث الرندی و ابن ماجه و الدارمی که سبق  
فی بیان السوکل علی الله و این مقام ترک رضاء نفسی رضاء حق مقام اهل ممکن و نبات  
ایشان بلیای و تعب التذذ یا بند و کل ما یفعله المحبوب محبوب بیت ارید و صاله و یرید بحری  
فا ترک ما یرید لما یرید بیت گر تو خویش لبو صالم و ار تو خویش بفراق ، فارغم من زمرام پس را  
عشی تست ، بیت مراد بلم گردد از لبجران من باشد ، مراد من همان باشد چه از جانان من باشد  
و این بیان بار دیگر کرده شده است در نیکتاب و جمهر میگوید که در دعاء چند فوائد عالی و نیست  
که در سر آن مع الکفاء بر رضاء بقضائیه اما التذذ بلاء خلق یکنوت و آن بدعا ضافات ندارد  
چه اگر مرادش بالتذذ از نفس است پس غیر مستمم است چه نفس بلاء لذت گیرد و اگر مرادش بالتذذ از  
بسم



تسیم و رضا و ست چنانچه شراب او در تیغ برای شفاء پسین مسکست و رضا و تسیم بدعا ضاف  
ندارد چنانچه گذشت و لیکن التذاذ بعین رضا و تسیم خلاف عرف و لغتست و اگر گویند که محبت  
به بلایا محبت مرغوب طبع نفی می گردد چه از جانب محبت پس برائینه بوی التذاذ دیگر دیت  
از محبت تلخها شیرین شود، و از محبت مسها زین شود، پس این التذاذ ضافی و عامی گرد  
چه بریان مقصود خود خواهد پس چه از حق بشما و تعالی بروی آید از رد و قبول آنرا قبول کند  
و بوی التذاذ گیرد چه او حکیم مطلقست چه مطابق حکمتی از آنرا کند و فعل الحکم لایحی عن الحکمة  
پس برضا و بدعا و جامع فضیلتین باشد و جامع فضیلتین افضل از هر یک فضیلت واحد  
و دعا و خود عبادتست و در دعا رضا و حقست و در برکت دعا و عطف ربست پس برکت آن  
چگونه رضا و حق باشد و کد بروی اقتضای امر الله است قال الله تعالی ادعونی استجبکم و عن  
النفثان بن ابی شریقا قال سأل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدعاء هو العبادة ثم و راود  
و قال ربکم ادعونی استجبکم رواه احمد و الترمذی و ابوداود و الزیلعی و ابن ماجه و بحکم قاعده  
علم معانی در حدیث فضیلت دعا و ست بر اربعه و از چه ضمیمه رفیع برای فصل مع تعریف جنس  
فائده هر چه بد چنانچه زید الشعم با پس گوئی زید هو الشجع ای لا شجاعة لیغزه و این تفسیر

که شجاعت غیر زید را بنظر شجاعت زید در حین اعتبار نیاری پس حاصل حدیثی که الدعاء افضل  
 العبادات و عن انس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم الدعاء من العبادات  
 رواه الترمذی و عن ابی هریره رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم الدعاء من العبادات  
 اکرم علی الله من الدعاء رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی من حدیث حسن غریب و عن ابی  
 مسعود و قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم الدعاء من العبادات افضل ان یسأل  
 و افضل العبادات انتظار الفرج ای الاستدراة علی الدعاء و عدم الاستعجال فی الاجابة رواه الترمذی  
 و قال من حدیث غریب و عن ابی هریره رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم من لم یسأل  
 الله یعقب علیه رواه الترمذی و چون قومی مستحق مہاک و سزاوار بلایا و مشقت شوند و در میان ایشان  
 مردی صالح بود پس برایشان پرچه نازل شود و ز آفات و فتنات آن مرد صالح را نیش ملگد چون  
 آموذهای بنامد چنانچه در بیان امر و نهی گذشت مگر چون در پرچ وقت نماز این دعا بخواند اللهم انی  
 اسک فعل الخیرات و سر المکرات و حب المساکین و ان تغفر لی و ترحمینی و اذا اردت فتنه فی قوم  
 فتوفین غیر مفتون اللهم انی اسک حکمک و حب من یحکم و حب عمل یقرب الی حبک و ان دعا در مشکوه  
 در باب حب برایت احمد و ترمذی از معاذ بن جبل در حدیث قدسی وارد شده و بروایت شیخ سنن از



عبد الرحمن بن عیسیٰ نیز آمده و لیکن در الفاظ تفاوت و این مورد نیز بخود حاصل نمی شود  
 در رساله تصحیح البخاری مایه الدعاء ان اجمع الفقهاء والمحدثین و جمایر العلماء من  
 الطوائف كلها سلفا وخلفا و شیخ العیاض فی الاصل و فی التقری و الاصل من اهل الفقه  
 علی ان الدعاء مستحب و هو المنسوب الی الخیر و ذب طائفة من الزناد و اهل المعزایه ان سر  
 الدعاء افضل است سلاما لفقهاء و انتم و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ این مقام را روشن تر نشانی  
 بعد از آن گفته که درین بحث رساله سلیقه المصنف برسط تمام حاوی و شامل واقع شده است فلیتظر  
 ثمة دیگر بدانکه هر که حالات و حاجات و دعا و اماکن آن و اوقات آن جوید باحاطه تمام و برسط کلام  
 گو که کتاب حصین و شرحش مطالعه کند که درین باب آن کتاب جامع و محیط و وارد شده است  
 دیگر بدانکه آداب و لوازم آن بسیار است اندکی در بیان می آید از آنجمله یکی آنکه باید که دعا  
 بنویسند خوانند اگرچه خود بخوبی و بوسان عرب نمیدانند که آن از خود الهی محبوب است  
 لهذا الشرف الخلاق راضی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم بان لسان ناطق گردانند و اهل جنت  
 را بان گویا بخوانند و ملائکه را بهمان لسان آموزانند و لیکن بشرط آنکه اینقدر معین دانند که درین  
 دعا اینچنین مقصود اگرچه معنی الفاظ ندانند مثلا اجمالا دانند در زبان آنها در دنیا خسته و

فی الآخرة حسنة وتنا عذاب النار سوال خوبی هر دو جهانت و معین الفاظ تفصیلا فی داند و دیگر  
 شرط آنکه الفاظ کجب و سح خوف صحیح خوانند و فی کتاب بصحوة من الفن الثانی من شیخ الاسلام  
 والنظر للعلامة الحلی ما قلنا من الوالو الیخیه ان الدعاء بالعربیة اقرب للاجابة لان الله تعالی  
 لا یحب غیر العربیة انتهى و انیکم مخصوص باین اعت وجود است بخلاف سائر ائم دوم آنکه در بدایت  
 بر دعاء لفظ اللهم گوید و در تفصیلی تحت تواتر تعالی قال عیسی بن مریم اللهم ربنا ارننا غیبتنا مائة  
 من الاله گفته که البور جاء عطاردی قدس سره رنوده که هفتاد نام از نامها الهی دیم اللهم تعیننا  
 و ارنننن شمل نقی کنند که اللهم گوید او گوید ما حق سبحان و تعالی را بهر نامها خواننده باشد سیوم آنکه  
 دعاء بکلمات جامع بخوانند و عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
 یستحب الجموع من الدعاء و یدع ماسوی ذلک روده بود و در چهارم آنکه دعاء کجصور مثل بگویند و الا  
 دعائش مستجاب گردد و عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ادعوا الله و انتم  
 موقنون بالاجابة و اعلموا ان الله لا یتجیب دعاء من قلب غافل لاه روده الترمذی و قال ابنه احدث غریب  
 یختم به آنکه عبارة دعاء که بشو و یا سبح بود از آن احراز کننده شعور وسیع در دعاء نمایید و مراد از شیخ ربیعا  
 کلام مقفاست بقایه تا و مثل قایه شعور در آن تکلف لقلی است و آن در دعاء نمایید چه دعا بجزو الحاج  
 بر آید



یی باید و نیز در باب مداحین سائلین در جاییت بود قال فی باب العلم عن عکرة ان ابن عباس قال انظر  
 السبع من الدعاء فاجتنبه فانی انهدت رسول الله صلى الله تعالى علیه وعلی آله و صحبه وسلم و اصحابه لا یعفون  
 ذلك رواه البخاری و هذا آخر الحديث و تمام من اوله فی باب العلم من التکوة قوله انظر صیغه امر است  
 از نحوه بفتح نون و کظه مجهول تاخیر و اینجا ترک مراد است ای اگرک السبع الکائن من الدعاء لازمان  
 الحشوع و التوقع حاصل کلام لکن اگر کلام دعاء مسج و متفقا بود و داعی رایح مقصد سبع و ریت ان نبود  
 و در ایراد سبع هیچ لحاظ نمیکند هیچ پاک نیست و منع ایراد سبع بقصد سبع در دعوات حکم شر  
 باچنین است و آنچه در ادعیه ماثوره کلام مسج و متفقا وارد شده است و در بعضی مواضع موزون  
 و متفقا نیز وارد شده است آن اتفاقی است بغیر قصد و تکلف کذا قال ان چون ششم اند و ث  
 دعاء روی بسوی آسمان کنند چه آن منیه است و عن ابیرة رفا قال قال رسول الله صلى الله تعالى  
 علیه وعلی آله و صحبه وسلم لیستین اقوام عن رفعم البصار عند الدعاء فی الصلوة الی الله و التخلطف  
 البصار رواه مسلم و خارج الصلوة نیز ممنوع است صرح به العلم و لیکن در فتاوی بر حقه گفته ر خارج  
 رواست بهنم آنکه چون امام بود نفس خود را به دعاء مخصوص میگردانند و در دعاء که اندرون قعه نماز خوان  
 و نه در دعاء که عقیب نماز بعد از سلام نماز بخوانند بکجا اغفل و ارحمن و ارحم و ارحم و ارحم و ارحم

روایاتی گوید و امام را درین برود جاء تخصیص نفس بدعاء مغسوت و عن ثوبان قال قال رسول الله

صلی الله تعالی علیه و سلم ثلاث لا یحیل لاحد ان یفعلن لا یؤمنن رجل قوما فیخص نفعی

و نهیم فان فعل ذلك فقد خابهم و لا ینظر تعزیرت قبل ان یتادون فان فعل فقد خابهم و لا یصل و یوثر

ای حابس لست یتخفف رواه ابو داود و ترمذی نحوه هشتم آنکه چون امام بنود بدایت در دعا

از خود کند بغیر برائی نفس دعا کند بعد از آن برائی والدین بعد از آن برائی جمیع المؤمنین و المؤمنات

و عن ابن ابی کعب عن قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم اذا ذکر احد فدعا له بذنوبه

رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن عریض صحیح نهم آنکه در اول و آخر دعا درود بخواند و نه الحاصل المحضین

بعده المبعج الاوسط للطبرانی قال علی کرم الله وجهه کل دعاء محبوب حتی یصلی علی محمد صلی الله تعالی علیه

و علی و محمد و سلم و عن عمر بن الخطاب عن قال ان الدعاء موقوف بین السماء و الارض لا یصله شیء حتی

یصلی علی بنیک و این اجز در شکوة نیز وارد است بروایت الترمذی و نیز در حدیثی آورده شیخ

سلیمان دارانی قدس و فرموده که آغاز دعا به درود کن و ختم آن هم به درود کن و در میان پرچم می بگذارد

حتی تبارک و تعالی کند آنچه در میان برود درود بطیفیل الحفوت صلی الله تعالی علیه و سلم و محمد و سلم و هم آنکه

دعای بوسیده خواهد خواند چنانچه بوسیده اش حسن و وسیله انبیاء و اولیاء قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا

الغزاة



۲۱۲  
 اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة پس خواه بلفظ خود بخوانید یا گوید اللهم انی اتوسل الیک بحکمہ ویک  
 اوباسمک الحسن ویا بوسید محمد واکه گوید ویا لفظ حرمة گوید اما لفظ اسک بحق ملان اگر از  
 حق بمعنی حرمة خواهد جائز نیست علی ما مرع به فی الفتاوی البرهنة ناقلاً عن شرح الحنف المحض و هكذا  
 سماع عن الاست زین اما اگر از لفظ حق لازم خواهد آن جائز نیست چه حق سبحانه و تعالی برای  
 کس هیچ چیز لازم نیست بلکه چه می کند از انعام بعض فضل خود می کند و یا بآء استعانت برسد  
 داخل کند چون اسک بلفظ انما اسک بمقاعده الوضوء عرست مختلف نیست چنانچه در  
 فضل صلوات نوافل گذشت و سائر آداب دعاء در کتب شایع مشهور چون احتراز از سبها و احلاص  
 در عمل تقیم عمل صالح و ذکر عمل صالح عند شدۀ و پاکی تن و جامه و جائی و استقبال قبله و نشستن بر  
 رانو و رفع یدین تا بسینه یا تا بدوش و ببط الکفین و مسح الوجه بهما بعد الفراغ و تا یدین سامعین  
 و اخفاء آواز در دعاء و غیر ذلک من تلیث الدعاء و رعایة اوقات الاجابة و اما کتها و غیره  
 دیگر بدانکه چون دعاء بصلوة علی النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم مقبول گردد حتی بجا  
 و تعالی او را بهتر دهد از آنکه بدعاء دهد و عن بن کعب قال قلت یا رسول الله انی اکثر الصلوة علیک  
 فکم اهلکم من صلواتی فقال یا شئت نعلت الربیع قال یا شئت فان زدت فهو خیر لک قلت النصف

۳۱۳  
قال ما شئت فان زدت فهو خير لك قلت الثلثين قال ما شئت فان زدت فهو خير لك قلت اجعل

لك صلواتي كلها قال اذا ايكفي بك يكفر لك ذنبك رواه الترمذي ومشهور است که صلوة در

حقیقت لغویه بمعنی دعاء است و در حقیقت شیعه بمعنی ارکان مخصوصه چون قیام و رکوع و سجود و تعوذ

پس از آن از حقیقت شیعه بمعنی الغطاف بوجه ترحم کانعطف العائد علی المريض والمرءة علی ولدها منقول

گشت پس از آن بمعنی دعاء منقول گشت پس بمعنی دعای زیارت از استعاره کذا فی شرح الاشباه

اللفظ للعلاء الحموی ناقلاً عن الکشاف فی تفسیر قوله تعالی هو الذی یصلی علیکم وملائکته بعد از آن از

فائده کلای ذکر کرده که دلالت دارد بر خلاف آن دیگر بدانکه صلوة اسم است از صلی تعلقیه و تعلقیه N.B

مصدر مثل زکوة که اسم از رکی ترکیه و در اول لفظ در اصل یفتی ت بودند پس و او پر دو بالف بدل شد

ولیکن در قرآن مجید ملفوظ بالفت در مکتوب بود او پس تعلقیه بمعنی نماز کردن و در دو گفتن و راست

کردن چوب را بآتش کذا فی القرع و ازین بر سه مصدر اسم صلوة آمده اما صلوة بمعنی نماز و در دو

مشهور بمعنی بیت راست کردن چوب بآتش در شرح آتش و نظائر آورده و نیز گفته که صلی صلوة

در دو در نماز مستقل است و صلی تعلقیه نیامده عند اکثر اهل لغت اما عند البعض آمده و قیامت

بمعنی نیست و این حاصل کلام او است و نیز گفته که تعلقیه بمعنی تعذیب بنا آمده اما صلوة بمعنی دعاء و

ذکر



بمعنی انعطاف یعنی بعین رحمت معلوم نشده است که مصدر این برد و تعلیقه آمده است یا نه اکنون بدانند صلوة  
 الله علی البین و صلوة الملائکة علی البین و صلوة المؤمنین علیه چه معنی دارد درین اختلاف بسیار است از انجمله قول  
 صحیح آنست که الصلوة من الله بمعنی تنزیل الرحمة المخصوصة بالمعصومین من الملائکة و الانبیاء الا ان الله یستأجرهم  
 التي لا تشمل غیرهم الا بطریق التبع و الصلوة من المخلوق طلب تنزیل ملک الرحمة من الله پس معنی قوله صل الله تعالی  
 علیه و علی آله و صحبه و سلم من صل علی عشر اهل البیت تعالی علیه مائة ای من طلب سال من الله تنزیل ملک الرحمة علی شرا  
 بان قال اللهم صل علی محمد انزل الله علیه نفعیاً من ملک الرحمة المخصوصة بالانبياء مائة مرة بحول ملک الصلوة و قوله تعالی  
 یا محمد و من اتبعک الرحمة العالیة ای اطلبوا و اسئلوا تنزیل ملک الرحمة العالیة من الله علیه بان تقولوا اللهم صل  
 علی محمد و من اتبعک الرحمة العالیة المستکنة الصلوة علیه الذین تعظم فی الدنیا باعلاء ذکره و اظہار دینہ و البقاء  
 شریعة و فی الآخرة باعطاء خیر و رحمة و تشفیة و فضیلة بالمقام الحمد و الحوض المورد و این لفظ در شرع مخصوص  
 بانبیاء علیهم السلام و بر غیر انبیاء دعاء بنزل رحمة باین لفظ خوانده نمی شود مگر بطریق تبع چون اللهم صل علی محمد و علی آله  
 و از واجبه و احیاء و آنچه میگویند که صلوة من الله رحمت است و از ملائکه استغفار است و از مؤمنین دعاء است باطل است  
 بر وجه یکی آنکه سوال رحمت برای بر مؤمن جائز نیست بکلام صلوة که مخصوص بانبیاء چون اللهم صل علی محمد و علی آله  
 کی صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و در حق بر مؤمن رحمة الله علیه گفتن جائز نیست و صلوة الله علیه گفتن جائز نیست

و دیگر آنکه عطف رحمت بر صلوٰه آمده و آن مقتضی مغفرت است قال الله تعالی اولئک علیہم صلوات من ربہم ورحمتہ و

ثالث آنکه رحمت عام است قال الله تعالی وسعت کل شیء رحمتہ وعلما و قال ایضا ورحمتہ وسعت کل شیء و صلوٰه

مخصوصه ببعض عباد خواص چون انبیاء و صلوٰه بمعنی دعاء و استغفار و رحمت در لغت آمده است چنانچه در قاموس

الصلوٰه الدعاء و الرحمة والاستغفار و حسن التذلل و لیکن تقدیم استغفار بر دعاء بلام شبه استغفار اللہ لی و کم و احو

لی و کم و تقدیم صلوٰه بر دعاء بلام و دعاء مقدم بر دعوت علی چون دعوت علی بمعنی سوال شر و ابلاک است که از انباری

دعایه گویند و دیگر آنکه در دعاء سه چیز شرط است داعی و مدعو و مدعو تر چون دعوت الله له او لی و حاجت نیست

که گفته شود صلیت الله لک و در دیگر آنکه برای خیر و شر می آید و صلوٰه نمی آید مگر برای خیر و این همه وجوه اطلاق

تو آنرا که صلوٰه بر انبیاء بمعنی دعاء و یا بمعنی رحمت گویند ذکر کرده است این را علامه حموی در شرح اربعین و تفسیر آن را

بدائع الفوائد لابن القیم پس در اینجا قول آنرا که صلوٰه بمعنی استغفار گویند هم باطل گشت و نیز این وجوه اطلاق

در عده الحلیل من مواسب الحلیل لا استاذی میرزا محمد الحلیل ادام الله فیروزه علی الطالین روشن تر نوشته است

و آنچه قول اول را صحیح گفته اند همان همچنین سماع است از استاذی مولانا نور الدین محمد قدس سره چه رحمت باشد

غیر تناسل است که برخیزد و نه تعلی بر آن و قوف نه دارد و بعضی درجات آن کافران نیز است و بعضی درجات

آن مخصوص است باخص خواص عباد الله تعالی و لفظ صلوٰه از برای معنی تنزیل آن درجایه مخصوصه و دعا نیز تنزیل آن



موضوع است و تنزیل من الله است و دعاء بتنزیل من العبد و واضح آن شایسته و عدم سماع آن از لغت و عرف در آن قاج نمی گردد چه اهل لغت و عرف بر جمع و قائل شرع و غوامض آن واقف گشته اند لهذا صاحب تحقیق شرح مسامی گفته المراد مذهبنا بالصلوة الدعاء بالرحمة الا ان الرسل اختصوا بالدعاء بهذا اللفظ للتعظیم و لما تضمن الدعاء معنى النزول ذكرت مع كل كلمة على الى اخره پس مرادش آنکه رحمت عامست و دعاء رحمت هر مؤمن را جایز است و لیکن دعاء رحمت باین لفظ مخصوصست بر رسل و این تخصیص تعظیم است بمعنوی چنانچه لفظ جل جلاله و عزوجل مخصوص شده است بتعظیم الله تعالی و الثناء علیه پس گفته شد محمد جل جلاله اگرچه معنی درست می گردد و همچنین لفظ صلوة مخصوص گشت و این تخصیص برای تعظیم رسل است و در قول سابق تخصیص تعظیم و معنوی بر دند کورست شاید که صاحب تحقیق معنی شرعی این لفظ معلوم نکرده است و دیگر بدانکه افراد الصلوة علیه افراد السلام علیه مکرر است پس بر دو راجع میباشد که در صرح به السنوی و اما تاویل بعضی احادیث که در آن ذکر صلوة بدون سلام آمده است که صلوة و سلام مانند شیئی واحد است پس بیکر خبره شیئی الکتف آمده و مراد کل است چنانچه آمده من قرأ قل هو الله احد والمراد تمام السورة و بعضی علماء افراد بصلوة و افراد بسلام بر غیر پیغمبر یا از انبیا جائز دارند و جمهور علماء بر آنند که صلوة بر معصومان آمده است یعنی بر انبیا و ملائکه و بر غیر معصومان جائز نیست

وقیل کردست بکراهت تیزه مگر بطریق تبع و اینست مذہب ابی حنیفہ و مالک و شافعی و سایر مجاہدین العلم

چہ صلاۃ شعار معصومین است و مخصوصت ایشان و دلیل ایشان عدم ورود شرع است بصلای غیر بنیاد و

و ملائکہ بطریق استقلال بخلاف سلام پس بر مؤمن را السلام علیک گفتن مشروع گشت نہ الصلوۃ علیک

اما چون در حق ائمہ مائینہ از اہل بیت علیہ السلام گفتن شعار رفاض شدہ است پس در طلیقت اہل سنت

مردک شدہ کہ عند ذکر بزرگی از اہل بارمت علیہ السلام نمی گویند اگرچہ عند ملاقات السلام علیک می گویند و اجماع است

بر آنست کہ صلاۃ بر ملائکہ باستقلال جائز نیست صحیح بنی یحیی البیہار اکنون بدانند امام احمد بن حنبل و جماعت دیگر

از علماء بر مؤمن صلوۃ باستقلال جائز گویند بقول تعالی اولئک علیہم صلوات من ربہم و رحمہ و تفرخند

من اموالہم صدقۃ تطہرہم و تزییہم بہا و صل علیہم و الحمد لہ بن ابی اوفی قال کان رسول اللہ صلی اللہ

تعالی علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ وسلم اذا اتاہ قوم بصدقتہم قال اللہم صل علیہم فاما ہ ابی بصدقۃ فقال اللہم صل علی

آل ابی اوفی اخبرنا شیخ و غیرہما و عند جمہور این خصوص را تاویل است کہ صلاۃ درین خصوص بمعنی رحمت است

صل بمعنی ارحم و این تاویل در حدیث درست می رود و در روایت چنانچہ ظاہر است اکنون بدانکہ چون صلوۃ

برین ماگوید لفظ آل ہم تابع سازد و لیکن عند اہل سنت و جماعت حرف علی بر آل داخل نشود و عند شیوخ و علما

داخل است و دلیل اہل سنت و جماعت ظوہر احادیث است کہ در اینما صلیغ صلوۃ بلفظ و علی آل محمد وارد است



و شنید گویند که فصل کردن میان محمد و آل وی صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم بعلی مکرره است  
 لقوله صلی الله علیه و علی اله و صحبه وسلم من فصل بینی و بین ائمه بعلی لم یمل شفاعتی فی رزیه  
 فقد جفائی و این حدیث عند اهل سنت و جماعت ثابت شده است و در ترک در آل عند صلوة علیه  
 و عید و اردست قال علیه و علی اله الصلوة و السلام لا تصلو علی الصلوة البتراء قالوا و اما الصلوة  
 البتراء قال ان تقولوا اللهم صل علی محمد ثم تسکتون بل تقولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کذا فی  
 الصواعق المحرقة و بتراء تصغیر بتراء پس ثننت ابر و در آن مقام برتر صلوة قبیح است یکی غنیمت کرام  
 النبیین صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم و بر بزرگ نام پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم شنید  
 در رو گوید و در دو گفتن بر وی واجب است و اینست مذہب طحی و ی و فاضل بن ابی ذر و ابن مسعود و  
 کرخی گوید که در غیر یک واجب است و احادیث در عید تا رک صلوة عند ذکر رسمه و ارد و در مدارک  
 در سورة احزاب طحی و ی را بجای کرخی و کرخی را بجای طحی و ی ذکر کرده و آن سهو و حقا چه بسیار است  
 چون غنیمت المعین و بدریه و غیره بر آن گویند پس می دهند و دیگر نزدکت بت اسم شریف وی در در شرف  
 بنویسد قاله انی الصواعق و کذا فی غایة المرام و درین دو کتاب دو حدیث منافی آمده برین مقصود  
 رسووم و در خطب دیباچہ کتب بعد از تسبیح حمد لقوله صلی الله تعالی علیه و علی اله و صحبه وسلم کل کلام لا یدعو فی

بالصلوة علیٰ فهو محق من کل بکره رواه ابو موسیٰ المدنی والمحق الموحّد فی المذهب روی ابن جریر بن حیدر

ابن ابی سعد ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیٰ آله وصحبه سلم قال تانی جبرئیل فقال یا محمد ان ربی وکبر لعل

اندر ربی کیف رفعت ذکر کر قلت الله اعلم قال اذا ذکرته ذکرته مع ذکره الطبری وحمید بن جابر وکذا فی الشفا

واین همه کلام در عده الحلیل تفصیل تمام وارود و اندکی از آن در ذکر آمده و چون تعریف صلوة معلوم کردی که

آن من الله تنزیل الرحمة المخصوصة بالمعصیون است ومن العبد سوال تنزیل ملک الرحمة من الله و تنزیل و نزول آن

بجبه شرف بر یک می باشد در تشبیه صلوة بر آنحضرت بصلوة بر ابراهیم علیهما الصلوة والسلام تفصیل ابراهیم نام

نمی آید چه حجت مخصوص را در جاست و آن حضرت جامع جمیع درجها و بکمال دیگران و این تشبیه از قبیل تشبیه متأخر

المخصوص است بسابق المخصوص و درجات حصول اگرچه متأخر المخصوص زیاده و اقوی تشبیه بر ابراهیم صل علی محمد صلیت

علی ابراهیم معناه صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم بحسب نزد اگرچه لفظ بحسب مذکور نیست و لیکن فضل و

شرف آنحضرت بر ابراهیم علیه السلام مقطوع است مثلاً حق زید صد درم با و او هر حق استیفاء نموده و حق عمر هزار

درم است و او هر حق استیفاء ننموده پس گفته شود که سیرا که حق بر او بر روی بوده اعط حق عمر و کما اعطیت حق

زید پس اینجا زیادتی حق زید لازم می آید و در مساوات تحقیق پس تفصیل تشبیه بر بر تشبیه لازم نمی آید و تفصیل

صلوة در کتب حدیث مشهور است اینجا باید دید دیگر بدانکه هر که راصلوة بر نبی یا ذکر الله تعالی یا تلاوت قرآن از دعا



باز دارد و اوراقی بسیار و تقاضای بهر دین از آنچه داعی را دهد و ذکر صلوة بالا نگذشت اما ذکر الله  
فقد قال الشيخ عبد الحق في شرح المشكوة في الحديث من شفاعة ذكري عن مسلم بن اعطية افضل ما اعطى الله  
وفي الحديث من كان له كان الله له انتهى وفي البقية السمرقندي قال كتب الاخبار انما نجد من كتب الله  
المسرة على انبياءه ان الله يقول من شفاعة ذكري عن مسلم بن اعطية افضل ما اعطى الله من حديث  
محمد بن ابي تقي سمرقندي يوسف آورده باین لفظ قال ابن حبان صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم حاکم عن الله  
تبارک و تعالی من شفاعة ذكري الحديث و اما تلاوة القرآن فعن ابي سعيده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
آله و صحبه و سلم يقول الرب تبارک و تعالی من شفاعة القرآن من ذكري و مسلم بن اعطية افضل ما اعطى الله من فضل  
كلام الله على سائر الکلام كفضل الله على خلقه رواه الرندي و الدارمي و البيهقي في شعب الایمان و قال الرندي  
هذا حديث حسن غریب و درین حدیث ترقیت چه در حدیث عن ذكري و مسلم بن اعطية در چیز ذکر است و در اد از ذکرا بنی  
غیر قرآن است اگر چه ذکر از اسما قرآن است یا همه الذی نزل علیه الذکر انک لمجد و چون تورا فضل ما اعطى الله  
ذاکرن را نیز شامل است چه این ترا هم افضل داده می شود پس تورا اعطیت افضل ما اعطى الله من  
کفایت نمیکند از تورا اعطیت افضل ما اعطى الله ذاکرن و ازین حدیث معلوم شد آنچه در بعضی رسائل و احادیث  
در مصنف کاذب دارد شده هر که استیلا کند یا این دعا بخواند یا این نقش بیند او را ثواب چند بیغایر باشد

یا اور الثواب حج و عمره یا یا اور الثواب ختم قرآن باشد و اینها افزاء محض و کذب بگفت صحیح بر الحاد ثن چون چه صحیح کلام

بمشابه کلام الهی رسیده و یکس غیرین بر بنده بنی نمیرسد و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم بزرگ نقیشت

نوشته بودند و بزرگ نقیشت او سر کرده اند و بزرگ ثواب رویت نقیشت بیان نکرده اند پس اینها افزاء است <sup>محض</sup> بر ثن

حضرت و ثواب حج و عمره در چند احوال صالحه در احادیث آمده و باقی هم افزاء است و این بیان در فعلی چهارم از

از باب دوم بوضوح نوشته شده است و الله اعلم بالصواب فصل سوم در تزویج و تجرید بدانکه بعضی زنا و فحشاء و تجرید

بر تزویج تفضیل میدهند و گویند که در تزویج کثرت استغفار بخلق باشد و در تجرید کثرت استغفار بخلق خالی است <sup>آئینه</sup>

تجرید بهتر است و اقوی دلیل این حدیث ابی امامه است که روایت کرده است از احمد و ترمذی و ابن ماجه و

آن حدیث تمام و شرح در فصل تعریف ولایت و وی مذکور گشت و او لش اینست <sup>آئینه</sup> اِنَّ اَعْبَدَ اَوْلَیَا عِلْدِیْ لَوْ

خفیف الحاذ الحذیث و هاذی بجا میهد و ذال معنی ظاهر است ان عین پشت آدمی و او اریست و الف او بدست از او

در تود خفیف الحاذی خفیف الظهر المراد منه هنا قلیل المال و العیال کنذانی شرح المسکوة لی شیخ عبد الحق ناقلا فی القاموس

و فی مجمع البی خفیف الحاذ من لیس عیال و لا کثرة شغل و فی القاموس فی الرخصة فی الحدیث خیاریت بعد الحاکمین <sup>خفیف</sup>

الحاذی قلیل الابل و الولد انتهى و فی کشف المحجوب فی الحدیث خیاریت فی آخر الزمان خفیف الحاذ قلیل الابل و الولد

من خفیف الحاذ قال البزازی لا ابل و لا ولد انتهى و حدیث طویل که شیخ ابو طالب میکی در توت القلوب از عوارف



آورده او را نشانیست و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم  
 يا تين علي الناس زمان لا يسلم لذي دين دينه الامن يعرفه من قريته لا قريته ومن شابهني لا شابهني و  
 من جمل جمل جمل الثعلب الذي يرفع قالوا ومت ذلك الزمان يا رسول الله قال ذالم مثل المعيشة الا بحاجي الله  
 فاذا كان ذلك الزمان حلت العزبة الخديث و این حدیث مع شرحه در بیان عزت گذشت پس می گویند  
 که این آفرمان است پس عزبة محال گشت و عزبة بی جفت ماندن و نكاح ناکردن رجل عَرَبٌ بَغِيْتِيْنِ و  
 مرد بی زن و امروءة عَزْبَةٌ زَنِي شَوِي و نیز در نكاح كثرة حقوق اناس لازم میگردد حقوق زن و حقوق فرزند چون  
 نفقة و كسوت که حساب آن بروی باشد تا اگر از وجه حرام ایشان نرساند و بان حرمت هم بروی باشد و در حق ایشان  
 محال است چنانچه در فصل اكل محال گذشت و اگر بر یکی از ایشان تعدی کند و حق وی ضائع کند ظالم و عاصی گردد  
 و اگر از برای اشغال حقوق ایشان حق از حقوق الله ضائع کنیم عاصی گردد پس بهتر است که ترك نكاح کند و نیز  
 بروی لازم میگردد که ایشان را علم آموزاند و از منکر نهی کند و معروف امر کند و الا عاصی گردد قال الله تعالى يا ايها  
 الذين آمنوا اتوا انفسكم و ابليسكم ما قال مقاتل بن سليمان قد سره تو انفسكم من الله را بمقتال او او الله و اجناب  
 النوايس و تو ابليسكم من الله را بتعليمكم اياهم علم الدين و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و  
 آله و صحبه و سلم الاكلكم رابع و الحكم مسئول عن رعيته فالامام الذي على الناس رابع و مسئول عن رعيته و الرجل رابع على أهله

قضا علی بن  
 پس گفتند که در بیان عزت  
 و در حقانیه محال است

و هو مسئول عن رعيته والمرأة راعية على بيت زوجها وولده و هو مسئول عنهم و عبد الرجل على ماله سيدة و هو مسئول عنه

و كلكم مسئول عن رعيته متفق عليه پس ترك نكاح بهتر است و نیز سبب یك زن سه مرد را بدو نكاح بر نه یكی بدو مرد را بدو

سیوم شوهر که چون حق سببی و تعالی آن زن را گوید که چنان از زمان حق کردی زن گوید که یا رب نمی دانستم که نا زمان تو چیست

و فرمانبرداری تو چیست پس در آنجا که در آینده شود در پسیده شود که سواری شش این زن بیکس محرم نبوده چرا

در تعلیم دین اسلام تقصیر کرد پس در جواب میگویند و بدو نكاح بر نه شوند و معقول آن در جزئی است و هیچ مقصود نیست

در نكاح مگر قضاء بشود و فرزند نافع نباشد مگر چون صالح باشد و صدحیت درین زمان نادرست و بعد از آنکه غنی نموی شد

بر چو از غل از خرابی اجاره ایشان درین زمان و در فتاوی بر نه نیز غل از نه مباح گفته درین زمان و این بر حقیقت غل

از زمان دست که بخیرید را بر تریج تفضیل دهند و جایز علماء از بر طایفه بر آنند که تریج بهتر است در زمان چه بخیرید و عزت عظیم

آفت دین است که اگر کس را به دارد و در عزات سکونت دارد و شیطان رهن بانیت اگر دیگر نتواند باری بقوه در

گهی را دارند و آنچه از آفات تریج ذکر کردید پیش این آفت عظیم هیچ نیست پس تریج از بخیرید بهتر است و این تقدیر خواهد شد

قال الله تعالى قل للمؤمنين يغضوا ابصارهم للآية وقال تعالى وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن للآية و غضضن الابصار

بسیکین شته بدست آید و آن بخیج حاصل شود که در دین حریت الصبیحین یا معشر الشبان استطلاع سکم الباوة لیتزوج

فانه اغضض لبهم و احضن للفروج و غضض لبهم بسیار اجبر دارد و عن ابی امامه رنه عن ابی النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و ما قال من



سلم بنطالی محاسن امراء آفریقا ثم یفتق بصره الا احدث الله له عبادة یحدها و تبارک الله احمد و محاسن جمع مست برضان  
 قیاس چون مساوی جمع سود و در بدن حدوت عبادة حق اعظم شرط ولایت است و کرامت بیقین که بدان ولایت دل  
 نشاء شود بدین است و بس چنانچه در علمش گذشت و هیچ چیز مفرتر در مردان را از زنان نباشد و دروغ آن فریبگر نواح  
 صورت زبند در عین آتش بن زبند قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم ما کرئت لبعی فتنة افر علی الرجال  
 من النساء تنقص علیه و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم ان المرأة تقبل فی صورة شیطان  
 و تدبر فی صورة شیطان الحدیث رواه مسلم و عن حذیفه بن یمان قال سمعت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم فی خطبة  
 الحمر جماع الاثم و النساء جمائل الشیطان و حبت دنیا را س کل خطیئة و قال سمعته یقول اخر آتک ای فی الصفوف حیث  
 اخرهن الله و رواه زرین و جماع الاثم بکر الحکم ای جمیع الاثم و موطئه و جمائل جمع جادة بکساء و هو الله شجر چون بسبک  
 و دانند که بران اندازند و بدان شکار گیرند و نیز بهر قسم دامها و صید را جمائل گویند و حامل دام گسترده اکنون بیان  
 کناره نظاره هم شنود و قادی بر حد گفته الحدیث من نظر الی محاسن اجنبیة عن شهوة صبت فی عینه الا تکلم القیمة  
 و انک بغم وزن نوعیت از رصاصه که بود که از الفارسی سرب گویند و بنده گفت از و سازند و لیکن النظر الی اجنبیة  
 محمد ابلا حاجه سهیم سموم من سهام ابلیس تعقل الناظر من اصابه ذنک لم یبرأ ابداً و هک و عن الحسن بن علی  
 قال یلعن ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم قال لعن الله الناظر و المنظر و الیه ای الراعی

بالنظر اليه رواه البيهقي في شعب اليمان وعن ابيه رة من قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ان الله تعالى كتب على ابن آدم حظا من الزنا اذكر ذلك لا محالة فزنا العين النظر وزنا اللسان المنطق

والنفس تتين وتشتين والفرج يصدق ذلك يكذب متفق عليه واین بیان در ذر غش مجازی هم گذشت و

خلاصی ازین آفت غطنی که نخل باشد چه زن پناه و درست مرد پناه زن قال الله تعالى من لباسکم

وانتم لباسهن وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذ اترج العبد

فقد استكمل نصف الدين فليتنق الله في النصف الباقي رواه البيهقي في شعب اليمان دیگر بداند

امره صاغت غطيت وعن ابي امامة رة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ما

استغفر المؤمن بعد تقوى الله خير الا من زوجة صالحة الحديث رواه ابن ماجه واثقوى بران افضليت

تزوج انت که جواز کمیت تعددش در نکاح بکثرتش و جلست پس چون انشاء عليهم الصلوات السلام

اشرف المخلوق بودند و حق ایشان کثرت تعددش بنکاح بغیر نیایه معلوم حلال شد قال الله تعالى ما

كان على النبي من حرج فيما فرض الله له سنة الله في الدين خلوا من قبل و در حق او را غیر نیایه و چهار

اختصار شد قال الله تعالى فانكم اما طاب لكم من الله من ثلث و رباع و در حق عیبه برود و احتیاط

آمده پس معلوم شد که تزویج بسیار شرف دارد و اگر تحریر را شرف بودی جواز تعددش بر عکس دی بر انشاء

جاء



جائز نبود و مکر و فریب و عیبه را بسیار نشاء در نکاح جائز نبود و مستلزم اشراف و افضل خود

اشراف و افضل است دیگر آنکه همه انبیاء و ترزیح مدح و ثناء گفته اند حق عیسی ابن مریم و یحیی ابن

زکریا صلوات الله و سلامه علیهم بر نکاح مدح میکردند و مردمان را برودت عیب میدادند اما خود

موجود مانند از برای مصلحتی که بوجی آسمان معلوم کردند کذا فی اسرار النکاح و عن انس بن

قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و صحبه وسلم حُبُّ ابْنِ الطَّيِّبِ وَالنَّشَاءُ وَحُبُّ

قُرَّةِ عَيْنٍ فِي الصَّلَاةِ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالنَّبِيُّ وَكَذَا ابْنُ حُزَيْرٍ وَزَادَ بَعْدَ تَوْرِهِ حُبُّ ابْنِ الطَّيِّبِ

وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعِيبُ مِنَ الدِّينِ ثَلَاثَةً

الطَّعَامَ وَالنَّشَاءَ وَالطَّيِّبَ فَاصَابَ اثْنَيْنِ وَلَمْ يَصِبْ وَاحِدًا اصَابَ النَّشَاءَ وَالطَّيِّبَ وَلَمْ يَصِبْ

رَوَاهُ أَحْمَدُ وَبِغَيْرِ أَنْكَ تَرْوِجُ سَبَبُ رَوَايَتِهَا وَكَرَّةُ أَوْلَادِ الْمُؤْمِنِينَ سَبَبُ تَكْثِيرِهَا وَتَرْوِجُ سَبَبُ كَثْرَةِ

أَهْلِهَا وَتَرْوِجُ سَبَبُ كَثْرَةِ أَوْلَادِهَا وَتَرْوِجُ سَبَبُ كَثْرَةِ أَوْلَادِهَا وَتَرْوِجُ سَبَبُ كَثْرَةِ أَوْلَادِهَا

حَاصِلُ شُؤْنِ أَفْضَلِ وَأَوَّلِيَّ شَأْنٍ وَعَنْ مَعْصُومٍ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَرْوِجُ أَوْلَادَ الْوَدُودِ وَفَانِي مَتَكَ شَرِّكُمْ أَلَا أَمْ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَابْنُ

سَيُومٍ فِيهِ الْمَذْكُورُ وَالْمُؤْنُثُ أَيْ النِّكَاحُ كَيْدُ زَنْ دُورَتِ دَارِنْدَه رَاكَهْ آن سَبَبُ كَثْرَةِ أَوْلَادِ الْوَدُودِ

تای النبیه صلی الله تعالی علیه و سلم تنگوار احوال و اکثر وفانی ابا بی حکم  
الام یوم القیمة و یوم السقط و دیگر فائده اخروی در اول دانست که آنجا پیش از  
بلوغ میرند ابوین راشفت کنند و معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه

وعلی آنکه وصحبه وسلم ماموسلمین ستوفی لهما ثلثة الا و دخلها الله الجنة بفضل ورحمة اباها  
فقالوا یا رسول الله او ثمان قال او ثمان قالوا او احد قال و واحد ثم قال و ایدی  
نفسی بیده ان السقط لیجر امه الی الجنة اذا احتسبت رواه احمد و رواه ابن ماجه ثم قوله  
والذی نفسی بیده و عن علی بن رضی قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی له و صحبه وسلم ان  
السقط لیرغم ربّه ای یجاجة اذا دخل البویر ان رفقاً لایها السقط المراعیم ربّه او دخل البویر  
الجنة فیمر بها بسرّه حتی یدخلها الجنة رواه ابن ماجه و سرر لفتحتین آتیه از ناف مولود  
سر بیده شود و عن ابی هريرة رضی قال سمعت صلی الله تعالی علیه وعلی له و صحبه وسلم قال صفاریم  
ای صفار الموت و عامیض الجنة یلقی احدیهم اباه فیاخذ بناجیه ثوبه فذلایفا و قتی خلیه  
الجنة رواه مسلم واحد و اللفظ له و این آخر حدیث ست و احادیث درین باب دیگر هم وارد شده

و اعطاهم من



و دعا میض جمع و عرض است بضم دال و یم و دال عین هر دو همزه است و ضا و معجزه است  
 ولیکن در قراح منتخب صراح بصاد همزه آورده و آن کرمیت آبی که در آب می ماند و  
 ساعت غوطه میزند و بری آید لهذا آنرا بفارسی کفیک و کچی گویند و در زیر کفیه شیشه  
 گفته که آن جانور است آبی سیاهش چون سپر کفیه است و دنباله اش مانند دنباله کفیه باشد  
 و حاصل آنکه خردکان و روگان مؤمنان سیاحین اند و بهشت و اولاد کبار صلیحی البونین را  
 نافع اند هر چه کارینک کنند در نامه اعمال ایشان نوشته شود مثل آن در نامه اعمال البونین هم  
 نوشته شود بخلفشان در ثواب فاعلین و هر عمل که باین صفت بود و بعد الموت هم جایز باشد  
 آنرا عمل ناتی گویند و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم ان  
 مما تلحق المؤمن من عمله و حسنة بعد موته علما علیه و نشره او ولد صالحا کره او مصحفا و شره  
 او مسجد افجا او بیتا لابن السبیل بنابه او نهرا اجراه او صدقة اخرجها من ماله فی صحه و حیاته  
 یا تلحق من بعد موته رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره رضی الله تعالی عنهما قال  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلثه  
 الا من صدقة جاریه او علم یتفیع به او ولد صالح یدعوه رواه مسلم و حلال الدین سیوطی

عقود اعمال را از احادیث استخراج کرده در نظم منظوم ساخته و گفته که اعمال جاری می‌نشد  
 بعد موت بگیران عقود اعمال از انجیل یکی ولد صالح است و باید که عند الحیا جمع قبل از  
 کشف عود از شر شیطان استعاده خواهد حق بشما و تعالی او را فرزند صالح روزی کند  
 وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم لو أن أحدكم إذا أراد  
 أن يأتي أهله قال بسم الله اللهم جنبني الشيطان وجنب الشيطان ما رزقنا فإنه إن يقدر بيننا  
 ولد في ذلك لم يلحقه الشيطان أبدا متفق عليه ومرت نخاح از برای خوف نفوذ عید دشت کن  
 فی قدر الله و عادت غیر متوکلین علی رزق الله چه حق بشما و تعالی با غناء و عده کرده و انگو  
 للایا ما کنتم و الصالحین من عباده و اما علم ان کیونوا فقرا یعقبن الله من فضل الله و الله واسع عليم  
 وعن أبي هريرة عن أن رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم قال ثلثة حق علی الله عنهم  
 المكاتب الذی یریه الاداء و النکاح الذی یریه العف و المبی ید فی سبیل الله روده للرفیق و الله  
 و ابن ماجه دیگر بدکنه پدر عیال چون حب عفت بود محبوب است و عن عمران بن حصین عن  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم ان لم یحب عبد المؤمن من الفقر المستحق  
 ابا العیال روده ابن ماجه دیگر بدکنه در کتاب برادر النکاح جماع مکنه را عبادت حاکم گفته



چنانچه گفته که خلقی اَعْبَدُ الْخَلْقَ و سگناست و گروهی از ایشان قائم اند از آن روزی که حق  
 سبحی و تعالی ایشان را از فریده تار و ز قیامت قائم باشند و عبادت در ایام ایشان قیامت است  
 و گروهی از ایشان رکع اند و گروهی از ایشان حبس اند و گروهی از ایشان قاعه اند که  
 عبادت هر گروه همین تار و ز قیامت پس حق سبحی و تعالی مؤمنان را نماز داد که جمیع  
 عبادت ملائکه است که هر گروهی از ملائکه بر چیزی از اجزاء نماز میباشند و آن اجزاء در نماز مجتهد است  
 پس نماز بصورت و بعضی عبادت جامع و بعضی جمیع مکتوبه که آن هم عبادت جامع و هر چه در  
 نماز است در آن نیز موجود است از جهت معنی نه از روی صورت و این مقدم را بچند وجه  
 ذکر کرده دیگر ثواب غسل خبابت از جمیع مکتوبه در کتب و عظم وارد و ثبوت آن در  
 کتب حدیث معلوم نیست و در اسلام باصواب فضل چهارم در میان آنکه صحبت افضل است  
 بر عزلت یا عکس آن و درین فصل کیفیت جلوس هم مذکور است بدانند شیخ اختلاف دارند  
 در میان آنکه صحبت افضل است یا عزلت پس جمله فقهاء و محدثین و مستطابین و جمعی  
 بر آنند که صحبت افضل است و اقوی دلائل آن احادیث التزام جماعت است چون ید الله علی  
 من شد شد فی الناس رواه الترمذی اتبعوا السواد الا غم فانه من شد شد فی الناس رواه

۱۲۱  
 الترمذی ان الشیطان ذئب الا ان کذب الغم یاخذ اذ ذة والقا حیهة والنابیهة  
 وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعمامة رواه احمد من فارق الجماعة شرا فقلع رقبته الاسلام  
 من عنقه رواه احمد والبوداد ووفی حیرت الصغیری لیس احد یفارق الجماعة شرا فمیت الا  
 مات میتة جمالیة متفق علیه ومن خرج من الجماعة قد شرب فقد خلع رقبته الاسلام من عنقه رواه  
 احمد والترمذی ومن سكن البادية جفأ رواه احمد والترمذی والبوداد وملازمت جماعتهم غلبت  
 صوری ومعنوی صوری چون ملازم جماعت بودند در صلوات وحنوات و سکونت در بلاد <sup>اسلام</sup>  
 چه دین فواید بسیار است از انچه یکی حصول ثواب صلوات بجماعة و جمعه دوم تعلم و تعلیم علم دین <sup>اسلام</sup>  
 سیم جلوس در مجالس الدلکین که موجب مغفرة الذنوب است چنانچه در فضل فضائل مجالس ذکر الله  
 حلقه گذشت و غلت و بخت جائز نیست اصلا مگر عند وجود شرط جور از آن چنانچه تحقیق آن  
 در مجلس در باب ششم گذشت آنجا باز باید دید و معنوی اتباع جماعت در اصول و فروع اینها  
 احادیث که در ملازمت بجماعت المسلمین وارد شده اند بعضی ارزان در باب الاعتقاد بالکتاب  
 والنسب ایراد نموده اند و گویند اصول الشریع ثلاثه الکتاب والنسب واجماع الامة و تشیع منها شیخ  
 المجتهد و بعضی ارزان در باب اطاعة اولى الامر آورده اند و جماعتی ارزان را برانند که غلت  
 از حق



از خلق بهترست چه محبت حق و معیت حق که عبارت از حضور دل است بحق حاصل نمی شود و بگفت  
 از خلق چه دل کیست و چون دل بخیزی مشغول باشد در آن آن بجز دیگر مشغول نتواند شدن  
 و معلومت که مشغول بحق بهترست از مشغول بخلق پس عزت بهترست از محبت و جواب این  
 آنست که هر چه در آن اشغال در است و مفاصفت و مسائل خلق را همش بلو دگر چه در آن بود  
 کمال استغراق در ذکر است همیشه آن بهترست عده اند از کمال استغراق در و و ثواب هم  
 از این بهتر و بسیارست چنانچه فضل نبوت بر ولایت و فضل ترویج بر تحریک و فضل علم بر  
 عبادت و نبوت که دعوت خلقت است بسوی حق با حق و آن بهترست از ولایت که شهود  
 حق است چنانچه در مجلس گذشت و اشتغال یکب برائی نفقه زن و عیال بهترست بعد از  
 ورائض رسد از عبادت امانه و فضل العالم علی العابد کفضل علی اذناکم در حدیث وارد است  
 چنانچه در مجلس گذشت و در اینجا نیز محاسن علی و صلی را دست کند در آن منافع تعلم  
 و تعلیم آن و بمن و برکت در امور دارین حاصل میشود و آن بحسب مغفوق و رفع  
 در جاه می گردد و دلیل محبت یگان در فضل را بطیبه پیر از باب پنجم و در فضل محاسن رسد  
 از باب پنجم گذشت آنجا باید دید قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا

از ثواب

مع الصادقین ای فی امور الدین صوره و معنی و عملاً و اعتقاداً و دیگر به آنکه صحبت محمود

نوعت صحبت شیخ و آنرا آداب صوری و معنوی است و بیانش در فصل سیوم از باب ششم گذشت

دیگر صحبت یاران و سائر علما و صلحا و شیخ و آنرا نیز آداب است و اندکی رزن در فصل همام

از باب ششم گذشت و خلاصه آن خلق یکنو و تواضع و تملطف و مروت و توقیر کبار و رزم بر ضعیفا

و دوست داشتن مراغی صم را بچیزیک دوست دارد و نفس خود را سیوم صحبت و آن عبارت

از خضوع قلب عبد بحق در عبادت و فی الصبحین غنای بریره و نه قال قال رسول الله صلی الله

علیه و آله و صحبه و سلم بقول الله تعالی انا عند ظن عبیدی بی و انا مع اذ ادبرنی و تمام اینست

مقتضی فی باب الذکر و صحبت حق هم بر قیاس صحبت شیخ است و در آن آداب صوری و معنوی

و خلاصه آداب معنوی و مرجع آنرا اخلاص در عمل و دفع حدیث نفس و نفی خواطر است و اخلاص

و حدیث نفس و خواطر یک از آنها در مجلس بیان کرده و آداب ظاهری را چندین اجزاء

کنند مگر عند الاستغفار للطاعة و الخبوس با تخیل لکن یعنی چون بقصد ذکر الله بنشینند و

جوارش از کارها فارغ کند و ظاهر او باطن او هیچ کاری بجز ذکر الله مشغول نبوی پس آداب ظاهری

در آن زمان استقبال قبله و جلوس بر زانو یا پنجه در قعود نماز بنشینند و طهاره بدن از نجی



۳۳۴

و حرث و خجابت و طهاره جام و جاء و عدم التفات و کثرت بر است و چپ و قلت الکل و  
احتیاط در لقمه و پیشه و ریح و تقوی در همه امور اما در سائر اوقات کیفیت جلوس و استقبال  
بقدر عدم التفات بر است و چپ مقصود نیست بهر حال که خواهد بنشیند و بهر جانب خواهد  
روی آورد و بنید و بهر کیفیت که پیشتر گردد از قیام و مقود و اضطرار و ذکر کند قال الله تعالی  
یذکرون الله قیاما و مقودا و علی جنب و هم و قال ایضا فاذا قضیت الصلوة فاذا ذکر و الله قیاما  
و مقودا و علی جنب وکم اما ریح و تقوی فرض دائمیست بجز الله مخصوص نیست و دیگر محبت  
درین مدعا آنست که نزد هر شیخ اهل طریقت ثابت شده یقین که آنحضرت دائم ذکر الله  
تعالی بودند و هیچ آن بغفلت بر آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم نمی گذشت الا نادرا  
اگر چه مردم را بر این اطلاع بنود لهذا فرمودند تنام عینای و لاینا مقلین و میگویند که این  
صفت در بعضی عشق حق و محبتین جمال مطلق نیز یافته می شود پس آن حضرت سرور عشق و الله  
اند و سالار بهر اصفیاء از انبیاء و اولیاء اند و سزاوارتر است که این صفت این باشد  
چه ذکر الله هم سانی شبها و هم قلبی چنانچه در مجلس گذشت پس ذکر عام است و اینجام معنی  
عام است پس ذکر بعضی عام منافی شغل بکار دیگر نیست چنانچه در مجلس گذشت پس چون این

و انیت پس بدانکه جلوس آن حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم بهر کیفیت بنبوت پیوسته  
مگر اقامه برپاشند پاء و دیگر جث و تربیع و احتباء و قرضاء همه ثابت شده است از آنحضرت صلی الله  
تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم پس جث بکبریم و بکبر شاء مثلثه و سکون از باب حرب و جث و کجکات ثلثه در باب  
نفرانوزدن بر زمین در حالت نشستن و مرد و درینجا از آن بر دوزانو بر زمین نهادن و مرد و پاء و یابکیا  
گستردن و بران نشستن است و این کیفیت از هر کیفیتهای جلوس افضل است بالا جماع بلکه در هر ادیان مخلو  
ست اما مرد و پاء بر سینه ها انگشتان استاده کردن و برپاشند پاشستن مکروه است و این اقامه است و اما  
تربیع بفارسی چهار زانو نشستن و گرد پای نشستن و آن چنانست که بر سرین نشیند و پای راست را زیر آن  
چپ بندد و پای چپ را زیر آن راست بندد و عن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم  
اذا اهل الفجر تربیع فی مجلسه حتی تطلع الشمس حشوا رواه ابو داود و هم در بیفوت اگر یکپاء را بر آن پاء دیگر نهاده  
و پاء دیگر را زیر آن پاء دیگر آورده است چو عین الخطایط همچنین نشسته بودند در قضا و کعبه شریف که اند  
فی تغیب الصلوة و آنچه بعضی عوام میگویند که این جایست که آن را اطلاق صحیح نیست مگر چون سار و نه  
بهیئت دیگر نشسته باشند یکی در میان ایشان و همچنین نشیند همانوقت مکروه است و طریق مستکرانست  
و احتباء و حقه بکبر سرین نشستن و مرد و زانو استاده کردن و مرد و زانو را بر دوزانو حلقه کردن و یابکیا



۳۶

حلقه کردن چنانچه جامه از پس پشت آورده حلقه کند و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و آلش را بپوشید  
بدست مبارک خود میکردند و گاه پس بجامه نیز میگردند که اقالیشیخ عبدالحق فی شرح مشکوٰۃ و فی الحیث  
کان اکثر جلوس رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و آلهم بالا حباء کذا فی آداب الصیقهین  
و غیره من کتب السلوک و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال رایت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و آلهم یقبضون  
الکعبه بمحبیه بیدیه و رواه البخاری و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله تعالی علیه  
و آله و محمد و آلهم اذا جلس فی المسجد یحبب بیدیه رواه ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان و ابن حبان  
و عن جابر رضی الله عنهما قال رایت رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و محمد و آلهم یقبضون  
علی قدیمه رواه ابو داود و ترمذی و حاکم و ابی حاتم و ابی حاتم و ابی حاتم و ابی حاتم و ابی حاتم  
ریشه طوطی که از بافتن افروخته ماند و فی باب حفظ اللسان عن ابن حبان قال رایت ابان  
فوجدته فی المسجد وحده بمحبیه بکساء السود متکا الحیث رواه البیهقی و از آنست ذون سماع است که  
زنان را اجتناب کرده و نهی است اما قرفاء و بغم قاف و سکون را و هم در غم فاف و پس از آن صا  
هم در دود و محصوره هر دو اندک بفتح قاف و کراهه مع تثلیث الفاء و بغم قاف مع فتح فاف و کراهه  
بر صورتها محصوره نهاده که لغتوه من القاموس و معناه قیل و قفا و همان اجتناب است بیدین

و بس وقیل آن نشستن است بر کبیتین باین هیئت که بر دوزانو را بر زمین بند و شکم را بر دوزان چسباند و هر دو  
حلقه کند هر دو آرنج بر زمین بند و عن قیلة بنت مخزوم انهارت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم فی المسجد  
قاعاً القرفصاء قالت فلما رایت رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم المتخشیع اخرجت من القوف  
رواه ابو داود و اینچنینست در شام ترند نیز نیست و قیلة بفتح قاف و سکون یا و مثناة تخمینه بنت مخزوم  
و سکون خاء مع و بفتح راء و هم در آن ایام صغیره بود و آن محفوت در مسجد هیئت قرفصاء که هیئت جلوس نیست  
و اعراب نیز باین هیئت می نشینند نشسته بودند و مع دنگ تخشیع بودند پس لرزید از هیبت و ترس و خوف بچین  
خوف و این مطابق معنی اخیرست و جلوس دیگر قریب بعین قرفصاء نیز از اخفوت آمده است و عن ابی قتاده  
ان النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم کان اذا عرس بلیل اضطجع علی شقة الایمن و اذا عرس بلیل الصبح  
اضطج ذریعه و وضع راسه علی کفیه رواه فی شرح السنه و فی بعض النسخ علی کفه دیگر بداند و ثلث و آن و سایر آنرا  
سایه در حالت اضطجاع مکره نیست جائز است بیکراست و در شرح صغیر منیه المصلی لابراریم حلی گفته است هو الصبح  
لیکن این و قیست که چون مضطجع شد از جلوس مکره بود فی غینة المصلی و لا یلبس بالقلوة مضطجعا اذا فزع  
و درین آثاری فغینة ثلثة بعض الآیات و السور عند اخذ المضجع منها ما روی الترمذی عن شد ابن ابی قحافه  
رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ما یومی الی فرشته فیکرأ سورة من کتابه حین یأخذ مضجعه الا وکله



عزوجل بر ملاکای شیطان بود حتی بهت ای استیعظ مت بهت و نیز گفته و ضم الجلین لمراعاة التعظیم بحسب المكان  
 و حدیث مذکور در مسکوة نیز در دست و نیز در دست عن انس عن النبي صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه وسلم قال  
 من اراد ان ينال على مرثته فنام على مئنه ثم قرأ مائة قل هو الله احد اذا كان يوم القيمة يقول الرب تبارك و تعالی  
 یا عبدي ادخل علی مئینک الجنة برواه الرضی و قال بهذا حدیث عریب و الله اعلم بالقبور افضل بنعم و در بیان آنکه اموات  
 باحوال اعیان خبر دارند یانه و کلام ایشان می شنوند یانه و در بیان مسائل که باین تعلق دارند و بیان زیارة القبور  
 بدانکه شیخ عبد الحق دهلوی در باب حکم اناسیرو از شرح مشکو میگوید که اکثر فقهاء حنفیه بر آنند که میت کلام زندگانه را  
 نمی شنود و تفسیر نموده آنرا شیخ ابن الهم در فتح القدر شرح بدایه که اکثر فقهاء حنفیه قائل اند بعدم سماع میت و تفسیر  
 می آرند فقهاء در باب ایمان که اگر کسی سوگند خورد که بفلان کس تکلم کنم پس با وی کلام کرد بعد از مردن وی او  
 حاشا که گوید و نیز آنکه یمن منفقه میگوید در فی صورت مگر خطاب و آن صورت نه بند و مگر با کسیکه حیثیت و قابلیت  
 فهم دارد و میت فهم ندارد و سماع کلام ندارد و او قابل فهم و سماع نیست لقول تعالی و ما یستوی الایماء و الاغوات  
 ان الیسع من یش او و ما انت بسیع من فی القبور و لقول تعالی فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع الهمم اعداء الله و این  
 آیه مکرر آمده است و در سورة نمل انک لا تسمع الموتی بغیر فاء است و در سورة روم فانک لا تسمع الموتی بفاء و پس حق  
 سبحان و تعالی در این آیات کفار را بموت تشبیه داده و در عدم اسماع کلام مرثیه را از چنانچه تشبیه و ادایت از ابع چون

بکلام انتفاع نمیگیرند پس گویانی شنوند پس تشبیه و ادایت زرا بقوت پس عدم سماع موتی کلام احواء را ثابت

چون تشبیه اولی و اشهر میباشد در میگیرند و جو تشبیه از تشبیه و نیز میگویند که اجب این را بقبور تشبیه داده و

و لهذا این را بر دوگان حقیقی تشبیه نموده یا از قبیل ترشح است و مذابب عاشره در همین است و چون حدیث تعلم

انحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم بامقتولین از صفا دید و ترش در بوم بدو مخا طلبت او باین عبارت میسر

گفت چگونه شنواید انحضرت کلام خود را در دوگان از او حال آنکه حق بسیار و تعالی فرموده انک لا تسمع الموتی و انانت بمسمع

من فی القبور پس عاشره در سماع موتی کلام احواء را انکار نمود که اقال الشیخ ابن الهمام و لکن فی الموابب علی ما نقل

الشیخ عبد الحق منها بداند سائر علی امت از محدثین و صوفیین و باقی از فقهاء و برانند که در دوگان فهم و تمیز میدارند و

کلام زندگان می شنوند و حجتها و میگیرن را جواب میدهند و میگویند که منباء و مدار یحیی بر عفت نر بر شریع و لغت پس در

عرف و عادت چون در دوگان اهل خطا نیستند چه مکر خاموشی بر زبان دارند و جواب نمی دهند و مخاطب بایشان بخاطر عرف

و عادت چون مخاطب بجمادات است پس در صورت مذکوره که بالا ذکر شد حانت میگرد پس از اینجا عدم سماع اموات و عدم

فهم و تمیز ایشان ثابت میگردد و احتیاج بآیات مذکوره صحیح نیست چه در اینها عدم انتفاع کفار بکلام انحضرت صلی الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه و تشبیه داده آنرا بعد از انتفاع بکلام وی چه کفار کلام او می شنیدند چنانچه اموات می شنوند و عدم انتفاع

کفار بسبب مکر عفت برایشان نعم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم عرق و عدم انتفاع اموات بسبب غایت جهالت است

براه



اگرچه از ان ایشان را حشرت حاصل می شود که قال الله تعالی حتی اذا حضر احدکم الموت قال رب ارجعونی لعلی عمل  
 صالحی فیماترکت واجتهد وعاشته زبایات مذکوره خطاست ومع ذلک از عاشره در بعض مواضع کلامی آمده که  
 دلالت دارد بر رجوعش ازین عقیده منبأ این قالت کنت ادخل بیت الذی فیہ رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله  
 وجمہ وسلم والی واضع ثوبی واثول اغاسوزجی وای فلی دفن عمرض معی فوالله ما دخلته الا وانا مشدود  
 علی ثیابی حیاء من عمر واه احمد وعن ابن ابی ملیکة قال لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر رضی باطبیشتی وسمو رفع  
 فحالی ملک فدفن بها فلی قد مت عاشره انت قبر عبد الرحمن بن ابی بکر فقلت شعر وکن کنه مانی جزیفه  
 محبة ما من الله برحمتی قبل ان یقصد عا، فلما تفرقنا کاین وصالک، لطلول اجتماع لم نبت لیله معا، ثم قات  
 والله لو جهرتک ما دفنت الا حیث مت ولو شهدتک ما زرتک رواد الرندی وحبشیت بقم حاء همد وکون بنا  
 موده وکسرین مجو وشدید یا، موضعیت قریب بک مغطیه وجرری گفته وآن جلیست در اسفل مکروی  
 دویست مذکورین خوانند در ورثه برادر خود و در اصل این دویست از قصیده یحیی بن لویزه است که در ورثه برادر  
 مالک بن لویزه گفته بود و تسکنت اورا خالد بن ولید و خلافت ابی بکر صدیق رضی بکمت قول او وندمان  
 جزیفه ووزیم یعنی دو صاحب جزیفه بفتح جیم وکبر ذال معی وقل بقم جیم وفتح ذال نام پادشاست از باوستان  
 ین وحبیه بقم حاء هشت وصال وکبر حاء سابعها لن یقصد عا ای نن تیفرق ولام در قول طول بعین مع یا بعین بعد

۳۴۱  
قولها گوشه‌نگ ما ز رنگ یعنی اگر حاضر بودم وقت مردن تو اکنون ترا زیارت نکردم چه امهات المین

ماور نیستند زیارت قبور اقارب خویش و ازین حدیث معلوم شد که نقل میت از مکان بکمان دیگر نزد

عائشه رضی الله عنیه است و ازین بر دو حدیث معلوم شد که عائشه در رجوع کرده از قول خود قائل شده است

بسماع میت و فهم وی گذاشتن علی بن الحنفیة بد آن ای طالب هادق که اهل تحقیق برانند که سماع

بصیر و علیم در آن جن برزق نمیشد پس مادامکه زنده است در آن زمان بنیاد شنودانوار است

و جسم و حواس خمس آلات روح است پس مادامکه زنده است احتیاج آلات دارد و چون از جسم مفارقت

کرد احتیاجش بآلاتش نماند و بغیر جسم بنیاد شنودانوار نباشد اگر جسم گذاشته خاک گردد و روح

بچنان باقی میماند و پیش از جسم هم دانا و بنیاد شنود بود و لیکن حق سبحانه و تعالی از برای ابتداء

آن احوال را که پیش از جسم بروی جاری شده بودند از مینق و غیره از دلالت فراموش

گردانید تا ایمان بغیب واجب گردد کذا فی التتحقیق شرح الحامی و این مذکور بالا هم مذکور شد

و در حال اموات را علم و سمع و بصر میباشد و احادیث صحاح درین باب و از کتب و اقوال سلف

صالح مؤید اینست و منکرین مخطی است و احادیث دین باب بسیار در دست و اندکی در زن

و در کرمی آید فی حدیث صحیحین فی باب عذاب القبر ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه اهل



انه يسمع قرع نعالهم الحديث ونیز حدیث صحیحین بفتح در باب سماع الموق و اردست و آن در باب  
 اثره از مسکوة واقع است و آن حدیث در خطاب آنحضرت با قتلی صنادید قریش در یوم بدرست و شیخ  
 عبدالحی در شرحش گفته که در مواب لدینه ذکر کرده که در مغازی محب بن اسماعیل با سنا و جمید و احمد بن حنبل  
 نیز با سنا دحسن از عائشة نقل حدیث عر او کرده پس معلوم شد که عائشة رجوع کرده است از عقیده عدم سماع  
 موق چه عائشة در غزوة بدر حاضر نبوده و چون حدیث تکلم آنحضرت با قتلی کفر از صهی به کرام شنید رجوع کرد  
 و شیخ جلال الدین سیوطی رساله نوشته است در چهار مسئلہ یکی سماع المیت کلام الناس دوم مقرر الارواح  
 سیوم اجتماع الارواح و روتہ بعضهم بعضا چهارم عدم سوال المنکر و النکیر و شهید را و طفل را و در بر یک این  
 مسائل چند احادیث و آثار ذکر کرده و اندکی از متون احادیث مع حذف اسانید آنها از آن رساله درین محل  
 اندراج می کنم و عن عائشة رما قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما من رجل يزور قبر اخيه  
 ويحلب اللبن وسلم عليه الا استانس ورد عليه السلام حتى يقوم رواه ابن ابی الدنيا في كتاب القبور ما من احد يترقب  
 اخيه المؤمن كان يعرف في الدنيا فسلم عليه الا عوف و رد عليه السلام رواه ابن عبد البر في الاستذكار و التمهيد و محم  
 ابو محمد عبدالحی اذا مر الرجل بقبر من يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام و عوف و اذا مر بقبر من لا يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام  
 رواه ابن ابی الدنيا في كتاب القبور ان اعلمكم تعرف على اباكم و عشركم من الاموات فان كان خيرا ابشروا

وان كان غير ذلك قالوا اللهم لا تقسم حتى تهديهم كما به يتنا رواه احمد في مسنده ان اعمالك تعرض على عثمان ثمك واثابكم

في تبوهم فان كان غير الاستبشر وان كان غير ذلك قالوا اللهم انهم ان يعملوا بها عنتك رواه ابو داود والطحاوي

في مسنده تعرض اعمالك على المرق فان راو حسنا ورضا واستبشروا وان راو سوا قالوا اللهم راجع به رواه ابن

ابي الدنيا في كتاب المنايا تعرض الاعمال يوم الاثنين ويوم الخميس ولعل مراده على الله تعالى وتعرض على الانبياء

وعلى الاء والائمة يوم الجمعة فيفرون بحسناتهم وتزداد وجوههم بيضا واشراقا فاتقوا الله ولا تؤذوا موتاكم رواه

الحكم الترمذي في نوادر الاصول لا تقضوا موتاكم لسيئات اعمالك فانها تعرض على اولياءكم من اهل القبور رواه ابن

ابي الدنيا في كتاب المنايا ان الميت يعرف من يغسله ويحمله ويدفنه في قبره رواه الامام احمد في مسنده و

المروزي في الجنائز وابن ابي الدنيا وعينهم وروي الطبراني في الاوسط بمعناه واحاديث رزين قبيد بسيار انه

ومذنب حتى يحين سبت ويكره انك انچه حفيظ بعد سماع ميت وعدم فهم وتميز وي قابل انذاره ان عيظه معتز

وبعض روافض يخند انهم في اكثر معتز وبعض رافض منكر انهم من عذاب قبر وكونه ميت جمادست وحس وادراك

وسماع نذاره پس او را عذاب نباشد وحفيظ منكر انهم من سماع ميت وفهم وي مكيونيكه ميت اذن عالم

بغير سب واذن عالم با خبر سب وازين عالم اصم واكم واعى سب وازين عالم سميع وبصير ومتكلم سب وچون

عند السكرات مشا به ملائكه كند وازين عالم بي خبر نشود وازن آن مردم را نتوانند ديد ومع ذلك اذن عالم با خبر نشود



و راحت و الم می یابد پس بیست مانند جانشین پس فرق ظاهر شد میان مذهب ایشان و مذهب معتزله و  
 ذلک معتزله در فروع فقه خفیه اند و لیکن در بنیامراد از اکثر خفیه غیر معتزله اند و بیاید دانست که بعضی  
 خفیه بجایاتی تحقیقی مرستت را قائل شده اند و این قول در بعضی رسائل فارسیه یافته می شود در تحفه نصاب  
 گفته مهر و در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما، این قول غیر صحیح است و مذهب صحیح آنست که حیاتی  
 حقیقی مانند حیاتی زندگان مرانبیاء راست علیهم السلام و حیاتی معنوی مرادلیاء و شهداء راست و امامان  
 مردم را بعد از مردن حیاتی نمیشد بکبر نفخه ثابته و آن حیاتی نه بعضی علم روح و سماع و نیست و آن حیاتی من  
 کل الوجوه مانند حیاتی دنیا و نیست و ز من کل الوجوه مانند حیاتی اخروی است بلکه بعضی وجوه چون حیاتی  
 دنیا و نیست و بعضی وجوه چون حیوت اخروی است و بعضی وجوه از پروردگار و علی حده است و حیاتی  
 حقیقی بعد از مردن مرانبیاء و او حیاتی معنوی بعد از مردن مرادلیاء و او شهداء و از مذهب اکثر محدثین و اکثر مشهورین  
 است اما حیاتی انبیاء پس آن بعضی احادیث ثابت شده است قال فی عدة الخلیل ان الانبیاء احياء فی قبورهم  
 فوصف النبوة باق للحیة الروح معا وقال السیوطی فی الامم و فرقة و لا يجوز للمفسر اكل متیة بنی لازم حی و دنیا  
 فی قبره یصلی باذن و اقامه و لهذا قيل لا عدة علی رءوسهم و کذا الانبیاء علیهم الصلوة والسلام قال الشيخ عبدالحق فی شرح  
 الشکوة فی باب الاسراء الانبیاء احياء حقیقة یا یقیناً الدنیا و یتفق فی رتبها کما یصح الجاران بعض الاحادیث

٢٤٥  
يدل على ان الانبياء عليهم السلام احياء في قبورهم مشغولون بعبادة ربهم وفي عدة الخليل وروى البيهقي

وغيره من حديث النس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم قال الانبياء احياء في قبور

هم يصلون ولا تشهد في الصحيح منها قوله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم مرت بموس وهو قائم يصلي

في قبره الى اخره قال وقال الشيخ عبد الحق الديلمي قدس سره في كتابه المسبغ في المرام في فضل الصلوة على

سيد الانام عن ابى الدرداء قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اكثروا الصلوة على

يوم الجمعة فانه يوم مشهود تشهد الملائكة وان احد يصلي على ائمة عرضت على صلوة حين يفرغ منها قالت

وبعد الموت قال وبعد الموت ان الله عز وجل على الارض اجساد الانبياء فنبت الله حتى يرتقى وفي الشامل الحمد

عن الموابب اللدنية حكى ابن زبابة وابن التيجان ان الاذان ركعت في ايام الحرة ثلثة ايام وخرج الناس

وسعيد بن المسيب في المسجدة قال سعيد فاستوحشت فدنوت الى القبر الشريف فلما حضرت الظهر سمعت الاذان في

القبر ثم سمعت لكل صلوة حق صحت ثلاث ليال ورجع الناس وعاد المؤذنون فسمعت اذانهم كي سمعت الاذان

في قبر النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم انبت وفي كرامات المشكوة عن سعيد بن عبد العزيز قال لما كان

يوم الحرة لم يؤذن في مسجدة النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ثلاثا ولم يقيم ولم يبرج سعيد بن المسيب

المسجدة وكان لا يعرف وقت الصلوة الا بصحبة يسمعها من قبر النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم روى

الداري



الداری و سیمه آواز آهسته و در آمیخته که اکثر او فهمیده نشود و این همه اذان بود بقرینه  
 وقت صلوة و در حدیث سابق اذان هیچ وارد است و سعید بن مسیب از اکابر تابعین<sup>ست</sup>  
 و یوم الحرة روز قاراج کردن یزید بن معاویه مدینه منوره را و تاخت نمودن و خراب ساختن آنرا  
 و این احادیث دلالت دارد بر دایة انبیاء علیهم السلام و آنچه پیش ازین ذکر شد که اکثر  
 حق انبیاء اند پس ازین معلوم شد که بعضی برخلاف آن رفته اند و لیکن از کتب دیگر  
 معلوم می شود که درین هیچ اختلافی نیست بلکه اجماع امت بر حیات انبیاء منعقد شده است  
 و در مجمع البحار گفته و اجموعا علی ان الانیاء احياء فی قبورهم و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ  
 گفته الانیاء حقیقه بالحیوة الدنیویة اتفاقا و در شامیل محمدی گفته ان الانیاء لایبسی  
 اجسام و لا تأکل لحوم الارض و لا السباع و لا خلا فیہ بینهم و هم احياء فی قبورهم انهم  
 حاصله اما در حدیث ابی هریره خبری وارد است که دلالت دارد بر خلاف حیات انبیاء و آن  
 اینست قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم ما من احدکم یسلم علیی الا رد الله<sup>علی</sup>  
 روحی حق اردد علیه السلام رواه ابو داود و البیهقی فی الدعوات البکیر جوابش می دهند که مراد از  
 عود روح اینها افاقت و توجست از استغراق بنده ملکوت و استلزام ذی باری است حق بسوی

عالم ملک چه انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام یکبار کجب حیرت عادت مگر حشیده اند کل نفس ذالقه  
 الموت بعد از آن ارواح در اجساد ایشان نمود کرده اند پس آن حیاتی مانند این حیاتی است  
 در حق خوردن و آشامیدن و لیکن این بر خوردن موقوف نیست و آن موقوف نیست و این را  
 اراض و علل لاحق میگرد و آنرا نه و نیز مانند این حیات است در حق عبادت مگر آنکه هیچ عبادت  
 برایشان واجب نیست و ایشان همه انواع عبادت از نماز و روزه و حج و غیره بجائی می آرند  
 از جهت آنکه ایشان بعبادت حق و در روز قیامت آن عبادت را مانند عبادتیکه در دنیا کرده  
 پیش از مرگ دریا بند پس مناسبت ایشان بموت منقطع نمی شوند و لیکن آن حیاتی اگر چه مانند حیاتی  
 دنیا ویرست بچشم سر دیده نمی شود اگر قبر پیغمبری برکشند حیاتیست شده نتوانند کرد لهذا  
 جلال الدین سیوطی در نمونه الحبيب گفته و لا يجوز للمصطفى اكل ميتة بني خنانچه گذشت چه بنظر  
 ظاهر حس میست و حقیقت آن حیاتی بر ارباب محاشف مشکوف می گردد و غیر ایشان معلوم نمکند مگر  
 بمشایه آن حیاتی از عالم است نه از بی عالم پس هر چه از آن عالم است دیده نشود در بی عالم مگر مثال اگر قبر  
 پیغمبر کشایم انعامش نه بینیم و اگر قبر مغرب برکشایم عذایش و مارا و گزند مهانه بینیم مگر مثال و چون  
 خواب از عالم مثالست پس رویت انبیاء در خواب درست شد و تفصیل این مسأله در بیان عالم مثال

در بیان



و در بیان رویاء واقع و مکاشف گزشت دیگر بدانکه ارواح انبیاء بعد از فردن با جن  
 ایشان ملازم نمی مانند بلکه گاهی اندر اجسام ایشان می آیند چون می خواهند که عبادت حق  
 بجاء آورند پس اندر اجسام ایشان می آیند پس عبادت حق با روح مع اجسام بجائی می آرند  
 گاهی از اجسام ایشان انداخته می گیرند پس بصورت جسم ایشان یا بصورت دیگر متکلم می شوند  
 و در جهات سیر میکنند و میخورند و می آشامند از بهشت و می در آیند در قنادیک که تحت العرش  
 آویخته شده اند از بهر ایشان و این در تناسخ است بکدامین کماست چه تناسخ انتقال روح است  
 از جسمی دیگر و اینجای جسم دیگر که صورت طریقت عین روح است که بصورت طریقه متصل شده است  
 و احادیث که در باب دخول ارواح در اجواف طیور آمده اند همه ما و انند باین معنی که اکنون  
 ذکر شده که اقال شیخ عبدالحق فی شرح المشکوٰۃ فی کتاب الجہنم و این معنی هیچ بعد نیست چنان  
 معنی از ارباب فناء در دنیایم جائز است پس از انبیاء بعد از رحلت از در قنادیک جبرائیل  
 و در عین الحیات آورده قال العلّامة القیصری مدسره النفوس الانیسیة الکامدة ایضا یتکلن  
 بغیر اشغالهم المحسوسه لقوة انسلاخهم عن ابدانهم و کذا بعد انتقایهم من الدینا ایضا لازیدا و ملک القوة  
 بارتفاع المانع البدنی فلهم الدخول فی العوالم الملكوتية کلها که دخول الملائکة فی هذا العالم و التکلم

باشد حال بعد از اخوه شرح ان مقام در بیان احوال طائفه اویسیه گذشت دیگر بدانند قوه انفس  
 روح از بدن با یغنی که اکنون مذکور شد در در آخره نخواهد بود پس حیاتی انبیاء علیهم الصلو  
 والسلام در میان موت و قیامت از حیاتی اخروی ممتاز شد باین وجه و در دهم الکیس گفته و همچنین  
 در عقیده معینه گفته اما ارواح الانبیاء علیهم الصلو والسلام فینخرجن من اجسام فیقرن فی مثل  
 صورتهن من المشرق و الکافور و تكون فی الجنة و تاكل و تنعم و تادی باللیل الی قناییل معلقة بالعرش  
 پس از این عبارة معلوم شد که شکل ارواح انبیاء بصورت اجسام ایشان از مشرق کافوری باشد  
 باشد حال بطور و هو الصحیح ان الله تعالی اکنون بدانند جماعتی از علمای بر آنند که شهداء و اولیاء الله  
 بعد از رحلت ایشان از در دیار نرند میگردند مانند زندگانی انبیاء پس در بقور ایشان بعد از حق  
 مشغول میباشند مانند انبیاء و ارواح ایشان در اجواف بطور سبزی در آیند و در جنت سیر می کنند و  
 می خورند و می آش میزند از جنت و در شب در قناییل تحت العرش معلی اند می مانند قال الله تعالی  
 لا تقولوا الم یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تعلمون ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل  
 اموات بل احياء عند ربهم یرزقون فحينئذ لا تلهی و گویند که ظاهراً نفس در مقتولین بسبب کفر است  
 و آن در گریزه است از روی آتش را نفس مقتولین بسبب جبار که بتبع محبت فناء گشته اند  
 قال الله تعالی





عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ وَالَّتِي بَيْنَ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رِزْقُونَ وَحِينَ الْآيَةِ قَالَ  
 إِنَّا قَدْ سَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ لَعَنَ سَائِدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ قَوْلِهِ قَدْ سَأَلْنَا  
 أَرَادَهُمْ فِي أَجْزَائِهِمْ خَفَرَهُمَا قَدْ مَلَكَ بِالْعُشْرِ تَسْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ تَأْوِي إِلَى اللَّهِ  
 الْقَضَائِلُ مَا طَلَعَ إِلَيْهِمْ رَّبُّهُمْ أَطْلَعَهُ فَقَالَ هَلْ تَسْتَهْتُونَ شَيْئًا قَالُوا بَلَى شَيْءٌ نَسْتَهْتِي وَنَحْنُ نَسْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ  
 شَيْئًا نَفْعَلُ ذَلِكَ بِهَمِّ ثَلَاثِ مَرَّاتٍ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُمْ لَنْ يَتْرَكُوا مِنْ أَنْ يَسْأَلُوا قَالُوا يَا رَبِّ زَيْدٌ أَنْ تَرُدَّ أَرَادَهُمَا  
 فِي أَجْزَائِهِمَا حَتَّى تَقْتُلَ فِي سَبِيلِكَ مَرَّةً أُخْرَى فَلَمَّا رَأَى أَنْ لَيْسَ لَهُمْ حَاجَةٌ تَرَكُوا رَوَاهُ مُسْلِمٌ وَقَوْلُهُ زَيْدٌ أَنْ  
 تَرُدَّ أَرَادَهُمَا فِي أَجْزَائِهِمَا دَلَالَتُهَا دَرَجَةُ حَيَاتِي حَقِيقَتِي مُرْتَدًّا رَوَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ رَفَعَهُ قَالَ ابْنُ رِجَالٍ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ إِنَّهُ لَمَّا أُصِيبَ أَحْوَاكُمُ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ أَرَادَهُمْ فِي حَوْفِ  
 خَفَرِ تَرَدُّدِهِمَا الْجَنَّةَ تَأْكُلُ مِنْ ثَمَرَاتِهَا وَتَأْوِي إِلَى قَضَائِلِ مِنْ ذَهَبٍ مَعْلُوقَةٍ فِي ظِلِّ الْعُشْرِ فَلَمَّا وَجَدُوا طَيْبَ  
 مَا كَلِمَتِهِمْ وَشَبَّهَهُمْ وَمَقْبَلَتِهِمْ قَالُوا مَنْ يَبْلُغُ أَحْوَاكُنَا عَنَّا إِنَّا أَهْلُ الْجَنَّةِ لَمَّا يَرْتَدُّونَ إِلَى الْجَنَّةِ أَيْ لَمَّا  
 يَنْفِرُونَ مِنْهَا وَلَا يَكُونُوا عِنْدَ الْحَرْبِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَا أُبَلِّغُكُمْ عَنْكُمْ فَأَتَرَلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ قَتَلُوا فِي  
 سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ أَمْوَالَهُمْ  
 دَلِيلُ رُشْدٍ بَرِّيَّاتٍ مَعْنَوِيَّةٍ مُرْتَدًّا رَوَاهُ ابْنُ هُرَيْرٍ وَحَدِيثُ دَرَابِجِ جِهَادٍ مُسْكُوَّةٍ سَبَّ وَأَكْلٍ وَشَرِّ قَوْلٍ



۳۵۲  
 و راحت بی حیاتی حقیقی یا معنوی صورت نه بندد شیخ جلال الدین سیوطی قدس در است  
 الارواح چند احادیث مع الاساسیند ذکر کرده و اندکی از آن مع حذف اسانید ذکر کرده است  
 پس بدانکه در حدیث صحیح مسلم و غیره آمده ارواح الشهداء عند الدین حواصل طریقه تسبیح فی  
 انهار الجنة حيث شاءت ثم تاوی الاقنایل تحت العرش و فی حدیث احمد و ابی داود و ابی  
 و غیرهم بسند صحیح حول احد ارواحهم فی اجواف طریقه ترند انهار الجنة و تا کل من اثمرا تاوی  
 الاقنایل من ذنب فی ظل العرش و فی حدیث احمد و عبد بن حمید و الطبرانی الشیخاء علی باری  
 نهر باب الجنة فی قبة خضر یخرج الیهم زرقهم من الجنة غدوة و عشیة و اینهم احادیث رفوعه  
 و دیگر احادیث رفوعه و موقوفه نیز در آن رتاس است و بعضی احادیث در مشکوٰه هم برین معنوی  
 وارد است و حواصل جمع حوصله است و آن پرده بایرک است و پیش سینۀ رخسان که در آن را  
 و سنگین میماند پس از آن در شکنند رود و بهم خورد و طراسم حبس است و متفکرت معنی جمع را  
 و همچنین نهر لهذا افتافت باری بسوی نهر درست آمد اعین در خنده نهر و میگویند که طاف  
 تناسخ باین احادیث تسکین گیرند بر اثبات تسبیح و تسکین باطل است چه بودن ارواح این  
 در حواصل ظهور حجت مانند بودن جوهر و در و اید است در رضا دینی نه مانند بودن روح در جسم

برحق سبحانه و تعالی آن طهور و زار و اوج ایشان را چون مرکب گردانیده پس میگردانند و یک  
مرکب خفوار را که خواهد وی خورد و از بهشت هر چه خواهد اگر چه خورنده و در ظاهر آن پرنده  
و قیل و اراج ایشان با شکل طهور بر شکل میشوند و این توجیه منافی ظاهر حدیث چو در  
فی اجواف طهر و در دست و نسخ انتقال روح بیدن دیگر و تقوف وی و بدن دیگر مانند  
تقوف وی در بدن اول و آن اینجا موجود نیست یعنی در شرح مشکوٰۃ در اینجا گفته  
که آن طهور بر صفات انسانی میباشند نه بر صفات طهریه اگر چه صور آنها طهریه میدارند پس چون شهداء  
حیاتی حقیقی ندارند زنان ایشان بعد از عدت موت بر سایر مؤمنین حلال کردند تا بزرگان ایشان  
نکاح کنند بخلاف از و اوج انبیاء که مر و آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده است حرمت نکاح مجاهدین  
على القاعین کمره امهاتهم مقصود از آن میباشد در احتیاط از مخالطه با زنان مجاهدین تا چون مجاهدین  
بچهاروند قاعدان از مخالطه با زنان مجاهدان بازمانند نه حرمت بریده مراد است که افعال آن  
و آنچه عوام نقل میکنند که از بعضی شهداء بعد از شهادت ریش را حلق کرده بودند و از بعضی  
شهداء علاوه بر آن شیشه شده است نزد اهل شرع کذب بخت و اقراء محض و اما از و اوج سایر مؤمنین  
مطیعین در ریف جنب میباشند و در بهشت نظیر میکنند و لیکن نمی خورند و تمتع نمی کنند که از فی القیقه



المعینة ودرهم الکیس وفي الحديث ان نسمة المؤمن اى روحها تُعلّق فی شجر الجنة حتى  
 يرجو الله تعالى جسده يوم یبعثه رواه مالک فی الموطاء واحمد فی مسنده عن الترمذی عن  
 مالک والنسائی وغيره ورواه الطبرانی بمعناه فی المعجم الکبیر بسند حسن وفي الحديث ان نسمة  
 المؤمن تسرح فی الجنة حيث شاءت رواه البيهقي فی البعث والطبرانی وفي الحديث ارواح  
 المؤمنين فی طیر خضر تسرح فی الجنة حيث شاءت رواه الطبرانی وتسرح بمرکبها کذا ثبت  
 بسور را وچریدن وازینجا اکل وشمع ایشان معلوم شده وایضا فی الحديث ان ارواح المؤمنین  
 فی السما البقیة ینظرون الی منازلهم فی الجنة رواه ابو نعیم واینها احادیث مرفوعة بانیها  
 در رت سیوطی مطهر است و دیگر احادیث موقوفه نیز آورده و در بعضی احادیث موقوفه  
 تا کل من ثمار الجنة نیز وارد شده است و شاید که مراد از ارواح المؤمنین آنجا ارواح شهیدان  
 و اولیاء باشد و در بعضی روایات آمده و ارواح المؤمنین تختم بالجانبية و در بعضی دیگر  
 آمده ان الله تعالى فی السما الرابعة دار ايقال لها البیضاء وجمع فیها ارواح المؤمنین واینها  
 احادیث در تعیین مقامات و قرارگاه ارواح مطیعین مؤمنین وارد شده است و غایب نجباء  
 معی و باء موحدة ناقص و مهور و دو آمده بفارسی خم یعنی خنور کلان تر و نیز در حدیث مرفوع

روایت کرده است آنرا یحیی در دلائل نبوة وابن ابی حاتم وابن مردويه و غیرات نقل کرده

که مقر ارواح مؤمنین علیون است و آن در عرف بچند معنی آمده کتاب اعمال الصالحین و این پنج

مردانیت و برچ فوق سماء سابع از کرسی و جنات تا فوق العرش همه علیون است و بعضی غرات

جنت نیز آمده است کذا فی شرح مشکوة و اما ارواح عصاة مؤمنین در میان زمین و آسمان در هوا

شرح

یباشند چنانچه در درم الکلیس و عقیده معینیه وارد است و شیخ جلال الدین سیوطی در رساله ارواح

و ذکر ارواح عصاة المؤمنین علاحدہ نیاموده است و اما ارواح کفار و منافقین در اجواف طیور است داخل می

شوند و در سجین می مانند و بحین در تحت زمین بقسمت کذا فی درم الکلیس و العقیده المعینیه و کذا فی

حدیث البیهقی و الطبرانی و ایضا فی حدیث آخر للطبرانی و حدیث آخر لابن ابی حاتم و ابن مردويه ولیکن

تعیین مکان سجین تحت الارض السابعة درین احادیث نیامده و در عقیده معینیه و درم الکلیس آمده

و قال علی ابن ابیطالب و ابن عباس رضی الله عنهما بقعة فی الارض الی الله تعالى و اذ یقال لبربرون فیه

ارواح الکفار رواه ابن ابی الدینا و عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال ارواح الکفار یجمعون ببربرون بحفروت

و در قراح گفته ببربرون بفتح تین جائیست بحفروت و یقال ببربرون بالف و حفروت نام شهر است بمن

بید است ساکنان آن شهر و اما ارواح اطفال المؤمنین پس ذکر آنها در عقیده معینیه و درم الکلیس آمده است

و این



و در حدیث ابی هریره که روایت کرده است آنرا احمد بن حنبل و حاکم و بیهقی و ابوداود و غیرهم آورده  
 ارواح اولاد المؤمنین فی جبل فی الجنة یکفهم ابراهیم و سارة حتى یرد هم الی اباهم یوم القیة و بیهقی  
 از ابن عباس آورده آن ارواح اطفال المسلمین فی عصافیر فی الجنة و این احادیث همه تباهها  
 و اسانید در رسا سیوطی است و سبب این تطویل و اطناب در اینجا آن بود که تا معلوم نشود که قول ایشان  
 که گفته اند در گور باشد زندگی چون زندگی امروز ما باطل است مگر در حق انبیاء و کراتین بحیاتی حقیقی  
 زنده اند و اولیاء و شهداء زنده اند بحیاتی معنوی چنانچه گذشت و باقی مردم بعد از مردن پیش از  
 قیامت حیاتی ندارند اگرچه ارواح ایشان علم و شعور و رویت و سماع دارند چنانچه گذشت و بعضی  
 اشکال ده اند که اگر حیاتی ثابت ندارند مؤمنین مطیعین را و مؤمنین را و مکارمین را پس  
 تنعم و راحت و سوال و جواب منکر و نیک و عذاب البقره که مخصوص قاطعه ثابت شده است چگونه بحیاتیات  
 ثابت گردد و دیگر آن جواب دادند که حق بشما و تعالی قدر است که حجت را و شجره را نوعی از حیاتی بخشد تا  
 بدان حیاتی الم و برنج و التند از در راحت با شیا و که سبب برنج و راحت آنهاست بحال آنها دریا بند  
 و این هیچ بعید و محال نیست به نسبت قدرت حق بشما و تعالی و عرف و عادت را و در سر این مذهب الهیه  
 هیچ اعتبار نیست نمی بینید که هر موجود بحال خود حیاتی دارد و بدان حیاتی پروردگار خود را می شناسد

و تسبیح میگوید تسبیح السموات السبع والارض ومن منهن وان من شیئ الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون

تسبیحهم الآیه و این مقدمه در بیان نفس طبیعی و نفس نباتی روشن تر نوشته شده است پس چرا بنده

نباشد که حق بشما و تقای میت را بغیر اعاده روح در جسدش نوعی از حیات بخشد تا بدان حیات تکلمها

منکر و نیکر کند و رنج و راحت گوارا در آن کند و با حدیث صحاح ثابت شده است که احوال اهل القبور جمع

حیوانات سوئی ثقلین پیدا می شود یا می باشد و این معنی این غیر ثقلین می شوند و اینهمه ثابت و حقیقت

و ایمان بدان واجب است و انکار آن معنی بسوء کفر است آمنا و صدقنا بما قال الله و بما قال رسول الله ما

اراد الله و اراد رسوله و لکن این زندگانی که بدان رنج و راحت آنجهانی دریا بند در حقیقت محاسن

نه حیات و مقصود ما زندگانی حقیقی است که انبیاء علیهم السلام دارند تا بدان عبادت حق بجا آورند

و زندگانی معنوی که اولیاء و شهداء دارند تا بدان لذات جنت و تنعمات آن دریا بند و تیر کراویا

اینجا بولایت عامه مراد باشد تا همه مومنین مطیعین را تملک باشد پس هر مومنین مطیعین از اولیاء

بولایت خواهد و شهداء و سایر اهل عت بجای معنوی فائز باشند و بطعام جنت نفع گیرند و بعضی

احادیث نیز باین مضمون آمده چنانچه در رس سیه طی دارد اگر چه در احادیث دیگر عقیده معینید و در بعضی

علا آن وارد است پس حیات حقیقی و حیات معنوی بر معنی مذکوره در عصاه مومنین را و کافران را نمی باشد



اگر چه حیاتی بنوع دیگر که آن غیر خداوند تعالی و رسول وی ندانند میدارند و آن حیاتی به نسبت  
 حیاتی دنیاوی و اخروی و به نسبت حیاتی انبیاء و اولیاء عین ماست زحیات اما سخن در کیفیت  
 عذاب گور که آن مرتن را و خاکتن راست و یا مروج راست و یا مردود را معاً در یکی است و یا خاکتن را  
 در گور و روح را در بجهنم یا در بر سهوا و همچنین راحت گور مرتن راست و یا مروج راست  
 یا مردود راست و همچنین سخن در چگونگی میت عند سوال منکر و نیکر که روح در تنش عود می کند یا  
 نمیکند یا روح در دهنش حلولی کند یا بمقابسش می آید بسیار در از است در علم کلام و شروح کتب  
 حدیث مذکور است و جامع و محیط تر است در ین باب کتاب تعلیقات عند التثبیت للشیخ جلال الدین  
 السیوطی قدس سره و شرحش و بعضی رسائل دیگر که در احوال اهل القبور نوشته اند آنجا باید دید  
 اکنون بدان ابطال بصادق که آنانکه منکر سماع میت و فهم وی اند میگویند که استغاثت و استمداد  
 باهل القبور در امور بیفایده است و بیچ سود نمی دهد و بعضی دیگر آن بمتابعت ایشان هم انکار اینکار نمی کنند  
 مگر استمداد بقبور انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام مفید گویند و بس و نزد محققین از محدثین و شیخ  
 صوفیانی استمداد بقبور علماء و صلحاء و عرفاء و اقیاء و عباد و زهاد از اهل صفا و یراق اجابت است  
 و توسل با ارواح ایشان موجب حصول مراد است و شاید برین مدعا بجز بر است و شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ

در باب زیارة القبور و در باب اسراء این مقدمه را بحقیق تمام اثبات نموده و روشن تر نوشت  
 و اندکی از آن در اینجا نوشته خواهد شد بدان ایطاب حادث که هر کس بوی در دنیا استمدادگرند می شود  
 و سبب دعا باشد و بر همان حال از دار فناء بسوی دار بقاء رحلت نموده بود بعد از مردن هم بوی استمداد  
 گرفته می شود چه هر راحی بسوی و تعالی تعریف در کوان داده بود آن تعریف بعد از مردنش زیاده تر  
 می گردد و صرح به المشایخ الفیثی کتبیم چه این تعریف مروج راست و قوت روح بعد از ارتفاع مانع بینی  
 زیاده تر می گردد و دیگر آنکه این همه نوعی از کرامات اولیاء است و کرامات در پرده حالت یک نیست چه  
 فاعل و جاعل کرامات و معجزات خداوند تعالی کسی نباشد و نسبت آن بسوی بنده مجاز است و آن نه مانند سزا  
 افعال اختیاریه است که خالق الافعال حق باشد و کاسب آنها بنده بود بلکه بنده را در اینجا نسبت تابع  
 الموتیم ممکن است بجا کسب کرامات و معجزات و سائر حواری نیز محض است بر دست بنده بعد از ارادت  
 بنده یا بغیر ارادت وی بر نشان لایح جایی مانده که برداشتن آنرا از جایی بجایی دیگر بعد از خواهش می یابند  
 و در بیان طائفه اولیه گذشت که ارواح مکمل قبل وجود اجناس این و بعد از تفاوت از اجناس این با شکل  
 مختلفه شکل گرفته در بی عالم می آیند و بنده گان حق را فرمان حق مددگاری در کار می کنند و اثر طابین می  
 و در بیان ارتباط پیر نیز مناسب این محل گذشت است آنگی باز باید دید و قیوض قدسیه که از تعزات ارواح پاک



برضائاً طالبین صادقین نزد می کنند آنها را بیستم شهودت هده می کنند و نفیاً تر حائنه  
 که از طراز نبوت در مقامات قلوب اهل مقامات و حالات می رسد و رواج آن از آن قلوب  
 بر برائی و لئها ساکنین سائرین زائرین مرقدائی ارباب القلوب می وزد آنها را بعین الیقین  
 معائنه می کنند و کلام مشایخ ذکر کتب ایشان گوایی میدید بر تعریف اولیاء در اقامت در حین  
 حیات و بعد المات الیوم القیامه و این امر نزد این طائفه اظهر من الشمس پس انکار دیگران  
 مفید نیست اگر هیز انکار لذت جماع کند باکی نیست اگر کور ماده زاده منکر الوان جهانی گردد  
 حریری نذیر و شیخ عبدالحی در شرح مشکوٰۃ فرموده که امام شافعی صاحب مذهب بی فریاد که قبر موسی  
 کاظم تریاق مجربست مراجعت دعا را و یکی از مشایخ عظام گفته که دیدم چهار کس را از مشایخ که  
 تعرف میکنند در قبور خود مانند تعرف ایشان در حال حیات ایشان یا بیشتر از آن یکی شیخ معروف  
 کرخی دوم شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر است و گفته که حیرانجام را ندیدست بلکه هر که بتجرب و ایمان  
 دید و می یافتست او همانقدر بیان نموده و دو کس دیگر ذکر نموده و در تکمیل الایمان نیز چهار گفته و  
 دو کس منکر ذکر کرده بوده گفته که دو کس دیگر است از اولیاء و نام سبزه و در حاشیه شرح مشکوٰۃ  
 نوشته اند که آن دو کس یکی عقیل منجی دوم شیخ حیات حلالی و نیز در شرح مشکوٰۃ فرموده که سید احمد

بن زروق که از اعظم فقهاء و از اکابر شیخ دین حضرت گفته که روزی شیخ ابوالعباس خفصی از من  
پرسید که امداد حق اقویست یا امداد میت من گفتم قومی گویند که امداد حق اقویست و من میگویم که امداد  
اقویست گفت نعم امداد میت قویترست از امداد حق چه میت در طلب قریب است و در حفر است  
و آنچه از این طائف در معنی تجربه نقل آن بشیوه پیوسته بسیار از آنست که در قید قلم محصور و منحصر شده  
و فی الحقیقه جاء فی الحدیث اذا حکمت فی الامور فاستعینوا فی القبور دیگر بدانند در زیارة القبور فوائد بسیار  
در چه بنیت میت خوانده شود ثواب آن بهوی می رسد اگر چه قبرش بر چند مراحل باشد اگر چه  
قاری در مشرق بود و قبر در مغرب و لیکن در زیارت قبور فوائد زائر راست چون تبت  
قلب و صفاء آن و تذکر موت و اسوال آخرت و اینقدر در زیارت قبور عامه المسلمین  
حاصل می شود مرزا ارین صادقین مدبرین را در عاقبت امور خود فی زاد المسلمین  
ناقل عن زاد البلیب و فیروز شاهی فی الحدیث جلاء القلوب زیارة القبور و فی  
الحدیث افضل الذکر فی الدنیا و ذکر الموت و فی دستور القضاة فی الحدیث روی  
ان رجلا جاء الی النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم و سئله تسوة قلبه  
فقال الی النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم اطلع فی القبور و اعتبر بالنشور و عن ابن



مسعودان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله و صحبه وسلم قال کنت هیثم عن زیارة القبور فرز ورو  
 فانهما تترید فی الدینا و تذکر الاخرة رواه ابن ماجه دیگر بدان ایتالب صادق که در علم کلام  
 ثابت شده است که هر که دعوا علم غیب کنیز یا اعتقاد دارد که فلان علم غیب می داند او کارگرد  
 لغو و بابلد منها و این عقیده در علم کلام و فقه ثابت و مقرر است و اجماع امت بر آن منعقد شده  
 و انصوص قرآینه و نبویه بدان ناطق اند قال الله تعالی فی کتابه لرسوله قل لا امکن لنفسی نقفا  
 ولا فرالا ماشاء الله ولو کنت اعلم الغیب لا سکرث من الخیر و ما مسنی السوء الآیة و قال  
 ایضا قل لا اقول لکم عنیدی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک الآیة و قال فی  
 کتابه حاکما عن رسوله نوح و لا اقول لکم عنیدی خزائن الله ولا اعلم الغیب الآیة و قال ایضا و عنده  
 مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و قال ایضا قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و احادیث  
 درین باب بسیار است و نیز احادیث در کفر ندعی علم غیب و در کفر معتقد علم غیب بر غیر حق را ورود  
 یافته اند پس علم غیب خاص حق سبحا و تعالی است و در عقاید سینه و فتاوی برهنه گفته که اگر کسی با  
 زنی نخاح میکند و شهود حاضر نباشند پرس گفت که خدا و رسول را و فرشتگان را برین نخاح گواه کردم  
 کارگرد لغو و بابلد من و نک زیر که اعتقاد آن دارد که بنی و فرشته علم غیب میدانند و اگر گوید که فرشتگان

دست راست و دست چپ را گویا کردم کافر گردد زیر آنکه و ششگان دست راست و دست چپ از دنیا

نی شوند و این حاصل کلام عقاید سینه و فتاوی بر هفت پس آنکه اندر مناجات بابنیا و اولیا و

خطاب می کنند چنانچه بعد مسافت بعیده می گویند یا حبیب الله خداییدي المدد یا شیخ عبد القادر

الغیاث یا شیخ معروف و اعتقاد قائل آن بود که منی طب این خطاب می شنود با وجود آنکه قبر منی

از قائل بسیار دور است بر چند مراحل پس این قائل که در مناجات و سوال حاجات خود میخواند میداند

که منی طب علم نمیدارد لهذا ندانم می شنود کاگر گردد و بسیاری از گدایان درین مغالطه کافر شده

و اگر از آن مردم که ادعای فضیلت دارند هم ازین مثل غافل اند و دیگر بدانند چون این عقیده

ندارد بلکه دانند که حق سبحانه و تعالی این خطاب را بمنی طب میرساند و این مناجات و استغاثت

را از من بویی می شنوند این عقیده درست است و حق و سبحانه و تعالی آواز او را بمنی طب رساند

بقدرت کامل خویش و این بر نسبت قدرت حق هیچ بعیدیت و یا فرشتگان سیاحین نقل آن

کلام بآن منی طب نشاء بفرمان حق و این معنی را شما حدیث از آن جمله یکی حدیث عثمان بن حنیف

است که روایت کرده است آنرا این ماجه و ترجمه و در آن این دعاء آمده اللهم انی اسئلك التوجه

الیک بیسک محمد بنی الرحه یا محمد بنی التوجه بک الی یری ال اخره و تمام حدیث در فضل و افضل صلوات گذشت

الکامل

الطاهر ان العالمی و الام  
سعد ان النبی طبع علم الغیب  
بل یعتقد ان کرامات الاولیاء حق  
منه العباد فذکرک یصح ان یتحقق  
و یصح ان یسمع من الله البعید یتحقق  
الولی بقاء الی سماع ولی غیر و یزید  
ندو و وقت الحظیة فی الدنیا و الباری  
الجلیل بسماع و سماع یتجدد کرامات  
الذکر و البعید و سماع من جبر اکرامات  
لا یسمع علم الغیب الخفیة و حد و قد تقر  
من دلائله الولی لا تزول الموت بل یرید  
من الجانب الاخرین فلا  
بیعد ان یسمع الولی من الله البعید یزید  
باعتبار کرامه فلا یوجب هذا الاعتقاد  
و کفی من سوء هذا و ما سماع الجباب  
الاطهر صلی الله علیه و سلم یستغنی فلا یحتاج  
لهذا العلو و ما عظم معجزاته  
على احد علو و ما عظم معجزاته  
سما اذا صلی علیه اهل الحب  
یسقینت فقد در ذل التوفیق  
ما سماع ففی دیباجة و لای  
الیزوت قبل رسول الله صلی  
الله علیه و سلم



اگر گوئید که این امر با نبیاء مخصوصه لقوله تعالی و ما کان الله یطعمکم علی الغیب و لکن الله  
 یحبّتی من رسد من یشاء و لا ینظر علی غیب احد الا لمن ارخص من رسول و لقوله صلی الله علیه و آله و جمیعہ سلم  
 ان الله ملائکة تساجن فی الارض یبلغون من امتی السلام رواه الذی و الدارمی عن ابن مسعود و لقوله ما من احدکم  
 علی الارض الا و الله علی روحی حتی ارثه علیه السلام رواه ابو داود و البیهقی فی الدعوات الکبیرة عن ابی هريرة و ان یخبر بظن  
 منافی حیات انبیاء است و تا ویش درین فصل گذشت و لقوله من صلی علی عند قبری سمعته و من صلی علی نائیا  
 ابلفته ای الملائکة الساجنون آیای رواه البیهقی فی شعب الانبیاء عن ابی هريرة جواز ان یکبر برندگان بنیت  
 مردگان می خوانند سلام بود یا کلام یا تلاوة قرآن یا غیر ذلک یا تصدق طعام یا غیر ذلک آزارشنگان سیاحین  
 بار و ارج مردگان می رسانند بر برست که آن مردگان انبیاء باشند یا اولیاء یا عاقه المؤمنین بلکه بر نیت مردگان  
 هم موقوف نیست چه جمیع اعمال زندگان حسنات و سیئات بر ارج مردگان از عشت ثر و ارب و اولیاء و انبیاء  
 عرض کرده می شود چنانچه احادیث باین مضمون در تفصیل گذشته اند و آنچه در حدیث گذشت ان اعمالکم تعرض علی اولیکم  
 من اهل القبور ای علی اجزاء کم و معلومست که اولیاء الله تعالی که باشند استغاثت و استمداد می یابد از اجزاء و ریت پسین  
 و سیئات وی برایشان عرض کرده می شود و استغاثت و استمداد و سوال وی از اعمال و ریت پس آن هم برایشان عرض کرده می شود  
 و در ضمن همین در ادعیه سفر برزخ مص و مر که علامت مصطفی ابی بکر بن ابی شیبہ و ابن مرد ریت آورده چون

ارایت صلوات الله علیک  
 فمن غاب عنک ومن اقی بعدک  
 ما حالها تعالی سمع صلوة اهل محبتی  
 و بعثهم و تعرض علی صلوة غیرهم  
 عرضا و لا یخفی ان کل مؤمن محبوب لان  
 انجان لا یحقق بدون المحبة  
 یصل علی توار علی الصلوة و السلام  
 احکم حتی اکون احب الیه من نفسه و لده  
 و الله ما و اناس اجمعین فلیعنا  
 یسمع صلوات الله علیک علیک و  
 صلوة کل مؤمن و کیف یزیک ثرة و  
 لغم ما قبل حاتم جری خوة الخذل  
 رجبی قالت برا من سعاد و  
 سمیع فلو اعتقد المؤمن  
 السفینت بقول ما جلیب  
 خذ بیدک ان حبیب الید سمع  
 الله و انشی من الحجة  
 لا یكون کفر ابل ایمان کمالا  
 کما لا یخفی

مقدم علیک

چهار پایه و مرکب اسواری بگزید و گوید اعیونی عباد الله و حکم الله تعالی و بر وزن که علامت معجزه الهی است آورده که

چون اعانت خواهد گوید سه بار یا عباد الله اعیونی یا عباد الله اعیونی بعد گفته و قد جرت دنگ

و حکایات صلی در استغاثت که تیره ثابت شده است اکثر از آنست که در قید قلم آورده شود و در حال ازین سف

صالح تا این زمان استمداد بار و روح اولیاء و صلحاء غائبان می خواهند از غیر انوار مع دنگ به میگویند که علم غیب میوه

و تعال است پس توجیه آن اینست که اکنون شنیدی و الله اعلم بالصواب باب نهم در بیان حکم سرود و سماع آن و خواص

سازمائی آن و درین باب هفت فصل است فصل اول در تعریف سرود که سرود چه چیز را گویند بدانکه سرود فارسی و در عربی

غناء گویند یکسر غنی و بعد آن اسم است و مصدرش تعین است از باب تفعیل و غناء مقصود بمعنی

بینیاست و غناء بفتح و بدیعین نفع و کفایت است پس غناء بکر و مصدرش تعین و غناء بفتح و بدیعین

سرآیند و سرود را بهندی را گویند و در عرف جماعتی از صوفیه سرود را سماع گویند بفتح سین اگر چه در لغت سماع بمعنی

شنیدن است و در کشف الکفای سماع بفتح شنیدن و قبول کردن و در استعراق نس بمعنی سرود آمده و در عرف سماع و قضا

گویند و انتهی حاصل و در رساله صاحب مجمع البیاض که بر پنج مجمع البیاض است گفته القاء بالکسر و الحمد للسماع و بالکسر و القدر تعیار

و بالفتح و الحمد للسمع و الکفایت و در ماده سمع گفته السماع معروف و القاء پس معلوم شد که سماع و غناء در عربی و سرود فارسی

در آن بهندی هر یک بمعنی است و لیکن سماع بمعنی سرود در اصل لغت نیامده است و اما خدا و بقم خا و بهی و در اصل و بهی و بهی



سرودیکه نزد رانندگان شتران خوانند مطلق سرود آن اسم است و مصدرش حد و بفتح حاء و سکون  
 دال و در آخر و است بمعنی رانندگان شتران برود از باب نصر الکنون بدانکه غناء بر دو نوع است  
 غناء العرب و غناء العجم و غناء العرب کلامیست بنوعی بصوت بلند مع قطع نظر از مصنون کلام و  
 در کشف اللغات گفته اند آوازینک و نرم و خوب انتهی و نیز گفته اند غناء العرب کلام بلعین  
 و معنی در لغت خطا کردن در اعراض است و بمعنی آواز نیز آمده است و این اینجا مراد است این  
 کلامی بصوت حسن و مرغوب طبع سلیم پس حاصل آنکه غناء نزد عرب تحسین الصوت و التطریب نیست  
 بر آنجهیک مرغوب طبع سلیم بود پس آن کلام چون متضمن بر ذر فواحش و مکررات و ذر زنی زنده و ذکر  
 و دروغ و پیهوده نبود بلکه در ذکر محامد حق و ملامت اهل الباطل و مواعظ بود پس آن غناء باجماع است گفتن  
 و شنیدن مباح و محمود است و مخالف شده است درین مگر کسیکه معاند و مکابر باشد و این نوع غناء را  
 عرب غناء گویند ولیکن در فارسی سرود میگویند و در مهندی را گیتی نامند و مع ذلك تغنی هر یک علاقه بنوع  
 دیگر است پس سبب تفاوت لغات یکرا به دیگری تشبیه نیست و غناء در عرف عام تغنی بکلامیکه  
 متضمن نوید بر ذر فواحش و مکررات و یا کذب و یا پر حیرت مرغوب طبیعت اهل فسق و فجور بود و مرغوب  
 طبع اهل عشق بود یعنی سر شنیدن بکلامیکه در ذکر فواحش بود چون خال خال و قبله و بوسه و نظاره و غره

و امثال آنک و یاد رود ذکر منکرات بود چون می و صراحی و خم و خنجر و خرابات و کف و زنار و امثال  
 آنکه یاد رود ذکر فراق و وصل اهل عشق بود چون معامد سقا با کعب بن زهیر و لیثی با یحیی و شیرین  
 با فراد و عذراء با دامق و سیر با رانجه و امثال آنک و اینهمه مرغوب طبع اهل فن و اهل عشق است پس  
 این نوع غنای یاد و رکن است یکی بودن کلام متقن بر چیزی از معانی مذکوره دوم سرسین بان سوز  
 خوش و دلکش بر ابرت که نغمه اش مطابق قواعد علم موسیقی بود یا نبود چه قواعد علم موسیقی اگر تعین  
 نداشتند و غناء بر آن موقوف نیست که در جوابه و هذا هو السماع من الاستاذین و کذا یستفاد من مجموع  
 من ماده الغناء و من المکتوبات المینة و غیره پس این نوع مختلفه است بعضی گویند حرام مطلق  
 بعضی گویند مکروهت بعضی گویند مباح بعضی گویند در حق بعضی مردم حرامست و در حق بعضی  
 مباح و در حق بعضی مستحب و این همه مذاهب در چند فصول ذکر کرده شود ان شاء الله تعالی و نوع اول  
 که غناء العربیست مباح و جائز است بالاتفاق و نیز عرب نوع ثانی را هم غناء گویند پس نزد این غناء  
 بر نوعین شامل است اکنون بیان جواز و اباحت غناء نوع اول شنو فن را بی بریره رخ قال قال رسول  
 الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم ما اذن الله لشيء ما اذن للنبي يتغن بالقرآن متفق علیه  
 و عند قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم ليس من لم يتغن بالقرآن رواه البخاری



در اد از تغنی اینها تخمین صوت و ترجیع آن و تطیب در آن بلحون عرب تبطیکه تبدیل حرف  
 و حرکت و سکنه و مشددا و مخففا نگردد کذا قال الشرحون و ترجیع آواز در حلق گردانیدن برای  
 تخمین و تطیب بمعنی تخمین صوت و ترنم در آن و عن حذیفه قال قال رسول الله صل الله تعالی علیه و آله  
 آله و محمد سلم اقرأ القرآن بلحون العرب و اصواتها و ایاکم و لحون اهل العشق و لحون اهل الکتابین  
 و سبغی بعدی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء و النوح لایجاب و زخا جرم مفتونة قلبهم  
 و قلوب الذین یعجبهم شأنهم رواه البیهقی فی شعب الایمان و رزین فی کتابه در جمع الی گفته  
 لحون و الحان بفتح همره بر دو جمع لحنت و آن تطیب و ترجیع الصوت و تخمین شعر و قرائت  
 پس در لحن عرب تغیر در کلام نمی گردد بخلاف لحن اهل عشت و اهل کتاب که در آن تغیر کلام می شود  
 و مع ذلک تشبیه بایشان در لحن می شود و آن هفت و لحن هر قوم بر نوع دیگرست و بعضی تغنی  
 بقوان بمعنی استغناء بقوان فروده اند و این معنی مناسب این محل نیست و عن البراء بن عازب  
 قال سمعت رسول الله صل الله تعالی علیه و آله و محمد سلم قال حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت  
 الحسن یرید القرآن حسنا رواه الدارمی و فی مجمع البحرفی الحديث ما اذن الله شیئی ما اذنه  
 لبني حنن الترنم بالقوان هو التطیب و التغنی و تخمین الصوت بالتلاوة يقال ترنم القوس و الحما

پس معلوم شد که ترنم را بغاریس ترانه گویند اگرچه ترانه بدیگر معنی نیز آمده است پس حاصل کلام آنکه ترنم و ترانه بعضی  
 ترنم است آواز است ممتد دراز لطیف خوش دلکش برابر است که در آن حروف تهی مفهوم شود چون ترنم در تعقیب یا نشود  
 چون ترنم زه کان و تار زلف و کبوتر و بلبل پس ترنم بدو معنی است سر آمدن و آواز خوش بر آوردن است در کتاب سبج  
 در تحکیم غناء و زامیر از شرح بخاری المشیخ الامام ابی الفصّل آورده که غناء چنانچه در معنی معروف مستعمل است بچنانبار  
 رفع صوت حسن و ترنم و حذاء و طلاق کردن می شود ولیکن فاعل آنرا معنی نمی نامند انتهی و گفته اند که فاعل آن تر حسین  
 الصّوت و ترنم و حاد می گویند نه معنی و در مجمع البیاء آورده در ماده غناء که عرب بر صوت یرفع را غناء گویند و تحقیق  
 رخصت کرده است امیر المؤمنین عمن الخطاب در غناء اعراب و آن صوتیت مانند حذاء و نیز گفته که جائز ترند  
 اصحاب کرام غناء عرب و حذاء و عن النّس فو قال کان للنبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم و رویکیا  
 انجسته لا تکسر القواریر قال القناده یعنی ضعفه الذی متفق علیه و انجسته بفتح هزه و سکون نون و فتح  
 بعده شین معج و تاء تانیت شتر بانی بود حذاء و گوهر آنحضرت را صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم قوده  
 رویکی یعنی آهسته کن خود را در حذاء گفتن و حاصل آهسته زان شتر از یا انجسته لا تکسر القواریر مکن  
 شیشه ها و استیلام را و بطور توجیه کرده اند یکی آنکه زنان بر شران بودند و بدنه های ایشان چون قواریر  
 ضعیف و نازک اند و در نیز رفتن شران لقب و مشقت زن است یا قواریر کنایت باشد از دلها زنان



که نرم و زود تا شیر پذیر اند پس فرمودند یا انجسته و بهمان زنان را بکند و خود مشکین که بکند و شستیدن زنا را  
در دهن و پریشان خاطر و بیجان طبیعت دست می دهد و آنحضرت بار بار حداء شنیده اند کما صریح  
و عادت عرب آنست که چون شتران مانده شوند حداء گویند پس حیث و چالاک شوند در رفتار شستیدن  
حداء و نیز به شستیدن حداء عرب آنست ط خاطر و تسکین دل از تلاطم غموم و توار در هموم دست میدهد و دفع  
کلام مکدر حداء میگویند نه در آن ذکر فواحش و کذب و سب و اهل اسلام میباشد بلکه کلامیکه متفین بود بر مدارج  
پهلوانان و غایب همتان و ترغیب کم همتان و و اما ندگان در بهت کردن و جان بازی کردن پس کسب حاج  
شتران باین مضمون کلامی در حداء خود میگویند و شیخ متوکلان ابراهیم متوکل خواص قدس فرموده که من  
روزی بقیعه از قبائل عرب رسیدم و بداد الا ضیاف نزول کردم و دیدم که غلامی سینه بر بنجر بسته در گرو افتاده  
می سوزد و چون طعام پیش من آوردند دست از طعام باز داشتم و بر عرب هیچ چیز نسخت از آن نینست که  
طعام ایشانرا کس نخورد گفتند ای شیخ چرا طعام مانعی خوری گفتم این غلام را بدین خواری از برای چه گرفتار  
کردید گفتند که این غلام را صد شتر حوا کرده بودیم تا غله خرید کرده بر آن شترها انداخته بیارد چون غله خرید کرد  
بشتران بایست و بکراحت رونهد و حداء حوا زدن گرفت پس حداء می خواند و شتران می شتافتند تا من بقیعه  
بمده و قریبه طی کرده اینجا رسید و چون بار از شتران برگرفتند همه بیکبارگی مردند پس مرا ازین حکایت تعجبید آید

گفتم در این قول شادی بنماید پس این سخن هنوز بر زبان من بود ناگاه ستر آن که سه روز است  
 نوشیده بودند بر آب آمدند چون آب دیدند بسوی آب شتافتند آن غلام را گفتند که خدا و بگو پس  
 خدا و اغار کرد و هیچ شردن بر آب ننهاد و یکیک شده بسوی بادی می میدند و آب را نوش کردند پس  
 آن غلام را کش و زد و او را بمن دادند و مرا بخشیدند و مرا طعام خورانیدند کذا فی کشف المحجوب و غیثه  
 قالت ان ابا بکر دخل علیها و عندها جارتیان فی ایام مناة ففان و فخران و فی روریه تعینان بما تقاد  
 الانصار یوم بعثت و البین صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم متغشش بثوبه فانتهر بها ابو بکر فکشف ثوبه  
 صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم عن وجهه فقال لهما یا ابا بکر فانها اریام عید دینی روریه یا ابا بکر ان  
 لكل قوم عید و هذا عیدنا متفق علیه و شیخ عبد الحق قدس سره در شرح این حدیث فرموده که در روایتی  
 از بخاری بعد قوله تعینان آمده ولیست بمعینین و در بلاغ مبین حدیث بخاری باین عبارت آمده  
 حدثنا ابو عبد الله بن اسماعیل قال اخبرنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت دخل  
 ابو بکر و عنده جارتیان تعینان بما تقادلت الانصار یوم بعثت ولیست بمعینین فقال بکر امیر  
 الشیطان فی بیت رسول الله فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم لهما یا ابا بکر ان لكل  
 قوم عید و هذا عیدنا و اریام منی چهار روز تشریق است و آن اریام ضیافت مسلمانان را

وهم



و معلوم در آن ایام منبت است پس هر چهار ایام عید است و ایام اکل و شرب است و تدفیف دف زدن است

و تفریان تا کند تدفعاست و قيل تفریان بمعنی ترقصان و تقاول یکدیگر لغو کردن و عبادت

بعضباء موحده وعین میله محفقه ثناء مثلثه نام موقعیت قریب بدینہ منورہ بردو محلہ

وینام قلعہ سب کہ آنجا دو قبیڈہ از قبائل انصاریکی اوس دوم خُرْجُجُ بر وزن جعفر بناع دراء

مجموعه تین پس راء مہمد و در اخر خم با یکدیگر روزی جنگ می کردند و آن روز مشهورست در میان

عرب میں گوئید یوم عیاشیہ اس آج جنگ درمیان ایشان تادمت یکصد و سیت سال باقی بود

پس چون برفت اسلام مشرف شدند مصالحتی کردند و میاریه گذاشتند خانه نصیر در شان ایشان

نزول نمود و اعدایو اجمیل الله جمیعاً ولا تستقر قوا و اذکر و انعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالاف من

قلوبكم فاصبرتم سبعة اخوانا وكنته علم شيفا حفرة من النار فانقذكم منها الالة واوس وخزرج

رد و برادران اعیان باز بودند و نام مادر ایشان قندلفت قاف و سکن نام است که از فی القواف

ویدر الشان حاشه بن ثعلبه بن عوف بن عامر است و برادر یک اسم دی که بنامه بن خذانه

تشریح بمقتضای وقت و نیز وقت به سرگشته و حیرت و خوف و کمال و باوقاف

فما يوم نقاش تغذم كنوز وآخوذ الزنار القمقم والخرم من آذ حوت مكانه وآننت

آنرا اینی نه فرمودند آنرا تقریر گویند و حدیث بر سه قسم است قول و تقریر و فعل و لیکن فعل  
 احتمال تخیص دارد بخلاف قول تقریر پس تدنیف در اعیان و اللطاس مباح است اعین در  
 ایام شادمانی چون روز عید و روز نکاح و قدوم آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم  
 در مدینه منوره و مراجعت ایشان از قریح مکه مظهره صمیمی سالها افضل عیدها و از عظم بهشتها است  
 پس بایش آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم عند قدوم ایشان و مراجعت ایشان و ف  
 نواختند و تحقیق آن در فصل علاحه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و اما مضمون کلام آن دو جاریه  
 که بدان تعین می نمودند تفاخر و مباهات انصار را بیکدیگر و مدایح شجاعان و محامد مبارزان بود و  
 در مدایح البطلان و مبارزان و محامد ایشان در اشعار و گفتار عند العرب محم و مرغوب بودیم در جای  
 هم در اسلام و آنحضرت نیز آنرا تقریر نمودند و شجاعت از خواص عرب است و در غیر عرب نادر و نسیل است  
 و خیل و عجب در قتال و صدقه محم و دست چنانچه در حدیث احمد و ابی داود و نسائی در باب لغات  
 مشهوره وارد است و مراد از آن اهتمام و تحقیق عدو است و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم  
 در قریح مکه در حق تریش فرمودند لا یقتل قریشی بعد از الیوم الیوم القیمه رواه مسلم و آنحضرت  
 راقی سبانه و تعلل چندان شجاعت داده حتی بر دوری مسافتی که راه از دور دوری تر رسیدند

انوز

بطلان تعین در  
 البطلان هم به  
 رسیدن به

و من از صبح استیلا علیه  
 و در صبح و سلم البطلان و تکلف  
 و وقتی که نام نه غده او کان رسیدن  
 یعنی غده نام نه غده او کان رسیدن  
 و من از صبح استیلا علیه  
 و در صبح و سلم البطلان و تکلف  
 و وقتی که نام نه غده او کان رسیدن  
 یعنی غده نام نه غده او کان رسیدن  
 و من از صبح استیلا علیه  
 و در صبح و سلم البطلان و تکلف  
 و وقتی که نام نه غده او کان رسیدن  
 یعنی غده نام نه غده او کان رسیدن



از خوف قتل و اخذ جانگدازانه می گیرند و غنا جابر روضه قال قال رسول الله صلى الله تعالى  
 علیه و علی آله و صحبه و سلم اعطيت خمساً لم يعطهن احد قبلي نفرت با رب سيرة شهيد جعلت  
 في الارض سجداً و ظهوراً فاما رجل من امتي ادركته الصلوة فليصل و احلت في الغنائم لم تحل لاحد  
 من قبلي و اعطيت الشفاعة دكان النبي يبعث في قوم خاتمة و بعثت في الناس عادة متفق عليه  
 و جهاد مع كفار از اعظم مقاصد دينيه است قال الله تعالى فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم الآية  
 و في الحديث من مات ولم يغزو لم يحدث بنفسه مات على شعبة من نفاق رواه مسلم و قد الرزدي  
 پس بحسب من احب شيئا احب ذكره قصص مبارزان در مبارزة نزد الكهف و اهل بيته محبوب  
 و محمود بود زیرا كه در ان تحريف مؤمنين است بر قتال مع الكفار و سماع آن مع نفور و غرض طبع  
 سخت تاثير دارد اندر نفوس اهل شجاعت پس آنانكه حجت مي گيرند بر اباحت غنائم معروف و عند اهل  
 طوب و سوء باین حديث حجت ايشان باطل است چه اين نوع غنائم مباح است و آن نوع محظور و  
 محظور را بر مباح قياس كردن خطأ پس حاصل كلام آنكه تعين بتلاوة قرآن و بحامد الله تعالى و بمواظف  
 و نهائ و بعد از اهل شجاعت از جهت تحريف مجاهدين بر جهاد و بحد و هر مباح است و مع ذلك فاعل را در  
 هر معني شي گويند كما صح به في السراج المنير في تحريم الغنائم و المزاير و قول عائشة رضى و ليستا بمغنيستين

و انشور الى الله تعالى  
 و لا تخذرب الى غضب الغلب  
 كيف نديم ذلك و لم يلبس اللان  
 كيف الموت القطعية و لم يثبت  
 و قد صح بعقب التاخيرين  
 و لم يثبت و ان كان مقبلاً بان  
 التاخيرين في حرة الغنائم و قال  
 يجمع حديث في حرة الغنائم و  
 بعقب العلماء لم يوجب عليه حرة و  
 لا على راجعه و قيل قاطع و قيل  
 لا على الاصل و الاصل في الاشارة  
 و بعد الملت و ان لا تلبس  
 ذلك خلاف طيفه را تباع  
 و انما علم به لمات  
 شيع شحات را در بولي مع

شاید این معنی است چه از عادت معنی است ذکر فواحش منکر است در غناء و آنحضرت ذکر فواحش و منکرات  
 را تحریم کرده است با برحق و ینہی عن الفحشاء والمنکر و هر چه فعل آن حرام است و ذکر آن بر آن وجه مخصوص است  
 بر فعل آن الفناء و رقیۃ الزبائرین معنی شاید است پس ذکر آن حرام است خصوصاً ذکر آن در غناء که باشد یا نه  
 فی النفس است و هرگز آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و صحبہ وسلم ذکر فحشاء و منکر نشنیده است نہ در غناء و نہ  
 در غیر آن و نہ آنرا تقریر نموده است و آنحضرت معصوم اند از صغیرہ و کبیرہ و فحشاء و منکر از منہیات است  
 قال اللہ تعالیٰ ان اللہ یامر بالعدل والاحسان و اتیاء ذی القربی و ینہی عن الفحشاء والمنکر و البغی  
 اما سماع کلام امرءة اجنبیہ از جهت خوف فتنه منہی است نہ از جهت غیر آن و آنحضرت و اوصیای کبار  
 وی محل فتنه نیستند اما نهی حدیثی اگر آن دو جاریہ را گفتن وی آن هر دو را فراموشی آن از برای  
 آن بود که نزد ایشان مقرر و ثابت بود حرمت تدفیف و غناء و پنداشت که آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ  
 صحبہ وسلم در جواب رسیده اند وی اطلاع آنحضرت در تدفیف و تغنی میکنند و دانست که این نوع تغنی همیشه  
 مباح است و این نوع از حرمت غناء مستثنی شده است و تدفیف در اعیان ذوالعرا س مباح است پس نهی  
 کرد آن دو جاریہ را پس آن حضرت فرمود و همی یا ابا بکر ان کل قوم عید او ہذا عیدنا و چون تغنی  
 ایشان مع تدفیف بود جواب دادند بوقت اباحہ تدفیف از هر دو چه درین قدر اباحت ہر دو مشترک  
 ملائک



۳۷۶  
 سادیت و مع ذلک اباحت این نوع غناء مقید باینوقت نیست و تحقیق این مقام  
 اینست که اکنون شنیدیم هر که در شرح مشکوٰۃ و در مجمع البحار بالاضاف نظر کند و بتدقیق  
 تحقیق نماید و تعصب گذارد همین خلاصه معانی برآورد پس آنرا که بمطابق مذهب خود تاویل  
 می کنند و از ظاهر نص نبوی اعراض کرده بسوئی احتمالات ممکنه میروند از جهت مذهب خود  
 ایشان راه تعصب ظاهر و تعسف باهر میروند و اما آنچه آن حضرت در اعراض غناء و الهونام  
 نهاده و فرموده که در نکاح لہو کنید و خود هم شنیده است و در آن لہو تعنی بلبوس یعنی تعنی  
 باشعاری که متضمن معنی تفریح و تفرج و عیش و خوش و شادمانی و خرمی و فراغ خاطر و فراخی رزق  
 و تنعمات و لذذات باشند و زنان در آن روز در قبائل خود میگویند و ایشان را بان قدر معنیست  
 نمی مانند و این نوع تعنی در روز نکاح زنان را مباح ساخته و این در حقیقت لہو زنان و دختران است  
 و قبائل خود در آن روز مخصوص و آن مباحست چون در آن ذکر فواحش و منکرات نباشد و آنچه  
 آنحضرت بدان امر کرده و تقریر نموده هرگز در آن ذکر فواحش و منکرات بنزد و عن عائشة رفالت  
 زینب امرة الارجل من الانصار فقال بنی السد صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ سلم ما کان حکم لہو  
 فان الانصار یعجبہم اللہ و راہ البخیاری و عن ابن عباس رفع قال لکنت عائشة ذات وراثة لہا من





اینجا طعام نجاج مراد است و عن الربیع بنت معوذ بن عمرو قالت جاء النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ  
 علیہ السلام ووجدہ سلم فدخل حین بنی علیّ ازی زف علیّ فجعل علیّ فرایش کجک منی فجعلت جویرت  
 لنا یضربن بالدف ویندن من قتل من ابائی یوم بدر از قالت احدین و فینا بنی یعلم ما فی  
 غد نقال دعی ہذہ ای ہذہ الکلمہ و قوی بالذی کنت تقولین رواہ النجاشی قولہا بنی علیّ ای  
 زف علیّ زفاف زوجی و کجک منی خطا بیت بکسی کہ بوی حیرت میکند ویندن از نبت  
 و آن ذکر خصال حمیدہ موقی است در اشعار کہ از ارمیشہ نیز گویند و گاہی مذنب بغیر شعرا باشد بخلاف  
 و اینجا در اشعار ایشان ذکر خصال مبارزان شہداء بدر از انصار بود و ربیع بضم راء مہملہ و فتح باء مجزومہ  
 و کیراء تحتانیہ مشدودہ انصار ریت و از مبالغات تحت الشجرہ است بنت معوذ بضم میم و فتح مہملہ  
 و کروا مشدودہ و ذال معجہ و جویریات و در تکرار اعین صغیرات کذا قال ان چون و السلام اعلم بالصواب  
 فصل دوم در بیان غناء معروف عند اہل العجم کہ شعار اہل فتق و عشق و ہوس است کہ این نوع غناء را از آن  
 حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیہ السلام شنیدہ و نہ بان امر فرمودہ است بلکہ از التحکیم کردہ است یا  
 مکروہ داشتہ است بنا بر دلیل نہی کہ دلیلش قطعیت یا ظنیت چنانچہ خواہی دانست ان شاء  
 اللہ تعالیٰ و این نوع غناء منقسم میگردد براقم اربعہ یکی تغنی بکلامیکہ در ان مذمت دین اسلام و

به سجودین و یاداران هیچ اهل کفر و کین روح کفر و یاداران کذب محض و پیوسته و بدیان برای  
 خند اندیدن مردمان می باشد پس این قسم حرام است باجماع علماء است و خود اینچنین کلام بغیر تعین بوی گفتن  
 و شنیدن حرام است و مستحل آن کافرت است و نفی نبوی در آن وارد است و من برای مرتکب طاعت آن  
 نفی را ذکر نکردم قسم دوم تعین بکلامیکه در آن ذکر دواعی جماع بود چون قبل و بوسه و تلقاق و آغوش  
 و یاداران ذکر اوصاف زمان بود و یا چهره زمان بود چون غمره و عسوه و خال و خط و صفت چشم و لب  
 رخسار و زلف و گیسوی و صفت قد و قامت و غیره قسم سوم تعین بکلامیکه در آن ذکر دواعی شرب خمر بود  
 چون می و مینا زخم و مراح و ساع و امثال آن یک قسم چهارم تعین بکلامیکه در آن ذکر زانی و وصال نظایر آن  
 اهل مجاز و معاشقه استیابین و تلقا و لات و تولعدرات و تخالفات ایشان چون معامله لیلی و مجنون و عذراء  
 و واقع و امثال ایشان پس اینهمه چهار قسم را در فارسی سرود گویند و در هندی راگ و در عربی غناء  
 و آن نوع که در فضل اول ذکر کرده شد آنرا عرب غناء گویند و در فارسی سرود گویند و در هندی راگ گویند و اگر  
 گویند از روی مجاز گویند از روی حقیقت و در حقیقت در عرف عجم این نوع را غناء گویند نه آن نوع را  
 و آن نوع با حست چنانچه دانستی تو در فضل اول را اما قسم اول ازین غناء حرام است باجماع لا خلاف  
 لاحد من هذه الاله الرحمة مکر در علوم عربیه گاهی بیت شاد مسد این قسم می آرند چنانچه اشعار امراء العقیس  
 که در



۳۸۰  
 کہ افصح شعراء شیرکن عرب بود و اشعار شعرا و دیرہ در نحو و صرف و معانی برای استشهدا دی آرند  
 ولیکن آن اشعار برای استشهدا درین علوم از ایشان می آرند کہ در آن مدح کفر بتقریح نمی بودیم  
 در آن مذمت اسلام و اہل اسلام نمی بود و آن مباح است چنانچہ امیر المؤمنین عین خطاب رضی  
 فرمودہ کہ دو اوین اہل جاہلیت بیا موزید کہ در آن تفسیرکت است کہ کذا فی تفسیر البیضاوی  
 فی سورة النحل و همچنین فرمودہ ابن عباس رضی عنہما چنانچہ در معارف العلوم است و باقی ۲ قسم از علماء  
 معروف مختلف نیست پس اگر فقہاء و محدثین میگویند کہ حرام مطلق است و بعضی فقہاء و گویند  
 کہ مکروہ است و ابو حامد غزالی و شیخ ابو عبد الرحمن السیسی قدس سرہا میگویند کہ مباح است علی الاطلاق  
 ہر دہم را و بعضی صوفیہ تفصیل قائل اند یعنی در حق بعضی حرام است و در حق بعضی مکروہ و در حق  
 بعضی مباح و در حق بعضی مستحب و مذاہب صوفیہ در فصل دیگر ذکر کردہ شود ان شاء اللہ تعالی و  
 درین فصل ذکر حرمت و کراہت آنکہ مذاہب فقہا است آورده می شود بدان ایضا بصارت کہ علماء  
 عند الفقہاء و محطورت یعنی مباح نیست و خطر و اباحت متقابلان اند چنانچہ جواز و حرمت متقابلان  
 اند پس خطر یعنی منع است و آن در عرف فقہاء و حرمت و کراہت است پس محطورت یعنی حرام و مکروہ  
 و جواز یکایم مع الکراہت بود و گاہی بیکراہت پس مکروہ ہم محطورت بود ہم جائز و کذا ایستفاہ

شرح الاشباه للمصنفی پ اگر فقہاء و اگر شیعہ بن بر حرمت غناء و رفته اند و رسائل تصنیف کرده

در حرمت آن چون رساله مانعة الغناء و السراج المسیر فی تحکیم الغناء و المرامیر و رساله البلاغ المبین

للفقیه ابی المکارم ابراهیم و صای و در اینجا اندکی از بلاغ مبین ذکر کرده می شود بطریق انتخاب

بدانکه امام محمد در زیادات آورده اذ اوصی بما هو معصیه عندنا و عند اهل الکتاب الا اخره و ذکر

منها الوصیه للمعنی و المغنیة کذا فی الهدایة و الکافی فی باب الوصیه و شیخ ابوالقاسم نجوی شافعی

در معالم التنزیل آورده که سر و حرمت در جمیع ادیان و قد قال ابن مسعود عن النبی صلی الله تعالی علیه

صلی الله علیه و سلم الغناء ینبی النفاق فی القلب کما ینبی الماء البقل و الزرع انتی و در مشکوٰه ابن

حریث باین لفظ بروایت یحیی از جابر آورده و شیخ عبدالحق در شرحش گفته که در روایت دیلمی از

ابن باین لفظ آمده است ان الغناء و اللهو ینبئان النفاق فی القلب کما ینبی الماء العشب

و عشب هم گیاه تری و شیخ فضیل بن عیاض قدس سره فرموده الغناء رقیة الزنا و بعضی مردم این را حدیث

مرفوع پیدا اند و آن خطاست و این نه مگر قول شیخ مذکور است کذا قال الشیخ عبدالحق و نیز در بلاغ مبین

گفته که شیخ ابوالعباس قرطبی مالکی قدس سره در شرح مسلم گفته که در حرمت غناء هیچ اختلافی نیست چه

آن لهو و لعب است و حرمت لهو و لعب اتفاق است و مذہب مالک و سائر اهل مدینه و مذہب ابی حنیفة



۳۸۲  
 در اسرائیل کوفه و مذبح خنثی و شقی و ثوری و غیرهم حرمت القناء است و در شرح منہاج گفته قال الشافعی  
 القناء معصیة و در شرح میری از حای آورده کہ آخرای شافعی حرمت قناء است و کلام رافعی کہ  
 از علمائے شافعیست مضطربست در قناء پس در کتاب مکرر گفته ان القناء و سماء مکروہان و در ضعیف  
 و در شرح کبیر حرام گفته قال اللغوی فی الروضة و الصمغ انہ حرام و از امام احمد بن حنبل دور وایتست  
 بروایتیں مکروه و بروایتیں حرام و گویند کہ تحريم قناء بنص قرآن ثابت است و هو قوله تع و من النش  
 من شئری هو الحدیث لیصل عن سبیل السد للذیة و هو الحدیث القناء و هو حرام کذا فی المبسوط و لذا  
 فی تفسیر الامام ابی اسحق الثعلبی و محل القناء کافرت کذا فی جامع الفتاوی و فتاوی البیہقی و لذا  
 فی المبسوط ناقل عن الامام ابی نصر الدبوس و الامام طہر الدین الخوارزمی و قال فی المحيط هو الصمغ لان  
 حرمة بالنش و کذا فی النشر و در مبسوط گفته کہ چون مستحل قناء گردد مرتد گردد یکس تا تب نکر و قتلش  
 باید کرد و اگر بروی توبہ عرض نکردند پیش از عرض کردن کشتند خون او بدرشد و لیکن پیش از غرض  
 کردن توبہ بروی او را کشتن مکروه است و بہ اخذہ المتاخرون و علیہ الفتوی و ہکذا ذکر فی النوادر  
 البرانیة و قناء و استماع آن از کتب ائمہ شیخ ابن الہمام گفته کہ ما معلوم شدہ است کہ علمائے اطلاق  
 حرام نمیکنند مگر چیزیکہ حرمش بنص قطعی ثابت شدہ بود انتہی کلام <sup>حاصل</sup> حسب البلاغ البین و در فتاوی

برین سرور در برجات شرده و گفته که غناء از کبائرست در پیر ادیان تا کفار را نیز منع کرده شود از آن  
درود اسلام و در وقایع البدعه فرموده که غناء نزد ابی حنیفه و صاحبیه حرامست مطلقا خواه این باشد  
خواه بی خواه برای خود بود خواه برای غیر و معنی و سماع یک نیست و سقا و سقا و سقا و سقا و سقا و سقا و سقا  
اتفاق کرده اند و شیخ شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که اجماع کرده اند بر علی  
بر حرمت سماع و مبالغه کرده اند در حرمت آن و از کتاب معنی نقل کرده که لهو الحدیث فی توره من الناس  
من شیری لهو الحدیث غناءست و مستحل آن کافرت و مبتلا بدان منافق این حاصل کلام فتاوی برینست  
و در معارف العلوم از مواهب لینه و از شرح عینی العلم للملا علی قاری آورده که قاضی ابو الطیب الطبرانی  
قدس سره گفته که از امام شافعی و مالک و ابی حنیفه کوفی و سفیان و جماعت دیگر کلامی صادر شده است  
که دلالت دارد بر تحریم غناء و سماع آن چنانچه امام شافعی در کتاب اذاعه قضا و گفته که غناء لهو و لعب است  
و شبیهت دارد باطل و هر که بسیار گوید یا شنود او مردود شده است و امام مالک گفته که بیشتر خرید و فروش را  
یافت رد کنند بر بائع و نمش باز گیرد و امام ابو حنیفه غناء را در زینب می شمارد و کند اسرار را که کوفی و سفیان  
نوی و حاد بن سیدمان و بر اینم تحقیق و شعبی و غیرهم این در معارف العلوم است در کشف المحجوب گفته که  
در زنده بود امیر المؤمنین علیه السلام آن صحابی را که غناء میکرد و انکار کرد علی بن ابیطالب کرم الله وجهه



معاویه را که مغنیات داشته بود و نیز منع فرمود حضرت علی امام حسن را از نظاره آن زن حبشه که  
 غنایمی کرد و گفت که این زن قین شیطانست و از بعضی اصحاب دیگر نیز منع غنا کرده است  
 شیخ ابوالحارث بنیانی که قطب زمانه بود فرمود که من در سماع و غناء مشرب می شدم شش بصورت  
 مردی درآمد و گفت که جمعی طالبان مجتمع شده اند و بیدار شیخ مشتاق اند اگر کرم فرمائید  
 بقدم مشتاقان شرف دارید پس بیرون آمدم و بر عقب وی می رفتم تا بگویم رسیدم که حلقه زده  
 بودند و شیخ ایشان در وسط حلقه نشسته بود و مرا بسیار کریم و تعظیم دادند پس شیخ ایشان گفت اگر  
 فوایدی سرود کنند اجابت کردم و اجازت دادم پس دو کس نحوش الحان ابیاتی در فراق می شنیدند  
 آغاز کردند پس ایشان بنوا جدرخواستند و نغمه ای زدند و اشارتها عجیب میکردند تا صبح  
 و بنزدیک صبح دمیدن شیخ ایشان را گفت چرا نمی پرسید که من کی و این قوم کیانند پس گفتم اکنون  
 پرسید که من عزیزم اکنون نام من ابلیس است و اینهمه فرزندان من اند و در اینجا مراد وفایده است  
 یکی آنکه ایام دولت خود را یاد می کردم و بران مصیبت و فراق میدادم دوم اهل تقوا را از راه می برم  
 و در غلطی افکنم پس از آنوقت دلم از سماع سرد شد و توبه کردم از آن و صاحب کشف المحجوب خود  
 در کتاب خود می گوید که من که علی بن عثمان جلایی ام از شیخ ابوالعباس شقایق شنیدم که گفته اند روزی

مجموعی بودم گروهی سماع میکردند دیوان دیدم سرجه که در میان ایشان بازی می کردند و در ایشان می  
 دیدند و ایشان بد میدن گرم می شدند و ایشان را از زمین خبر نه انتهی ظاهر است که مراد از سماع اینها غناء  
 باشد و احتمال است که رقص باشد و سماع بهر دو معنی آمده است چنانچه گذشت و مثل اینکایت حکایت است  
 در رساله مائه القاء از غوث الثقلین شیخ محمد الدین عبد القادر جیلانی قدس سره و نیز فقهاء و در کتب  
 می فرمایند که التذلل و انقیاد و معصیت است اما در دوشوق الهی و خوف الهی که در دل بعضی مستمعین غناء  
 حاصل می شود استدراج است نه از نوع کرامت چه هرگز بر معصیت لغزش آن لغت را استدراج است  
 پس شوق الهی که لغت عظمی است آنرا چون نتیجه غناء و استماع آن دارند تا از یاد و انکسار کنند در معصیت  
 تا به بسیاری معاصی از دین و دنیا حلت کند و نیز معصیت را طاعت دانند چه کل ماکان در لغت الی الطاعت  
 طاعة پس درین مغالطه شیطان کافر گردد لغو باشد و تا اینجای بیان حرمه غناء بود که آن نه بد  
 اگر فقهاء است و بعضی فقهاء و محدثین میگویند که غناء و استماع آن مکروه نه حرام و حر و فضیلت  
 بجز نفس قطعی ثابت نمی شوند پس حرمت بدلیل نهی قطعی ثابت شود و فضیلت بدلیل امر قطعی ثابت  
 پس مکروه و مستحسن کار نیست چه در انکار آن انکار نفس قطعی است بخلاف واجب و مکروه که آن  
 بر دو بدلیل ظنی ثابت می شوند و انکار واجب مکروه کفر نیست بلکه ضلالت و اثم است چه در آن انکار خبر واحد  
 دان



۳۸۶  
 و آن کفر نیست که از فی التحقیق پس دلیل حرمت غناء طین است نه قطعی صحیح به الحدیث  
 بین لاجرم غناء مکروه نه حرام و اقوی دلیل حرمت غناء نزد محمد بن النخعیست و آن  
 حدیث ضعیف است و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا  
 تتبعوا القینات ولا تشرهمن ولا تعلیهن ای التفتن و علم الموسیقی و ثمنهن حرام و فی  
 مثل هذا الزلت و من الناس من یشری لهم الحدیث رواه احمد و الرمدی و ابن ماجه و قال  
 الرمدی هذا حدیث غریب و علی بن یزید الراوی یضعف فی الحدیث و قینات جمع قینه و آن  
 امه مغینه را گویند یعنی کسیرک سرودگو و لهم الحدیث اضافه بیانیه است چنانچه خاتم فقه رجبیه  
 صواب است لهم الحدیث پنج قول است اول قول اینست لهم الحدیث السبر لا حادیه لا اصل لها  
 و بالاساطیر التي لا اعتبار لها اصلا و این در اکثر تفاسیر است دوم لهم الحدیث المفاجیه و فصل  
 الکلام چنانچه در تفاسیر صغریا است یسوم لهم الحدیث الغناء چنانچه در مختصر البیان و مدارک  
 مجمع البحار است و اشتراء استقاره است از اختیار ای و من الناس من یحتمل لهم الحدیث علی حدیث  
 التي مثل قوله نعم اولئك الذين اشتروا الصلوات باهري چهارم آنکه لهم الحدیث کتب اجام است که فرید  
 کرده بود آنها را بفرین حاش از فارس و کسیکه برائی تجارت بفارس رفته بود پر حدیث میکرد باقریش از آن

کتبها از قصه‌ها و اکا سر و می گفت که اگر چه مجتهد باشد با شما حدیث میکند از عادات و نمودن با شما

و غیره

حدیث میگویم از رستم و اسفندیار و اکا سر که کذا فی تفسیر البیضاوی و غیره و بعضی محشی نوشته اند که از

آن کتب یکی شایسته بود پس نفی حارث از آن خبر میسر شد و باقی رشتن قصه‌ها از آن کتب میخواند

و مردمان را از اسلام منع میکرد و سب میزد آنکه نفی حارث معنیات خرید کرده بود و مردم را بسامع متحول

میکرد و منع میکرد مردم را از اسلام چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود لیضل عن سبیل الله بغیر علم پس برین

تقدیر من شیری ذوات لیسو الحدیث ذوات مقدرات پس برین آیت بسبب این معانی محتمل تعیین

تحريم غناء ثابت شد و حدیث مذکور حجت نیست چه در ثبوت آن سخت است چه در بیان یزید ضعیف است

تزوایل حدیث و شیخ عبدالحق فرمود که اگر چه از اهل حدیث مثل امام احمد و یحیی و ابو زرعه و نسائی

و غیرهم سب او را طعن کرده اند و تصیغ نموده اند و گفته در دو جلد از شرح مشکوٰه یکی در شرح دینیه

دوم در باب عیدین که بعضی محدثین تصریح کرده اند که هیچ حدیث در تحريم غناء و در حرمان آن و با

آن بصحت رسیده است و نیز گفته در باب عیدین که الاضاف آنست که نص قطعی بر حرمان آن چنانچه

بر حرمت زنا و شرب خمر ثابت شده است و فقهاء و درین باب تعلیظ بسیار کرده اند و اقوی حجت آنست

در حرمت غناء و عمد در آن حدیث است که مطابق آن آیت مذکوره را تفسیر میکنند و آن حدیث صحیح

نقد است



۳۸۸  
 نشده است نزد اهل حدیث و اینکلام عبدالمقتدر است در موضع مذکور از شرح مشکوٰۃ و ازین کلام معلوم  
 که دو حدیث که بالا مذکور شده اند یکی حدیث جابر بر روایت یحیی دوم حدیث انس بر روایت دیلمی  
 ثابت شده اند پس معلوم شد که اینها احادیث ضعیف است و حدیث ضعیف در احکام مردود است  
 بالاجماع لا خلا فیہ و بر تقدیر صحت آنها هم حرمت قطعی ثابت نمی شود چه باخبار آحاد ظن حاصل  
 می شود نه علم یقین و نه علم طمانینة و فی التعمیق شرح الحائس و حکم خبر الواحد اذا وجد شرائط یوجب  
 العمل و لا یوجب الیقین و لا الطمانینة بل یوجب الظن و هو مذنب جملة الفقهاء و ذکر اثر اهل العلم و  
 من الناس من ابی جواز العمل بعقلا فی امور الدین مثل الجبائی و جماعة من المتکلمین لا اخر ما قال  
 و نیز گفته در اقام غیبه فان رکت الممنی عنه و ض ان کان الدلیل مقطوعا به کثر کمال الضبط و الالب  
 بالشرط لا اخره پس معلوم شد که رکت مخطور فرض می بود چون دلیلش قطعی و واجب می بود چون  
 دلیلش ظنی بود و در اینصورت فعل مخطور رکت واجب است و رکت واجب مکروه تحریمی است و در ترتیب  
 مکروه تنزیهی است و لیکن مکروه تنزیهی در منہیات مستفاد کمتر یافته می شود مگر چون بنی از برای شفقت  
 بود چون بنی از تو اصل عصیم و یا از جهت ارشاد بود بسوی اولی و بهتر چون لا تمدن عیسین الی  
 متغایر الایة پس بر تقدیر صحت احادیث مذکوره غناء و مکروه بکراهت تحریم یا بکراهت تنزیه و بنی

اصحاب کرام مردم را از تعقیب و زجر ایشان معینات را از آن چنانچه بالا گذشت از جهت آن بود که

احقاف غناء شعار اهل فتنه و عشق بودند از جهت نص قطعی و اگر در حرمش نص قطعی بودی هرگز نمی توانستی

واقع شده و آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم غناء و ارباب مکرده بودند بقول و نه بتقریر و تشبه

بفقی منہیت و غناء اعراب مباح است آن دیگر است چنانچه دانستی در مجلس و فرق در میان غناء

اعراب مباح است و غناء اهل فتنه و عشق که حرام است یا مکروه بر بعضی فقهاء پوشیده مانده پس بر دو

کیف دانند و آن خطا عظیم است و آنچه در بلاغ مبین و سراج منیر در تحکیم غناء و زامیر و مانع افتاد و غناء

اگرست نقد واقع شده است از سبک احادیث که بر ارجحیت غناء دلالت دارند قبل تحکیم وارد شده بودند

بود از آن بقول تعالی و من الناس من شتری لهو الحدیث منسوخ شدند و دیگر آنچه در فہماک لاجت گفته

حدیث عائشہ کہ در تعین جاریتین یوم العید بروایت صحیحین وارد شده است موقوف است بقول تعالی و من الناس

من شتری لهو الحدیث الایہ پس ایشان ہمہ در بنجا دو خطا کرده اند یکی آنکہ فرق میان غناء و اعراب

غناء معروف اهل ہوا ندانند و ہر دورا یکی پنداشته اند و نمیدانند کہ غناء اهل فتنه و ہوا مکروه است

بلقط غناء ہرگز آن حضرت نشینده است و نہ بوی او فرمودہ و حاشا کہ آنحضرت بہمنی و مخطورار

فرمایہ و یا خود کند و یا بشنود چنانچہ گذشت دوم آنکہ آیت مذکورہ یکدست و ہر سورہ لقمان یکدست

مکرر است



مگر عیسی و یونس مافی الارض من شجرة اقدم الی ثلاث آیات مدینه است نزد بعضی و قیل الذین یقینون  
الصلوة ویوتون الزکوة هم یوتقون مدینه است و در تفسیر بیضاوی گفته که این قول ضعیف است  
و باقی هم سوره لقمان باتفاق معتبر یک است و زکات عاشره روز در مدینه منوره است باتفاق اگر چه بخش  
در مکة معظمه بود و بدایت نماز عیدین و جمعه بعد از هجرت است چنانچه در سیر کازر دینی و غیره وارد پس حدیث  
مذکور از عاشره و دیگر دو حدیث در باب غناء از عاشره که در بعضی فضول آیه خوانند امدان شاد  
المد تعالی و احادیث غناء در اعراس چنانچه بالا مذکور شد و حدیث آن جاریه سودا که تدفیف و تقین  
نذر کرده بود بر سلاطین الکفرت از غزوه و حدیث آن جواریات که پیش الکفرت عند دخول الکفرت  
در مدینه بعد از هجرت تدفیف و تقین می نمودند چنانچه در مولود عصفی و جامع المعجزات و غیره ارکت  
سیر وارد است و این همه واقعات بعد هجرت است و آیه کریمه مذکوره مقدم است و مقدم مانع مآخری نشود  
و مع ذلك استدلال این در حرمت غناء بآیت مذکوره هم خالی از ستم نیست چنانچه در انیس  
الکون اقوال این که بکراهت غناء رفته اند بشنوس در مجمع البیادر مراده زمر و همچنین در شرح  
عبد الحق بر مشکوة آورده اند که فقهاء میفایند که غناء بالات مطبوعه حرام است و بجز دو صورت که در آن  
و از زمان اجنبیه سخت کراهت آن انہی پس وارد از فقہاء و انبیاء البو حنیفہ و احمد بن حنبل و مالک

بقی و شافعی بر صحیح است و باقی اکثر فقهاء بر حرمت غناء اند علی الاطلاق و شیخ عبدالحق مذہب  
 عیدین از شرح مشکوٰۃ گفته کہ قول صحیح از امام اعظم کراہت یقین و تدفیف است نہ حرام مطلق و  
 مذہب امام احمد بن حنبل بن کراہت غناء است چنانچہ کتب مذہب وی گوایس میدهند و آنچه در  
 کتب دیگران از حرمت غناء نقل میکنند ایشان برای تأیید مذہب خویش بر دو غنیۃ الثقلین  
 لغوث الثقلین شیخ عبدالحق در جیلانی قدس سرہ در مذہب ویست و در آن کراہت غناء و رخص  
 قصب از امام احمد مذکور است نہ حرام و گفته کہ در غناء ثوران طبع و بیان شہوت و میل بسوئی زن  
 و رعوت نفس و طرب و ذمات دست میدہد پس لاجرم مکرون باشد و ثوران برخاستن بخند  
 و مراد اینجا جولان طبع و بیان بر انگیزتن و رعوت حماقت و سستی و ذمات فرومایگی و قیون  
 شافعی و مالک در کراہت غناء در فتاویٰ برہنہ از کتاب الارشاف للشیخ الملک الدین مذکور است  
 و در بلاغ مبین گفته بیک قول شافعی و بیک قول مالک غناء مکروه است و در معارف العلوم  
 از محیط آورده کہ عند بعض العلماء ای بعض العلماء الحنفیہ غناء مکروه است دیگر بدانند اگر  
 غناء بنص قطعی حرام بودی چگونه امام حجتہ الاسلام ابو حامد غزالی با کمال تقوی و درود و تجاود  
 در جمیع علوم مجاوز آن رفیق و مرامہنوز اینجا سخن با قییت و آن نیست کہ تو در تم و من اندازن



تیسری ہوا حدیث ظاہر در تحیم و نہی ہر لہو حدیث است کہ مغنی بطلالت بود و خفی است  
 در حق غناء چه غناء باسم دیگر مخصوص است چنانچہ آیت سرقہ ظاہر است در قطع ید سارق حق  
 در حق طار و نہایش پس نظر کردیم در غناء کہ بچہ سبب باسم دیگر مخصوص شدہ پس یافتیم کہ سبب  
 زیادتی لغو و لغو باسم غناء مخصوص شدہ است پس غناء خود لہو حدیث است مع زیادتی لغو  
 و لغو کہ سبب آن زیادتی تبدیل اکس شدہ است پس چون لہو حدیث سبب تفصیل الناس  
 بود لقولہ تعالیٰ لیضل الناس بغیر علم پس غناء بطریق اولی سبب تفصیل الناس بود پس حرمت غناء  
 بطریق اولی بود چنانچہ قطع ید طار بطریق اولی ثابت میکند از قطع ید سارق بسبب زیادتی  
 بر معنی سرقہ کہ بدان تبدیل اسم سارق بطار شدہ است و عدم ید نہایش ثابت میکند بفساد  
 در معنی سرقہ کہ بدان نقصان باسم نہایش مخصوص شدہ است پس حرمت غناء برین قاعدہ ثابت شدہ  
 پس این آیت اگر بظاہر حمل کردہ شود ومع دلت نزولش در نفی عارث بود مخصوص نمی گردد  
 بل لہو حدیث کہ نفی عارث ید داشت چنانچہ قولہ تعالیٰ لا تقتلوا الصيد وانتم حرم جمیع صید برآ  
 تناول است مخصوص بجا حشی نیست با وجود آنکہ نزولش در ابوالیستر کہ بر نیزہ حار حشی  
 شکار کردہ بود و اگر آیت مذکورہ را ما و کہ گوئید و لہو الحدیث بغناء تاویل کنید یا بمعنی ای ذات

بهو الحدیث تاویل کنید بخبر واحد یا قیاس ظاهر ظاهر نماید بلکه مآول گردد در تحقیق شرح حاسی آورده  
 الظاهر والنص اذا حمل علی بعض محتملة صار مؤلاً بلا خلاف پس آیت مذکور نص در استواء بهو الحدیث  
 است و ظاهر در تفصیل الناس بهو الحدیث یا ظاهر است درین هر دو نص است در تحریم بهو الحدیث لان النص  
 ماسبق الكلام لاجله او ما یزاد بیا علی الظاهر بقیة تقتصر باللفظ من المتکلم من غیر اللفظ علی احتمال  
 القولین فی النص پس چون خبر واحد یا قیاس بهو الحدیث را القیاء یا بمعنیات تاویل کرده شد و حکم  
 مآول موجب عمل بوسیت مع احتمال الغلط پس قطعی نمائید بلکه ظنی شد پس برین تقدیر غناء مکره و محکوم است  
 و جاهد حرمت او کما مر گردد و جمیع انواع مآول همین حکم دارد و چون بعض وجه شرک ترجیح یابد بدلیل  
 ظنی بر باقی مآول گردد و خفی و مشکل و مجمل چون زائغ گردد خفاء هر یک بدلیل ظنی چون خبر واحد و قیاس  
 گردد چون ظاهر یا نص بر بعض محتمل آن جل کرده شود بدلیل ظنی مآول گردد و حکم جمیع انواع مآول و عمل  
 بر ثابت بوسیت و جاهد او کما مر گردد و تحقیق فی تحقیق شرح الحاسی در تقدیر اول حرمت غناء بدلیل قطعی است  
 و جاهد او کما مر است و اینها بحسب قواعد اصول فقہ گفته شد و الله تعالی اعلم بالصواب فصل سیم در بیان خطر  
 معارف در امیر که آلات غناء اند بدان ای طالب صادقی که چنانچه اختلاف در غناء است که اگر شر  
 حرمت غناء اند و بعضی بر آنست تحریم غناء اند همچنین اختلاف است در آلات غناء پس آنرا مکرر حرمت غناء  
 الله اند



رفته اند بر حرم آلات غناء هم رفته اند خواه نواختن آن آلات با غناء بود خواه بی غناء یعنی نواختن

آن آلات در هر دو حالت حرام است و آنرا که بر کراهت غناء رفته اند گویند که نواختن آلات غناء

مجرد از غناء مکروه است و مع غناء حرام است این اجتماع کراهتین کراهت غناء و کراهت نواختن

آلات آن حرام میگردد کذا فهم من شرح مشکوٰۃ للشیخ عبدالحق ومن بعض مواضع من مجمع البحار و آلات

غناء را بغیر سی ساز نماند گویند و همه سازها بر دو نوع اند نوعی بدم می نوازند این بردمان نمی

و بدم می نوازند و نوعی دیگر بدست می نوازند و این نیز بر نوعین است نوعی تارها و فولادها و غیر آن

اند که بر چوبی کشیده می بندند و نوعی دیگر پوست بعضی جانوران است که بر چوبی تپی میانه می چسبانند و

معارف بر هر دو نوع شامل است و گاهی بنوعی خاص میگردد ولیکن در احادیث هر جا که لفظ معارف

آمده اینجا هم آلات غناء است خواه آن آلات که بدست نوازند و خواه آن آلات که بدم نوازند چنانچه

این حدیث بآن تصریح می کند و آن جمع معروف است بکرم و سکون عین هم در فتح زواجر و در آخر فاء

القی بآن غناء کنند و در قاموس گفته معروف بر وزن منبر است و جامع عرف است بر خلاف قیاس

محاسن و مساوی جمع حسن و سوء پس عرف هم بمعنی معرفت چنانچه وصف بمعنی خبریکه بآن وصف

کرده می شود چون عالم در قول ما رجل عالم کذا پس برین تقدیر جمعش معارف است و نیز عرف بمعنی

معارف و معنی مطلق لهو هم آمده است و نیز معروف یعنی سازی معروف که آنرا بفارسی چغانه می‌نامند.  
فارسی و عین معجزه بهندی مُنَدَل گویند که از فی شیخ المکثرة و کشف اللغ در فرهنگ رشیدی گفته اند  
بفتح جیم و چو بیت مانند منته ندان و جلا جان که سر آنرا شکافته جلا جل چند در آن تعبیه کنند و اصل  
را بدان نگاه دارند و پرده چغانه پرده است از موسیقی پس حاصل کلام آنکه معارف اینها معنی مطلق  
ملاهی آمده است یعنی آلات لهو و غناء اگر چه در موضع دیگر معنی چغانها و معنی مطلق یارنها و لهوهار  
معنی ملاهی که بدست نوازند آمده است و در قاموس گفته معارف ملاهیست مانند عود و بربط و طبل و نور  
و اما از امیر جمع زمار است و آن الکلیت میان تپی که بدم می نوازند و اکثر انواع آن از چوبی سازند  
و زمر و زمره بر دو مصدر اند معنی زمار نواختن و زمار سر آمدن و در قراح گفته یقال رجل زمار و لایقال  
رجل زمار و امرأة زماره و لایقال امرأة زماره و اما زماره تخفیف هم مصدر از شیخ عبد الحق گفته که معنی  
زمار نیز آمده است و در مجمع البحرین زماره و زمار هر دو یک معنی گفته بداند زمار بفارسی نای بالباد  
و نای بالباد و نای بفتح نون و سکون یاء و لیکن فی آن چوب است که در اصل خلقت تپی بود بغیر عمل مردم  
و معنی مقصب جواری و بویا و غیر آن و معنی محک قلم و غیر آن نیز آمده است و اینجا مراد معنی اول است  
و اما نای و بوا و نای بیای بر چیزی دراز که بدم نوازند خواه از چوب سازند خواه از غیر آن خواه تپی در اصل  
خلقت



خلقت بود خواه بعمل مردم پس بوق نحاس را و شهنشاه را این نمیتوان گفت و نیز نادر بالواو بمعنی  
 میراب آب که آنرا نادران نیز گویند و بمعنی جوئی آب شنب و باریک و بمعنی کشتن خرد که آنرا بهای  
 روزق و تباری ضنوق گویند و دواوش بهر نیز بدل می کنند و بای بیاء بمعنی گلو و حلقوم و دیگر  
 معانی نیز آمده است و بایش را بهر نیز بدل میکنند و این معانی اینجا وارد نیست و اما چنگل را نیز  
 نمی توان گفت چه اگر چه آنرا نیز بدم می نوازند و لیکن تار دارد که آنرا بدست مینوازند پس اصل کلام  
 آنکه معارف تن و است و مزایا را و است بر جمیع ملایم را که بدم یا بعمل دست می نوازند و آواز  
 می کنند و جرس نیز معرفت زیر آنچه عرف و عزیز در اصل لغت آواز جرس که بشت از باد پاشیده  
 شود و آواز جن و آواز باد کدخالق القاموس و مزایا نوعیت از معارف اکنون بعضی احادیث در  
 این از معارف وارد شده اند بیان کرده می شود و معنی ابی عامر او ابی مالک الاشعری قال سمعت رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم یقول لیكونن من امتی اقوام یتحدون الخ و الخیر و الخیر و المعارف  
 الخیرت رواه البخاری و التحدیث در از نیست و شد کرد بخیری در روایت خود که از ابی عامر است باز  
 ابی مالک هر دو اشعری اند که ذاتا الشیخ عبدالحق و خرد در صدر اول و ثانی از صوف و ابریشم می ساخته  
 و آن مباح بود صحابه و تابعین آنرا پوشیده رند و اکنون متعارفست که خرتمه از ابریشم می سازند

و آن درین زمان نوعیت بزرگ و عطف حریر بر خز از قبیل عطف عام است بر خاص پس این حرکت  
 بمعجزه از غیب خبر دادند که خاتم حرام خواهد شد باینطور پس چند گروه از امت من این پر چهار منیها می‌ت  
 را از سر سر او متابعت نفس شیطان حلال دانستند و احتمال حرام کفورت بالاتفاق اعادنا الله و زیاده  
 التحقیق فی الشرح و عن بی امانه قال قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم ان الله تعالی یغنی  
 رحمة للعالمین و یدک للعالمین و امین بری بحق المعارف و المرامیر الحدیث رواه احمد و محقق سید ابوداؤد  
 و تمام مجموع ساختن و در کتب فقه مذاهب اربعه مذکور است که بستن آلات سلاسی همان لازم نمی آید و  
 جنایت بران بدست و عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق فسمع من رافضی اصبعیه فی اذنه و یأمن  
 الطریق الی الجانب الاخر ثم قال لی بعد ان بعد یا نافع هل تسمع شیئا قلت لا فرفع اصبعیه من اذنه قال  
 کنت مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم فسمع صوت یراع فضع ثقل ما صنعت قال نافع و  
 کنت اذ ذاک صغیر و رده احمد و ابوداؤد و یراع یفتح ین و در کتاب مناقب ایلیت آورده که  
 امام علی رضا فرمودی خود را دید که آواز ساز و تعنی می شنید پس چون نزد امام آمد او را خبر و  
 منع فرمود او گفت یا امام در سماع اصوات گوش را چه مضائق است فرمود که نشنیدی قو حق سبحان  
 و لا تقف بالیسک بر علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک مکان عند مؤلا و فرمود اگر تو در آن حالت



مردی بجهت جاهلیت مردی و من برخانه تو برگزینم و این حاصل کلام اوست فارسی  
 آیت که پس روی مکن چیزی را یعنی در این کتاب چیزی مرو که علم نداری تو بوی یقین یا بطن  
 غالب بدلیل شرح یا بدلیل قیاس مکتب از شرع که آن چیز ضارست یا نافع است قبیح است یا حسن  
 بدرست که گوش چشم و دل که خط خود میگیرند از چیزی بی علم نفع و ضرر و حسن و قبح آن چیز هر یک از  
 آنها پرسیده شوند از احتیاط خود بی علم بآن چیز پس معلوم شد که بر شبهات کتاب خواهد شد چنانچه  
 واردست علامها حساب و حرامها عذاب و شبهات آنها عتاب و عن ابن عباس رضی عن رسول الله صلی  
 الله تعالی علیه و آله و سلم قال ان الله تعالی حرم الخمر والمیسر والکوبة وقال کل مکرم قیل  
 الکوبة الطبل رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر رضوان الله تعالی علیه و آله و سلم  
 بنی عن الخمر والمیسر والکوبة والغیراء والغیراء ضرب تعدی المحبته من الذرة یقال لها الککرة رواه ابو داود  
 والکوبة بضم کاف قیل طبل چنانچه صاحب مشکوٰۃ از بعضی روایه خود آورده و قیل بربط و قیل نزد و در شرع  
 جامع الاصول گفته که طبل صغیر که دوسر دارد که اقال عبدالحق و احتمال است که کوبه فارسی باشد و چند الفاظ  
 فارسی آنحضرت بر زبان مبارک خود در بعض اوقات رانده اندشید که از انجلیه یکی کوبه باشد و آن چوبی است  
 که بدان طبل و دف و نقاره و مانند آن بگویند یعنی آلت نواختن آنها و کوس هم گویند و در احادیث

صوت آنهاست که با استعان آنت حاصل می شود و کوس بمعنی کوبه و نقاره و کوفتین آمده است و عن ابی هریره

قال نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم عن ثمن الکلب وکسب الزمارة رواه فی شرح السنه

و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم لا تصیب المملأه رفقۃ فیها کلب ولا جرس

رواه مسلم و عنه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه وسلم قال الجرس من ازمیر الشیطان رواه مسلم

و چون جرس جنبست جزش جمع آمده دیگر بداند ظهور قینات و معارف و خرد در اسلام از کبار علما قینات

که عند ظهور آنها مصائب و ممالک در عالم سبید خواهد شد چنانچه حدیث ترمذی از ابی هریره ناطق است بان

و ان حدیث طویل است و در آخرش این الفاظ است و ظهرت القینات و المعارف و شربت الخزوع

آخر هذه الامة اولها نفا تقبوا عند ذلک یحاجوا و زلزلة و حنقا و سحبا و قد فاء آیات متابع کتفام

قطع سکه قنقن و احادیث ازین قبیل در اشراط الساعة در کتبات اعمال بسیار وارد شده اند و حدیث ما نا

من و لا الله دینی در کتب نقد چون بدایه و کافیه و غیرها از شرح و فتاوی کثیر الوقوع است و در بدو

دال مملایه و لعب اعنی بازی و حرف ثمانت در آخرش وارد بود آن محذوف شد پس مثل میورم گشت

و گاهی مثل عصا می آید و در ترح گفته یقال بنهار مثل عصا و در مثل دم و در مجمع البحر گفته که در ارض

روی بود چون فدی یا دون بود چون بدن پس محذوف الا خوشه و گاهی بر اصل هم استعمال کنند و در نیک



دو مضاف بعد من مقدار اندکی لفظ اهل بعد من اول دوم استغفار بعد من ثانی پس تقدیرش چنین است  
 ما نامن اهل دو لاله دمن استغفار و فقهاء این حدیث را بر تحریم غناء و معارف و سایر الملاهی و روزه  
 چون رقص و تصنیف و تدنیف و طنبور و بریط و رباب و قانون و فرار و چنگ و طبل و بوق و نوب  
 از جهت تفاخر الی آخر ما قال و در نصاب الحساب در احراق المعارف یوم العید فی مصلی العید بای  
 مستقل عقد بسته است و آنرا بچند دلائل جائز دانسته است و عرض در احراق المعارف در یوم عید که  
 یوم مجمع عوام و خواص است و شهر اعلام مردم است از جهت زجر و توبیخ رنگین ملایم و برکت  
 نقد متون و شروح و فتاوی مشحون اند بتقیع تعنی و معارف و زامیر و تحریم آنها و تشیع  
 و تفسیق اهل آن و تبدیع ایشان و الله اعلم بالصواب فصل چهارم در بیان آنچه مستثنی است  
 از حرمت و تحریم در باب غناء و معارف پس از آن مستثنیات بعضی بالاتفاق مباح است  
 و بعضی نزد بعضی مباح است و نزد بعضی نه از آن جمله یکی تعنی اعراب است و طبل که در آن ذکر  
 فواش و مکررات و ذکر فراق و درصال اهل مجاز بنود چنانچه تحقیقش در فصل او گذشت که آن  
 نوع غناء را الخفت خود شنیده است و تقریر نموده است و چون در عرف عجم آنرا غناء نمی گویند  
 پس اگر فقهاء آنرا تعرض نموده اند و گفته اند که غناء حرام است یعنی غناء متعارف حرام است

بی آرند و در فتاوی مبتنی  
 استماع الملاهی در محرمات  
 شمرده و از جامع الزمیر

و بعضی متأخرین از فقهاء بکفرت غناء در اعراس و اعیاد تصریح نموده اند چنانچه در لغت  
 الاحتمال و اردست با وجود آنکه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم درین مورد  
 خود شنیده اند و تصریح نموده اند چنانچه در فصل اول بتفصیل تمام گذشت پس اگر مراد ایشان غناء  
 معروفست پس آن حرامست در جمیع احوال چه در عید چه در عرس چه در غیر آن بالاتفاق و لا با  
 از اباحت غناء و غناء اعراسست نه غیر آن و غناء اعراس علی الاطلاق مباحست ولیکن در غیر اعراس  
 شادی غالباً نمیگویند و اگر مراد ایشان همین غناء اعراسست و حرمت آن از جهت تشبیه  
 بایل فسق پس آنرا وجهیست چه تشبیه بباح بحرام مباح هم حرام گردد و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم من تشبه بقوم فهو منهم رواه احمد و ابوداود و ترمذی و در اتقوا  
 مواضع البهائم حدیث احمد و ابی داود و راجع فقهاء مذاهب اربعه قبول کرده اند و علی  
 یکی تندروی در مواضع کثیره در فقه و این حدیث معارض احادیث دیگر که در اباحت غناء در  
 موارد مخصوصه وارد اند نمی گردد که آنها بر اباحت اصدیه دلالت دارند و این حدیث بر کراهت یا تحم  
 عارضی که از جهت تشبیه بر مباح اصلی طاری و لاحق شده است دلالت می دارد و قانون اصول  
 نیز این را ترجیح میدهد و اذا اجمع دلیلان متعارضان فی الخط و الاباح فی شئ قدم دلیل الخط علی



دلیل الایاقه و لیکن در وجه تشبیه سخن است چه در معانی هیچ تشبیه نیست چه غناء معروف و کنز و غریب  
 طبائع اهل نسق و عشق است در آن ذکر فواحش و منکرات و مقصص اهل عشق می بود چنانچه بچند  
 مرات دانستی و در غناء اعراب ثناء حق و محامد اهل حق و اهل شجاعت و در اعراس اعتراف  
 بنیتها خدا تعالی میباشد چنانچه "ولولا الحذیطة السراء لم یسین عذاراکم"، ولولا الذنب الاحمر  
 لم یحیل لواءک، و اگر تشبیه در رفع صوت بر تنم گویند چنانچه از انصاف الاحساب معلوم می شود  
 پس در رفع صوت بر تنم هر دو نوع مشترکند و لیکن در نغمه و لحن متغایرانند که هر یک بنوع دیگر  
 در نغمه و لحن و شاید که اینقدر تغییر را اعتبار نمایند و انصاف اینست که السلافة فی الدعوی و  
 الوریع و الاجتناب عن التبهات مع ذلک هیچ مقصود از مقاصد دینیة بر سماع غناء موقوف نیست  
 و لیکن اینجا اشکایی دیگر سخت تر است که انرا ایندفاع نمی توان کرد و آن اینست که اگر انقدیر تشبیه  
 که رفع صوت بر تنم است کافی بودی در تحقق تشبیه و مع ذلک آن محفوت مع علم آن چگونه غناء  
 اعراب را خود شنودی و تقریر نمودی و تقریر نمودن آن محفوت دلالت دارد بر عدم تشبیه در مقصود  
 و تشبیه بین شیئین تا رکهها در صفتی است در جمیع جهات آن صفت و اینجا تشارک در رفع  
 صوت است از جهت رفع و از جهت تر تنم نه از جهت نغمه و لحن که لایحقی پس در میان هر دو نوع تشبیه

نماند بکدام تناسب ماند پس تشبیه و تماثل دیگرست و تناسب دیگرست چنانچه تحقیقش در فصل  
دوم از باب اول گذشت نمی بین که یقینند صوم یوم عاشوراء مکرره است از جهت تشبیه به یوم پس  
الاحفوت فرمودت مخالف بود و کند باید که یکروز پیش از وی یا پس از وی هم روزه دارد تا دوروزه  
شوند و یقینند دورگرد پس تعیین یوم عاشوراء که صفت صوم است باقیست و ظرف صوم مطلق  
یوم است نه تعیین آن و تعیین یوم همان تعیین صوم است فیقال صوم معین و یوم معین و آن تعیین  
بر دو وجه است یکی بوجه یقین چنانچه شایسته بود دوم بوجه انضمام صوم دیگری و باینقدر تغایر  
تشبیه مندرج شد و باینکه دانست که بعضی متاخرین از فقهاء مردم را از غناء اعراب در اعراس و اعیان  
نهی و زجر می کنند آن غناء است که در آن ذکر الله تعالی بتبریح می آید ذکر مدائح انبیاء و اولیاء  
بتبریح و یا موعظه بتبریح بنود بلکه در آن مدائح اهل شجاعت و ذکر تنم و تلذذ دنیاوی بود و یاد آن  
کلام لا یعنی بود از قصه ها و یاد آن می آمد الله تعالی و مدائح الانبیاء و الاولیاء و موعظه بود و لیکن  
بالحیث موسیقی و نغمات بر تو این موسیقی بود اما چون در آن می آمد الله تعالی می آمد مدائح الانبیاء  
اتباع ایشان از جهت دیر و تقوی و یا موعظه ترغیب و ترهیب و اسواق نهایت تبریح بود و  
مع ذلک بلن سرود معروف و بنفث سرود معروف بنود بلکه بلن دیگر و نفث دیگر بود و سماعش از زمان نبوی  
امکان



۴۰۴

و مکان لطیف و طاهر بود و جمع بگوش و جان شنود پس در شنودن و گفتن این نوع غناء  
 هیچ اختلاف نیست و این نوع غناء بالا جماع مباحست چه همه اهل الله تعالی از علماء و فقهاء  
 و محدثین و شایخ اهل درج و تقوی می شنوند در محافل مدارس و خانقاها و ایشان  
 در جمیع احوال چه در اعیان و چه در غیر آن و ایشان از غناء نمی گویند بلکه ذکر می گویند و در  
 عرف عوام مردم از اهل سند مملود گویند و این نوع غناء ذکر الله تعالی است که اهل تقوی را جاذب می شود  
 بسوی محبت حق و محبت رسول وی و آنچه در حدیث دلیلی از انس گذشت ان الغناء و اللهو یبغیان  
 النفاق فی القلب کما یبغی الماء العذب و الذی نفس محمد بیده ان القرآن و الذکر ینبتان  
 الایمان فی القلب کما یبغی الماء العذب گواه این غرض است چه محبت حق سبحانه و تعالی و محبت رسولی  
 شرط تکمیل ایمانست و مراد از محبت که شرط تکمیل ایمانست محبت صحیحست نه محبت فاسده و تفسیر  
 و فساد محبت در مجلس گذشت و کلام موعظه حسن بصوت حسن بلحن حسن سمعت ترنایش دارد در جذب  
 القلوب لاطاعة المحبوب و الاعراض من دار الغرور لدار السرور و در حدیث بخاری آمده ان  
 من الشعر حکمة و ان من البیان لیسر و در تائیر کلام حسن بصوت حسن چون جادوست این تشبیه  
 در سرعت تائیر است و تحقق آن و تائیر بوقیعت است و تائیر کلام حسن حسنت و در حسن و قبح تشبیه نیست

چنانچه عشاء معروف رقیه زناست چنانچه گذشت العشاء رقیه الزنا همچنین این نوع عشاء انوش محبت  
 الهیست ۱ مایل و ربع و تقوی را فاما الدین آمنو افزادتهم ایمانا و هم سببشرون و اهل سوارا بخیر نادی  
 افزاید و اما الدین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسالا رجسهم و فرق میان لغه و لحن آنست که لغه آواز است  
 نرم و خوش چنانچه گذشت و آن باعتبار سه و قدر و سرعت و بطو و وقف و وصل و حرکت و سکون  
 و تشدید و تخفیف مختلف میگردد و لحن تطرب الصوت و ترجیع در آنست چنانچه از جمیع البهار گذشت  
 و در قراح گفته تطرب کیشدن آواز و سیکو کردن آن و ترجیع گردانیدن آواز در حلق از جهت تمییز  
 آن چنانچه همه بالا گذشت و لحن موسیقی خرد این سی الحان اند بر قول مشهور و قیل سی و یک و لحن  
 و قیل غیر ذلک و الحان موسیقیه فلاسف استخرج کرده اند و بر لحن را نامی است علاحده چون از ایشان  
 اینجه جمشید اورنگی باغ شیرین تحت طاقی حقه کاوس راج روح رامش جان سبز در سبز سربستان  
 سروسپی شاد دروان مردارید بشیر ز شبنم فرخ نقل روی گنج باد آورد گنج گنج کاو گنج سوخته کین ارج  
 کین سیاوش ماه بر کوکان مسکانه رداء (شادان) مسکانه مهر کاین ناموسی نوبهاری نوبین باده  
 نیروز پنجگان این سی لحن در فرهنگ رستنیی جمیع ذکر کرده و در مفردات لغات نیز ذکر کرده و گفته  
 که در مؤید شیخ نظامی ازین ۲ الحان که این جمشید و راج روح و نوبهاری است ینا آورده و بجای آنها چها  
 دیگر



۲۰۴

دیگر آورده ساز نوزده و غنچه کبک دری و فرخ روز و کیمس روی پس برین تقدیر سی و یکمین  
 خسروانی می شود و اینها را الحان بارید و نواز نام بارید نیز گویند پس لحن را بفارسی نواز گویند خوشن  
 یعنی خوش نواز و دوازده پرده نام موسیقیه است و در رشتی گفته که پرده رشت را گویند که پرده  
 ساز نام بند برای نگه داشتن انگشتان و برای حفظ مقامات موسیقیه و کثرت استعمال مقامات  
 را نیز گویند و در کشف لغات پرده و مقام در علم موسیقی مترادف گفته و آن دوازده پرده نام این مقامات  
 راست شباب بوسلیک عشاق ریز بزرگ ریز خورد نهادند عراق باجری حسینی  
 ربائی نوا و بیت و چهار شعبه است کذافی کشف اللغات و سی لحن مذکور همان الحان اندک  
 مطرب بارید پیش خسرو و وزیر می نواخت و الا الحان موسیقیه بسیارند و برسی موقوف نیستند چون  
 رازبان و رازیام و راه بقا و راه قلندر و میر زال و ناردین و نارسیرین و ناز نوز و نواز خاکی  
 و نواز چاکوک و نواز خارکن و نوزوز و نواز علقاء و اشمال و لک و بارید بهر دو با و تازی و با و  
 ثنائی مفتوح است و در چهارگیری مضمون گفته این خطاست نام مطرب است از توابع جهرم که سرود خسروانی  
 که آن سرود است مسمی در بزم خسرو و وزیر هر زین نو شیر و ان میلفتی و انش مرگست از بار بمعنی رخت  
 و از آن و بد بمعنی خداوند که پرویز او را رخت داده بود که هر وقت که خواهد در مجلس خاص آید و بغیر از آن

در مجلس داخل شود و از فرزند ابراهیم شاهی معلوم می شود که سیه و شفقت نواز، موسیقیست که  
از آواز ققنوس گرفته اند چنانچه گفته ققنوس و ققنوس رعیت بغایت خوش رنگ و خوش آواز و  
در مقامش سیه و شفقت سوراخ است و در بلندی کوه مقابل بادین نشیند و می سراید و بر آوازش  
رغان شیفته شوند و گرد آیند ایشان همه را گرفته خورد و چون عمرش به هزار سال رسد خردار هینم جمع  
و بران نشیند و می سراید پس مت گردد و بستن هر دو باز و خود بر هینم زند پس از تنش التیج همت  
هینم و خود هم همراه هینم سوخته خاکستر شود و از خاکسترش بیضه پدید آید و از آن بیضه مرغی مثل او  
پدید آید و تناسل او بر همین و تیره می بود و این مرغ جفت ندارد و در آوازش وی در کی زمان  
موجود نمی باشد و علم موسیقی از آواز وی گرفته اند انتهی و مثل آن در کشف اللغات گفته اند که بی  
هزار خردار هینم هزار پستواره گفته و گفته که از هر سوراخ از سیه و شفقت سوراخ آوازی علاوه  
خوش و لطیف می بر آرد و در آوازش گفته که چون باران بارد بران خاکستر از آن بیضه شود و در طوطی  
گفت که ققنوس طایر است بر شکل بط و در نواهی ملک هندی هینم مقام هفت سوراخ در مقام دارد و از  
سوراخ آواز بهنگام گونه بر آرد و در آوازش مطول شرح تلخیص المفتح تحت قول الماتن بیت  
والذی حارت البریه فیه، حیوان مستحش من جماد، مانند این قصه آورده اند چنانچه گفته اند  
الققنوس



القنسن طاجر حیم عظیمه الحبت یقرب به الثمن فی البیاض له مقارطویل خلقه الله تعالی فردا  
 واحد الی آخر ما قالوا و اگر کشف اللغات معلوم می شود که قنسن موسیقار نیز گویند چنانچه  
 گفته که در سنخ علم موسیقی است که موسیقار غنیست که در مقارش سوراخها اند و از آن  
 سوراخها اصوات گوناگون می برآورد و علم موسیقی از آن اخذ کرده اند و قنسن بضم  
 قاف اول و سکون قاف ثانی و ضم نون و دواویش گهای حذف کنند و گهای سلا  
 دارند و لفظ ترکیبست و در فارسی آتش افروز گویند چنانچه در فرسنگ رشید است و  
 لیکن در ماده قنسن و آتش افروز گفته که قنسن بلغت بویاییست و بوی بیضاء گویند  
 و موسیقار معلوم نیست که در کدام است و سازی از آوازش گرفته اند آنرا هم موسیقار گویند  
 و این تطویل از جهت آن آورده شد که علم موسیقی علمیت کثیر المسائل و المباحث و الحان  
 موسیقیه جز بر ما بر آن فن ظاهر نیست پس ضابطه در شناختن شباهت در لحن میان  
 غناء مباح و غیر مباح باینطور است که غناء معروف که آنرا سرود و راگ گویند در اقلیم هر لسان  
 آنرا چند الحانت مخصوص بدان در آن لسان پیدا می کند که چون کسی را قصد غناء مباح است از لحن  
 سرود غیر مباح که در اقلیمش معروف است احتراز کند و هر لحنی که داند که این لحن از الحان غیر مباح

از آن هم احراز کنند اگر چه در اقلیم دیگر بود و همچنین سرایکه نمیداند که این سخن از الحان موسیقی است  
 چه جمل در نروع اسلام در اکثر مسائل عذرت بالا جماع پس حکم تشبیه نعل بغل دیگر گفتن  
 تشبیه در حکم تشبیه است رقیق تحقیق گردد که فاعل حقیقت تشبیه در حکم تشبیه است و الا لا و در  
 حساب و خسر آورده و الجمل عذر فی موضع الاجتهاد الصریح فی موضع التشبیه پس حاصل  
 کلام غناء محظوظ نگویید و نشود و نه لحنی مثل لحنش بود بقصد دیده دانسته برارد باز رجوع کردم  
 بمقصود خویش و دیگر غناء مباح میگویند مسافر بهیچ راهی در غریب فراق زده را و اینست قول  
 شمس الائمه ترخس قدس و تبعه جماعة من العلماء كما صرحوا به فی کتب الفقه و در فتاوی بر نه گفته  
 نزدیک شمس الائمه ترخس اگر سرود کند برای خود از جهت دفع وحشت چنانچه غیر نشود باینست  
 و نیز میگویند که تعین از جهت فصاحت لسان و نظم فوایق تصحیح نمودن بآن لا باس است بدانکه تعین  
 از برای دفع وحشت اهل غربت و از جهت فصاحت لسان این هر دو را بعضی فقهاء و بعضی از محدثین  
 رواداشته اند و لا باس به گفته اند چنانچه شمس الائمه ترخس بگوید از اول تصحیح نموده و آنچه از این مالک  
 روایت میکند که داخل شدم بر برابن مالک و او تعینی میکرد چنانچه در معارف العلوم است تعینی او محسوب است بر  
 دفع وحشت یا بر قصد فصاحت لسان و برابن مالک از زبانه میبارد و بعد از ایشان بود و از سایر علماء دین



بر دو مورد صحیح روی نشده است نه منع و نه رخصت مگر شیخ الاسلام خوان برزاده که او درین بار دو  
مورد مکرره میگوید که انی معارف العلوم دیگر بداند طبل مسافران و طبل غازیان مباح است  
پس طبل غازیان ذکر کرده است اباحت آنرا شیخ عبدالحق در شرح مشکوٰۃ در باب تصاویر در ذکر  
اباحت طبل مسافران و بر هشت است و نیز در فتاوی بر هفت بوق حمام و دف عروسی چون در آن جواب  
نمود و طبل سفر و جنگ سفر و نوبت بعد العصر برای اشارت بنفخه اولی که نفخه فرج است و بعد العشاء برای  
اشارت بنفخه ثانیه که نفخه ابلار است و بعد نصف اللیل برای اشارت بنفخه ثالثه که نفخه یغث و نثر است  
مباح و جائز گفته و درین هیچ اختلافی ذکر نکرده شاید که در اباحت اینها اختلافی نباشد ولیکن شیخ عبدالحق  
در شرح مشکوٰۃ گفته که در عرب دف اختلاف است بعضی گفته که حرام است یا مکره است مطلقا و در بعضی  
مباح است مطلقا و صحیح آنست که مباح است در بعضی احوال چنانچه عید و قدوم و نکاح و حرام است در غیر آن  
پس معلوم شد که چون در اباحت دف عید و دف قدوم و دف نکاح با وجود آنکه احادیث صحیح در آن وارد است  
بعضی فقهاء اختلاف کرده اند شاید که در باقی هم اختلاف کرده باشند اکنون بیان اباحت عرب و دف عید  
و قدوم و نکاح از احادیث شود و مذهب صحیح نیز همین است چنانچه شیخ عبدالحق گفته اگر چه اگر فقهاء  
بر خلاف آن رفته اند برای رفع نام و نشان ملائمه و معارف و سد باب آنها تا از قلوب مردم نیانسیا

قال فی خزنة الروایات  
فی شرح المتفق زین زار و طبل  
برائی باری هو الرقص بغیر فی شیخ  
درست و فی حاشیه الزیوی العبدی الروای  
نفی ای نفی ماعده و فی الکافی التخصیص  
روایات بدل علی نفی الطول التخصیص  
وفی الجلی حاشیه بدل علی نفی ماعده بخلاف  
فی الروایات بدل علی نفی ماعده بالبلو  
فی هذا حاشیه التعلیل و فی  
فیما یكون بغیر اللیل و فی  
لا یكون حراما علی من سب الخفیه انهی  
وفی خزنة الروایات ایضا فی سنن ابن ماجه  
فی قول المدعی لیس فی یوم الفطر یقول  
صحیح کم کان یقول فی یوم الفطر  
صلی الله علیه و آله و سلم و فی  
فقط در نماز عید و طبل زان می رشتند  
و اعلم ان فیهم ما ذکرانه من یجوز ضرب  
الطبل و کونه فی دار الحرام لا یجوز الا مع  
الاستحسان و کونه فی دار الاسلام  
فی نفی الاولان لا یجوز لیس فی الطبول التي  
یضربونها فی دار الحرام لا یجوز لیس فی  
الطبول التي یضربونها فی دار الاسلام  
ضرب بالطبل الذي لیس فی دار الاسلام  
مخدوم عبد الوهید

وكان لم يكن شيئا مذكورا شود به آنکه اباحت تدفیف در یوم عید از حدیث عائشة رضی الله عنہا در فضل اول  
گذشت معلوم گشت و آن حدیث قویتر حجت است چنانچه دانستی و قدوم آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله  
و صحبه سلم در مدینه افضل اعیاد بود در حق اهل مدینه و عن انس بن مالک قال لما قدم رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم  
المدينة لعبت الحبشة بجرهم فخالقهم و مر راه ابو داود و فی رواية الدارقی قال رأیت یوما قط کان  
احسن و لا اظلم من یوم دخل علینا فیہ رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم و ما رأیت یوما کان  
افتح و لا اظلم من یوم مات فیہ رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم و فی رواية الترمذی قال لما  
کان الیوم الذی دخل فیہ رسول الله المدينة اضاء منها کل شیء فلما کان الیوم الذی مات فیہ اظلم منها  
کل شیء الحدیث و حار بکرماء مہد جمع جری بفتح نزه خود و دشمنه و در علاج گفته جری خوب دستی و  
تا زیاده کذا قال الشيخ عبد الحق در شنہ بمعنی خنجر و شفه و لعب جولاری به خوف در پیش آن حضرت  
عند قدوم در جامع المعجزات و مولود عقیقی و سائر کتب سیر مذکور است فلینظر ثمة و نیز مراجعت آنحضرت  
از حروب صعبا بصوت و سلامت افضل اعیان المسلمین بود لهذا عند مراجعت ایشان از غزوه تدفیف کردند  
عن عمر بن شعیب عن ابيه عن جده ان امرأة قالت يا رسول الله انی مذت ان احرب على راسک  
بالدف فقال و فی بن ذکر رواه ابو داود و رواه رزين مع زیادة فی اخره و عن بریده رضی الله عنہ قال خرج



رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم في بعض مغازيه فلما انصرف جاءت جارية  
 سوداء فقالت يا رسول الله اني كنت نذرت ان رذك الله صلى الله تعالى عليه وسلم ان احرب بين يديك  
 بالدف والتغني فقال لها رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان كنت نذرت فافري  
 والافلا فجلت تقرب فدخل البكر وبني تقرب ثم دخل علي وبني تقرب ثم دخل عثمان وبني تقرب  
 ثم دخل عمر فالقت الدف تحت استهاتم فقلت عليها فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم  
 ان الشيطان ليخاف منك يا عمر اني كنت جالس وبني تقرب فدخل البكر وبني تقرب ثم دخل علي وبني تقرب  
 ثم دخل عثمان وبني تقرب فلما دخلت انت يا عمر القت الدف رواه الرقدي وقال هذا حديث حسن  
 صحيح غريب وايضا چند سؤل و جواب آورده اند اول آنكه ارزين در حديث معلوم شد كه قرب الدف على  
 الاطلاق مباح است چه اگر مباح بنودي الياء نذر يد ان جائز بنودي چه نذر چون معصيت بود الياء آن  
 لازم نياد بلكه جائز نيست الياء آن بالا جماع چنانچه نذر كردن زنا كردن و خمر نوشيدن و نباح مسلمان دشنام  
 دادن اگر چه معلق بشرط بود چنانچه گفت اگر ارزين وض شفا يابم زنا كنم يا مسلمان دشنام دهم پس شفا يافت  
 زنا كردن و دشنام دادن و اورا جائز نميگردد اصلا و احاديث باين ناطق است چنانچه در حديث بخاري است  
 ومن نذر ان يعصي الله فلا يعقبه و در حديث مسلم آمده لا وفاء لنذري في معصية ولا فيما لا يملك العبد

و فی روایه لاندزنی معصیه است و احادیث ازین قبیله بسیار است و لیکن اینجا نزد علماء حنفیه کفارت یمنیده  
 با وجود آنکه ایفاء نذر حرامست و شیخ عبدالحق در شرح حدیث مسلم آورده تحت قوله لا وفاء لاندزنی معصیه است  
 که نزد بعضی اصحابی مادر نذر بخی و لذت بخشه است و در حدیث نیز کفارت یمنی آمده است و عن عائشه  
 قالت قال رسول الله صلى الله عليه و عليه و سلم لا نذر فی معصیه و کفارة الیمنی رواه ابو داود  
 و الرقذی و النائی قوله لا نذر ای لا ایفاء بنذر المعصیه که فی شرح الطیبی و الزنجبیدی معلوم شد که نذر  
 بمعصیت صحیح است لهذا کفارت بر آن لازم می آید و ایفاءش حرام است چنانچه قبل نذر حرام بود و امام  
 شافعی نذر بمعصیت را لغو میگوید و کفارت بر آن لازم نمی گوید و مذهب ابی حنیفه و صاحبیه چنانچه در کتاب  
 صوم از شرح وقایه و هدایه و کافی و از اصول فقہ معلوم می شود اینست که نذر را بحاجات المباح است و یمنی تحریم  
 المباح است پس نذر بمعاصی و بواجبات صحیح نیست و لیکن این تعریف نذر در آن نذر است که ایفاء آن واجب  
 است و الا نذر بمعاصی منقذ میگردد عند الخفیه و کفارت بر آن لازم می آید و ایفاءش حرامست و فی کتاب  
 الصوم من الفن الثانی من شرح الاشباه و النظائر للمصنف و لو نذر بائنا و بربنا الخ لا یلزم الوفاء لکن منقذ  
 موجبا للکفارة پس ازین گفته فلو فعل المعصیه المحلوف علیها انحلت الکفارة و اثم و این بصورت  
 نذر است در معنی یمنی است و یمنی بالفاظ العقد نذر منقذ میگردد و یمنی در معاصی هم منقذ میگردد  
 به لعل



پس تعریف نذر جامع گشت النذر تحريم المباح پس نذر بمعصيت يمين است عند الحنفية ووسط  
 عند اثنى عشرية و نذر بواجبات اصلا منعده ميگردد چه در ان تحصيل حاصل است بدانکه نذر منعده نمی گردد  
 مگر بیکي از دو چیز لله علي یا محمد علي گوید و بهرسان و بهر عبارت که این مصنون گوید پس چون  
 علي صوم او صلوة او بخود تک گفت یا علي ان اصوم او اصلي او مثل ذک گفت منذور بر روی لازم  
 گردد چه عبادت میباشد مگر لله تعالی و الزام بر روی بلفظ علي حاصل می شود پس بخود علي نذر منعده  
 ميگردد نه بخود صوم او صلوة دوم تعلیق بشرط چنانچه منذور را بشرطی معلق گرداند و گوید ان طوقت  
 علي عدي او ان عاف الله مريض اجمع او اصوم او اصلي و لفظ لله علي یا محمد علي گفت از روی  
 قیاس بر روی چیزی لازم نیاید و از روی استحسان نذر منعده گردد صحیح به الجوی فی شرح الاشبانی باب المظ  
 و الاباحت من الفتن الثاني چه نذر خود و عده بنده بعبادت حق است و عبارت حق بخود و عده بر بنده  
 لازم میگردد مگر بازام وی بنفس وی بلفظ علي یا عند وجود شرط استحسان چون معلق بشرط کرده بود  
 و لفظ علي نگفته بود چه در تعلیق معنی الزام است صحیح به العلامة المذکور فی الموضع المذکور و چون بخود  
 و عده کرد چنانچه فردا روزه دارم یا چند رکعات نماز گذارم صحیح چنانچه لازم نیاید و اما نذر معلق را حرام است  
 جائز نیست اصلا چه نذر خود عبادت محض است و ان غیر حق را جائز نیست لهذا نذر صحیح نیست مگر بعبادة

مخففه صحیح بر فی الکبر الرئی فی باب الاصلیة اما وعدہ و مخلوق را چنانچه گوید اگر فردایی نزد من ترا

اکرام خواهم داد پس او چون فرزند بیامد نزد وی پس بروی اکرام او لازم گردد بنا بر وجود شرط از

روی دیانت و قضاء هر دو معایاد یا نه فقط این محل نظر و مایل است صحیح بر اثنای رج العلاء الحوی فی شرح

الاشیاء والنظر تحت قول الماتن ولا یلزم الوعد الا اذا کان معلقا بعده گفته آنچه بر بنده واجب می گردد

باجاب بنده بر نفس خود در چیز است نذر و وعده مقترن بتعلیق پس معلوم شد که نذر را وعده نمی گویند اگر چه در

حقیقت وعده است چه نذر همان وعده است مع لفظ لله علی و وجوبش قیاسا و استحضار است و وعده عین واجب است

استحضار قیاسا و وعده را در عرف نذر نمی گویند پس هر دو قسمین شدند اکنون بدانند آنچه می گویند النذر

ایجاب المباح این تعریف هر مباح را شامل نیست نه مباح غیر عبادت را شامل است پس اگر گفت که

لله علی ان اکل طعاما لذيذ او ان البس ثوبا جديدا هیچ لازم نیاید و نه آن عبارت مباحرا

شامل است که از جنس وی واجب نباشد و یا بر واجب مشتمل نبود و یا عبادت مخففه نباشد اگر چه

در نفس خود واجب باشد چون تلاوة القرآن و قراوة ادعیه و تسبیح و بناء المسجد و تکفین الميت

و نماز خیاره و عیادة مریض و زیارة القبور و غیر ذلک و نه عبادة غیر مقصوده را شامل است

پس وضو و غسل و تطهیر الثوب بنذر واجب نگردد اینهمه انواع مباحات بنذر واجب نمی گردد



اگر تعلیق کند و شرط موجود گردد چه این انواع مباحات چون بنذر و نذر واجب نمی شوند پس بنذر  
معلق چگونه واجب شوند و تمخیر و تعلیق یک نیست در عدم وجوب نذر این انواع مگر چون نیت  
یمین دارد یمین گردد چنانچه گفته اند آن ایجاب المباح یصلح یمیناً باینکه صرح به فی تحقیق الحسامی و آن  
بطریق مجاز است چون مد علی بنیاء المسجد باین معنی قصد کند جعلت مرکز بنیاء المسجد علی حراما  
و در تحقیق گفته که مد بار اوده قسم معین باشد میگرد و دواء و لام بایکدیگر متعاقبان اند پس برین  
تقدیر علی بنیاء المسجد نایب مناب جواب قسم میگرد و تعریف واضح تر نذر واجب اینست  
لا یلزم النذر الا اذا كان المنذور طاعةً مقصودةً بنفسها محضةً وليس بواجب و كان من جنسه  
واجب مستقلاً و كان مستملاً علی واجب مستقل و ما سواه من الطاعة فنذره ليس بواجب اصلاً و لیکن  
ایفاء مستحب حسن محمود پس بقوله الا اذا كان المنذور طاعة غیر طاعة را اخرج کرد از ماکولات و  
ملبوسات و غیره و قيل اعتقاد را نیز اخرج کرد چه اعتقاد از کافر صحیح است پس طاعتش و بقوله مقصوده  
و سائل را اخرج کرد چون و صنوع و تطهیر الثوب و احرام و غیره و علامه حموی سجده تلاوت را از او علی  
سره و از واقعات آورده که تکفین میت هم از وسائل است و بقوله محضة تمخیر و تکفین میت و  
نماز خبازه و عیادة المریض و در اسلام و نحوه خارج شد چه در آن محض حق نیست بلکه حق الیت

والریض و غیره هم مقصود است و نذر عبادت است و در عبادت حق غیر حق شرک نباشد که فی باب  
 الاضحی من البقر و بقوله و لیس بواجب همه واجبات را بریدن کیشد و فرض نیز واجب است و کتبی  
 نبوت به دلیل قطعی بخلاف الواجب پس بنذر واجب ایجاب واجب لازم آید و آن محال است و تحصیل <sup>محصل</sup>  
 محال و بقوله و کان من جنسه واجب مستقل هر آنچه لیس من جنسه واجب مستقل خارج شد چون تلاوة  
 القرآن و تکبیرات و تسبیحات و ادعیه و اذان و اقامت و امثال ذلک اگر چه ارتلاوة قرآن و از تکبیرات  
 واجب است اندر نماز ولیکن واجب مستقل اعین در نفس خود نمی باشد و بقوله و کان مستقلاً علی واجب مستقل  
 هر آنچه بر واجب مستقل نشاء من نمود خارج گشت چون بیع و شریک و نکاح این هر سه و آنچه مانند اینهاست  
 گماهی بنیت طاعت طاعت میگرد و هر یک بر واجبات چند است مثل است که در ضمن وی اند و در خارج  
 آن وجود ندارند و مستقل آن باشد که چنانچه در ضمن چیزی باشد همچنان علاءه وجود دارد و علاءه  
 عبادة مقصود باشد چنانچه صوم در اعتکاف منذور بخلاف مهر و نفقه زن و مملوک پس این تعریف  
 متناول است مرعادات کشره را چون صلاوة و صوم و حج و جهاد و اعتاق الرقبة و الوقف و اطعام  
 الطعام و الباس الثوب و انفاق العنوس و سائر المال فی سبیل الله و الاعتکاف و الصلوة  
 علی النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و حمد الله تعالی و ذبح برای اطعام مسکین و امثال ذلک پس جهاد



۴۱۸  
 کجایی و فتن بود و گاهی نقل و همچنین امروزه این کار نیز نونیست از جهاد و اعتقاد و  
 اطعام و الباس واجبست در کفارت و اینها همه به نسبت از ائمه الملک من الملک و اخراج  
 عن الید مانند طلاق می باشند تا از کافر نیز صحیح باشند و طاعت کافر صحیح نیست پس این  
 نسبت طاعت محضه نشدند و لیکن بنظر ذوات آنها هر طاعت محضست و اما وقف پس از  
 جنسی واجبست و آن اینست که واجبست بر امام که از بیت المال مسلمین مسجد بنا کند  
 و وقف کند و اگر در بیت مال مسلمین بنا کرده نشود پس بر مسلمین است که اضافی فتح القیر  
 و علامه حموی گفته و فی نظیر بالنسبة لا الامام فانه لا یملک ثانی بیت مال المسلمین حتی یصح وقفه  
 و وقف ملک الغیر لا یصح بل ملک ارضان الامام و الارضا د غیر الوقف و ارضا اینجا رعایت  
 مصالح مسلمین بر مسلمین است از جانب امام پس اگر صحت نذر وقف بنا برین قول است که حسب فتح  
 القیر گفته برین تقدیر لازم می آید صحت نذر بنیاء مسجد و سقایی وین و مثل دنگ و حال آنکه در  
 فتاوی برهنه و غیره بعدم صحت نذر بنیاء آنها تصریح نموده اند و اتفاق الاموال و جوابی در  
 زکوة و عشر و خراج معلومست و اعتکاف مثل است بر صوم و صوم شرط اعتکاف مندرست  
 و قیل از جنس وی واجبست چون قعه اخیره و وقوف لغرفات که این هر دو در معنی اعتکاف اند

و علامه حموی گفته که این تکلف است و صلوة برین مرة واحدة واجبست در عمار بار بار کنانش  
 یشرف بشود علی اختلاف القولین و شکر بر لغت واجبست و زیج بغیر قصد اطعام قربت نیست و اضی  
 و زیج قارن و متمتع تعبدیست و عقل بر غوامض شرع واقف نشده است و نیز علامه حموی گفته که  
 تشییع الجنائز و عیادة المریض عبادة معقوده بنفس دی نیست چه در آن محض حق الله مقصود نیست  
 بلکه حق المیت و المریض مقصود میباشد پس نذر بدان صحیح نیست و منوطا بر الروایة و در  
 روایتی از امام آمده که صحیحست و چون نذر با عتاق صحیحست بنا بر وجوب اعتقاد در کفالت  
 باید که نذر بسجده منفردة صحیح باشد چه توانشین کان من خنبه واجب عامست پس خواه  
 آن واجب بوضع الهی بغیر مباشره بسببک جوشش بود چون صوم و صلوة و یا بمباشرة  
 بسبب جوشش چون کفارة و سجده تلاوة مگر گفته شود که نذر بسجده منفردة صحیح نیست  
 چه سجده تلاوة خود واجبست و غیر آن اصلا عبادة نیست پس آنچه ذکر شد بنذر کردن از آن  
 گردد و سوا آن بنذر واجب نمیکرد و لکن خلف وعده حرام میگویند شاید که این نوع خلف  
 و عدم حرام نباشد و اگر حرام بودی حکم کردی با نفاء نذر در جمیع مباحات و الله اعلم پس  
 در قول ایشان ریجاب اباح لام عهدت یعنی این نوع مباح نه جمیع مباحات و آن ظاهرست  
 افون



و قول ایشان لایصح النذر و لایدرم النذر هر دو یکی است چه نذر چون صحیح باشد واجب گردد  
و وجوب او و صحت او هر دو متلازمان است پس در موضع نذر صحیح اگر وعده معلق یا نذر  
معلق بشرط بود عند وجود شرط موعود و منذور واجب گردد مگر چون معلق بمبعضیت گرداند  
چون گوید اگر زنا کنم یا خمر نوشم بر من حج است یا روزه و یا حج کنم یا روزه دارم پس زنا کرد  
یا خمر نوشید در صورتی غیر است میان انفاء و کفارت و زرقاوی بر نه نكته هو ای صحیح  
نكته لیکن در صغری آورده که امام را جوع کرده از انفاء و کفارت و همین است احتیاط خیرین  
و به یقین پیش ازین معلوم کردی که وجوب انفاء موعود معلق از روی رستی است  
نه از روی قیاس و نذر خواه معلق بود خواه منجز واجب است انفاء آن از روی قیاس  
عند وجود شرط چون معلق بود و عند الاعتقاد چون منجز بود و چون از انفاء عاجز شود  
کفارت یمین دهد کذا فی شروح المستوفی و در کفایت کفارة از انفاء و قیام کفارت مقام  
انفاء در نذر مطلق و معلق بدون عجز از انفاء اختلاف است و مختار عدم است و این بیان  
نذر را یاد و در که ترا در بنیاب رها خواهد بود و این تفصیل در بابی که در خواست  
چه اگر شب این تفصیل قاهر اند و باعث این تفصیل است که مردم عوام می پندارند که النذر

ایجاب المباح و در محظوظ نذر منعقد نمی شود پس چون عزیف مباح بود محظوظ آن جاریه را که

نذر تدفیف کرده بود اگر در بایفایش و این خطا است چه نام بر مباح نام عهد است ای مباح المعهود

بالوجوب بالنذر و تدفیف حرامست فی جمیع الاوقات مگر در اوقات سرور المؤمنین که شعار اسلام است

چون نجاح و ولید و عید و قدوم سکر اسلام است پس محظوظ در این اوقات نذر تدفیف

والا فلا یعنی اگر نذر کردی پس تدفیف تو برائی سرور اسلامست پس باین علت در این مورد

مخصوص تدفیف تو مباح گشت پس بر نذر و الا و اگر نذر نکردی پس تدفیف تو زین مورد است

بیک رجوع اصلیش بابتیست پس زن از او دیگر سوال کند نذر او بدو خبر بود یکی تعقیب دوم نذر

و از هر دو کس در تدفیف حوازیست و تعقیب را تعقیب کند باعث آن چیست جوابش آنکه در

تعقیبش ذکر شأ حق و مصلح است خوف و سرور المؤمنین بملا سید المرسلین و فتح القوی علی حقه

للعالمین و باعلاء کلمه الله فی الآفات لیوسف سدا و این و آخرین و اصبی به الله الله علی الکفار

الا شرر کما دلت علیه الحال و القریه پدیدار مغنیات آنست که اولاً مناسبست حال قوم و دستور مجلس

می شناسند پس بحسب غلبه طوائف اهل مجلس و بمطابقت تشوق قلوب مستمعین تعقیب میکنند و آن

نوع تعقیب در جمیع اوقات مباحست چنانچه بالا گذشت پس آنرا تعقیب کردند و از آنجا حدیث نیز



معلوم می شود که آن جبار به بدتف نمود و تقین نموده است دیگر سواران آنکه او را  
 بدتف حضرت دادند و از او را شیطان گفتند باعث آن چیست جوابش آنکه عوب بر  
 فتنه انگیز را شیطان گویند تا آنکه تعالی شیاطین الانس و الجن و فتنه انگیزی و دل  
 مردم فریب صفت مغیبات است پس اگر چه در حضرت اخفرت نفع غیر نفست میکرد و لیکن  
 صفت از نمون مفلک نمی گردد پس اخفرت او را اجازت دادند در آن فعل و مع  
 به شیطانیت موصوفه پس او را شیطان خواندند و مع ذلک او را حضرت بقدری قسید  
 بود و او زیاده کرد بر آن قدر حتی موجب لغت طبع شریف از استماع کلامش گشت پس  
 شیطان گفتند دیگر سواران آنکه ثبوت او بر حالت حرب رفت پیش آن حضرت و عند  
 دخول اصرار که از یک سبب بود و ترک او عند دخول عین اخفان یک سبب بود  
 جوابش آنکه آن جبار به بدتف میکرد با جارت آن حضرت و چون امیر المؤمنین عرفت داخل شد  
 بهیبت و هول در دین آن جبار نافذ شد بدین صورت امیر المؤمنین چه صاحب بهما عظمی بودند  
 هم در جابلیت هم در اسلام گدازان ریاض المستطاب به چنانچه حدیث صحیحین که در مناقب وی  
 آمده است بر معنی دلالت دارد و از وی شیطان انس و جن میگرفت چنانچه در حدیث صحیح آمده است

پس آن جاری فعل غیر متعاد الخفوت در خدمت آن حقوت میکرد و چون صورت زیر منقو

دیدنش از هیبت لرزید و دف را در تحت خود پنهان ساخت پس فرمود آن حقوت

ان الشیطان لیخاف من شیء یأمر الکنون بیان آن در ذیل است. شتو که در نکاح آمده است.

از آن جمله یکی حدیث صحیح بخاری از ربیع بنت معوذ بن عفراء است که در فصل اول

گذشت و آن قویتر حدیث است. و دیگر احادیث نیز وارد شده اند و عن عائشه بنو

قالت قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم فم اعلنوا هذا النکاح واجبوه

في المصدا و افزون اعیان الدف، رواه الرقعی و قال محمد احادیث غریب و عن محمد بن حاطب

الجبلی عن ابیہ صلی الله تعالی علیه وعلیه و سلم فم اعلنوا هذا النکاح واجبوه

والدف في النکاح رواه احمد و الرقعی و النبی و ابن ماجه و شراح می گویند که مباد از

۵  
فصل

صلوات اینجا تقیید است و الله اعلم بالصواب فیل نجم در بیان مذہب بعضی صوفیہ که می گویند که

استماع سماع و معارف و ترمیم در حق بعضی مردم حرام است. و در حق بعضی دیگر مکروه و در حق

بعضی دیگر مباح و در حق بعضی دیگر طاعت است. و در ادراک سماع تعقیب بقاء محظور است

بلطف غناء و سرود در اگر کسی می گویند آنچه نمی از تعقیب و سماع آن و از معارف و

الامر



و زامیر در شرع شیخ وارد است آن بعلت تلہی است یا بعلت انقضاء است بعلت  
 تلہی چون بگوشت بشنود و بمعیانی لغو و عرفہ در نهد پس باینقدر لذت یابد و یا بحد دفعہ  
 خوش حال گردد و آنست گیرد پس این لعب و لعب حرامست یا مکروه چه از دو حال  
 خاری نیست و انقضاء بفساد چون بسبب شنیدن صوت و غمہ و ہمیدن مضامین آن دفعہ  
 نظایری در دل پدید آید و وسوسہ شیطانی نمودار گردد پس در حق وی انشور زنا گردد  
 اول محبت زنا العینین در دلش جاء گیرد و قول آنحضرت علی الله تعالی عذری و انی  
 و صبحہ و لم ان النفاذ نیست النفاق کما نیست الماء النبات و قوله ان النفاذ و اللمو  
 یتبان النفاق فی القلب کما نیست الماء العذب کما سبق و قول فضیل بن عیاض ان  
 النفاذ رقیۃ الزنا کما سر و قول غوث الثقلین ان فی النفاذ ثوران البیعتہ و بیان  
 الشہو و الکرہن الی الشہو و رعونۃ النفس و الطرب و الذمۃ کما تقدم ہمہ شواہد اند  
 بر آنکہ علت نہی تلہی و انقضاء بفساد است و بس و دیگر هیچ وجه نہی است و چون علت  
 نہی ساقط گردد مہنی بماند بلکه مباح گردد مثلاً علت حرمت خمر سکر است و چون سکرش  
 منقہم گردد طاهر گردد و شرش مباح شود پس آنست کہ او را با مستحق غناء و غایبافتنہ در دل

پدیدار شود در حق وی استماعش چون شرب خمر است لآن کل ما کان در لفظ لا العقیقه معصیه  
 و هر گز ایم فتنه بود در حق وی چون خوردن در دینی حرمت و خوردن در دین خمر مکروه است  
 چنانچه در کتب فقه و قومت پس در حق وی تغنی و استماعش مکروه و هر که از فتنه و  
 فساد این بود سبب ارتباط دلش برنجیر شرع و درج که جل الله المیتین است و مع دلک و ارباب جماع  
 آن اندکی از فوائد دینی هم حاصل بود چنانچه الفاظ آنرا بر معانی قدسیه که وضع الهی از بی است  
 حمل کند و اندکی تاثیر آنها در دلش نمود اگر در چنانچه خبری از تعلقات شهواتیه که بدش سخت چرینه است  
 اندکی گسته شود یا ست گردد و در تغنی و سماع سبب چنانچه نوشیدن مثلث و خوردن سکر یا خود از  
 خمر و کبر رانند و روز آن معانی ملکی و خاطری بود و انس جانش بجز آن معانی نمی بود و اگر اشتغافش  
 از این معانی منقطع گردد مضطرب شود و در روزگارش فتور افتد و در اغناء و سماعش طاعت مستحب باشد  
 چنانچه سکر که در ادویه طبیعه و در لطف را که او را بجز سکر که مع ادویه شفاء نمیکند و و هلاک می شود و این معانی که  
 شمع و شباهد و خال و خنده و خط و لب و زلف و چشم و قد و غیر ذلک است بهت و هزار لغات بنی آدم  
 تعبیر کنند و همین مدلولات محسوس می خواهند که واضع هر لغت از بنی آدم آنرا ارادت داشته است و لکن  
 وضع از بی الهی دیگر است که همین الفاظ برای معانی از لایه موضوع بود و بسوائی این معانی که مدلولات  
 الفاظ



الفاظ مختلف بحسب لغات کثیره است و مفهوم بر عام و خاص است چه این مدلولات در ازل نبودند  
 کان الله ولم یکن موشئ و آن معانی ازید در بیان نمی آید چه آنها وحدانی است و وجدانی عین  
 نگردد بیت اسرار حقیقت نشود حل سوال، حاصل شود هیچ ازین محض محال، و آنچه بیان می کنند  
 از ان معانی نه عین آن معانی است بلكه آن دال است بر ان معانی بلكه آن شیوات ذاتیه حق  
 بر اصطلاح صوفیه و از قبیله متعلقات ازید صفات اضافیه حق است بر مذهب علماء و اراء الهیزه  
 نزد ایشان هر صفات اضافیه ازید است پس اول در ازل الاقوال این الفاظ بوضع الهی موضوع  
 بودند بر ان معانی ازید و همچنان الی ابد الا با موضوع خواهند بود چه بر ازل تغییر جائز نیست و در عالم محسوس  
 ظلال آن معانی است و اندکی بحث این محل در فصل معرفت گذشت و اندکی در بیان علم حقیقت هم گذشت  
 و چون آن معانی ازید که این الفاظ بر ان موضوع بودند در ازل در بیان نمی گنجید پس هر یک با سعه او خود  
 و حوصله خود می فهمد آنچه می فهمد پس باین سبب در اصطلاح صوفیانه اختلاف واقع شده است و آنچه  
 از اصطلاحات در گذشتن راز و کشف اللغات و کشف المحجوب وارد آروشن ترست پس مثال غنا و چون هم تر است  
 که بعضی از این پریشیزند و بعضی از ان می نوشند و معشوق می شوند و بعضی از ان می گیرند و از استبدیل می دهند  
 و سرگرد می سازند و بجا جت می برند و بعضی در دیش خورند و از صافی دور مانند و عجب مدد از ان یک مژده ظاهر

آتش مد و جنیت جفت نوشند و الله علی کل شیء قدیر و اگرست بد حیوئ برین مدعا قهقه قبیطن و سبطین بر جوان در تنه

گفته من شنیدم چون در آمد قبطیس، از عطش اندر شاق سبطیس، گفت هستم یا رخوت و ندوت، گشته ام امروز

حاجتمند تو، ز آنکه موس جادوی کرد و فزون، تا که آب یمن را کرد خون، سبطین زن آب صافی می خوردند

پیش قبلی گشت خون از چشم بند، بهر خود یک طاس را پر از کین، تا خورم زن آب ای یا کین، چون کینی یک طاس

را ز آب پر، خون نباشد آب پاک و حر، طاس ازینل او پر کرد، بردان بنهاد و نی را بخورد، طاس را کج کرد

سوی داد خواه، تا خورد زن دردی شد خون سین، بعد زن چون کرد کج سوی خودش، پاک نشسته صافیت آب

خوش، باز یوش کرد کج آن خیر خواه، گشت خون رشت و بدوی و تباه، عجب مقامیست که یک سخن از کین

یک غنچه در کینان یکی را چون خیره حیات باشد و دیگر را چون زهر ممت و حکمت دین است که غنچه و مکر العلوت

و مکرش دلها میکشد پس بر چه اندر خم دل پر کرده است آن بخت غنچه بیرون می افتد و ظاهر شود خوان عیب

خواه هنرمندی بینی چون آن مدرس نحوی در تقریر کج می گفت که کان گایس تا م باشد و گایس ناقص و تا می خبر بود

و ناقص با خبر ملاحی این گفت شنید و گفت که ای مولوی مگر نمید مکر خورده یا حماقت و سفاهت تراوی نموده

یا جنون بردت طاری شده است باری بگو بهی خبر چگونه تا م بود و با خبر ناقص و ملاح علم نمی دانست پس چه طور

کردند و تمثیل نموده اند ملاح را هیچ بودند از آن تقریر و تمثیل و ملاح می پنداشت که مگر انقیوم خر خورده اند صوفی بود

نشر



۴۲۸

نشسته بود و این نزاع و محابره با کجیانی می شنید بر حواست و ملاح را گرفت و گفت نمیدانی که حق  
 بجای نبخوشت و لیکن تعزیرش نمیداند و جواب با صواب نمیتواند دادن اکنون جوابش از من شنو که  
 تمام آنست که در محبت حق بشما و تعالی چنان محو و فانی شده بود که از غیر حق هیچ خبر ندارد و ناقصا  
 غیر حق با خیر بود پس در دل نجوی مائل بکج بود آری بیان می کرد و ملاح فهمید که مراد کجی آنست که  
 هر که در معاملات روزگار خود بخیر بود نام و کامل است و هر که با خیر بود ناقص است و صوفی دانست که مراد کجی  
 آنست که فانی در الله تمام است و باقی همه عالم ناقص است پس هر یک مطابق چیزی که در دل می داشت  
 الفاظ را بران معانی حمل کرد و همین نظر غناء است چنانچه صافی نوشتن از مشرب غناء از لفظ  
 وصال دیدار حق خواهند و از مزاق جمایی و از چشم نظر رحمت و لطف وی و از زلف قرب وی  
 لیس برونای از سد زلفای قرب و این انتقال است از تازی بفارسی و گاهی از زلف سلسله اشکال  
 الوهیت میمند و از ظلمت کفر و از کفر اخفاء وجود و اعمال خویش و از ارتداد گردش احوال خواهند  
 برگشتی این بیت شنیده کافر نشوی عشق خریدار تو نیست تا مرتد نشوی قلندری کار تو نیست تا بنوه  
 بزد و گفت صفت همچنین گفته مراد از این بیت چیست گفت تا پوشیده نشوی هستی و اعمال خود را  
 بر خود و بر خلق عشق خریدار تو نیست و دعوی عشق از تو باطل است و تا از اوصاف برتبت بگشیت و از خود

سوزند و لاف قلندری از تو میوه ده ست یکی در بلاد عرب باد رنگهای و درخت و می گفت ایها  
عشقه بدریم ایمن عشقه بدریم بزرگی شنید و لغزه زد و بهوش شده بیفتاد و چون بهوش آمد گفت دیدم  
درشت رسته اذ اکان خیار الناس عشقه بدریم فما قیمته شرار هم کذا فی المکتوبات الهیة بزرگی صوت  
تا نرنداف می شنید و میگردست گفت سبب گیرستن بوحیث گفت ای غافلان نمی شنوید که این چو می  
گوید به این هم رفت آن هم رفت از پس جانان جان هم رفت ، رفتم رفتم ده رفتم رفتم رفت رفت ،  
و می فریاند که حقائق آن معانی بر آنکس مشکوف خواهد بود که کشف او بعالم اعیان شایسته رسیده بود و اما  
دیگر از آنرا که راحت جان با سماع سماع می بود از بهجت آنکه ارواح همه در بهشت سرود شنیده بودند  
و همیشه حضرت آدم علیه السلام در بهشت بود از ارواح بنی آدم همه منبج و منبرج بودند در ذات آدم و در  
بهشت از حور عین سرودی شنیدند حق بشما و تعالی بحکم خود آن همه احوال از دلهاء و افراوش  
گردانید چنانچه میثاق رافراوش گردانیده و لیکن چون سرودی شنوند بوی از آن احوال صافی دلانرا  
اندکی اندکی یاد می آید پس خیال اجتماع همان احوال می برند چنانچه در متنوی معنوی و در دست  
به ما همه اجزاء آدم بوده ایم ، در بهشت آن لجنه باشند ایم ، اگر چه برایت آرت گل شکی ، یاد ما را مانده  
زانه اندکی ، ال آخره و میگویند که سماع چون حلقه فولاد است که بر فرب وی بر سنگ دل آتش عشق  
ایلی



برنی چمد و قصا دیت که بجز دست وی جا به صوفیانه بعد از یافتن صاحبون پنج و ریاضت  
 در آنها عشق صفا نمیکرد و در مکتوبات گفته که سماع و اهل محبت را محرک شوق و وجد و ذوق می بود  
 و بیرون آورنده آتش سینه ایشان از سر اوقات پنهان بمیدان عیان میباشید و دلها ایشان  
 خزان حقانیت و قائلان پنهانی و معادن جواهر اسرار معانی می بود و جز خازنه غناء که قلابه ربانی است  
 که السماع کلوب العاشقین الی حضرت رب العالمین حقائق پنهانی و جواهر معانی از معادن قلوب  
 پر نور بمیدان ظهور می آید و ملاحقین کاشفی در لب لباب شنوی و نموده که سماع منادیت کرد و  
 ماندگان عشرت آباد بهشت را و در ماندگان در تیره تیره دنیا را آگاه می شد از وطن اصلی حبت  
 پس در بختی دنیا منتظر وطن اصلی می شود و لبش می تند بیت دل وقت سماع بوی دلدل برده،  
 جان را بر پرده اسرار برده، این رزق در کس است مروج ترا، بر دلدل خوش به عالم بایر برده، و بالجمله  
 سماع آرام دل عاشقان و سرور سینه عهاقان و غذا و جان سائران و دروای دل سالکان است از  
 جهت آنکه آدمی را چهار چیز است نفس و هوا و عقل و روح و هر چهار را غذا است علاوه که در یک  
 چیز فرام نمی باشد مگر در غذا و هر چه چیز در عالم موجود نیست که در آن هر چهار را غذای باشد مگر در غذا  
 که در آن غذا و هر یک موجود است پس نفس در کیمی و راستی صورت نظم و نشر و صنایع و بدائع سخن مشغول گردد

و سواد در استقامت و الحوائف اصول موسیقی و ترتیب نسق نغمات تمام شود و عقل باصل معانی سخن  
ملفوظ گردد و روح باوار خوش گشت نه عالم ارواح است و یکی ملک است که پیغام عشق میرسد  
متوجه گردد و این حالت در هیچ چیز بجز سماع دست نمیدهد و اگر بعضی را ازین چهار غذائی رسد حال  
دیگران بوحشت انجامد و در عالم وجود اضطراب افتد و تفوق رونماید و جمیع رخت بر بندد پس تمام  
مقصود بجز سماع حاصل نمیشود و میگویند که فلاسف این کلمات را از دور و فلک گرفته اند که فلک در گردش  
خود آواز میکند چنانچه در حدیث احمد و ترمذی و ابن ماجه از ابی ذر مرفوعا و در حدیث ثقفی از ابی ذر  
موقوفه وارد است اقلت السما و حق لها ان تاط و الا صیط صوت الاقصاب قاله الطیبری و در  
در سخنی معنوی گفته بنیت پس حکیمان گفته اند این کلمات از دور و چرخ برگزینیم ما، و دور و دور و دور  
مفسد در بطوطی نامه گفت که حکیم بود قش غرضش نام که بعضی باطن اصوات افلاک شنیده است جمیع علم  
موسیقی کردن و سواد من تکلم بعلم الموسیقی انتهى پس ارواح قبل الاجسام اصوات افلاک شنیده بودند  
پس صافی دل از این شنیدن صوحین و کشتن آن حالت اصلی بادی است پس روح را در قفص بدن نشین  
صوت نفسی اضطراب حاصل میشود و پس آن صوت خود را می کشد و کین قفص بدن از خروج مانع  
چرخ لطیف است و در اصوات لطیف است پس لطیف بطیف است می گردد و بکیف مناسب نه دارد



الجنس یا بس بالجس و میل الیه و در الحان کتب تالیف کرده اند که ذانی کشف المحجوب و میگویند  
 که اهل حقائق را در سماع خطیست عظیم که زبان بیان از آن قاصرست چه این حالست و حال در  
 قالیاید و روشن تر دلیل برین مدعاست بده و معاینه است آنکه اهل سماع را بسماع جنبه الهی و وجد  
 و حال دست میدهد تا بعضی از ایشان چیز دوز و اله و حیرت رزه و بخور و خواب می مانند اگر ایشان  
 را پرسیده شود که چه واقع شده است جواب دادن نتوانند بیت عشق پنهانست و پدید حیرتست؛  
 من ندانم حیرتست یا غیرتست؛ و بعضی جان بحق تسلیم کنند و نزد همه عهلاء و اطباء و جان دادن  
 بعرضه ظاهر و بی معالجه از عجایب نوادر است و هیچ چیز نیست تر از جان دادن نیست پس خود  
 افشاکن که این چه حیرتست که بشیندش جان می دهند و زهی سعادت غفلتست بشوق الهی  
 جان دادن و آتش عشق سوختن بیت سرای سوختگان بیوسل می سوزد؛ چراغ شش هفتی  
 فیتدی می سوزد؛ و در کشف المحجوب است که شیخ حبید رح را مریدی بود که در وقت سماع اضطراب می کردی  
 شیخ فرمود اگر بار دیگر اضطراب کنی من با تو صحبت ندارم شیخ ابو محمد حیرتی گفت که من بعد از آن  
 آن میرید را دیدم در حالت سماع و در روی نگاه کردم که لب بدندان گرفته بود که تا آواز بر نیاید  
 و از هر مویش چشمت خون کشده شده بیت مرا نور است در سینه اگر گویم زبان سوزد؛ و اگر مردم در شرم

رستم که معز استخوان سوزد، پس بیهوش شد تا یکروز بیهوش بود پس ندانم که وی بستر سماع غفلت شده بود  
 یا حمت نمی شنید بر داشت ثقیل شده بود و مریدی در سماع لغوه زد پس او را گفت خاموش باش پس بران  
 نهاد و جان بجای تسلیم کرد و شیخ ابو مسلم بن غالب فارس گفت که درویش در سماع اضطراب میکرد و نوحه  
 می زد پس بسترش نهادم تا بنشیند پس بنشست و در همان دم از دنیا رفت و شیخ حنید و خود که درویش را  
 دیدیم که سماع می شنید و جان داد و وقوع روایت میکند از بدایح که وی گفت که من بابن القوی در راه همراه  
 بودم بر کناره جدولی رفتم تا در میان آب و بهره رسیدم کوسکی بلند دیدم و بر روی روی سکو نشسته بود و چاره  
 در پیش وی نشسته بود تعین میکرد جوانی در زیر آن کوشک استاده بود و تعقیبش می شنید تا آنجا که گفت  
 یا چاره این بیت را باز نویسی آن جایزه آن بیت را که جوان میگفت باز کرد خواند و آن جوان نوحه زد  
 بر زمین افتاد و جان بجای تسلیم کرد و صاحب قهر او را تجمیز و تکفین کرد و اهل لغوه را جمع کرد تا بر وی نماز کردند و  
 بکفر رسانیدند پس صاحب قهر بر اموال خود را در راه خدائی تعالی تقوف کرد و هر مالیک خود را از اوست و توان  
 بهر جوان بخشید و خود گریان و نوزان شده بیرون رفت و راه محرک گرفت با کنسی از وی خبر ندارد که کجا رفت  
 یکی از شیخ گفت که من در بغداد بودم درویشی دیدم که رفته و شنید پس لغو زد و ببرد و مثل اینجایات از  
 ابو علی رود باری قدس سره آمده است و اینهم حکایتی که گفت المصوب و دیگر حکایاتی که از این قیدم در شرح المصوب



دیگر گشت و آمد و از درویشان معتقدان شیشه شد که در لواحق لاهور بزرگ بود عبدالحق نام داشت

میگویند که شاید که اکنون هم زنده باشد و او را زنده دیده آمده بودند در سال پنجم از هجده و از دهم پری  
 رشت و روز در مراقبه چنان مستغرق می بودند که از بیخ عالم هیچ خبر نمی داشتند و چند ایام متوالیه بی آیه  
 طعام بروی می گذشت و چون دیدن می خواستند که بایشان شوند و چیزی بخورند پس نزد وی سرودی  
 کردند و چون سرود بگوش وی می رسیدی اندکی اندکی قوت در انداختن ظاهر شد پس رفته رفته قوتش  
 در جولان آید پس همچون ماهی گلابان در گردش می آید تا اگر چهار روز در دریا بگریزند گرفتن  
 نتوانند پس سرود موقوف کنند تا او هم گمان شود و چیزی بخورد و چند ساعت بایشان ماند باز در سر آمد مستغرق  
 گردد تا چند روز بروی می گذشت تا بهم برین و تیره سر و گردندی دیگر مد آن تاثیر استوار شد حیوان  
 نیز می شد و بر آن موقوف نیست چنانچه در قصه قفس که در فصل چهارم گذشت و در قصه خدا و گویان و تاثیر  
 آن در شران که در فصل اول گذشت و اینست و در کشف المحجوب گفته که اسحاق موصی در باغی غناء میکرد و هزار دانش  
 می سر آید و سماع غناء از سر آیدن خاموش ماند تا از شمع درخت بیفتد و برگردد و در فرات و عراق معتقدان گشتند  
 نسبت آموگیرند طبع می زنند آسمان بر او اگر آید این را بگیرند و در بیمارستان مردم چیزی خست اندر مثال روحی سخت  
 عجیب و در هفته دو روز بیمار را رابد اینی برند و آنرا نوازند تا بیمار را بشیند آن قوت گیرند و توانا شوند

و چاکلک کردند و آنرا انگلیون نامیدند بفتح نزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون لام و فیم با و شفا

تحتانیه بوده و دو و نون است در اهل لغت رنگی است چه بسیار عجایب و غرائب داشته باشد آنرا انگلیان

انگلیون نامند و بدین معنی نام کتابی است که مشتمل بر عجایب کثیره بوده مشتمل شده بر بازی مذکور که

مثل رودی ساخته اند و در فرنگ رسیدی گفته که ظاهر از غنوم باشد یعنی آن انگلیون همان از غنوم

که آن ساز است معروف و وضع افلاطون و الله اعلم و در هند و ستان مشهور است که قومی از مغنیان شب

تا یک بیرون آیند و در صحنه غناء کنند پس آن شیفته شوند و نزد مغنیان گرد آیند ایشان را بگیرند

اینهمه در کشف المحجوب و درین زمان در هند و ستان دو چیز مشهور است یکی آنکه کدورا مورخ کرده

نی باریک بوی ملصق می سازند و آنرا می نوازند و ما بر او از نش شیفته می شود تا مار را بدست میگیرند

و آن ساز را بهندی می نامند و مورخ تحقیق میگویند و دیگر آنکه جرسهای رودین و مین گویا گویا بر خونی

می بینند و هر دوسر آن چوب است بدست کسی بنهند و در صحنه طعان که اطرافش بلند بود مستعد روشن کرده

بنهند و آن صحنه بر سر دیگری دهند پس در شب تا یک بصحرای آیند پس آنکس که مستعد در صحنه بر سر گرفته است

در پیش شود و آنکه هر دوسر چوب را بدست گرفته است در پس وی می رود پس آن چوب را بر دست تمام میکنند

و اگر دستش مانده شود بدست دیگر دهد و در یواختن و بدست دیگری دادن چندان سرعت و شتابی نمیکنند

که در این



که در میان آن اندکی توقف و مهلت واقع نشود پس هر حیوان که آن آواز خوش بشنود شتافته گردد  
 و از دور بسوی آن آواز و شغاع میدود تا بنزدیک می آید چشش بسوی آنشما شغاع میدارد  
 و شغاع نمی ماند مگر بسوی آنشما و باقی همه تاریکی باشد پس هر جانوری که آید و بنزدیک آید می آید  
 و نظرش بسوی آنشما می باشد پس آنرا شمشیر میزنند و اگر ماکول لحم باشد بوج کشتن و میگویند که برین آوازه  
 هر جانور بیابانی شتافته و فریفته میگردد مگر شغال که شغال بنزدیک آمده نیز شغاع نظر میکند و مردم را  
 می بیند و می گریزد و آنرا نهی میکند و اگر گویند و بیاید دانست که آن گرو را در سماع مباح ماست بگفته اند  
 انهم بر عایت شرائط است اگر آن شرائط را رعایت نکنند ایشان را هم مانند دیگران حرام بایکده باشد  
 و آن شرائط امنیت اول عایت مکان بایده که مکان بقعه شریعی یا مکان صومعه جان و زاء باشد نه جائز  
 عوام و بایده که موضع مجلس پاکیزه روشن دلکش مروج کشته بوده نه جائز سنگ تیار نه ناستونه  
 بی رونق و دوم رعایت زمان بایده که زمان خوف حق در دل و فزع خاطر از لهو و لعب و خیال بد باشد  
 تا بتعظیم تمام بشنود سیم رعایت احزان بایده که یاران مستحق اهل مجلس همه برادران عزیز و وقوف  
 باشند و همه درویشان معاین در زمان رموز آموزان ریاضت کشند و یارانشان باشند نه مجرود  
 صورت و لحن شیفته گان و سبب کنندگان و از معاین و رموز داماد لگان باشند و اینها همه در

و شریفی که گفت قول  
 اخلاص با نیت اخلاص و با طهارت  
 و شریفی که گفت اهل محبت  
 با نیت طهارت یا آمدن فتوحات

مکتوبات و غیره از کتب مشتمل یافته می شود و در انصاف لاجبت گفته شد شرط است که در میان این اشیا از بعضی  
بی ارزش وزن و فاساد و اهل دنیا نباشد اگر چه ریاضت کشیدن باشد و شرط است که زبر خیزند از مجلس مگر  
مغلوبین و شرط است که وجد ظاهر نکنند مگر با حفظ احوال و اذی عین چون خود را ضبط نتوانند کرد و اقیال

[illegible]



باری روایت آن در کتب ری جائی یافته شدی و یا یکی از تلامذش و مریدانش آن را روایت کردی  
 در روایت می کنند که سید الطائفة از سماع ثابث شده است چنانچه عبارت کتاب بلای مبین بدین گویش  
 می رسد و در رضا حاجت گفته که سید الطائفة چندین بار از سماع ثابث شده بود در زمان خود اجماع  
 فوات شریط سماع در آن زمان پس این زمان شریطش کجا موجود باشند و گویند که مذکور است  
 هم اباحت سماع است چنانچه از بعضی احادیث معلوم می شود و عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت قال رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم حاب فسمعا لفظاً و صوتاً صبیحاً فاداً حبشیة ترفن و الحبشیان  
 حولها نقیان عائشة تعالی فانی فی فحیث فوضعت لحنی علی منکب رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله  
 آله و صحبه وسلم فحبت لفظ الیهما بین المنکب الی اراسه فقال لی اما سبحت فحبت اقول لا نظرم فی  
 عنده اذ طلع عمر فارض اناس عنهما فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم انی لا نظرم  
 الا شیهین الاثنی و الجنت قد فردا من عمر قالت فوجعت رواه الزعفرانی و قال هذا حدیث حسن صحیح  
 غریب و لفظ یفتح لام و فتح عین معجم و سبکونها و در آخرش طاء مهمله آواز درهم و غوغاء و باگند  
 و حروش از باب فتح و ترفن برای معجم و فاء از باب سماع معنی ترقص این رقص می کرد آن  
 زن حبشیة و ترفن در لغت باری بر زمین کوفتن قولها مابین المنکب الی اراسه طرف النظر است

نه مفعول ری قال فی کشف المحجوب عن عائشه رضی قالت کانت عیدنی جارتہ تعقین فاستاذن  
 عمر فلما سمعت حسنه فزت فلما دخل تبسم رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم فقال یا  
 رسول الله ماضحک قال صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم کانت عندنا جاریة تعقین فلما سمعت  
 حسنه فزت فقال عمر لا یرج حق السمع ما کان یسمع رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم  
 فذکر رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم ملک الجاریة فاخذت تعقین ورسول الله صلی الله  
 تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وعمر رضی الله عنهما انتهی پس آنکه بمثل این دو حدیث و حدیث جاریتین در  
 باب عید که در فصل اول گذشت ابحاث سماع بر مذہب عائشه ثنائیت میکنند او خطا کرده است  
 چه عائشه رضی الله عنہا هرگز نشیده است مگر بحضرت آنحضرت و تفریح نموده شیخ عبدالحق دہلوی و غیره گفته  
 حضرت ذکر مواخیش و منکرات هرگز نشیده اند از ابد و رغبت نه در غناء و نه در غیر آن چنانچه بالا  
 گذشت پس آن غناء و آنحضرت خود نشیده است لوعین است از غناء و مباح و آن غیر غناء معروف است  
 چنانچه در فصل اول گذشت اکنون جواب جمهور علماء که بحکم غناء و کراہت آن علی الاطلاق قائل اند  
 بشنویس میکنند که غناء معروف که مشتمل است بر ذکر مواخیش و منکرات هرگز از این است چه اہل و چه غیر  
 اہل از جهت آنکه دنیا دار مکاسب و عبقی دار مواہب و شرع شریف لعبد نیست و هر که اجر اکتساب



۴۴۰  
 خود امروز خواهد او فردایی نصیب ماند و هر که زراعت خود خورده و بذر غره حزن امید ندارد  
 الدنيا مرزقة الآخرة لا الدنيا مرزقة الدنيا من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة من كان يريد  
 حشر الآخرة نزل في حشره ومن كان يريد حشر الدنيا نزل في الآخرة من نصيب  
 آنچه یاد کردید از حصول لذت و راحت و وجد و حال و شوق سماع در در دنیا مقصود نیست  
 اصلا و مقصود از وجود تونه مگر ننگ گیت و ما خلقت الانسان الا ليعبدني و ذات لذت و راحت  
 و وجد و حال و شوق بالقطع عبادت نیست بلکه گاهی نتیجه عبادت بود چنانچه بعضی ریاضت کشن  
 را حاصل میگرد و گاهی شکر معصیت بود چنانچه بعضی اهل عشق مجازی را و بعضی اهل غناء را حاصل  
 می دهد پس بالقطع عبادت نیست و بالقطع نتیجه عبادت هم نیست چه گاهی از معصیت ناشی می شود  
 مع ذلك بالقطع منتج عبادت هم نیست چه غالباً بگویند و پندارن از اید حتی همین لذت و شوق و وجد  
 مقصود کلی اند پس از طاعت حق بازماند چنانچه معاینه کرده می شود در هر اقلیم و هر که از عبادت خود حصول  
 لذت و وجد و حالات و شوق میجوید و آنرا مقصود خود میدانید پس آنرا در دنیا دریابد او در آخره از  
 اجر آن عبادت بی نصیب خواهد بود چه او گشت خود را خورده و مثل رایی و مسیح چه نتیجه عبادت را تمییز کرد  
 که وقت آن یوم الجزاء است من استعجل شئاً قبل ان ياتي عتوب بكم انه و این از جهت همدوست والا

هیچ چیز از اجزای آن نخواهد شد و تحقیق اینست در بیان تفضیل علم بر حال گذشت پس آنچه شما مقصود  
 کلی خود می دانید تا بسبب مقصود غناء و حرام را که وسیله آن مقصود مباح گویند آن غیر مقصود مقصود ازین  
 عالم جز عبادت حق نیست و ما امر و الا یعبده و الله مخلصین له الین و حبیب رب العالمین و امت و حشر  
 ماور شده اند باستقامت برراط مستقیم فاستقم كما امرت و من تاب معك پس از خود شستن بود و  
 حراط مستقیم همین دین محمد است و آن هدا علی مستقیما فاتبوه و لا تتبع السبل فتفرق بكم عن سبیل و معلوم  
 که غناء غیر دین محمد است و من یبتغ غیر الاسلام دنیا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین و معلوم است  
 که در فحشاء و منکر در غناء و دین محمدی نیست پس لاچار مرتکب آن من الخاسرین خواهد بود و اگر گویند که  
 وجد و حال لذت و اضطراب و مکاشفه و علم لدنی که در سماع دست میدهند شاید که آنها عبادت با حوائج آن  
 بحسب ظاهر استدراج است نه طاعت و نه کرامت و احسان چه طاعتش را گویند که آن در در ذیامت بجای آید  
 و ثوابش آنچه در یاد و آن قوی و فعلی و مالی میباشد لیکن معرفت آن بکتاب الله و سنت رسول الله و نه بغیر آن  
 رجائی از شرع شریف معلوم نشده که ذوات اشیاء مذکوره عبادت طاعتش چه این اشیاء از مواهب است نه  
 مکاسب و عبادت حق از مکاسب است یعنی از افعال اختیاریه اضطراب پس معلوم شد که از جنس عبادت و چنان  
 معلوم می شود که از نوع استدراج است چه اشیاء مذکوره مشترک اند میان اهل کفر و اهل ایمان چه بسیاری از صفات

کشان



۴۴۲  
 کشتن از جوگیان و سنا فیما و بعضی بید نیان و بدعت هبان را وجد و حال و شوق و کشف و علم لدنی حاصل  
 میشود و آن از موایب استدراجیه است پس حصول این اشیاء و لغناء و سماع آن هم از موایب استبدراجیه  
 است ذکر امید و بر موهبت الهی که نتیجه عبادت حق باشد و موجب شکر و از یاد اطاعت کردن آن کرامت  
 الدربنده است و بر موهبت الهی که بر غیر عبادت مترتب گردد و یا موجب پندار و غرور گردد آن استدراج  
 ذکر اتم و نفقت است نفقت و کشف گاهی صحیح چنان باشد و گاهی فاسد شیطان و علم گاهی من لدن  
 رحمان بود و گاهی من لدن شیطان و قد سبق ببحث کل من هذه المسائل فی موضعها و اینست حال علت  
 اباحت سماع که یاد کردید و دیگر درجه نبی از غناء و سماع آن در فواحش و منکرات و سماع آنها چون خالص  
 خود قد و لب و زلف و خروم و حراجه و سایر غیر ذلک ان الله یامر بالعدل و الاحسن و اتقوا فی القول  
 و ینهی عن الفحش و المنکر و البغی و اگر گوئید که چون مراد قائل سماع ازین الفاظ غیر معنی لغوی و عذوبه بود  
 بلکه مراد این ازین الفاظ معاین مصطلح ایشان بود پس فحش و منکر نمائند پس منهی هم نمائند یا میگوئیم  
 که اصطلاح بستن بر عکس عرف و لغت و شرع بضرورت سود نمیدهد و مع ذلک تشبیه بنفسها هم بایست  
 و قد ورد من تشبه یعقوب فهمهم و اتقوا مواضع الهم و بعضی از علماء در حق اهل وجد و حال و شوق و سماع  
 و التوقف کرده اند پس نه مجاز گویند نه حرام و نه مکروه و در حق دیگران حرام گویند و همچنین مردی است

از حواجز بزرگ خوابها و الحقی والملة والدین نقشبند قدس سره که چون از ایشان پرسیدند

که حکم سماع چیست فرمودند نه اینکار میکنم و نه انکار میکنم و مرشد من می فرمودند که نه امر میکنم نه ان

نهی میکنم از آن و نه شغل میکنم بآن و الفقه عیدانم که طریقه خاتم البینین صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه

نیت پس در آن چندان خیر و خوبی نیست اگر در آن خیر بودی آنحضرت آنرا معتقد خود ساختی و آن

حضرت محراب جمیع خیرات و عبادی به حسنات بودند با وجود آنکه در انهد در عرب شغل آن شایع بود و شیخ

عبدالحق هم توقیف کرده در شرح مشکوٰه و بر حال سلامتی در تقوی و ورع و اجتناب از شبهات و دور ماندن از

اختلافات و عمل با حوط که در آن هم معصیت و خوف زلت و فتنه نباشد که مقتضای مذهب صوفی صافی و یا

ببین که الصوفی لایسکد مشرب الصافی و لایسبته الحق بالباطل فی مذهب الوافی و لایغش دهبه و لایرخص

ما رهبه و فی حدیث احمد عن ابی امامه قال قال رسول الله فما الاثم قال اذا حاک فی الخشب فذره

این آخر حدیث است و حکم خلیان قلب باریکه در دل شبهه افکنند که این چیز عند الله کرمیت یا ناکرمیت

پس کردنی آن اثم است و در حدیث صحیحین آمده و من وقع فی الشبهات وقع فی الامم کالراعی یروی حول الحمی یوشش

ان یرتفع فیه الحدیث و عن الحسن بن علی قال حفظت من رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم و مع ما یر

الامایه یک فان الصد طمانینه وان الکذب ربه رده احمد و الرندی و الذی در روی الدارمی الفصل الاول

والله اعلم



والله اعلم بالصواب والقصد فصل ششم در بیان البطلان مذهب حشویه و بعضی مقصود جمیع طائفه خالیه  
و حوری و شرابخیه و حلولیه و جماعتی ابا حنیفه و اشغال ایشان که باستیباب غناء و ملائیس و رقص و تصنیف  
و تواجد قائل اند و شب و روز اشتغال آن دارند بلکه مدار طریقه ایشان بر آنست پیش یکدیگر آنرا انقل  
عبادت میدانند چنانچه عقیده این طوائف در فصل چهارم و در فصل سیوم از باب اول گذشت پیش از این  
و حلولیه و ابا حنیفه گویند که زمان و کودکان خوش بیکران یا چنین خدایست پس نظاره بی تعلق  
نخاج جائز دارند و گویند که سماع و رقص و محض و محرک نظاره و شیطنتیست و آن مقصود کلیست  
و اما خالیه و حوریه مدار طریقه ایشان بر رجب و حالست که بر رقص و سماع حاصل میکنند و حشویه طائفه  
از دوازده طوائف که امید چنانچه در فصل اول از باب دوم گذشت و ایشان قائل اند باستیباب اشیاء  
مذکوره پس آنچه این طوائف میگویند درین باب هر الحاد و زندقه و فساست و میگویند که درین باب  
کتب تصنیف کردند که هر مملو اند بفضالت و بدعت و مشحون اند بدلائل مفیرات و تمسکات و الهیات  
و ماخذ کاذبات از آن جمله یکی کتاب شیخ ابو عبد الرحمن سلیم است مسما بکشف السماع و علما اهل ورع و  
تقوی میگویند که کتاب کشف السماع دامن اغواء و کمند هلاکت است از عطا لوداش احترام باید کرد و دیگر آنکه  
درین کتاب افتراء بسیار است بر اولیاء الله تعالی چنانچه گفته که شیخ ابو الحیبه ابو سعید الخزاز قدس سره و نواد

که اصل تصفیق یعنی دست بردست زدن در سماع یعنی در رقص آنت است که چون صوفی تصفیق کند دست  
 بردست زند شهوتی که بردست او باشد زایل گردد و چون پائی بر زمین کوبد شهوة قدم مرتفع گردد و چون  
 نغمه زند شهوت اندرونی هم بپایان رود در این اثر از مصلحت شیخ مذکور برای تقویت مذهب خود افزاید  
 کرده شیخ ابوسعید خراسانی سره تشیع متوجه تقی نقی سنی سنی منصف صوفی صافی از اهل سنت  
 و جماعت بود و معلوم می شود که بعضی کتب دیگر از تصانیف شیخ ابو عبد الرحمن سیلیمی هم مملو کفر و بدعت و فساد و غلط است  
 چنانچه شیخ جلال الدین سیوطی در القان آورده که هر تفسیر برای عبد الرحمن سیلیمی تفسیر اعتقاد کند او کار کرده  
 نفوذ باند منجمه او از ظهور بر خصوص عدد کرده است بکذا نقل فی ذیل مجمع البحار قلا عن الاتقان و قد  
 ذکره فی العلوم المہنیة والکتب المہنیة ایضا و صاحب کشف المحجوب گفته که و قید من در قرءه و بودیم می از  
 مشایخ ائمه اهل حدیث مرگفت که من در باب باعت سماع کتابی خوب تمام جواب گفتم پس برگزین مصیبتی درین  
 اسلام پدید آمد که مثل تو خواجه پیشوا اهل اسلام بهویرا که اصل نه قننتها و فساد و مذهب رجیع فسقها و قبیاحتها  
 حلال کرد و مباح ساخت الا آخر ما قال بدانکه اهل سنت و جماعت میگویند که هر چه نظر کردن بران حرام است  
 آن نظر از عرف شرع زنا العین گویند و هر چه نظر کردن بران حرام است سودن آن هم حرام است و سودن  
 آنرا در عرف شرع زنا الید گویند و شش بوش از جهت نظاره و سودن هم حرام است آنرا زنا الرجلین گویند  
 و ذکر آن



۴۴۹

و ذکر آن و در کشش بسوی آن و در نظاره بر آن و در سودن آن و شنیدن این ادکار همه حرام است  
 پس هر یک از این ادکار زنا الکلی گویند و شنیدن هر یک زنا الادنی گویند و آن چیز خون خال و خد  
 و قد و لب چشم و زلف و غیر ذلک از زنان بیک پیکران و صبیحا خوب سکلاچه نظر بشهوة بسوی آن  
 و سودن آن بشهوة و کشش بسوی شهوت و ذکر آن و شنیدن ذکر آن بشهوة همه حرام و فاحشه و زنا است  
 و عن ابی هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان الله تعالى كتب على ابن آدم  
 حظا من الزنا اذكر ذلك محالة قرنا العين النظر و زنا الکلی المذموم و النفس تشتهي و تمنى و الفرج  
 يصدق ذلك كيدته متفق عليه و فی روایة المسلم قال كتب على ابن آدم لضیبه من الزنا مذكر ذلك  
 محالة العينان زناهما النظر و الادمان زناهما الاستماع و اللسان زناهما الكلام و اليد زناها البطش و  
 الرجل زناها الخطف و القلب هوى و تمنى و يصدق ذلك الفرج و كيدته و شهوته بمعنى خواهش دل و  
 رغبت دل پس زنا چشم و زبان و گوش و دست و پا و نظر و كلام و سماع و اخذ و کشش و خواهش دل است  
 و بغیر خواهش زنا نیست چون ادب بر یکدیگر دید یا شنید یا بر زبان رفت بخطا یا گرفت بخطا یا  
 بسوی آن بخطا، لهذا در الاول و الثانی علیک و آنچه تجویز شرع جائز شده است ازین اثبات نمود  
 مخصوص از حرمت مستثنی است چون بعلاقه نکاح و مکرر نظر طبیب بر ریفه و قاضی بر شاه و دیگر

الاول ذلك والثاني

مخطوبه و مستیری مشرقة از این تفصیلش در وقت پس چون ذکر خال و خد حواری و در سائر اعضا  
ایشان که مصطفی بملاحت و لطافت اند و شنیدن ذکر آنها در شرع یثیف حرام و زنا مقرر گشت چون مقول  
بخوابش نفوس پس حرمت گفتن و شنیدن آن در اشعار از آن است و اربع باشد خصوصا چون بلغم خوش  
رنگه و دلکش بود خصوصا چون بالات ملاپس و ساز با بود اما ذکر می ساغر و حراجی و سائر طوطی و شنیدن  
آن بخوابش دل حرام است و حرمت آن اندر شرع یثیف مقرر و ثابت شده است چنانچه دیدن خوشتر است  
حرام است چنانچه ذکر خورش و شنیدن ذکر خورش بخوابش حرام است چه اینها در علقت تذکره و سیبیت  
تحریر قلب برایش یک اند و هر چه علت یاد آوردن خمر باشد آنرا بخوابش دل و رغبت نفس متکبر شدن حرام است  
بالاجماع پس ذکر آن و شنیدن ذکر آن بخوابش در اشعار بطریق اولی حرام باشد خصوصا بلغم و نغمه و صوابا  
و در آخر حدیث صحیحین که در باب اینهاست آمده و نهام عن اربع عن الحسن و الدباء و النقیه و الزنیت و  
این چهار خنوری و ظروف و یا بودند قبل تحمیر می و چون حرمت می مقرر گشت آنحضرت صلی الله تعالی علیه السلام  
و صوبه سلم از طوطی هم نهی فرمود تا نام و نشان خمر در اهل اسلام باقی نماند تا بدین طوطی نماند دنیا و از  
قلوب مسلمین گسیانسیا گردد و شاعران میگویند که حرمت ظروف خمر در ابتداء حرمتش بود بعد چون حرمتش  
در جمیع دیار مسلمین مشهر شد و قباح آن و کراهت بدان در قلوب مؤمنین ممکن گشت و زمانه بحرمتش گذشت تحمیر



۴۴۸

ظرفش منسوخ گشت و استعمال آنها بباح شد و ختم بفتح حاء مهمل و سکون نون و فتح تاء مثناة ثو قانید  
 کوزه سبز و تبا بضم دال مهمل و تشدید باء موحده مدوده کدو و نقیر بفتح نون و کسرة فاء آوندی جوبین  
 یا آوندیخ درخت و زفت بضم زیم و فتح زاء معی و فتح فاء مشدده و آخر تاء مثناة آوندی بفت طلا کرده  
 و زفت چیز است که کشش بوی طلا کنند و دیگر آنکه اینهمه چهار سائل الاجناس اند و در هر جنس بعضی افراد مستعمل  
 شده بودند بخیر سبب آن ارجح جنس نبی کردند با وجود آنکه بعضی افراد غیر مستعمل و غیر مخلوط بودند بکفر  
 پس تمیزش چون مدتی گذشته گشت و آن ظروف که مستعمل شده بودند بسبب طول زمان هم بمقتل متغیر شدند  
 و امتیاز آنها از ظروف جنسی هم باقی نماند پس یکیم بر چهار جنس منسوخ گشت و توجیه اول او فی تحت  
 وعن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم نهی عن الدباء والحتم والمرق والنقير  
 وامران يثبذني اسقية الادم رواه مسلم وعن بريدة عن رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم  
 قال نهىكم عن الطرף فان طرفا لا يحل شئ ولا يؤمر وكل مسكر حرام رواه مسلم و این حدیث اخیر ناسخ است  
 و غیره آنکه ذکر مواضع و محکرات مذکوره از کلماتی است و شنیدن ذکر آنها از شنیدن کلماتی است و این  
 نیز حرام است بالا جماع و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم ان العبد  
 لیسکلم من رضى ان الله لا یلقی لهما بالایرفع الله بهما درجتا وان العبد لیسکلم بالکلمة من سخط الله لا یلقی لهما بالای

یہودی بہائی جہنم رواہ النبیؐ و فی روایت ہسایہوی بہائی الذی را عبد مابین المشرق والمغرب وقولہ  
 رضوان اللہ من سخط اللہ من بیان کلمتہ و کذا قولہ لایلقی لہما بالابیان کلمتہ و معنایہ یہ کہ  
 برای آن کلمہ در خود را یعنی آن کلمہ را اعتبار کنند و عن بلال بن الحارث قال قال رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ  
 وآلہ و صحبہ وسلم ان الرجل لیتعلم بحکمہ من الخیر ما یعلم مبلغہا یمکتب اللہ لہ بہا رضوانہ الی یوم یلقاہ وان الرجل لیتعلم  
 بحکمہ من الشر ما یعلم مبلغہا یمکتب اللہ بہا علیہ سخط الی یوم یلقاہ رواہ فی شرح السنۃ و روی ما کہ الترمذی و ابن ماجہ  
 نحوه و قولہ ما یعلم مبلغہا یعنی نہ اند کہ این کلمہ کی میسر از منازل رضوان و مواقع سخط بلکہ گمان برد کہ این کلمہ  
 موجب رضوانت یا موجب سخط و فی رسالۃ الاوامر والنہای و عن یحییٰ بن سعید رضی اللہ عنہ ان عیسیٰ بن مریم علیہ  
 الصلوٰۃ والسلام بقی خیر را علی الطریقۃ فقال عیسیٰ علیہ السلام بعد سلام فقیل لہ تقول ہذا خیر فقال عیسیٰ السلام  
 انی اخاف واکرہ ان اعمود لسانی المنطق باسوء اخبر ما کنت فی الموطاء و تقوید خوبی کنیدن و بر عادت  
 داشتن و معلوم شد کہ خیر ز در لغت عیسیٰ علیہ السلام حرام بود چنانچہ خبر در لغتہا ہم حرام بود لقولہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ  
 و علی آلہ و صحبہ وسلم ما جاء من رسول الا وقد حرم الخمر و بان حدیث مولانا الشیخ نور الدین محمد حجت گرفتہ بودند  
 جاماس ازین در سورت بذکر عالم بود از قوم ارمنیان و القوم گروست از گروہما و نصایح جواب داد کہ قول رسول  
 براحتیست مولانا گفت کہ حکم اباحت خمر را بخیلست گفت مولانا گفت پس کی باحتش معلوم کردید گفت از قول



رسولنا علیه السلام مولانا گفت که این دروغ است چه عیسی رسول الله بود نزد مسلمین و نزد شما نیز رسول  
 خدا و جوهری بهاء عقل را که سراج معرفت خدای تعالی و معرفت رسول است چگونه خاک کنی و تخریبش جائز دارد  
 و تخریب عقل نزد جمیع علمای اهل عقل نزد حق سبحانه و تعالی و رسولان وی که ارباب عقل و روحی اند تبصیر است  
 پس تخریب عقل که حرمت هم نزد عقلاء اصحاب و حین تبصیر باشد و اگر نزد شما غیر رسول خدا و غیر علمای است پس چگونه  
 جائز دارد تخریب عقل وی پس بهوت گشت و آنچه بعضی شعراء گفته اند در حق خبریت و ان  
 حرمت یوماعلی بن احمد «نحمد الله علی دین مسیح این دین» و آنچه فقهاء میگویند که خود خیر در دین اهل کتاب  
 حلال است این بنا بر قول کاذب است که ایشان میگویند که در دین ما چنین است و این تحریف حق  
 کرده اند بهو اکما کفون الکلم عن مواضع و سنوا خطا مما ذکرناه و خود خیر در جمیع شرائع انبیاء علیهم السلام  
 حرام بود کذا قال مولانا قدس سره اکنون بدانند رقص حرام است با جماع اهل سنت و جماعت که هیچ یکی  
 از ایشان مخالف نشده است در حرمت رقص مگر غزالی و اتباع وی و رقص بر خستن و پاء بر زمین کوفتن  
 از باب نفور خاص لغت مذنبند که ناچنا و کودنا و با اصطلاح بعضی متصرفه رقص اسماعی هم گویند چنانچه  
 علماء هم اسماعی میگویند چنانچه در فصل اول گذشت و روایات فقیه در تحریم رقص و تصفیق بسیار اند و رقص  
 و تصفیق را از کبار ائمه شیعه چنانچه در نقاب الاحقاب و مائتة القواء وارد است و اگر آن همه روایات

راجع کرده شود چند اوراق میسازد و حاصل کلام آن رقص و تصنیف بر دو بهیوش و لعب شیع و بد و حرم است  
 و تکیه بر آن تفصیل و افشا و زندقه است اما وجه اضطرابی که بسبب سماع کلام پیش یا مخوف یا مشتوق بر  
 قلب سناک طاری میگرد آن محمود است چون قصد آن نذر و بوی راضی نباشد و این رقص است اگر بهیشت  
 رقص نظمی است که رقص نیست چه رقص بقصد و اختیار بود و وجه بقصد و بی اختیار و اراد شود و وجه در  
 اصطلاح این و ارادی است متقین که بسبب دهشت و یا خوف و یا شوق بر دل سناک دارد گردد و در شایسته  
 و مغلوب ساز تا خود را ضبط نتواند کرد و از اضطرابی باز ماندن او را غیر ممکن شود پس حرکت اضطرابه از وی  
 صادر گردد در کشف اللفاظ گفته بیت مرغ وجد از آتشین حق پرده پیمو برق آید ز روی بگذرد؛ بلیل جان در  
 تفصیل گویان شود؛ اگر بخندد در گرد گریان شود؛ اگر جمال دست برد از نقاب؛ اگر جلال غشش گردد حجاب  
 و قیاس این جا و حریت یکی وجد دیگر وجود پس وجه بفتح اند و هکین شدن از باب حرب و در اصطلاح بسیار  
 اند و هکین شدن بفتح مجسو و فوت مرغوب و استیلاء اند و ه و اراق بکشد خود را ضبط کردن نتواند و  
 وجود هستی و یافتن مطلوب از باب حرب و بلغت عیار از باب کرم و این را نظیری نیست در باب  
 مثال و در اصطلاح وجود استیلاء شوق و سرور یافتن مطلوب و رسیدن بمحبوب بر دل تا حرکت اضطرابی  
 از وی صادر گردد لهذا محبان عند وصال بعد و اراق میگیرند اما وجدان در لغت گم شده یافتن



و اما تواجده از باب تفاعل یکدیگر الوجود آوردن یعنی یکدیگر را اندوختن کردن و سر تواجده  
 خود را صاحب وجده نمایند چنانچه تجا بمل خود را جا بمل نمایند و در اصطلاح تواجده بتکلیف خود را  
 بوجده آوردن یعنی انعام حق و شواهدی و باعتبار و وعید و بی بردن خود عرض کند تواجده  
 پیدا گردد و یا رقص کند و یا تغافل شود و یا کلامی دیگر بشنود باین قصده تا وجده ظاهر شود پس مثل  
 این تکالیف وجده تحصیل کند این را تواجده گویند و این عند اهل ورع و تقوی بقصده شهرت  
 مذموم است و همچنین اگر قصده شهرت بدارد و لیکن میداند که باین تکلیف وجده حاصل خواهد شد و در آن  
 وجده مقصود خود دارند این هم مذموم است عند اهل الورع و التقوی خلافاً لغيرهم اما چون موانع باشند  
 یا احوال اصل القیور بینه یا اسوأل قیامت و زلزله آن در دل لحاظ کند باین نیت که تا نفس مغرور گردد  
 و از معاصی باز ماند و در طاعت حق بکوشد پس بقصده وجده در وجده و حرکات اضطراریه از وی صادر شد  
 این محمود است بالا جماع و آنچه نقل میکنند در وجود وجده از عباد کرام و تابعین و اقوال ایشان در تحسین وجده و مع  
 اهل جمیع این مقبلیت چه این نوع وجده محمود است عند الاجماع پس حاصل کلام آنکه وجده را مقصود خود ندارند  
 و اگر بغیر قصد و احتیاج حاصل شد خوب و الا لا حاجه الیه اصلاً و مراد از وجده اینجا وجده کامل است که بآن خود را ضبط  
 کردن بتواند و از حرکات غیر اختیاریه باز ماندن نتواند و وجده مصطلح ایشان وجده کامل است نه غیر کامل و وجده

ما نقب را و جل و فرج گویند نه و جد و این محمود و مقصود بالا جماع قال الله تعالى انما المؤمنون الذين اذا ذكر

اللَّهُ وَجِبَتْ قُلُوبُهُمْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مَتَّبِعًا بِهِمَا شَيْئًا يَنْقُصُهُمْ مِنْ جُلُودِ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ

بسم شمس یقین جلوسم و قلوبهم الا ذکر الله ذلک حمدک الله بهدی من شفاء و میگویند که در وجه عقل و غیر مغلوب

مگر در دستور می شود و آن مقصود نیست چه عقل و تمیز که معرفت حق و سبب تقوی است بین الحق و الباطل است و

صحت عبادت حق بر روی مقبول است پس در ذوال عقل خسران باشد پس وجد البقصد احتیاج نکند و آنرا نکرده

بذات مقصود گویند و بتکالیف و جد حاصل کنند ایشان را بنیما فرمایند مبتدع مذکوره اند و بعضی از اهل سنت

جماعت عمل غزالی و اتباع وی در جواز قصه و جد بر قصه و غیره سر راه ایشان اند و در مکتوبات نیز گفته که راهم غزالی گفته

که رقص بر سره و در بیت محمود و موم و مباح و حکم رقص حکم محرک است اگر محرک را در دست رقص مرید کننده محرک است

پس رقص نیز محمود و اگر محکوب او مذموم است پس ممتد مذموم شد پس رقص نیز مذموم شد و اگر محکوب مجاب بود رقص

نیز نجات بود انبش پس در از رقص درین مقام رقص اختیاری غیر جد است چه فعل اضطراری محمود و مذموم می کرد

و موجب ثواب عظیم گردد بالا جماع و نیز در مکتوبات منیریه گفته که روایت کرد انس بن مالک رضی الله عنه که بودم نزد

آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم انکار فرمایا و فرمود کہ میں رسول اللہ ہوں نہ نازل شدہ و گفتم یا رسول اللہ ربی

مرزا درویش امت را که درویش در آید بهشت پیش از اغنیاء سیصد سال بنگهبانی کرد آن نیم روز آن جهانیست



پس آن حضرت بدرویشان ثابت داد پس فرمود که در میان شما کسی است که شیعه بخواند پس یکی بر وی  
 او گفت نعم یا رسول الله فرمودات مات النکاح و این دو بیت بخواند بیت قد کسفت حیه الهی کی کیدی  
 فلا طیب لها ولا راتی ، الا الحبيب الذی شفقت به ، فغذوه رقیق و تریاقی ، پس رسول خدا صلی الله  
 تعالی علیه و آله و سلم تواجده کردند و جمله صحابه را وی تواجده کردند تا رداء مبارکش از دوش مبارکش  
 بنفقه پس چون فارغ شدند و یک بجاء خویش قرار گرفت معا و بن ابی سفیان گفت نعم لهکم یا رسول الله  
 این چنینکه باری شماست فرمود من یا معاویه ایس بکرم من لم تهتر غنم سماع ذکر الحبيب پس آنحضرت صلی الله  
 تعالی علیه و آله و سلم رداء مبارک خود را بر خافران تقسیم کردند بکجهار صد پر کار انتمی کلامه و باین حدیث  
 ثابت میکنند چون یکی بتواجد بر خیزد دیگران بتعالیش بر خیزند و جامه که بتواجد پاریده شود آن جامه را بر کار  
 پر کلاه ساخته بر اهل مجلس قسمت کنند و میگویند که چون در حالت وجد جامه از وی افتاد پس خواه آن جامه  
 مجموع گردد یا نگردد ولیکن چون از تن وی جدا افتاده بود پس آنرا یا تقسیم کنند بر خافران و یا بقول دیگر  
 حدیث من قتل اوله و قتل حکم بر است قسم کند یا بقول دیگر خیا نچه نزد بعضی فقهاء در سلب قتل حکم در امام است  
 که قاتل او دهد یا بنی الغامین مسکند و دیگر بدانند در طریقه ایشان خرق کردن جامه بر تنه بوعت یکی خرق  
 کردن سکران جامه خود را در حالت غلبه وجد بوقت نیمریزی دوم خرق کردن جماعت خافران جامه خود را بوقت  
 بوعت

سیوم یاریدن میدان حاضرین جای سیر را حکم سیر در حالت استغفار سیر از خیم و یاد در حالت وجود و سکون  
 و تفصیل این مسائل در کشف المحجوب و نیز میگویند در رقص اختیاری بر دو نوع است یکی حرف تعلیم  
 محض بود و لعبت و آن حرام است دوم رقص کند از جهت طلب حوائش و آن بقصد وصول به درجه اثنی عشر  
 ایشان و این نوع اگر چه تعلیم است و لیکن بسبب نیت صادره ثواب ایشان می در یابد بحکم حدیث من تشبه بقوم فهو  
 منهم و این نوع مباح است کذا فی کشف المحجوب و غیره و اینهمه کلام مجوزین رقص و سماع و اما جمهور علمای بر حرمت آن  
 رفته اند پس میگویند که آنچه ذکر کردید از تحبتهای که مذنب و افتراء است اول آنکه ذکر کردید که آن اعرابی سرخو  
 و آنحضرت تواجده نموده اند مبارکش از دشمنی فرود آمد و آنرا پاره پاره کرده تقسیم کردند بر حاضرین اینهمه نقل  
 است بر آن حضرت چنانچه صاحب بلاغ المبین از مضبوط و از تفسیر اعلیٰ تعریج کرده پس بین حال بدین که برای  
 تقویت مذهب ایشان چه اجراء کرده اند بوضع حدیث و افتراء نموده اند بر آن حضرت و البته حدیث ثابت  
 بدخول هشت نفر و او را قبل دخول اغنیاء میافند سال است و باقی حدیث هم موضوع است و عن ابی سعید الخدری

من رقص و سماع و غیره و اینهمه کلام مجوزین رقص و سماع و اما جمهور علمای بر حرمت آن رفته اند پس میگویند که آنچه ذکر کردید از تحبتهای که مذنب و افتراء است اول آنکه ذکر کردید که آن اعرابی سرخو و آنحضرت تواجده نموده اند مبارکش از دشمنی فرود آمد و آنرا پاره پاره کرده تقسیم کردند بر حاضرین اینهمه نقل است بر آن حضرت چنانچه صاحب بلاغ المبین از مضبوط و از تفسیر اعلیٰ تعریج کرده پس بین حال بدین که برای تقویت مذهب ایشان چه اجراء کرده اند بوضع حدیث و افتراء نموده اند بر آن حضرت و البته حدیث ثابت بدخول هشت نفر و او را قبل دخول اغنیاء میافند سال است و باقی حدیث هم موضوع است و عن ابی سعید الخدری

قال جلست فی عصایه من ضعفاء المهاجرین و ان بعضهم لیستتر ببعض من العزیز و قارئ لقراء علیها اوجاع  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم فقام علیها فلما قام رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم  
 سکت القاری فسلم ثم قال انتم تضعون فلنا نسبح الا کتاب الله فقال الحمد لله الذی جعل من ایتین من ایت  
 ان ابرام



بسم الله الرحمن الرحيم

ان اصبر نفس معتم فان مجلس و سطنه ليعول بنفسيه ثم قال سیده هكذا انفقوا و برزت و جسم له فقال الشرا ع  
لا تقرأه اولاً فادرسه  
يا معشر هذا ليكم المهاجرين بالنور التام يوم القيمة تدخلون الجنة قبل الغناء الناس بنصف يوم و ذلك حتماً سنة اراه  
الارث كين

ابوداؤد و ابنه و غيره در مناقب اصبه گفته گشت ديگر بدانند در خرق ثياب اضاة المال است و اضاة

المال حرام است بالا جماع و حتمش با حديث صحيح ثابت شده است پس چه معاوض احاديث

صحيح است از احاديث صحيحاً از حيز اعتبار ساقط است و آنچه ذكر كردند اند در خرق ثياب حديث

موضوع و مفسر است ز صيف پس آنرا هيچ مسلم اعتبار كنند بعد علم بوضع آن و ازان جمله احاديث

كه معاوض شده اند و مجتهدان ايشان زيكي حديث بخاري از ابي بريرة رضي الله عنه و در معارف العلوم دارد است

دوم حديث مسلم از ابي بريرة رضي الله عنه او امر و نواهيست و ديگر احاديث در مكوة است در ثياب

لعبت و لعب حرام است لقوله صلى الله تعالى عليه و على آله و صبه وسلم ما ناسن و دولا الدين و عن

ابن بريرة رضي الله تعالى عنه صلى الله تعالى عليه و على آله و صبه وسلم راي رجلا يتبع جماعة فقال

شيطان يتبع شيطانه رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و البيهقي في شعب الايمان

قوله يتبع جماعة يعني كبتوري پرانيد و در عقبش ميرفت و چون فعل لا يعني ميكرد او را شيطان

قرار داد و چون كبتور واسطه مالا يعني شد او را هم شيطان فرمود و معلومت كر قرض از

www.maktabah.org

بسم الله الرحمن الرحيم  
ان اصبر نفس معتم فان مجلس و سطنه ليعول بنفسيه ثم قال سیده هكذا انفقوا و برزت و جسم له فقال الشرا ع  
لا تقرأه اولاً فادرسه  
يا معشر هذا ليكم المهاجرين بالنور التام يوم القيمة تدخلون الجنة قبل الغناء الناس بنصف يوم و ذلك حتماً سنة اراه  
الارث كين  
ابوداؤد و ابنه و غيره در مناقب اصبه گفته گشت ديگر بدانند در خرق ثياب اضاة المال است و اضاة  
المال حرام است بالا جماع و حتمش با حديث صحيح ثابت شده است پس چه معاوض احاديث  
صحيح است از احاديث صحيحاً از حيز اعتبار ساقط است و آنچه ذكر كردند اند در خرق ثياب حديث  
موضوع و مفسر است ز صيف پس آنرا هيچ مسلم اعتبار كنند بعد علم بوضع آن و ازان جمله احاديث  
كه معاوض شده اند و مجتهدان ايشان زيكي حديث بخاري از ابي بريرة رضي الله عنه و در معارف العلوم دارد است  
دوم حديث مسلم از ابي بريرة رضي الله عنه او امر و نواهيست و ديگر احاديث در مكوة است در ثياب  
لعبت و لعب حرام است لقوله صلى الله تعالى عليه و على آله و صبه وسلم ما ناسن و دولا الدين و عن  
ابن بريرة رضي الله تعالى عنه صلى الله تعالى عليه و على آله و صبه وسلم راي رجلا يتبع جماعة فقال  
شيطان يتبع شيطانه رواه احمد و ابوداؤد و ابن ماجه و البيهقي في شعب الايمان  
قوله يتبع جماعة يعني كبتوري پرانيد و در عقبش ميرفت و چون فعل لا يعني ميكرد او را شيطان  
قرار داد و چون كبتور واسطه مالا يعني شد او را هم شيطان فرمود و معلومت كر قرض از  
www.maktabah.org



پیرانین کبوتر اربع است و چند لعبات مباح است چون ضرب دهن در عرس و در یوم و رمی السهم و تقبالت  
الفرس و یاد بید و ملاعبه الرجل و ملاعبه و الحسب فی الماء و مثل دنگ از آنچه ارباب آن با حادث ثب  
شده است و باقی لعب حرام است و یا مکروه و اکثر لعب حرام است و رقص از لعب حرام و از آنست که  
شمارند صح به الفقهاء و گویند که الرقص کاللعاب بالزبد و الشطرنج و در رقاصی برهنه و بلاغ مبین آورده  
در حدیث شریف آمده است که چون کسی رقص کند شیطان لعین انگشت در دبر انگش میکند تا ندان  
باید و بختن و سغره زدن بماله کند و او را از آن خبرند و مقداتی این حدیث درش دیده اند شهود آورده

از آنجمله یکی اینست که جاسکشف المحجوب گفته منکد علی بن عثمان جلایم از شیخ ابوالعباس شتقای شنیدم  
که میفرمود که بودم من روزی نزد گروهی که سماع میکردند یعنی رقص میکردند و در میان ایشان دیوان  
برهنه دیدم که باری میکردند و در میان ایشان میدیدند و ایشان بدیدن گرم می شدند و دیگران که در  
رسم مانع الغناء آورده که روزی غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس سره با جمعی از  
مردان برای میرفتن بر سر راه اجتماع مردم دیدند پس نظر کردند که مردم از برای چه مجتمع شده اند دید  
شیخ و شیش صفوی که در آن عهد از شایسته تبحر بود و اندک سوابق الارض و السماء قاص میکند و بر زمین  
نزد افتد و مردم درین فعل متعجب و متحیر شده استاده اند پس بعد از رسیدن غوث الثقلین شیخ و شیش بر زمین  
افتاد



افتاد و غوث الثقلین تبسم کرده گذر کردند و راه روانه شدند و رسیدند این چه حکمتی بود و فرمودند  
 که دیدم که شیطان لعین انگشت در دربان رقص کرده و در هوا بر انگشتش برداشته بود و او را میگردید  
 میداد و او از آن سبکی و لذتی نیت و آنرا از جانب حق میپنداشت و اینها را که از من الله میسر و بهر اهل  
 مجمع آنرا نیز من الله میسر و نمیداد هر یک از آن تاثیر سنگست و چون این حالت بر آن رقص مشاهده کردم  
 لاحق خواندم پس شیطان لعین از وی رسید و او را گذاشت تا او بر زمین افتاد پس غوث الثقلین  
 میرید آنرا فرمود صحیح میداند که ظهور این امر متور بر من برای آنکه ای شمس است که تا بداند که این لعین بدین  
 مردم را میفریبد و بچنین دامها و میگیرد و از راه گمراه میکند و مثل این قصه حکایات یافته می شوند در بعضی  
 و مناسب این محل حکایتی از شیخ ابوالخوارث بنیانی قدس است که بالا و یاد کرده شد و الله اعلم بالصواب  
 فصل پنجم در بیان شعر و حکم شعر و اندک شعر در اصطلاح بلیغ کلامی و موزون مقفای شرط آنکه متکلم قصد تلوین  
 انکلام کرده و ادنی آن یک بیت است پس مصلح شعر نباشد اگر چه نظم باشد و بیت بی قافیه شعر نباشد  
 اگر چه نظم باشد بیان آنست که شعرا دو کونست و یک شرط و یکی از دو کونش وزن عروضی است پس هر  
 کلام که وزن عروضی داشته بود اگر چه یک مصلح بود آنرا نظم گویند و نظم در اصل رشته روایید را گویند و الفاظ  
 کلام موزون را از جهت ترتیب رائق و نسق فائق سبک روایید تشبیه داده شده پس نظم گفته شده لهذا

قرآن مجید نظم گویند و در اصول مسای گفته و القرآن رسم النظم و المعنی جمیعاً و در تحقیق گفته ارباب النظم  
 العبارات و بالمعنی مدلولاتها بعد و عن ذکر اللفظ الذي معناه الرمي لا النظم الذي هو سلك الجواهر  
 حسن الترتیب فی النفس جواهر کلمات القرآن و رعایة اللادب و این حاصل کلام اوست و ازین نظام معلوم  
 که نظم کلام بر وزن عروضی موقوف نیست بلکه ترتیب اینق در جواهر هر کلمه نظم است دوم آرنش قافیه است و آن  
 عبارتست از تکرار حروف قافیه که روی و متعلق را درست در او اخر معر اعمین چون مثنوی بود و در او اوج جمع  
 ایست چون غیر مثنوی بود و عمده درین باب ردیست و غیر روی فصد نیست اگر باشد باروی و یکی پس برایش  
 در تکرارش باروی واجبست و اگر جائی بحر در روی باشد پس در بواقی تکرارات اکتفاء بر روی و احتراز  
 از غیر روی واجبست و الا قافیه نمائند و مثنوی چون بیت خیز زین بزم یکی جام گیر آنچه ایام همه  
 خاک گیر، هرگز تجرید شرابی چشید، هر دو جهان را یکی دم کشید، و مثنوی منسوبست بمن یفتح نون و سکون  
 ثناء و فتح نون و یاء در آخرش بالف بدل گشت و در نسبت بو او بدل میگردد و معناه نشان نشان  
 بفایس دو دو پس این نوع شعر چون هر دو دو مصرع از آن در حق قافیه حکم علاحد و مستعمل دارند  
 آنرا مثنوی گفته اند اگر چه در وزن هر ابیاتش اشتراک دارند و غیر مثنوی بر هشت قسم است غزل  
 قصیده و تشبیب و قطعه و رباعی و ترجیع و مسط و مشرذ و این نه قسم مع مثنوی در نوزده قسم  
 دیگر





نبوده باشد بلکه هر یک بیت گفته باشد چون بیت چون به عالم درین دیکو رگر دان و بی صل، خوش آن  
 گوگرد ازی تو شد رایش می خیزد این بیت هم بیت است و هم نظم و شعرت و از شعرت و  
 مصرع منفرد نظم است بنیت است و شعوبیت و از اصلی غیر شنیوی را و مصرع منفرد از نظم مجزا گویند و بعضی  
 آن هر دو را در شعر شمارند و آن خطا چه مجزا گنیزد که وزن دارد و قافیه ندارد پس تعریف نظم بر وی صادق  
 نیست اگر چه شعر بنیت چنانچه مقابل مجزاست و مسجع آنرا گویند که قافیه دارد و وزن ندارد پس چون آنرا شعر  
 مسجع گویند باید که مجزای نظم مجزا گویند یعنی باید که یک مصرع که بر وزن عروضی دارد بود و یا دو مصرع که بر وزن  
 بی است قافیه بود آنرا نظم مجزا گویند و ازینجا معلوم شد که نظم عامرست و بنیت و بیت عامرست از شعر پس  
 چون هر دو کن شعر معلوم کردی که یکی وزن عروضی است دیگر قافیه اکنون شرطش بدان که آن شرط شعر باشد  
 و الا شعر نماند اذاعات الشرط و آن قصد متکلم موزونیت کلام خود و تحقیق آن باشد پس اگر کنی  
 اتفاقا بغیر قصدش کلامی صادر شد که موزون و مقف بود آنرا شعر نمی گویند یعنی قصد معانی کرد بکلامش علی الله  
 نه بکلام موزون مقف پس اتفاقا بغیر قصد موزونیت و تحقیق آن کلام موزون و مقف و وقع شد آن شعر است  
 برابر است که آنکس مکملش یعت دارد یا ندارد و برابر است که بعد از آن تحقیق کلام خود که بغیر قصدش بصورت  
 شعر درآوردند یا نه و جمهور علمای اهل سنت و جماعت بر آنند که آنچه درآوردند در کلام است و کلام



رسود بصورت شعرا زین قبیل است چه شرط شعرا زان فقود است و آنچه بصورت شود در کلام الله است  
ازان جمله اندکی اینست قوله ثم اقرتم و انتم تشبهون ثم انتم بهولاء تقتلون بهین در شایسته الدین  
و در دست و لیکن نباء قافیه بر الطاء جلی داشته که از انبایس شایگان گویند قوله تعالی ای آلاء یک  
تقاری هذا نیز من النذر الاولی قوله تعالی الذی جمع مالا و عده یکب مالا اخذه به و امثالین در کلام  
بسیاست و مخالف معارین و بیتین فصاعدا در وزن از مزاحفات شعرب بقدریک شعرا موزون  
جائز است همچنین از مزاحفات شعورس و لیکن در شعرب توسیع و تسع از تغیر وزن و میدان شعورس  
ازان سنگرست و اما در دو صورت شود در کلام آنحضرت صلی الله تعالی علیه علی الله و حمده و سلم بسیار  
اندکی ازان در بیان می آید و عن جنبد بن ان بنی صلی الله تعالی علیه علی الله و حمده و سلم کان فی بعض الماش  
و قد و میت اصبع فقال بیت یا انت الابرصع و میت یا فی سبیل الله بالقیث متفق علیه و  
عن انس قال جعل المهاجرون و الانصار یحفظون الحمد فی قلبهم الرب و هم یقولون بیت نحن الذین  
یا یعو محمد یا علی الجهن ما یقینا ابداً و یقول بنی صلی الله تعالی علیه علی الله و حمده و سلم و یتوحشهم بیت  
الله لا عیش الا عیش الآخرة یا غفر الانصار و المهاجرة متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و حمده و سلم بیت الیکرم بن الیکرم بن الیکرم یا یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم

رداه البخاری و عن انس قال کان ابنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم علی آلہ و صحبہ وسلم لینی لطف حق یقول لا یخ فی غیر  
 بیت یا با عیر یا فعل تغییر کان لا غیر یعلبت فتا متقی علیہ النکان ان محقق است از شدت و عمیق یعنی ہمد و غیر  
 بعین معجزہ و در وزن زیر است و ابو عیر را در انس طفل بود تغییر داشته بود و آن نوعی از کجاست است خوشتر  
 خوش سخن و چون لغزش را در آنحضرت از جهت خوشی او مزاج فرمودند و عن البراء بن عازب قال یوم  
 حنین کان ابو سفیان بن الحارث اخذا بغنان بغلۃ یعنی بغلۃ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و ابو سلم فلما  
 غشیۃ الشکر نزل فجعل یقول بیت انا البینی لا کذب انا ابن عبد المطلب قال یاری من الشا یومئذ  
 اندنہ متقی علیہ و درستان گفته روی ابو عثمان النہدی عن سلمان الفارسی ان ابنی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم  
 آلہ و صحبہ وسلم ضرب فی الخندق فقال بیت باسم اللہ ربہ بدونا و لو عبدنا غیرہ شقونا و نیز در صحیحین برآورد  
 برآمدہ کہ آنحضرت در یوم خندق بصورتی فریاد می فرمودند و اللہ لولا اللہ ما ھدینا و لا تعدینا و لا صلینا و لا نزلنا  
 سکینۃ علینا و ثبتت الاقدام ان لا قین ان لا قین قد بغو علینا و اذا اراد وقتہ ائینا و بیاہد است  
 کہ بعض ابنیاء دیگر نیز شعور ذکر سکینہ چنانچہ از آدم علیہ السلام در ریشہ پیش با سبک قایل اورا گفته بودند  
 شعر تغیرت البلاد و من علیہا و وجه الارض متغیر متغیر تغیر کل فی طعم و لون و قلب نشأ البصر البصیر  
 فی اسفا علی سبیل ابنی قیتلوا قد تضمنہ النصح و جاوزنا عدو الیسین یعنی لا یموت نسیج کہ از فی روفتہ  
 الاولی

ن  
یا با عیر



الاحباب و غیره و میگویند که گفت آدم علیه السلام با اتفاق اهل علم سریانی بود پس این شعر ترجمه آن شد  
 که آدم علیه السلام سریانی گفته بود که زانی رساله سیف الدین العروضی و قیل مشیه آدم علیه السلام سریانی  
 در شهر بودند در شپس وصیت کرد شیت را بحفظ آن نشر پس بعد شیت در نسبی بتوارث و تواتر  
 آن نشر محفوظ بود تا یسوع بن قحطان رسید و یسوع بن قحطان هر دو نسخه سریانی و عبری تکلم می نمود  
 پس آن نشر مشیه سریانی را عبری نظم ساخت که اقال الامام محی الدین النووی قدس سره و کذا نقل عن ابن  
 عباس ان قال من قال ان آدم علیه السلام قرض الشعر فهو كاذب پس بدان ایضا بصادق که عصمت آن  
 حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم از شعر بنقض الهی ثابت شده است و ما علمنا الشعر و ما ینبغی  
 و میگویند که جمیع انبیاء علیهم الصلوٰه و السلام معصوم بودند اگر گفتن شعر صریح به جفا گفت و کذا نقل  
 النووی عن ابن عباس علی بنی معارف العلوم و میفرمایند که حکمت در عصمت انبیاء در شعور و عیون  
 نزدیک و تیرید ایشانست از بهمت کذب چه شعراء در جمیع ارضه متهم بکذب بودند با فراط و قنوط و مبالغه  
 بجمود و مدح و ذم فواحش و منکرات پس حق بستی و تعالی اشیا را سلب مکتدش عیون بکذب عدم اعطاء آن  
 مکتد چنانچه قوله تعالی ما علمنا الشعر بیان معنی گوایی میدهد ازین بهمت مبرا ساخت و بهمت کذب شعراء  
 در بلاد عرب بجایی بود که از کاذب شاعر تعبیر میکردند و بدانشا عربجا و بدانشا کاذب می گفتند لهذا الکفار انکفروا

شاعر میگفتند چون اینهمه دانستی پس بدانند آنچه در کلام آنحضرت و یاد کلام سایر انبیاء بصورت شعر  
 وارد شده است آنرا بدو وجه تاویک کرده اند یکی آنکه گفته اند که شرط شعر که قصد موزونیت و تقفید است  
 اینجا مفقود است و علامات آن خواندن آنرا چون خواندن نثر باشد و سماع را هم نثر معلوم شود مگر چون  
 بقصد شعر بخوانند و رعایت کند آنچه رعایتش واجب بود در شعر کلام نثر تا سماع را شعر معلوم گردد و نثر  
 چون اشباع کسر رود تا ضمیر از قول وی بی انتی الا اصبع و میت و فی سبیل الله مالیت و عدم فصل در اشاع  
 مصرع و چون سکون بر دو باء از قول وی انا النبی لا کذب انا بن عبد المطلب و همچنین عدم فصل در اشاع و مصرع  
 و گاهی برای ضرورت شعر تبدیل حرکت و سکون و مد و مقوت شدید و تخفیف و انحراف و عدم انحراف و اصل  
 فصل لازم می آید که بغیر قصد آنرا رعایت نکنند پس شعر بخانند و دیگری همان کلام را چون بقصد شعر بخوانند و لوازم  
 شعر در وی رعایت کند شعر گردد و با وجود آنکه کلام واحد است و در روایتی دصیت و لقیته یکسر رود تا بغیر  
 اشباع و کسره و اولی الا اشباع و سکون ثانیه و کسره یک بر دو باء لا کذب و المطلب آمده است و نیز روایت صحیح  
 در قول یا با غیر مفعول النبی کذب همه از لفظ ابا و لام تعریف بر غیر آمده است که اقال الله و چون دیگری گفته  
 بر چه در کلام آن حضرت وارد شده است از صورت شعر آنرا از مخافت بحر جز دارد و بحر جز از خلیل بن احمد  
 که واضع علم عروض و مستخرج اوست شعر نیست بلکه نثر محقق و مستحسنت است و در استان فقیه ابو الیث سمرقانی



۱۶۶۲  
 گفته و البرز لایکون شعرا و انما هو مثل السج فی الکلام و علامه حموی در شرح اشباه گفته ان البرزین  
 بشعر علی قول و شعر علی قول و در تفسیر رضای در قوله تعالی و ما علمنا الشوا آورده ان الخلیل  
 ماعد المشطون البرز شعرا یعنی شمار نکرد و چه مشطون است از بحر جز در شعر و شرح مشطون معلوم  
 که عروضیان مشطون کرامی گویند و هر چه در کلام الله بصورت شعر و در دست پس هر چه از آن در  
 بحر جز نیست بویژه همین درست می آید که آن شعر نیست و اما تاویل اول در کلام الله درست  
 نمی آید چه آن بحر ذهل و غفلت صورت نه بند اگر گفته شود که حق سبحانه و تعالی موازنت و  
 تقیید در کلام خود دانسته و ذهل بر روی تعابض نه اما مقصود معانی بود از ارادت کرده و  
 موازنت و تقیید غیر مقصود و غیر مراد بود پس شعرا لازم می آید بر سبک فعلی تعابض غیر مراد حق تمام  
 و فعلی که تعابض خارج از ارادت وی تعابض باشد و این باطل است چه چنانچه معانی مراد است بچنان  
 الفاظ هم مراد است چه کلام الله تعالی اسم لفظ و معنی هر دو راست نه لفظ حرف کلام الله است  
 و نه معنی حرف کلام الله و تحقیق فی علم الکلام و اصول الفقه و علامه حموی در شرح اشباه این اشکال را  
 از شرح خزرجیه تصنیف علامه المغرب ابن مرزوقی نقل کرده گفته که چرا جائز نباشد که حق سبحانه و تعالی  
 دانست که در شعر حکمت است پس آنرا از جهت آن حکمت مقصد کرده بود بکب ارادت از بی انتهی حاصل

و در ظن این فقیر محرابی تکرار اندفاع این اشکال سهل می نماید چه چون آن کلام که بصورت شعری از کلام  
 وارد شده است آن بدو طریق خوانده می شود یکی بطریق شریقی چون بر پنج شرط واردت نموده شود  
 بر سامعین هم شعر معلوم گردد نه نظم دوم آنکه بر دش نظم خوانده شود سامعین را هم نظم معلوم گردد پس  
 حتی بشما و تعالی دانست آن کلام را که موازنت و تقفیه میداشت و دانست که بیک جهت شریف  
 و بجهت دیگر شریف پس اگر طریق شراردات داشته بودند راه نظم چرا جائز نباشد و الله اعلم بالصواب  
 اکنون حکم شعر شنویس جماعتی از فقهاء و بزرگراهیت شعری الاطلاق رفته اند و گویند که شعر مطلقا  
 مکروه مگر چون دلیل حکیم معلوم شود در ایری پس در آن مورد حرام مطلق است پس میگویند که شکر مکروه  
 چه در آن هیچ خیر نیست و ما مبارک است لهذا حبیب خود را از وی معصوم کرد و گفت که مناسب نیست  
 و ما عکانه الشعر و ما ینقی له و فرمودوا الشعر و یقبعم الفادون ای الفاتون و فی الحدیث لَانْ یَسْتَلِی  
 خوف رجل قبیحاً یریه حیرین ان یمتلی شعراً متفق علیه و قییمیم که از ذنبش برآید و حوراک این ناست  
 و قولیه ای یفسده و یا کل باطنه من دری بری نمی بینی که در مواضع شکر چون مساجد و مجلس و  
 و غلط شعر منتهی است و حدیث نبی از آنست در شعر در مسجد بروایت ابی داود و جامع الاصول شکر مکروه است  
 و دیگر حدیث نبی از آن بروایت ترمذی و ابی داود در رساله او امر و نهوا به و وارد است و در اشعار

مجلس



مجلس وعظ مکرده است چنانچه در فتاویٰ برهنه و غیره وارد است و در بستان گفته که امام شعبی  
 فرموده که سلف صالح میداشتند کتابت بس در بدایت شعر و روایت کرد ابراهیم بن یوسف از  
 کشیز بن هشام که گوشت که پرسیده شد از شیخ عبدالکریم از قول تعالی و من الناس من یستری لیسو  
 الحیث فرمود لیسو الحیث البغاء و الشعر و روایت کرد عطاء که ابلیس گفت الهی از برای ادم  
 مرا از جنت بیرون کردی پس خانه من کیست گفت تمام گفت پس مجلس کیست گفت باز  
 گفت و آت من چه چیز است گفت شعر انتی پس میگویند که این به کلام و دلالت دارد بر قباحت شعر  
 علی الاطلاق و آنچه اصحاب آن حضرت شو گفته اند و آن حضرت آنرا تقریر نموده و بر آن ایستاد  
 مدح کرده آن از برای ضرورت بود چه حاجت افتاده بود بمقابله کردن با شعراء مشرکین انفراداً  
 بیج المخطوطات پس بغیر ضرورت بروی قیاس کردن جائز نیست و اینهمه تحتها ایست و جماعه علیاً  
 از هر طائفه نقباء و محدثین و صوفیه و متکلمین بر تفصیل رفته اند که هر چه ذکر آن بشهر حرام است بشعیر خرافات  
 و هر چه ذکر آن بشهر مکرر است بشعیر مکرر است و هر چه ذکر آن بشهر مباح است بشعیر مباح است و هر چه ذکر  
 آن بشهر مستحب است بشعیر مستحب است پس مدار بر مذکور است نه بر ذکر آن بشهر و بشعیر بشهر و بشعیر  
 در حکم یکسان است و خصوص قاطع برین گواه است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و این هدی

صحیح است و منب اول خطاء است و قرض الشعر و انشاء الشعر درین حکم یکسان و قرض بفتح القاف  
 و کسر الیاء علی الشعر و ذنن باب ضرب ساختن شعر و گفتن آن و انشاء خواندن شعر در رفع صوت  
 بدان برابریست که شعری بود یا شعر دیگری و عن عائشة رضی الله عنها قالت ذکر عند رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و صحبه سلم الشعر فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم سهو کلام فحسن  
 و یصحیح قسح رواه الدارقطنی و رواه الشافعی عن عروة مرسل پس در تجدیدت تفصیل پس مستحب  
 و مباح مستحب و حرام و مکروه قسح و مستحب اگرچه در آن ذکر الله تعالی بود بجن شتاءه و محامده و  
 ذکر احسان و انعام علی المؤمنین امتثال بقوله تعالی و اما بنعمت ربک فحدث و یاد ذکر مواضع و احکام  
 ریخت و مدارج اهل الورع و التقوی و مذمت اهل کفر و فسق و نفاق و درین امور اصحاب آن حضرت  
 شعری گفتند پیش آنحضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم و آن حضرت ایشان را تحسین می  
 کردند و تقریر می نمودند و انشاء را ترغیب میدادند و باب شعر و عن ابی بن کعبه رضی الله عنهما قال قال رسول  
 صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم ان من الشعر حکمة رواه البخاری و عن ابی بريرة رضی الله عنهما قال قال  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه سلم اصدق کلمة قالها ان عکامة یبید؛ الاکل شئ  
 ما خلا الله باطل؛ متفق علیه و مخرج ثانی در تفسیر حسینی امنیت و ان فضل الله غنم و ما اطل؛  
 انما

این  
 حدیث  
 صحیح  
 است  
 و  
 منب  
 اول  
 خطاء  
 است



۴۰

شیخ عبدالحق گفته که در بعضی روایات ترمذی پس از مصلح تحقیق که بر زبان مبارک رانده بودند  
 اینست و کل نعم لامحاله ترسل فی سوی الجنة الفردوس، ان یغیمها سیدی، وان الموت لا ینال،  
 و این بسید عاید است از بنی عامر و عن عمرو بن الشیرید عن ابیه قال دفت رسول الله صلی الله تعالی  
 و علی له و صحبه سلم یوما فقال رسول الله صلی الله تعالی علیه علی له و صحبه سلم بل یمكن شعرا یمت بن  
 ابی الصلت شیئ قلت نعم قال هی ای اقراء فاشدته بیتا فقال هی تم انشدته بیتا فقال هی حتی  
 انشدته مائت بیت رواه سلم و هی اصله ای هزاره را بهای بدل کردند و آن اسم امرأه بعضی است  
 و شیخ طیبی گفته که امیه بن ابی الصلت از بنی ثقف از شعرا و جاهلیت بود و شیخ عبدالحق گفته که  
 آخر الامر دین اهل کتاب قبول کرده بود و مبادی اسلام در یاقه بود و خبر بعثت آنحضرت برسی  
 و لکن از شرف اسلام و سعادت ایمان محروم ماند و شعرا و درخواهض معانی و دقائق حقایق بود  
 و او غواص بود در معانی و حقائق لهذا شعرا و آنحضرت بخوابش دل شنیدند و فرمودند ان  
 من الشعرا که در شرح قصیده کعب بن زهیر بن ابی سلیم بن سید که مطلعش است شفا قلبی  
 الیوم متبول آورده اند که قصیده مذکوره را آنحضرت شنیده اند و قصیده کعب اسلام آورده در  
 حضور خواند پس یزید اولی میگوند که اشعار صبی آن حضرت از جهت مرورت بود باطل

و بطلان آن را اینجا معلوم کردی و هم بعد ازین معلوم خویش کردی و بشیر شعرا و صحابه تن بودند  
 که طعن میکردند در آن باب گفتا بفرمان آنحضرت و توینج و تکلیت شیرین می نمودند و بهاها  
 و تفاخری که اهل اسلام بر ایشان ظاهر می نمودند و رعب و روع در قلوب معاینین بمجاوره و  
 انتهاب مسلمین بایشان می انداختند و این افضل الجهاد است و جهاد افضل العبادات است  
 پس معلوم شد که اینجا افضل جمیع العبادات است چه طعن ریح و جرح سیف به میگرد و طعن شو بچو  
 قلوب شیرین چنان کارگرمی شد که برگزیده نبی شد حتی بعضی بعبه نفس خود را فاسد میکردند و بعضی اسلام  
 می آوردند و بعضی برداشت کردن سنی نمی توانستند پس خوار و خجل شده خون جگر خود می خوردند  
 قال امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بیت جراحات السنان لها الیام، و لا یقیم باجج الذی  
 و عن البراءة قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یوم قریظۃ الحسن بن ثابت  
 ارجح المکین فان جبریل معک کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم یقول الحسن ارجح  
 عینی اللهم ایدیه روح القدس متفق علیه و عن عائشة رضوان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله  
 صحبه و سلم قال انتم جو اوتی فانه الله علیهم من رشح البیاض واه مسلم و رشح تیر انداختن و بلی تیر  
 و آنچه در احادیث جهاد لسان برورد یافته است چنانچه من جاهد بنفسه فکذا و من جاهد بماله فکذا و من



جاهد بانه فلذا آن جهاد بسایه بر دو نوع است یکی احتساب اعین او معروف و نهی  
 از مسکود و همجو اهل طغیان بر روی ایشان به بیابانی و این سخت تر است از اول و  
 آن شایسته شهادت است همان به شهنوکی ابو عبد الرحمن حسن بن ثابت بن الحسن بن حرام  
 بالجماء و از ارباب اهل بیتین الانصاری الخزرجی النجاری افضح شعراء المسلمين المویذنی  
 شرف بروج القدس کذا فی الریاض المستطی و بیت و صد سال عمرش بود سخت سال در  
 جاهلیت بود و همانوقت افضح شعراء اهل جاهلیت بود و سخت سال در اسلام نمود و در سنه  
 چهار و پنجاهم از هجرت در ایام معاویه وفات یافت کذا فی الریاض دوم ابو رواد عبد بن  
 رواد بن ثعلبه الانصاری الحارثی انقیب و در بدر و عید بدر و در شهادت جعفر بود و او یکی از  
 نجباء صدوقین در جهاد بنی وید بود و او یکی از افراد در غزوه مؤبه بود و آنجا شهید یافت  
 و اشعار وی سه در حالت اسلام بود سیو که بعد از کعب بن مالک بن عمرو الانصاری الخزرجی  
 السبی بفتح سین و لام منسوب بسوی بنی سلمه بکرام در پنجاهم سال از هجرت در مدینه منوره  
 وفات یافت پس همان مدتی در آنجا بسر گزین می کرد و بنی روادت تغییر یافت و بکفر و کفر  
 و کعب تحریف ایشان می کرد و قبایل بنیو کذا فی الریاض و شرح عبد الله و نیز در ریاض جهاد و دیگر گفته

منسوب است از افاضت خوفا من فوق کعب بن مالک  
 قضیه من بنی سلمه و بنی سلمه بنی سلمه  
 خبر از نو نطق لغات با طایفه دو و اقصای

که علما فرموده اند کفار بجز اسلام و مسلمین میکروند پس حسان و کعب و ابن رزقه در جواب  
 ایشان بجز کردن ایشان گرفته اند پس حسان و کعب معاوضه ایشان میکردند در وقایع و این  
 روایت تغییر و کنویش ایشان بکفر و بت پرستی میکرد چون قوله القاء الشراء يتبعهم الغاؤون ان قوله مالا  
 يفعلون نازل شد جماعتی از صحابه در خدمت آن حضرت آمدند و گفتند یا رسول الله حق تعالی در حق شما  
 چه نازل کرد و ما شعر میگوئیم و این روایت گفت میترسم که برین حالت بعیرم پس آنحضرت ایشان را تسلی خاطر  
 کرد و فرمود که مومن جهاد میکند بشیر خود و بنی خود و دشمنان سخت تر است بر کفار از بنی تر پس نازل شد  
 الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات لا اخرا سورة كذا في التفسير الحسيني فاعلم ان الكواش و كذا في سائر  
 التفسير و عن كعب بن مالك انه قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم ان الله تعاقد لئن  
 في الشعر ما نزل يعني قوله و الشراء يتبعهم الغاؤون فقال النبي صلى الله عليه و آله و سلم ان المؤمن  
 من يجاهد سيف و بيش و الذي يغني بیده لكانما ترثونهم به تفصح النبل و بعضی شرح السنة و في ان سيقا  
 لابن عبد البر انه قال یا رسول الله ما اتری فی الشرف قال ان المؤمن یجابه بسيف و نسا و تفصح در لغت  
 کشیدن آستین تشبیه داد القاء شعر السوی کفار را دلاء و گو که در قعر چاه میرسد و شعر نیز اندر قعر  
 دل نافت میگرد و ذات شعر ابنبل در سوز و درد چنانچه بخیلیدن نبل در حید الم و وجع ظاهر شود همچونین

بخیلیدن



بخمیدن شعر در دل و نضح النبل کنایت است از تاثیر شعر در نفوس کفار و ترسب عبارت  
 چنین می گویند انتم قرون الکفار بالشعر رُمیة مثل رمیه النبل فی التاثير و طبعی گفته  
 که قید قبیلۀ دوس اسلام آوردند سباع شعوب بن مالک پس بداند که در حمد الله تعالی  
 و ثنائه و ستره علی العامة و ذکر مدح اهل الورع و التقوی چون از خدا بخوار شدند و منت  
 و توبیح اهل کفر و فحاشی بر کفر و فحاشی و ذکر موانع طاعت و نقصان اعمال صالحه در مستحب است  
 چنانچه در نشر مستحب است و این نوع شود در امان بستره چون مساجد و مجالس و غلط  
 هم مستحب است و قول زریق اولی باطل است چه باجماع امت ثابت شده که افضل الناس  
 بعد مسجد الحرام مسجد مدینه منوره است حتی مسجد مدینه از بیت المقدس نیز افضل است  
 و احادیث درین مضمون وارد اند و نیز باجماع امت و احادیث ثابت شده که افضل  
 مجالس الاولین و الآخین مجلس محفلت است و افضل الامکان بعد المسجد اهل الخوف است  
 پس چون انشا درین نوع شود مجلس شریف الخوف معلوم و منع آن در مجالس دیگر  
 صحیح و باطل است و نیز انشا درین نوع شود در مسجد شریف و بی ثابت شده است پس  
 منع آن از سایر محفل نامحرم و غیر مسجد و در حاشیه تفسیر حسینی در سورت شوال آوردن و

عن جابر بن سمرة قال جالت النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم أكثر من مائة مرة وكما  
اجتماعنا لشدة ولائنا له ورويتنا أن يكون شيئا من أمر الجاهلية وهو ساكت وربما يتكلم  
نعمهم أخرج الرزدي وقال إنه حديث من صحيح وإن حديثه باينغني بلفظ ديد درستان  
فقيه ابى الميث وروى أن در حاشية تفسير حسيني گفته که ابن عباس در مسجد شریف گفتند  
وعن جابر بن سمرة رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم لا يقوم من  
مصلاته الذي يصلي فيه الصبح حتى تطلع الشمس فإذا طلعت الشمس قام وكانوا يتبعونه  
فيأخذون في أمر الجاهلية فيصيحون ويتكلمون صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم رواه  
وفي رواية الرزدي يتناشدون الشروع عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله تعالى عليه  
وعلى آله وصحبه وسلم يضع لحيته في المنيح فيقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صلى الله  
تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم أو ينافح ويقول رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم  
أن رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ينافح أو ينافح رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله  
وصحبه وسلم رواه البخاري قوله أو ينافح شك را درست و مفاد آن باید که گفتن و برادر  
کردن پس برین تقدیر عن بمعنی لازم است ای یفاخر رسول الله مع التبرکین بتر  
طال



می من رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم و مكارم اخلاق مع كرمه و كرمه و كرمه  
 و قبا لهم اوفيا و مفاخرة صادرة عن رسول الله و منافح بمعنى محاصره و مدافعة و لفظ كان  
 دلالت دارد بر آنكه اينكار را آنحضرت بمرات كثره عند الحاجة ميگردند و اما آنچه در بعضي  
 احاديث ان دشمن در مجاهد منهي است از انجمله يك حديث عربى شيعيت مني رسول  
 الله صلى الله عليه و على آله و صحبه وسلم عن تاشد الاشعار في المساجد الحديث رواه  
 ابو داود و الترمذي آن مني است از سائر انواع شعركه مباح و مكروه و حرام است نه از شعر  
 مستحب صرح به الشيخ عبد الحق في شرح هذا الحديث و كذا صرح بسائر ائمه حنن و علماء  
 حموي در شرح اشعار و نظائر تحت قول تان و يكره ان و الاشعار في المساجد ميگويد كه و اما  
 اذ كان الشعر مستحلا على مدح النبوة و الاسلام او كان مستحلا على حكمته او باعنا على مكان  
 الاخلاق و الرشد و نحو ذلك من انواع الخير فلا بأس بان في المسجد و الاسلام علماء و صو  
 شيخ عبد الحق در شرح حديث مذكور گفته كه اما شعركه در توصيف باري تعالى و نعمت رسول  
 و بى و اصحاب كرام و سائر تابعان رسول خدا و مواظب و نصائح يي باشد در همه حال در همه جا  
 محمود و مستحسن است الا اخرا قال اما شعر مباح چون شعر در قصص ماضيه كه در آن كذب بشمار

و در انساب و حکایات سائر الناس که در آن کذب و بیعت نباشد پس این نوع شوکران مباح است  
اما انت و آن در مساجد مکرده است چه کلام مباح در مسجد مکرده و کلام مباح در مسجد و در  
چون در مسجد مکرده پس انت و شعر بکلام مباح در مسجد بطریق اولی مکرده باشد و در مسجد  
۲ قول معلوم می شود قید کلام دنیاوی مباح در مسجد حرام است و حموی در شرح انبیا گفته که عباده  
خزانة الفقه دلالت میدارد بر آنچه کلام دنیاوی مباح بغير مکرده در مسجد حرام است و گفته من تکلم فی المسجد  
بکلام الدنيا احبط الله عمله یعنی سنت و در متن انبیا از رفع العید تراورده ان التکلم بکلام الدنيا  
في المسجد الحسن كما تاكل النار الحطب و در فتاوی برهنه از مدار آورده که در حدیث است الحدیث  
في المسجد الحسن كما تاكل الدابة الحشيش و قید مکرده است و در فتاوی برهنه نیز در مکر و مات  
و از شرح مشکوٰه نیز کراحت ان معلوم می شود و قید مباح است چه اصحاب صفه ملازم مسجد بودند و خوابی  
کردند در مسجد و تکلم میکردند بکلام الدینا در وی و علام حموی این قول را ذکر کرده بوجه از خجالی آورده  
که کلام مباح از حدیث دینا در مسجد جائز است اگر چه ترکان و اشتغال بکار دینا تعالی هست و در فتاوی برهنه  
نیز از خجالی همچنین نقل کرده و رفع اصوات در مسجد بدون ذکر دینا از اشراط است چنانچه در حدیث  
ترندی از ابیهریره وارد است و سیوم نوع شوکران مکرده و آن شیور است که در آن ذکر خیر و صفات و

لوازمها



رازها چون سکر و خراباتی شدن و ساغر و صراحی و غیره رنگ و یادگرفتنی چون قبله و تعاقب  
 و غیره رنگ و یادگرفتنی اهل ملاحه چون صفات نسوان و حبیبها و امارد باشد صریح به الفقهاء  
 امارد قنای و بیعت از مطالب المؤمنین آورده و نیز در معارف العلوم از محیط ربانی آورده که  
 صفت زنی در شوکر مرده و یامرد او مرده و یا او را طلاق داده است بک نیست و همچنین صفت  
 زنی غیر معتنه اگرچه زنده بود و لیکن صفت زنی مطلقه و یامرد او مرده باشد در قنای و بیعت  
 ذکر نکردن و در معارف العلوم اینقدر زیاده آورده و این تفصیل در کتب دیگر یافته نمی شود  
 شاید که توجیه اینقول آن بود که سماع صفت زن مرده باعث فتنه نیست و سماع صفت زن  
 که از مرد جدا شده است بطلاق یا بموت مرد ترغیب میدهد در نکاح وی و سماع صفت زن سماع  
 غیر معتنه بر میفلاند مرد را بر نکاح نسوان حسنه و یا بجهت حسن در صفت امارد موجود نیست  
 و کلام در از دین نوع شعور در چهار موضع ازین کتاب ذکر کرده شده است یکی در نیاب  
 در بعضی فصول گذشت دوم در فصل آیات تشابهات و احادیث تشابهات و شطیحات شریک  
 سیوم در کلام کفر چهارم در فصل اثم الله تعالی و آنچه در بعضی مواضع گذشت که این نوع شعور  
 حرام است بنابر مذبی است و اینجا مذنب فقهاء مذکور می شود اکنون بیان آن شعور شود

آن بالا جماع مطلق حرام است و آن شیء است که در آن سبوح اسلام و اهل اسلام بود و یاد آن  
 کذب و غیبت اهل اسلام بود و یاد در آن مدح اهل کفر و نفاق و یا مدح ظلم و فسق بود پس ذکر  
 اینها هم در شرع هم در نظم حرام است و این هر دو نوع شوکر مکرره و حرام است هر دو نوع است  
 و هر دو نوع شعراء مشرکین اشتغال می نمودند و جماعتی از شعراء مشرکین مشایر الفضلاء و  
 اکابر السلفاء بودند چون ابن زبیری بکر زاء معجزه و کسر باء موحده و سکون عین همد فتح  
 راء همد بعده الف مقصوره و هجئیر باء موحده بعده باء بر وزن بنیر و مشایر فاعل بین همد و  
 فاء و عین همد و امیته بن ابی الصلت ثقیفی و غیرهم در باب ایشان نازل شد و شعراء  
 یتیمهم الفادون یعنی قباح شعراء آنست که پیروی ایشان میکنند اهل غی و گمراهی و در اش  
 اشعار سبوح آنحضرت لغو و بامتن و ننگ و سبوح اهل اسلام و مدح کفر و طغیان الم تر اهلهم فی کل ادا  
 یسیون آیا ندیدی یا محمد که تحقیق ایشان در هر وادی از وادیها صلوات گشته می شوند و می  
 گردند یعنی در رفوف کلام که سبب صلوات و تفصیل ایشان است اذمان و عقول خود را میگردانند  
 و آن فنون چون سبوح آنحضرت و مذمت اسلام و اهل اسلام و مدح دین باطل ایشان که کفر و نفاق  
 و شرک و بت پرستی است و در صفات خمر و لواط و زنا و غیره یعنی پیاده کلام و طعن در انساب

فنون

افرها



افتراء و تهمت بر زدم و مدح ناستحق مدح و افراط در مدح و مذمت بخلاء و افراط در ذم  
 و سبب بفق تون و کسرین مهاد و سکون یا و ثناته تکتانیه و تشبیب و این بر دو لفظ بمعنی  
 یاد کردن ایام جوانی و احوال عشاق و در جمال معشوقان و معاملات ایشان با یکدیگر در عشق و  
 و غزل و آن بمعنی دوست داشتن صحبت زبان و سخن گفتن با ایشان و عشق و ورزیدن  
 با ایشان و وعده کاذب و افتنی و غیر ذلک از آنکه اهل تفسیر ذکر کرده اند پس اینهمه تون  
 اودی گشنگی ایشان است و انهم یقولون مالا یفعلون و تحقیق ایشان میگویند در اشعار  
 خود چیزی که خود نمیکند از صدق الوعد و اجتناب از کذب و از اخلاق ذمیه در دین ایشان و  
 مباشرت مکارم الاخلاق مطابق عهده ایشان و در تفسیری گفته که یقولون گواهی میدهند  
 مالا یفعلون نیا کرده خوش یعنی شوق مود را خود اظهاری کنند در اشعار خود گفته که اگر کسی  
 تفحص اشعار اهل جاهلیت کند او بر بسیاری ازین مقوله مطلع می شود و چون در اوصاف آنحضرت  
 هم بسیار شواهد بود چنانچه خلفاء الراشدین و در حاشیه تفسیر حسینی نوشته قال الشیعی کان ابو بکر  
 یقول الشوکان غیر یقول الشوکان علی اشعر منها و درستان گفته که ابوالدرداء را گفته شد  
 که ہ انصاریر خبر شو میگوید گفت من نیز میگویم گفت بیت یرید الی ان یعملی مناه و یا بانی الله

الاما ارداء، يقول المرء فاديت وما لي، وتقوى الله افضل ما استفاداه، وعبد الله بن عباس

عقبتين عامر جهنم قضايي ومعاوية بن ابي سفيان شعري گفتند كه اني اري ارض وغيره و حال  
بياري در صحابه شورا بودند كه كم يا بيش شعر ميگفتند و در تن كه حشا و كعب و ابن رواحه و نفع  
شورا بودند پس حق سبحانه و تعالي شورا مسلمين را از حكم شورا كفايست نشنا كرده الا الذين آمنوا و عملوا

الصالحات و ذكر و الله كثير و انقروا من بعد ما ظلموا مكرانان كه ايمان آورده اند و سينگ كردار كرده اند  
كه گفت رسول خدا و مدح اسلام و اهل دين و مذمت كفر و سب و كاذباني يعني اين كردار كاه و نيت ايشان  
كه در اشعار خود برج كرده اند اعمال صالحه اند و ذكر و الله كثير و در اشعار خود از ذكر توحيد و تحميد و تحميد  
و كبرياء بطاعت و تمجيد از غفلت و انقروا انتقام كشيده اند از شورا و ميراثين به سب و تشنيع و ميراثين كه  
شورا را به سب و انكند الله تعالي من بعد ما ظلموا از پس آنكه ظلم كرده شد بر ايشان از شورا و ميراثين به سب و  
مذمت چه آغاز به سب و مذمت از جانب ميراثين بود و آن ظلم بود بر اخفوت و اصحابي پس حسان و كعب  
و ابن رواحه انتقام و انتقام نموند بوجه احسن شري گفته بيت شاعران را چه غايي خواند  
در قرآن خدا، هست ز ايشان هم بقرآن ظاهر استند و ما، اکنون چيز عايش در حكيم مدح اهل  
ظلم قدر و عيب بد آئين اهل دنيا براي دين بشنودن بر ابراهيم بن مسير قاتل رسول خدا تعالي عذر آرد



صبره وسلم من قرصاحب بدعه فقد اعان على بدم الاسلام رواه البيهقي في شعب الایمان مسلا

وعن انس رضي قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم اذا مرج الفاسق غضب الرب

تعالى واهتز له العرش رواه البيهقي في شعب الایمان وعن ابی بكرة قال شن رجل على رجل عند النبي

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم فقال عليك قطعت عنق احبك ثلاثا من كان مسلم ما دها لا محالة

فليقل احب فلانا والله حسبه ان كان يرى انه كذلك ولا يركي على الله احدا متفق عليه وقد قال

الله تعالى فلا تروا انفسكم هو اعلم من اتقى وعن ابی سعيد بن الخديري قال بين نحن ليسمع رسول الله

صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم بالبرج اذ عرض شاعر نشيد فقال رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم

خذوا الشيطان او امسكوا الشيطان لان يمتليء جوف رجل قتيبا خيرا من ان يمتلي شورا رواه مسلم

ورجع بفتح عين مبهمة واسكان راء مبهمة ويحكم قرية ست جامعو جهنم بنقاد کرده از مندي طيب كذا في شرح

الطبي شرح عبد الحق گفته كه موضعي ست در طريقه مكه وعن سعيد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه

وعلى آله وصحبه وسلم لا تقوم الساعة حتى يخرج قوم ياكلون بالسننهم كما تاكل البقرة بالسننهم رواه احمد بن محمد بن حنبل

مال مردم ككب زبانها و ايشان كه مداحي ست چنانچه ميخورند گاو ان گيا را بزبانها و ايشان يعني گيا را بزبانها

گرد آورده در مين دندان مي آرند و بقره جهنم را راده از ان جمع كرده شده وعن ابی هريره و قال

ما دها لا محالة

ليسير

قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم من تعلم حرف الكلام ليس بشيء به قلوب الرجال والناس

يقبل الله منه يوم القيمة حرفا ولا عذرا رواه ابو داود واحاديث ائمة قبله سيارا والله اعلم بالصواب

خاتمه در بیان اصول حدیث و آنچه بوی تعلق دارد و من آنرا بطریق اختصار از شرح شیخ عبدالحق

مشکوٰۃ و از رساله محمد بنی صاحب مجمع البحار می نویسم بدانکه حدیث در اصطلاح جمهور محدثین قول و فعل و تقریر

آنحضرت است صلوات الله علیه و علی آله و صحبه و سلم و معنی تقریر آنست که مثلاً شخصی در حضرت رسول خدا صلوات الله علیه

آه و صیحه می کاری کرد و می گفت عمو وی صلوات الله علیه بر آن مطلع گشت و از آن نمی گذرد و آنرا می نمود

و سکوت و رزید و آنرا مقرر داشت پس این تقریر داخل حدیث است و نزد بعضی قول و فعل و تقریر صحابی و همچنین

قول و فعل و تقریر تابعی هم حدیث است پس اول را حدیث مرفوع گویند قول آنحضرت بود یا فعل وی و یا تقریر وی و

ثانی را حدیث موقوف گویند قول صحابی بود یا فعل وی و یا تقریر وی و مشهور بر قول جمهور آنست که موقوف و مقطوع

را اثر گویند چنانچه گویند در آثار چنین آمده است و بعضی اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانچه گویند در ادب

ماثوره و دعاء ماثور چنین است و رفع حدیث گاهی صریح لفظی بود چنانچه قال البنی و قال رسول الله صلوات الله

تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم و گاهی غیر صریح معنوی و این بر نوعین است یکی چون از صحابی و یا تابعی قوی

و یا کاری نقل کنند که آنرا بفکر و قیاس نتوان گفت و کرد و بجز سماع از شایع آن راه نبود چون اخبار ضعیفه



از بندها عالم و غیره و اخبار آیه از احوال اهل القبر و احوال الآخرة و مثال فعلی که بکبر سماع و نقل  
 بآن راه بنود چون روی النبی عن الحسن تعلیق از ای الحسن یقراء علی الطفل فاتحه الکتب و یقول  
 اللهم اجعلنا سلفا و فرطا و ذخرا و اجرا و عن سعید بن امیة قال صلیت در ابوابی بریره علی  
 حبس لم یعد خطیئة قط فسمعت یقول اللهم اعنہ من عذاب القبر و اہ ما لک و مراد از حسن حسن  
 بهرست و او تابعی است پس اشاعره و معتزله و امام شافعی در قول جدید وی تعلیق صحابی و تابعی  
 مسلم ندارند اصلا اگر چه آن چیز که در آن تعلیق کرده شود بکفر و قیاس یا قیده نشود و بقل و اجتهاد بآن  
 راه بنود و ابوالحسن کرخ و جماعت دیگر از اصحاب ابی حنیفه تعلیق ایشان جائز ندارند مگر در حدیث  
 بکبر سماع در یافته نشود و قیاس را در آن مدخلی نبود و ابوسعید بر دخی و ابوبکر رازی در بعضی روایات  
 و جماعتی از اصحابی بآن بر آنند که قول صحابی حجت و فعل وی حجت است و آن مقدم است بر قیاس محکم  
 و آن مختار الشیخین و مذہب مالک و احمد بن حنبل و کبر روایت و شافعی در قول قدیم همین است  
 و اما تعلیق تابعی واجب نیست بالا جماع در حدیث که در آن اجتهاد و قیاس را مدخلی باشد مگر  
 چون آن تابعی در زمان صحابه جفا فتوی بود و بفتوی خود با فتوی صحابه مزاحمی نمود چون حسن بصری  
 و سعید بن مسیب و ابراہیم نخعی و شعبی و شریح و مسروق و علقمة پس از امام ابی حنیفه در تعلیق ایشان

یعنی تقلید تابعین در موضع قیاس و ترک قیاس بقول ایشان در روایت است  
و تحقیق این محل در تحقیق شرح حسابی است باز آیدیم بر مقصود که هر چه بعد از قیاس یافت  
نشود وقوع آن از صحابی و تابعی حکم حدیث مرفوع دارد و نه غیر آنکه چون صحابی گوید  
کهنا تفعل کنه او نقول کنه فی زمن النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم او کان  
اجتمع یفعلون کنه ایا صحابی گوید هذا سنة ینسب لیس میر حکم حدیث مرفوع دارد چه ظاهر در آن  
العله الخوف و تقریر درست و قید هذا سنة سنت خلفاء و راشدین مراد باشد و بیاید  
دانست که اگر چه درین هر دو نوع حکم حدیث مرفوع دارد عین حدیث مرفوع میگردد اکنون  
بدانکه حدیث و خبر یک معنی است و در اصطلاح بعضی حدیث آنچه منقول میشود از آن خوف  
و اصحابی و تابعین و خبر اخبار الملوک و السلاطین مافیه و در طبقات الانبیا فی ايام  
النبیاته پسند اهل تواریخ را اخبارین گویند چنانچه قول الاخبارین همکذا و قول المحدثین  
همکذا و متن حدیث کلام حاصل معانی مقصوده مثلا انما الاعمال بالنیات متن حدیث است  
و سند حدیث در سلسله رجال و کتبا تا آنحضرت مثلا قال علقمہ حدیث ابن مسعود قال ما  
رأوا رسول الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم و انما در سند این بیکی معنی است و قیل ذات

سلسله



۲۸۶

سلسله رجال سندت و ذکر آن سلسله و از جمله آنرا آنست و چون متن حدیث و سند  
 دانستی اکنون تقسیم حدیث مرفوع بدان و اقسام آن سه راجع اند بسند آن پس اگر صحیح  
 راوی از رواه وی از آغاز سلسله تا انکسرت ساقط شده بنود آنرا حدیث مرفوع متصل  
 گویند و مسند بضم میم و سکون سین و فتح نون نیز گویند و اگر ساقط شده بود حدیث منقطع  
 گویند و آن عدم سقوط را اتصال گویند و سقوط را که عدم اتصال است انقطاع گویند و انقطاع  
 اگر در آغاز اسناد واقع بود یکی ساقط شود یا زیاده آنرا معلق خوانند ما خود است از تعلیق  
 طلاق و عتاق و همچنین اگر سه اسناد متباینه ساقط شود هم معلق گویند چنانچه در اب مصنفین  
 که قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم گویند و تعلیق در تراجم صحیح بخاری بسیار  
 و آنهم صحیح است چه او التزم کرده که درین کتاب خبر صحیح ذکر نکردم و بعضی از آن هم در آن کتاب  
 متصل ذکر کرده است در موضع دیگر پس این قسم ثانی از مرفوع است یکی مسند دوم معلق  
 و اگر آن سقوط در اثناء سند وارد بود و اول و آخر سند که شیخ آن محدث متکلم و صحابی است  
 سلسله بود در سند پس اگر ساقط دو یا زیاده بود و سقوط اشیا متوالی و پی در پی و بیفاصل بود  
 آنرا حدیث مفصل گویند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد و یاء و شیخ عبد الحق در گفته و زیاده گفته

و در رت ایشان فضا عده گفته و این قسم ثالث است و اگر در ثناء و سندی که ساقط شود و یا  
 زیاد غیر متوالی ساقط شوند یعنی سقوط دو در یکی بنود از احادیث منقطع گویند و این منقطع  
 دیگر است و قسم است از منقطع اول که آن قسم سندیست چنانچه گذشت و این قسم ربع شد  
 و اگر محدث نام شیخ خود حذف کند از سند و از شیخ شیخ او که بیک واسطه دور است حذف کنند  
 و لفظی آرد در اسناد که موهم سماع از احادیث مدلس گویند بفتح لام مشدود و فعل او را بدین  
 گویند و بدینس و لغت پوشیدن عجب در کالاء خود عند البیوع و آن محدث را مدلس گویند کلام  
 و تدلیس مکرر و مذموم است چه درین مظنه عدم عدالت شیخ و طعن در روایت و اخفاء حال است  
 پس آن حدیث مطعون و بعضی اخبار حدیث هم تدلیس کرده اند از جهت وثوق بصحت حدیث و  
 استغناء و بشهرت حال از جهت اغراض فاسده و مدلس قسم خامش شد و اگر تابعی از آن خود حدیث  
 کند ز نام صحابی قطعی چنانچه قال سعید بن المسیب قال سئل عن رجل قال تعالی علیه السلام و محمد و سلم  
 این حدیث را مرسل گویند و این قسم سادس و در اصطلاح اصولیین مرسل منقطع اعین خلاف شده  
 بیک معنی است و این خلاف اصطلاحی که بین المحدثین مشهور و فقهاء مجتهدین را در قبول و عدم  
 قبول حدیث منقطع که خلاف سند است کلام طویل است و حاصل در از تمام تفصیل آن در تحقیق شرح



۴۸۸  
 حمایت و قسیت از زسل که صحابی از صحابی سماع دارد و آن واسطه را حذف کرده  
 قال رسول الله گوید چنانچه بدین از احوال اقوال تخفرت و زرمایند در مکتب بودند خبر دهد  
 و اگر از راوی در سند حدیث یا در متن وی تقدیم و تأخیر باز یاده و نقص یا ابدال راوی  
 مکان راوی دیگر واقع شود آنرا مضطرب گویند و این قسم سابع است و اگر راوی کلام خود را  
 در متن حدیث درج کند یا دو متن را یک متن گردانیده با سند واحد ذکر کند و آن درج بر  
 مردم پوشیده گرداند برای مصلحتی آنرا حدیث مندرج گویند و آن جائز است غلبه بعضی خون بار  
 خواص تیرگی و واقف اسالیب عبریه و مفهوم خطا باشد و الا لا و این قسم شامست و اگر از راوی  
 در متن یا در سند تصحیف وارد شود و آن خطا کردن در نقطه ها آنرا حدیث مصحف گویند حدیث  
 شعبة عن العوام بن مراحم براء الهمة والحیم صحفه یحیی بن معین فقال مزاحم براء الهمة  
 والهاء الهمة و حدیث من صام رمضان و اتبعه ثمان شوال صحفه بعضهم فقال شیا بالین المعجمة  
 والياء المنناة التثمانية والهرة مكان الف النصب مع التین و این قسم شامع و چون بر رجال النصب  
 رواة در سند قسم یاد کنند چنانچه قال و الله اخبرنا فلان و هو يقول و الله اخبرنا فلان تا تخفرت یا یک  
 لفظ سمعت گوید چنانچه سمعت فلانا و هو يقول سمعت فلانا و هو يقول سمعت فلانا تا سمعت رسول الله

صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم یا بر یک بحالتی واحده روایت کند چنانچه تسبیح حدیثنا فلان بکذا و  
 تسبیح بن اصابع و هو یقول حدیثنا فلان بکذا و تسبیح بن اصابع و یا انحضرت یا بر یک صفت باشند  
 چنانچه فقیه در فقه روایت کند یا انحضرت و یا بر در اسماء و اسماء و اسماء خود متفق و تشریک باشند یا بر یک  
 کثرت دارند یا بر یک قلیل باشند و یا از یک قریه باشند در نصوص آنها از احادیث مسلسل گویند و امام نووی  
 گفته است حدیث مسلسل از مشتقین روایت میکنم و این قسم عاشر است و چون راوی در هر سند لفظی گوید و آن  
 گویند کند و قال یا یا خبر نگویید چنانچه گوید و عن زید بن فلان عن فلان بن فلان عن فلان تاعلی الله علیه  
 تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم این را حدیث معنعن گویند و عنقه تکرار کردن لفظ عن است و این قسم حادی عشر است  
 اگر حدیث روایت کند مخالف حدیث روایت کرده است آنرا ثقات پس بدیده اگر راوی آن حدیث هم ثقه  
 باشد پس ترجیح مریض حفظ و ضبط و کثرت عدد و دیگر وجه ترجیح راست پس راجع را محفوظ خوانند و رجوع  
 نشا و اگر راوی ثقه نباشد مردود است آنرا هیچ اعتبار نیست پس محفوظ قسم نای عشر است و ثانی ثانی عشر است  
 و حاصل کلام در محفوظ و نشا و آنست که راویان هر دو ثقات باشند مع ذلک راوی یکی یا جمع بود و محفوظ  
 و ضبط و اگر راوی ضعیف روایت کند مخالف روایت کیسکه ضبط وی کبر بود پس روایت او کی راوی  
 اضعف است حدیث منکر گویند و ثانیه را که ضعیف کمر دارد معروف گویند پس منکر قسم رابع عشر است و

راوی وی

کلاف



معروف قسم خامش و بعضی در شاذ قیده مخالفت راوی ثقه مر راوی دیگر را که از واقوی و اخط  
واضبط بود شرط نموده اند پس گویند که شاذ حدیث مروی ثقه است که مفروضه و صحیح جانب  
اصحی موافق ندارد و بعضی ثقه هم شرط نکنند و مخالفت هم شرط ندارند و همچنین مکرراً مخصوصاً بصورت  
نذکوره ندارند یعنی تقابلاً و معروف شرط نگویند و حدیث کس مطعون بفسق یا بلفظ غفلت و  
کثرت غلط را مکرر گویند و هذه اصطلاحات لا شایسته فیها و اگر در انس و حدیث اسباب خفیه  
قاده در صحت حدیث باشند و درمی یابند آنرا اهل مهارت در علم حدیث چنانچه یعنی نباعید  
عن الثوری عن عمرو بن دنیا عن ابن عمر عن النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم البیعان  
بالحین را سنده متصل عن العدی الضابط و آن معتل است و متن وی صحیح است پس علی عمرو بن  
دنیا را موضع برادرش عبد الله بن دنیا را نهاد چنانچه اصحابی ثوری روایت می کنند از عبد الله بن دنیا  
پس در یافتن اینچنین غفلت راوی و قلت حفظ وی را تعلیل گویند و آن حدیث را معتل گویند  
و این قسم سادس عشر است و اگر حدیثی دیگر موافق آن حدیث معتل راوی دیگر از همان صبی را گویند  
آن حدیث و دیگر را متابع گویند باسم فاعل و محدثین گویند تا بوفلان و له متابعا و درن نیز تفصیل است  
اگر آن حدیث متابع با حدیث معتل در لفظ و معنی موافق بود مثلاً گویند و اگر موافق بود در معنی فقط

در نقطه نحوه گویند و اگر از صحابی دیگر روایت کند آنرا تا حدی گویند و شاید و شاید حدیث  
 مذکور پس حدیث متابع قسم سابع عشرت و تا قسم ثامن عشرت ازین جمله بوده قسم ششم اعتباری  
 که قیدی را اعتبار کرده این شش آسانی افزود کرده اند پس حدیث مصوف و داخل مضطرب است تصحیف  
 نویسی از اضطراب اصطلاحی و حدیث مسلسل است فقط زیاده قیدی اعتباری اما محظوظ و مورد  
 و متابع و شاید اعتبار احادیث دیگر که مقابل اینها اند غنچه تقابل با آنها این آسانی ظاهر میشوند چون محظوظ  
 متباین باشد و معروف مقابل منکر و متابع و شاید مقابل معلق پس چون نظر تقابل کرده نشود این آسانی  
 پس در نزد قسم حدیث مرفوع تحقیق است و شش باقی اعتباری است و آن دوازده امانت مستند و معلق  
 در سب و منقطع و مفضل و مدس و مدبرج و معفن و مضطرب و شاذ و منکر و معلق ازین جمله دوازده  
 قسم در حدیث موقوف که قول فعل تقریر صحابی است و در حدیث معطوع که قول فعل تقریر تابعی است  
 جای میگرد و در یک از موقوف و معطوع به قسم منقسم میگردد و با مجموعیت قسم غیر مرفوع می شوند پس این  
 بیت بآن دوازده جمله سی و دو قسم حدیث میگردد و این سی و دو قسم بنابر اصطلاحی که موقوف و معطوع  
 حدیث گویند و صاحب رساله این اصطلاح را اختیار نموده و اصطلاح دیگر اصلاً ذکر کرده و گفته که حدیث قول و  
 فعل تقریر آنحضرت و قول و فعل تقریر صحابی و قول و فعل تقریر تابعی و شش غیره الحق هر دو اصطلاح را ذکر کرده  
 و آن نام



و آن قسم از آن دوازده قسم که در موقوف و مقطوع داخل نمی شوند یکی مثل دوم مدبرج اکنون بدانند  
 آنچه شیخ عبدالحق گفته که بعضی متصل را مطلق می نامند هر چند موقوف و مقطوع بودن برین اصطلاح است  
 و آنچه در مشهوره المصباح در باب صلوة الجنائز آورده و عن النبی رعلیقاً قال یقرأ الحسن علی الطفل فأتی  
 الکتاب بالحديث ثم برین اصطلاح است اکنون بدانند هر این اقامت حدیث که پس و دو قسم است هم مدبرج میگرد  
 در قسم صحیح حسن و ضعیف صحیح حدیث است که سندان متصل بود و نقل کنند آنرا عدل ضابط از مثل خود  
 و سلامت باشد از شد و دودعت و شرط است در آن عدالت و ضبط بطریق اظهار و شهر و عقل تام و  
 اسلام کامل و بر راوی آنچه حدیث که در آن سلسله باشد مع قطع نظر از سلسله دیگر پس هر حدیث که متصل باشد  
 بلکه تعلیق ما بر اسیال یا القطع یا اعضا یا تالیس در آن وارد شود صحیح باشد اما تعلیقات بخاری در صحیح  
 وی هم صحاح است بالاتفاق چه او بر خود لازم کرده بود که غیر صحیح در آن کتاب برگزینا و در دم پس معلوم  
 کنند آئینه ارتقاات دانسته ایراد نموده است اگر چه سند ذکر کرده است و مع ذلک بعضی را در موضع دیگر  
 از آن کتاب منسب هم ذکر کرده است همچنین تعلیقات و مرایسل بعضی ثقات و دیگر هم صحیح میگویند لیکن محتمل  
 آنها بنظر اطلاع ایشان بر سند آن باشد اگر چه ذکر کرده اند نه بنظر ذات آن حدیث غیر متصل و عدالت  
 عبارة است از ملکه در نفس عاقل که حامل و باعث گردد او را بر سر چیز یکی ملافت بر امانت و آن ضد خیانت است

دوم ملازمت بر تقوی و مردان از تقوی اینجا اجتناب است از کبائر و بدعت اما در صفات اخلاص است و امر از

برصغیر بالا اتفاق ضامی عدالت و تقویٰ سیوم ملازمت بر مرئوس و آن تنزه از خاش و قلع و قمع

که کارکنان خوش است چنانچه باری کردن و کبوتر پرانیدن و اکل طعام بر سر بازار و بلود رشاع عام و

مانند آن و در رساله گفته که عدالت عبارت از عقل تمام و بلوغ و اسلام کامل و سلاطین از سیاحت استقامت

در نکوت و فقاہت و ہدایہ پر چہار در عدالت شرط نہ و در میان روایت و شہادت و قوت اولیٰ گنہ

در شهادت عدد شرط است نه در روایت دوم در شهادت بحدود و قصاص و کفارت شرط است نه در روایت

سیوم آنکه در شهادت حریت شرط است در روایت چهارم آنکه شهادت بر شهادت مقبول نیست مگر چون

اصل معتذر شود و روایت بر روایت مصبوت است پنجم جرح مبهم در نه مقبول نیست و در راوی مقبول است بر صرح

ششم شبهات محمد و ابقه ف مقبول نیست و روایت وی مقبول است بهنم شبهات برای اصل دفع و رفیق

مقبول نیست و روایت مقبول است کذا فی الاشیاء والنظائر فی فن الفروق و نیز میگویند که نسخ حرز و طعن

عافی عدالت است یکی کذب در روایت اگر چه کما بود اگر چه توبه کرده بود بعد از آن دوم اتهام وی یکذب

روایت حدیث سیوم فتنی چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد از جهالت عدم علم حدیث است نه عدم فقا

عادت در عدالت شرط نیست نه مگر فقهت صحابی را وی شرط کرده اند حنفیه در تقدیم حدیث وی بر روایات







چهار از حین حمل حدیث تا زمان اداء و تحدیث شرط است تا اگر وقت حمل حدیث عدالت  
 و یا ضبط او معلوم نبود و وقت تحدیث عدل و ضابط باشد حدیث وی صحیح نیست چه احتمال  
 که بگویم خطا کرده بود یا بمسأله دانسته بود آن مرکز خاطرش مانده بود و وقت اداء آنرا خطا  
 حق یقینی و ثابت قطعی دانسته بود و اگر در میان حمل و اداء جنون و یا غت و یا وقت طاری شده روا  
 معتبر نیست و اما بلوغ عند الاداء شرط است عند الجمهور و عند الحدیث نیست و علامه و حمیر در شرح  
 گفته لا خلاف فی قبول روایت من سمع الحدیث قبل البلوغ ثم رواه بعد البلوغ لان کثیرا من الصحابة  
 كانوا یروون کذا و اما ما رواه قبل البلوغ فغیر مقبول عند الجمهور و قبل بلوغه مقبول و هو المروی عن  
 بعض المتکلمین و این حاصل کلام علامه حیو است و از همه روایات معلوم شد که اسلام عند حمل الحدیث  
 شرط است و لیکن در روایت در اثبات گفته و یصح تحمل الحدیث قبل الاسلام و کذا قبل البلوغ و لا یصح ما قال  
 النون بدانکه هر که در وصف عدالت و ضبط و عقل و اسلام اتم و اکمل بود و وثقه را قویست و هر که در روایت  
 ضعیف تمام و کمالات او ثقه قویست و هر که در وی این صفات ناقص بود و وثقه ناقص است پس حدیث  
 صحیح لذاته است که بر یک از رواه وی که در سند و نیست عدالت و ضبط و عقل و اسلام بر وجهی که  
 و تمام و یا بر وجه اکل و اتم دانسته بود مع عدم شده و ذو علت در حدیث وی مع شرط آنکه عدالت و ضبط  
 آنوقت عدم ضبط و حفظ و عدم نیست از تعین او بر علم  
 و تبدیلی خواهد بود و اما طبعی بحجت و هم و این را وی  
 که بدان خطا کرده و روایت بر جیسلم تو تم کرد اگر اطلاع یافته شود و غیره



او بر علمنا نداشت پس باید باشد و این شرط در غیر صحابست و صحابا هم عدول اند بالا جماع  
 اگر چه مستور حال باشند صرح فی التحقیق و اگر عدالت و ضبط و عقل راوی باین متبادر بود  
 بلکه نوعی از تصور و تقصا در عدالتش و ضبط و عقل راه یافته بود و آن حدیث را طرق  
 دیگر باشد که بآن جبر نقصان کرده شود آنرا صحیح بعینه گویند و اگر آنرا طرق دیگر باشد  
 تا بدان جبر نقصان شود آنرا حدیث حسن لذاته گویند پس فرق بین الصحیح لذاته و بین  
 الحسن لذاته کمال و ظهور عدالت و ضبط و عقل است و بعید کما لها و یا بعید ظهور کما لها  
 و الا بر چه در صحیح شرط است در حسن نیز شرط است و لیکن در صحیح کمال عدالت و عقل و ضبط  
 و ظهور کمال هر یک شرط است و در حسن کمال هر یک و ظهور کمال شرط نیست پس اگر یکی  
 از عقل و عدالت و ضبط کمال نبود و یا کمال یکی بر علمنا زمانه ظلم بر نبود و یا عدالت و عقل  
 و ضبط هر یک غیر کمال بود آن حدیث حسن است نه صحیح و لیکن شیخ عبدالحق گفته که ظاهر کلام  
 قوم در آنست که در حسن نقصا در همه صفات عدالت و ضبط و غیرهما راه دارد و تحقیق آنست  
 که در حسن لذاته خفت و نقصا در ضبط است فقط و باقی همه صفات یکسان باشند و فرق در میان  
 صحیح بعینه و حسن لذاته یکبر نقصان و بعید جبر نقصان است چنانچه دانستی و آنچه در رد گفته و آن حسن

در حدیث فیه نقل شده  
 بر توهم حال نقل شده دارد  
 بر آن و در باقی عدل  
 رسالت فاضله از حدیث  
 معلوم شده بر علمنا

اذا روي من وجه آخر اي من طريق آخر ترقى من الحسن الى الصريح لقوة من الجهتين فيضد  
 - احدهما بالآخر ولفظي بالترقي انه ملحق في القوة بالصحيح لانه عينه مراد ازان صحيح لغیرت  
 یک نقصا و گفته که مسلثه از حسان شمرده می شود و اگر راوی متهم بود بیک چیز که منافی عدالت  
 یا منافی عدالت و عقل مضبوط هر یک بود و یا یقین در عدالت و ضبط و یا در عدالت فقط  
 نقصا در حدیث او را ضعیف گویند پس اگر از طرق دیگر شد و نحوه خبر نقصا آن حدیث  
 میگرد آن حدیث را حسن لغیره گویند اما نقصان در ضبط فقط تنزل میدهد حدیث را از  
 صحیح بمن اما بدرج ضعیف نیست اینهمه وقتیست که آن نقصان غیر فتنی و غیر بدعت بود و اگر راوی  
 فاسق یا مبتدع بود پس بطریق دیگر که هم از فاسق و یا مبتدع بود خبر نقصا نش میگرد و لهذا در  
 گفته و اما الحدیث الضعیف لکذب راویه و منقه فلا یمنجمر بقدر طرقه کمافی حدیث طلب العلم النقیه  
 علی کل مسلم قال البیهقی نه حدیث مشهور بنی الداس و اسناد ضعیف و قد روی من او کثره  
 كلها ضعیف انتهى و احادیث غیر مستندات از مقطعات و مراسیل و تعلیقات و غیره و همچنین است  
 و معللات هم از انواع ضعیف اند مگر چون ثقات محدثین گویند که این احادیث صحاح و یس  
 پس بهائرت ضعیف نیستند و احادیث صحاح و حسن حجت اند در عبادات و معاملات و غیره و در  
 ارجح



از خان اینجا صحاح بعین است چنانچه عبارت رساله بان گوید: «و حاشا غیر صحاح بعین»  
 ملحق تصغاف است اما تصغاف حجت نیستند اصلاً در احکام شرع و نه در عقاید از صفات  
 اشد و غیره و روایت کردن حدیث ضعیف بعین بیان ضعف آن در احکام و عقاید جایز نیست  
 و اگر روایت کند از ترا واجبست بر او که اطلاع دهد بر ضعف آن و بگوید آنکه جایز نیست عمل کردن بر  
 حدیث ضعیف در فضائل اعمال باتفاق العلماء صرح به شیخ عبدالحق و غیره چنانچه هر چه چینی کند  
 ریاض خواند و در احادیث ثواب است و مراد از فضائل اعمال آنست که ذات آن اعمال حسن آنها  
 از شریع معلوم شده بود چنانچه صلوة و صوم و زکوة و زان و مثل ذلک و اما فضائل عملی و روح  
 معنیه اگر بحدیث ضعیف معلوم شود جایز نیست که آن عمل بر آن وجه بجا آید از دنیا بر امید حصول  
 فضل آن که در حدیث ضعیف مذکور است و ذکر کردن حدیث ضعیف در چهار موضع بعین بیان  
 ضعف آن و قبول کردن آنرا در آن موضع جایز نیست یکی در قصص ماضیه دوم در مواعظ  
 سیوم و در فضائل اعمال صرح به صاحب مجمع البیانی رتبه و بده عبارت و عند العلماء و بجزر انت  
 فی اسانید الضعیف دون الموضوع و بجزر روایتیه من غیر بیان ضعف فی الموعظ و القصص و فضائل  
 الاعمال لانی صفات تعالی و احکام المحال و الامور اللاحقه چهارم در مناقب اهل منقبت صرح به السیوطی

فی رسالتہ فی اثبات اسلام آباء البیت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم و احیاء البویہ و اسلامہما فی  
 الحق و الثابت بعد الممات و این کلام اوست ان الحدیث الضعیف یعمل بہ فی الفضل و المناقب و این  
 کلام بر حدیث احیاء مادر و پدر آنحضرت و ایمان آوردن ایشان بر آنحضرت و باز مردن ایشان در ہما  
 عت آوردہ و آن حدیث ضعیف است نہ موضوع و شیخ علامہ حموی در شرح ایشان در کتاب خط و اباجہ  
 رزق ثانی این مقصود را روشن تر نوشته است و اینہم تشریف و تکریم آن حضرت است من اللہ تعالیٰ  
 و تکریم البویہ بکرامت ایمان بکرم وی و معجزہ دیت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ وسلم و ازینجا معلوم  
 کہ عمل بر حدیث ضعیف در غیر صفات اللہ تعالیٰ از عقائد صحیحہ است پس آنچه بعضی گفته اند کہ عمل بر حدیث  
 ضعیف در عقائد جائز نیست مراد از آن عقائد صفات است نہ چنانچہ در رسالت و از آنکہ دیگر عقائد  
 و الاحادیث احیاء البویہ ہم از آن قبیلہ است چہ ان یقینہ غلط است کہ مرده لازمہ کردن و مقبول شدن  
 ایمان او بعد از معائنہ عالم آخرت و بعد از ہدایت صدق و وعدہ و وعید و بعد از ذوق عقاب تکریم رسول الیکم  
 باز آیدیم بر مقصود پس آنچه ذکر کردیم کہ در حدیث صحیح شرط است کہ راویان یکمال عقل و یکمال اسلام و  
 یکمال عدالت و یکمال ضبط موضوع بود و مشہور بود و این چہاں کہ مع شہرت آنہا در تحقیق شیخ علی  
 مذکور است و شیخ عبدالحق صاحب مجمع البحار اینچنین تنقیح و تفصیح نمودہ اند بکہ در عدالت

تفصیح

و ضبط



ضبط کمال شرط گفته اند و عقل و اسلام را به هم گذاشته اند و در تحقیق بعد از شرط  
 گفته که فاعلم آن شرط فی باب الروایة من العقل والعدالة کامل منهما دون القاصر  
 لأن القاصر منهما فی حکم العدم فلا یقبل روایة الصبی لقصور عقله ولا روایة البالغ المعقور  
 ولا روایة الفاسق لغوات اصل العدالة بالفسق المستور کالفاقی سوا الذی لم یعرف فسقه  
 ولا عدلته فلا یقبل روایة لقصور عدلته إلا آخر ما قال و در رتک روایت مستور احسن گفته  
 دیگر بد آنکه هر جا که مجهول گویند مثلاً فی اسناد مجهول و مجاہیل آنجا غیر معروف بعلم حد  
 خوانند و آن بقصور ضبط یا بعدم ضبط راجع میگردد چه اگر ضابط بود پس بعلم حدیث  
 بین العلماء معروف بود و روایت او مقبول گشتی و هر جا که مستور گویند عدم ظهور عدالتش  
 خوانند و در رتک گفته اگر دو شخص عادل گویند که فلان بن فلان عادل است پس حکم  
 کرده شود بعد التمس چون ثقات روایتش قبول کرده باشند پس او ثقة است و چون روایت  
 او بمرویات ثقات مطابق باشد معلوم شد که ضابط است و باین علاماتی حاجت افتد  
 چون بین العلماء مشهور العدالة و الضبط نباشد و دیگر بد آنکه تعریف ثقه مختلف است بعضی قیود  
 زیاده تعیین نموده اند و بعضی کم لهذا بعضی احادیث که نزد بخاری و مسلم نبودند پس از او صحیحین

نیاروند دیگران آنرا در صحاح مقرر کردند و در رساله گفته که درجات صحاح متفاوت میگردند.

توجه شرطها و اول کسی که تصنیف کرد در صحیح مجتهد امام محمد بن اسماعیل بخاریست پس مسلم بن حجاج  
قتیبی بن پوری و این هر دو کتاب اصح الکتاب اند قال العلماء اصح الکتاب بعد کتاب البیهقی  
ثم صحیح مسلم و اما آنچه امام شافعی گفت ما علم شیئا بعد کتاب البیهقی اصح من موطا مالک این قبل

وجود صحیحین گفته است و اعلى رتبة حدیث صحیح متفق علیه است یعنی مسلم و بخاری بر رد آنرا در  
صحیحین خود روایت کرده اند پس آنچه بخاری روایت کرده است پس آنچه مسلم روایت کرده است  
پس آنچه دیگران روایت کرده اند بر شرط هر دو پس آنچه روایت کرده اند بر شرط بخاری پس آنچه  
روایت کرده اند بر شرط مسلم پس آنچه تصحیح کرده اند سائر ائمه حدیث بر شرط خویش پس  
این هفت درج باشد انبئی محکم است و شیخ عبدالحق گفته که شیخ ابن حجر در شرح بخاری گفته که بخاری

بخاری در جامعش مع التعلیق و الشواهد و المقابلات مع المکررات هزار و شصت و هشتاد و دو  
حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعة آن دو هزار و شصت و بیست و سه حدیث است  
و در رساله گفته که درین زمان اتفاق می کنند در عدالت راوی با آنکه مستور باشد و شرط اعدا  
در در تحقیق نمیکنند و اتفاق میکنند در ضبط راوی با آنکه با وجود سماعش از شیخ خود مکتوب بخط



موقوف دارد چه حدیث صحیح و حسن و غیرهما در کتب ائمه حدیث ثابت است و تمیز از آن  
 زائل شده است و نیز گفته که تحت حدیث بر وجه است یکی سماع از لفظ شیخ دوم و قرائه وی  
 شیخ سیوم اجازه و آن نیز بر وجه است اجازه معین معین را چون اجرت هذا الکتاب یا  
 اجازه غیر معین معین را کاجرت لک مسکو یا مروی یا اجازه غیر معین یا معین و غیر معین را  
 غیر موقوف را چون اجرت المسلمین و لمن ادرك زمانی و الصحیح حوازی الروایة بهذه الاقسام  
 و اجازه مستحب است و در آن توسع علم است و اهل علم بدان محتاج است و شرط است در آن که  
 مجوز مجازله هر دو از اهل علم و از اهل روایت باشند پس نباید که از مستور حال علم حدیث گیر و چنانچه  
 وارد است العلم دین فاطر و اعن تا خدو او یکنم و نباید که مستور حال را اجازه دهد و احادیث  
 که درین باب وارد است و اقوال علماء در فصل وجوب امتیاز شیخ مصدق مرید را در بیان تحقیق  
 کردن اهل بیت شیخ گذشت چهارم مناوله چون اصل یا فرع بوردید پنجم مکاتبه ششم اعلام شیخ و مطالب  
 که این روایت از من است پس باین هر سه یعنی مناوله و مکاتبه و اعلام روایت کردن جائز است مگر  
 چون معتبر نبود با اجازه هفتم و جاده از وجید کج و این لغت متوله است و جاده است که  
 بخط شیخ احادیث کتبی یافت جائز است و اگر که وجده و قرائت فی کتاب فلان بخط فلان

بہذا الحدیث ثم سوق الحديث بالاسناد والتمن وقد استمر العمل علیہا یر علی الوجاہة قید ما حیث  
و این حاصل کلام رسالت دیگر بدانند در فصل علوم مہمیا گذشت کہ نقل حدیث و مسئلہ فوجائرت  
مکرر کتب متعددہ مشہورہ شیخ عبدالحق گفتہ کہ احادیث صحیحہ منحصر نیست در صحیح بخاری و صحیح مسلم  
ایشان استیعاب نموده اند تمام صحاح را و بخاری گفتہ کہ نیاوردم من درین کتاب یکراختہ صحیح است  
از احادیث و ترک کردم بسبب از صحاح را و مسلم گفت کہ ہرچہ درین کتاب را آوردم از احادیث ہم صحیح است  
و میگویم کہ آنچه نیاوردم در درین ضعیف است و حکام ابو عبد اللہ بن ابی ریحان تصنیف کردہ است  
نام او مستدرک نہادہ یعنی آنچه از بخاری و مسلم در صحاح نزد گذارند شدہ است آنرا اضافی دانستہ  
نمودہ در آن کتاب آورده بعضی بشرط شین و بعضی بشرط یکی و بعضی بر غیر شرط ایشان و مبلغ آنچه در  
کتاب است از احادیث با مکرر ہفت ہزار و دویست و ہفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف مکرر چہار  
ہزار می ماند و دیگر ائمہ نیز در صحاح تصنیف کردہ اند مثل صحیح ابن حبان و صحیح ابن خزیمہ کہ اورا امام الائمہ  
گویند و صحیح ابو عوانہ و صحیح ابن السکین و مشقی و صحاح ستہ کہ در عالم مسہور است صحیح بخاری و مسلم و جامع  
ترمذی و سنن ابی داود و نسائی و ابن ماجہ ست و بعضی موطاء امام مالک بدل ابن ماجہ گفتہ اند  
و صاحب جامع الاصول موطاء را اختیار کردہ و درین کتب ستہ سواہی صحیحینی اقسام احادیث است

از صحاح



ارضیاح و حسان و ضعاف و همه موجود است در آنها و تسمیه آن بصحاح بطریق تعلیلت  
 و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و مسلم را حسان نام کرده قریب باین وجه در حقیقت  
 این اصطلاحیت جدید از صاحب مصابیح و جلال الدین سیوطی و جمیع الجوامع از پنجاه  
 کتب حدیث احادیث جمع کرده است مثل بر صحاح و حسان و ضعاف و اینها را کلام عبد الحمی است و  
 بیاید آنست که در صحیحین غیر صحیح نیست و آنچه در رت آورده و الحسن حجة کالصحيح و لکن لایح  
 ایر الحسن فی الصحیحین مراد از آن حسن است که متبوع و شواهد دارد و آن صحیح نوعی است اگر چه اعتبار  
 ذات و درست چنانچه گذشت و گفته که ابن صلاح فرموده که تسمیه محلی سنه سنن اربعه را باینست است  
 چه در آن صحاح و حسان و ضعاف است و آنچه نزدی میگوید بحدیث من صحیح غریب آن باعتبار طرق  
 که مقتضا بعضی طرق حسن باشد و بعضی دیگر صحیح و غریب قسمی از صحیح است چنانچه خواهد آمد از شی  
 الله تعالى و شیخ عبد الحق گفته که از بخاری می آرند که گفت یا دارم من ارضیاح صد هزار حدیث  
 و یا دارم از غیر صحاح دویست هزار و آن مجموع صد هزار میگردد و ظاهر آنست که صحیح بشرط  
 خود گفته باشد و در رساله گفته که ابن جوزی میگوید که حمرا حدیث از مکان بعیده و امام احمد  
 بن حنبل گفته که هفتصد هزار حدیث و کسری زیاده صحیح شده است یعنی ثابت شده است

و انتخاب کردم از آن جمله من این مسند را و مراد از مقتصد هزار و کس طرق است نه متون شیخ ابوالکلام  
علیه شهادت الدین الصدیق گفته که از شیخ ذبیح شنیدم که متون حدیث امروزه هزار موجود و در آن  
صحیح است و شاید که مراد امام احمد مقتصد هزار متون باشد که بسبب موت حفاظ آنها اکثر آن رفته باشد و اگر  
طرق اعتبار کرده شود آن مقتصد هزار را بر آئینه اضعاف مضاعفه گردد و این حاصل کلام رسالت  
و جملة صحابة رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه و سلم از ایشان علم حدیث اخذ کرده اند و در چهارده  
هزار دیگر بودند یعنی یک نصد و چهارده هزار بودند از اهل مدینه و مکه و در میان هر دو اعراب و سایر احوال  
و اهل حجة الوداع کذا فی الریش و الریاض المستطی و الصواعق المحرقة و شرح المسکوة و غیرها اکنون بدانند  
حدیث متواتر را اگر گویند که جماعتی عظیم از صحابه آن را روایت کنند و آن جماعت چندان کثرت دارد که  
عقل سلیم هرگز بکذب ایشان در آن حدیث بسبب کثرت حکم کنند بلکه حکم بکذب ایشان نتواند کرد و یقین  
عد آن جماعت اختلاف است و در تحقیق و در حاشیه عبدالحکیم بر خیالیه چند اقوال مذکور است آنجا بایست  
و حدیث شهر آور است که آنرا در قرن اول و یا در قرن ثانی یکس یا دو کس روایت کرده باشند و یا آنرا  
نیز جماعتی روایت کرده باشند که عقل سلیم بذات عد آن جماعت مع قطع نظر از قرائن حکم بکذب  
ایشان نمیتوان کرد بعد از آن در قرن ثانی و ثالث بحد متواتر رسیده بود و شهرت تمام داشت و نام در  
علم



علماء شائع شده بود و شهرت آن در قرن رابع و بعد از آن معتبر نیست در حدیث  
 مشهور پس هر حدیث که در زمن صحابه بغایت شهرت مشهور شده بود آنرا متواتر گویند و هر حدیث  
 که در زمن تابعین یا تبع تابعین شهرت تمام یافته بود و پیش از آن مشهور نبود آنرا مشهور  
 گویند و هر حدیث که بعد قرن ثالث مشهور شده بود یا اصلاً مشهور نشده بود آنرا حدیث واحد  
 پس واحد اینجا اصطلاحیست برابرست که راویش از صحابه بود یا تسبیح یا زیاده و این اصطلاح  
 حدیث مستدرّس<sup>۲</sup> قسم باشد متواتر و مشهور و واحد بر تعریف هر یک که شنیدی اصطلاح اصولیست  
 چنانچه از تحقیق شرح حسامی و غیره معلوم میگردد و در اصطلاح محدثین اگر حدیث صحیح را یکی راوی  
 بود آنرا غریب گویند و در هم گویند پس اگر در یک موضع یک راوی بود و یاد در دو موضع و یاد در مواضع  
 یک یکی راوی بود آنرا فرد مطلق گویند و اگر در جائی دو راوی بود در سایر مواضع زیاد از دو یا  
 در همه مواضع و یاد در اکثر مواضع دو و دو بود آنرا غریز گویند و اگر در یک موضع سه راوی بود و در بقی  
 مواضع زیاد از سه و یاد در همه جائی و یاد در اکثر جائی سه بود و سایر مواضع زیاد از سه گویند  
 پس آنکه در یک جای یکی واقع شود آنرا غریز گویند بلکه غریب گویند و چون در جائی دو واقع شود  
 آنرا مشهور گویند بلکه غریز گویند و اینها هم حدیث صحیح است و غریب بمعنی شاذ نیز آمده است

و آن مطعون است و آن غیر صحیح است و آن مراد صاحب مصباح است که هر جا که گوید بطریق طعن  
 به حدیث غریب و مراد نزدی اول است هر جا که گوید به حدیث غریب و فرد را نیز گاهی بمعنی ساز  
 می آرند ولیکن بشرط آنکه راوی ثقه باشد و اعتبار مخالفت ثقات نموده اند پس این نوع شاذ در  
 مستابفرد از اقسام صحیح است و حدیث مشهور در اصطلاح ایشان مستفیض نیز گویند و این اصطلاح  
 از شرح عبدالحی بر مشکوٰۃ معلوم می شود و متواتر در هر دو اصطلاح یکی است و باید دانست که چنانچه صحیح  
 در جاد قوت میدارد همچنین ضعیف را در جاست و در ضعیف نسبت استیسا آن که فسق را در استیسا  
 استیسا فسق او بیشتر حدیث وی ضعیف تر و نوعیت از حدیث ضعیف که از آن موضوع گویند و  
 موضوع رتبه است یکی صحیح یا حسن دیگر ضعیف یا موم باطل و کذب و حدیث موضوع با اصطلاح محدثین  
 حدیث آن را در استیسا که یکبار کذب و اقراء وی در حدیث نبوی وارد شده بود پس همه احادیث وی باقیم  
 منها و تا آخر موضوع و غیر مقبول است اگر چه توبه کند بخلاف شواهد از در پس از جانب وی هیچ مقبول نیست  
 پس باید دید که هر حدیث وی را عرض باید کرد بر احادیث دیگر اگر مطابق صحیح باشد یا مطابق حسن باشد  
 صحیح حسن است و اگر مخالف افتد و یا کذب وی در حدیثی بظن یا بیقین راه یافته باشد آن همه را باطل  
 و مقرر اعتبار کنند و اگر نه مطابق معلوم شده و نه مخالفت پس آن باطل محض نیست بلکه ضعیف است <sup>الضعف</sup>  
 و ظن



و یحتمل الصدق و الکذب و جانب کذب غالب است پس آن حدیث متروک است اگر چه ضعیف  
 نام دارد چون راوی متهم بکذب بود و لیکن جائی کذب او در حدیث بنوی ظاهر شده بود حدیث  
 او را متروک گویند و او را متروک الحدیث گویند پس این نوع ضعیف که نوعیت از موضوع  
 بهتر است که مراد باشد و میگویند که حدیث صحیح یا حسن که شاید حدیث موضوع میگرد یا متابع وی  
 می شود نفس آن حدیث صحیح را و آن حدیث حسن را اعتبار است نه این موضوع را اگر چه مطابق  
 پس حاصل کلام اینست که روایت واضح بر مردود و نامقبول و باطل است اگر چه یکبار افتراء  
 کرده است و همچنین روایات متهم و لیکن توبه متهم مقبول است و چون از نسب بهمت تأیید و سب  
 بهمت از ذرا اٹل شد و سماء صدق و صلاحیت در جبین وی لایع گشت روایت وی میتوان شنید  
 و حدیث وی سزاوار قبول گردد بخلاف واضح که در روایات وی قبل توبه و بعد توبه بدر او مسموع  
 صحیح الشیخ عبدالحق و غیره و لیکن در روایا آورده که حدیث موضوع یا واجب تصدیق آن و آن است  
 که آنکه حدیث یصح کردن باشد بر صحت آن و بشوئ آن و یا واجب تکذیب آن و آن است  
 که آنکه حدیث نفس نموده اند بوضع آن و افتراء آن و یا توقف در آن بایک کرد و تکذیب صحیح نباید کرد چه  
 احتمال صدق هم میدارد و آن سائر اخبار درست و جائز نیست روایت کردن موضوع را مگر بر سیل طعن مع بیان  
 وضع

و شناخته می شود وضع حدیث را بر کلمات الفاظ و وقوف بر غلط چنانچه محدثین در جماعتی حدیث می نمود  
 و مردی خوب رو در مجلس آمد و آن محدث در میان حدیث مدح آن مرد کرد و باین کلام من کثر صلوة باللیل و حسن وجه  
 بالنهار پس ثابت بن موسی زاید این را حدیث دانست و روایت کرد و آنحضرت حدیث بسیار بودند که علماء  
 و باسما و ایشان تفریح نمودند حدیث هم را شنیده اند که حدیث را وضع می کنند و در رساله گفته که بزرگ ترین بضر وضع حدیث زیادند و شدت  
 و چند طوائف هم شمرده اند  
 وضع میکنند و زنادت هم وضع کرده اند و گرامیه و بعضی مبتدع دیگر در تریب و ریغیب وضع حدیث جائز دارند  
 خدایم الله تعالی و ازین مبتدعات آنچه بر سورة قرآنی از حدیث نقلانی واقع شده است و اوضاع آن احادیث  
 ابو عصفه نوح بن ابی ریم که از عکرمه از ابن عباس روایت می کند چون او گفتند من این کلمات الاحادیث  
 فضائل السورة فسورة عن عکرمه عن ابن عباس گفت این راایت الناس قد اعرضوا عن حفظ القرآن و  
 استغفروا البعد ابی حنیفه و معاری محمد بن اسماعیل فوضعت هذه الاحادیث حسب الله تعالی و اهل تفسیر خطاه  
 احادیث را در تفسیر درج کرده اند چنانچه قاضی بیضاوی و غیره و این خطاه عظیم است از تفسیرین و حدیث  
 از ادروی عینی حدیث فاعضوه علی کتابه فان وافقه فاقبلوه و ان خالفه فردوه پس خطاه گفته که این  
 حدیث را زنادت وضع کرده اند و در حدیث آمده ان قد اوتیت الکتاب و ما یعد له و روی او ثبت الکتاب و شدت  
 و ابن جریری چند مجلدات در موضوعات تصنیف کرده و ابن صلاح گفته که ابن جریری بسیار از احادیث ضعیف را



در موضوعات شمرده و هیچ دلیل نیست بر وضع آنها و حق آنست که در وضع شمرده شود و شیخ  
 حسن بن محمد صفیانی الدر المنلقط فی تبیین العلق تصنیف کرده و این حاصل کلام رسالت  
 و در ذیل جمع ابی گفته که حدیث تصدق علی بن ابیطالب فی الصلوة بخاتم فتر انما و لکم  
 العذر و سوره الایة موضوع است با اتفاق المحدثین کاتب این حروف میگوید که این حدیث چگونه موضوع  
 بود شیخ جلال الدین سیوطی قدس سره در کتاب بذل العشی فی السوال فی المسبی شیخ حدیث  
 دین در عجاوین صحیح ایراد نموده یکی حدیث طبرانی در اوسط از عمار بن یاسر دوم حدیث ابن مردویه  
 در تفسیری از ابن عباس سیوم حدیث ابن جریر در تفسیری از طریق دیگر از ابن عباس حجام  
 حدیث ابن جبران در تفسیر خود و ابن مردویه در تفسیر خود و ابی الشیخ در کتاب خود از علی بن ابیطالب  
 پنجم حدیث ابن ابی حاتم در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از سلیمان بن کمال و نقطه با اتفاق المحدثین  
 شاید که بعضی نسخ برج کرده اند نه مصنف و نیز در ذیل گفته فی المقاصد اختلاف اتی رفته  
 قال شیخنا مشهور علی الاستسنة و رغم کثیرانه لا اصل له فی کلام الخطابی مایشیران له اصل و فی  
 حاشیه البیضا و لیس بمعروف عند اهل الحدیث انش و در کشف المحجوب گفته که سلطان الغار  
 ابو زید بطای فرموده اختلاف العلماء و راحه الا فی تجرید التوحید پس یکد بعضی مردم این کلام

حدیث دانسته باشند لیکن لفظ ائمتی بجاء العلماء را بایکند از آنچه در ذیل آورده کلام  
 العارفین باشد و مع ذلک دیگر الفاظ هم متفاوت متغایرند پس این دیگر باشد و آن دیگر  
 و نیز در ذیل گفته که من عرف نفسه فقد عرف ربه و من عرف الله فقد عرف الله  
 ثابت نیست و این تیمه گفته که ثابت نیست و در مقام صد گفته که روایت کرده شده است که این  
 قول یکی بن معاذ راززیست ائمتی کلام ذیل و در ترجمه صواعق محرقة گفته که قول علی بن ابیطالب  
 است و بعد گفته که مشهور است که قول یکی بن معاذ راززیست و نیز در ذیل گفته که حدیث  
 كنت اكثر انمخضيا لا عرف فخلقت الخلاق فعرّفهم فعرّفوني ابن تيمه گفته که از حدیث نیست و  
 معلوم نمی شود این را سندی نه صحیح و نه ضعیف و همچنین گفته است زرکشی و شیخ ما ائمتی کلام ذیل  
 و آنچه در کتب سکویا دارند که قال داود علیه السلام یا رب لم خلقت الخلق قال الله تعالى یا داود  
 كنت اكثر انمخضيا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق فعرّفوني این هم بی سند ازین امت موجود و یا  
 اگر کتب سماویه بنقل ام سابقه مقبول نیست اصلا را منقل ای کتاب از اخبار انبیاء ایشان سوای  
 کتب سماویه غیر مقبول است بالا جماع چه اسناد از خواص این امت مکرر است صحیح به الحمد ثنوی و بی  
 مع طول زمان و مع کفر ایشان بسید الانس و الجن باطل و مردود و غیر مسموع است و نیز در ذیل مجمع البحار  
 آورده



من الايمان  
 وحديث حب الوطن وراقف ندم بروي وجب الهرة من الايمان موضوع ست واطلبوا  
 العلم ولو بالعين اسانيد ضعيفة وابن جبان گفته باطل لا اصل له وفي المقاصد ما تحفه الله وليا جاهلا  
 ولو اتخذه لعلمه قال شيخنا ليس بثابت ولكن معناه صحيح لا لوراد اتخذه وليا لعلمه ثم اتخذه وليا اي  
 جعله ذلك وكل حديث ورد فيه فضل العقل لا يثبت واخرج الحارث بن اسامة في مسنده عن داود بن  
 المجبر لضعف وثلاثين حديثا في العقل قال ابن حجر كلها موضوعة الموضوع نور على نور ياقوتة  
 وركب حديث من تكلم بكلام الدين في المسبحة احبط الله عليه أربعين سنة صفاني گفته وهو موضوع ودر صوة  
 الاسبوع صحيح چیز ثابت شده ست وصلوة الرغائب موضوع ست باتفاق محدثين وپنجین صوم اول خنسن  
 از به راه وحديث لولا اني خلقت الافلاك صفاني گفته كه موضوع ست وسمه احاديث كه در فضل از به يعني برخ  
 ويطنح وبادنجان وارشده اند از اقتراف فقير من هم موضوع اند بدانكه شيخ عبد الحق نيز آن پرله موضوع  
 گفته ست در كتاب سفر الشفا شرح عراط مستقيم وفضل الكل برخ باجوزات وشد ورتب بيت هفتم ماه مبار  
 رمضان كه عند الجمهور ان يولد القدر ست موضوع وفتير ست وحنات الدبر ارسيات المبرين اول كلام ابي سعيد  
 خزاز ست نه والقوا مواضع الهتم لم يوجد في كبت الحديث وحديث العلماء يحشرون مع الانبياء والقضاة  
 يحشرون مع السلاطين موضوع ست وحديث جفانم الجها الاصغر الاكبر ضعيف ست وحديث اعدا

عَدُوِّكَ الذِّبْرَيْنِ جَبِينِكَ دَرَسند در وضع است و اینهمه ذیل مجمع البیاریست و مثل این احادیث  
 بسیار آورده است و اهل حدیث میگویند که احادیث امام عزالی که در احیاء العلوم است اگر از  
 آن احادیث اصل ندارند وثابت نشده اند در کتب حدیث صحیح به الشیخ عبدالحق و غیره و فرق میان  
 قول محدثین لم یوجد اولم یثبت او هذا لیس ثبوت اولیصل اصل او مثل ذلک و میان قول ایشان  
 هذا باطل او کذب او مفسر آنست که در صورت اول هنوز احتمال صدق باقیست و احتمال کذب  
 غالبست بسبب عدم ورود آن در کتب معتبره و لیکن اطلاع بر کذب و اقرار ثبوت نشده است و در  
 صورت ثانیه احتمال صدق باقیست و باطل محضست و حدیث آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم  
 که در خواب و الهام و مکاشف شینده شود واجبست که عرض کرده شود آنرا بر کتاب و سنت اجماع  
 است اگر مطابق اقتاد عمال بران باید کرد و الا لا اعتبار له اصلا و تمام تحقیق اینست در بیان طایفه  
 ادرسیه و نیز در بیان رویا و واقعات و مکاشفات گذشته آنجا باید دید و جائز نیست که این نوع  
 حدیث گوید بر روش حدیث روایت کند بگد گوید که روایت فی المنام او فی المکاشفه رسول الله  
 صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه و سلم فقال لی کذا او کذا او الهمین الله تعالی نخبه رسول الله  
 که کذا و الهمین را و این ویر چنین روایت کنند اخبرنا فلان عن فلان قال روایت فی المنام او  
 بالمکاشفه.

این حدیثی بصیغ حدیث  
 هم نبوده است و بحسب  
 ظاهر لافس الامام  
 و چون المعلوم ان الحكم  
 و الصحة انما هو  
 ظاهر انما فی نفس الامر  
 و محض تاحکم بصیغ ظاهر  
 می و قال الشیخ عبدالحق  
 فی باب التنبی  
 و ان حکم بصیغ انما  
 و حدیث در واقع  
 و حدیث در واقع  
 صحیح باشد به خودم



۵۱۳  
 بالکاشفة او کوشفت او الهمت الاخره و اگر حدیث گوید و حدیث مقرر داشته از استبلیق و  
 ارسال روایت کند اشتباه و التباس واقع شود میان احادیث مرفوعه و میان این نوع حدیث  
 چه این نوع را در اصطلاح محدثین حدیث نبی نامند و دیگر بدانند آنچه درین کتاب آوردم از احادیث  
 نبویه همه از مشکوٰۃ المصابیح است و جایی لفظی که از حدیث در مشکوٰۃ است و جایی لفظی که از  
 مشکوٰۃ از ابواب متفرقه و مواضع متفرقه اخذ کردم و حدیثی که از غیر مشکوٰۃ آوردم حواله آن ظاهر کردم  
 و عرض می کنم از ادب احادیث نبویه بزرگ است بکلام نبوی و تمین است باخبار مصطفوی چه اگر چه کلام  
 احادیث در سیکلام به نسبت کلام دیگر زندگی می نماید ولیکن حصول بزرگ و تمین باندیک چیز که مبارک  
 و متفاضل بود دست یابد و همه آنچه در آن یمن و برکت از آن چیز مبارک واقع شود بزرگ و تمین  
 و مستعد گردد اگر چه از آب زفرم در خم پر آب انداخته شود همه حکم آب زفرم گردد و نظیرش صد آوست  
 چون اندک بول در خم پر آب انداخته شود همه حکم بول گردد و نجس شود اما عدم حثت مخالف درین  
 بر دو صورت چون حلف خورد که آب زفرم ننوشم و بول نخورم بر عرف و عادت است الاّ یمان بنسبت علی الف  
 و شایه این مرام حدیث نبویه است و عن طلق بن علی قال خرجنا و قد اَلَّ رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله  
 انه و صبیحه سلم فبايعناه و صلینا معه و اخبرناه انّ با رضایعنا لانا فاستوجهناه من فضل طهره فدا

بماء فتوضأ وتمضمض ثم صب لنا في اداة واخرنا فقال اخرجوا فاذا اتيتم ارضكم فاكسروا بيوتكم  
والضموا مكانها بهذا الماء واتخذوا مسجدا قلنا ان البلد بعيد والمرشد يد والماء ينشف فقال  
نذره من الماء فانه لا يزيد الا يطبارواه النائي وطلق بن علي وقوم وي نصار بود پس حق  
سبخی و تعالی ایش نزلونق اسلام نصیب گردانید پس جماعتی از ایشان مع طلق بن علی آمدند پس  
آنحضرت برابر بیعت اسلام پس بیعت کردند و نماز خواندند و طلب بخشش آب بقیه وضو از آن حضرت  
عرض کردند تا کلیش ایشان که معبد ایشانست بدان آب پاک کنند از جنت شیاطین چه ایشان بر رفت  
منخوبوند و کلیش در حقیقت شیطان گاه بود پس خواستند که آن مکان را مبرک ساخته مسجی کنند و نذره  
من الماء ای من الماء الآخر و اصل آنست چون معرفت مکرر گردد کان الثانیة عین الاولی و اینجا  
خلاف آنست قوله فانه لا يزيد الا يطباراه یعنی پس بدرستی و راستی آن آب بقیه وضوء که در ادا  
شماست زیاده نمیکند آن آب دیگر را که در دی انداخته شود و مخلوط کرده شود بوی مگر پاک و برکت  
خوبی معنی اگر چه آن آب دیگر بسیار و غالب بود بنظر حس و لیکن مغلوب می گردد از روی معنی بیت  
شمع نوزان بهر جا شیک گردد شعله در عین نور آن جاء گردد نور او نور البصر و از این حدیث استنباط  
برگشاییم که و نقل آن بلاد بعیده ثابت می کنند صح به اثنی عشر و الله اعلم بالصواب



۵۱۵

تذنیب در شرح ربع مسکون و بیان بعضی اشیاء که غیر از آن اند و صورت انسان  
دارند بدانند حکماء و رصد میگویند که زمین یکی است و آن کره است نه سطحی یعنی بر شکل  
کره است و بنیاد آن بر آب است و آب نصف اسفل از آن محیط است و نصف فوقانی  
آن هم دو حد است در یک حد آب دیگر است که بر پشت زمین است و آن دریا و شور و دیگر  
رود است و دیگر حد که خشک است ربع الارض است در آن مسکن از آن و دیگر حیوان بری  
و خرابات و جزائر و جبال است و حکماء و رصد قومی بودند از فلاسف که مناره بلند ساخته  
بودند بر سر کوهی بلند و آن مناره را رصد گویند و در کشف اللغات که فارسیست و معلوم است  
هاد در فارسی نیامده پس شاید که مراد صاحب کشف اللغات است که این لفظ در استعمال  
و نه بمعنی آن مناره آمده است و شرح آن است که بر سر کوهی بلند تر از کوههای آن اقلیم  
مناره بنا کردند بدو رازی هفت صد گز یا زیاده از هفتصد گز و بر آن مناره حکماء و منجمان  
می نشستند و آئینها و طلسمات از جهت نفوذ نظر بر ملکوت السموات و الارض پیش چشم می نهادند  
و طلوع ستارگان و غروب آنها معائنه میکردند و بر اساس از فلکی و ارضی اطلاع می یافتند لهذا  
رصد بنده واضع قوانین نجوم را گویند پس میگویند حکماء و رصد که زمین بر شکل کرویست کردی

و جمیع اطراف زمین سصد و شصت درجه کرده اند بر عدد مفاصل آدمی که آن هم سصد و شصت  
 مفصل است از آن سصد و شصت درجه یکصد و هشتاد درجه که نصف مجموع است غرق آب دریا و  
 زمین است که اعتماد زمین بر آب آن دریا است مثلاً لیون در آب اندازند پس آن لیون تا کرزی  
 که منطق وسطی را اعتبار کرده می شود غرق آب شود و نصف باقی فوقانی که بالای کرش است  
 بالای آب خالی از آب ماند و زمین همچنین نصفش غرق آب شده است و نصفش باقی که  
 یکصد و هشتاد درجه خالی از آب است از آن جمله نود درجه که نصف این نصف است تحت دریا و  
 فوقانی است که دریا شور و سائر رودهاست پس مجموع سه سصد و هشتاد و یک فوقانی  
 غرق آب است و یکصد که آن نود درجه باقی است خشک است و قابل سکونت حیوان بر است و از اربع مسکن  
 گویند و آن از خط استواء تا شصت و شش درجه است بجانب شمال و این شصت و شش درجه  
 اقلیم سیمو نام است و حیوانات بر پرچه در آن شصت و شش درجه می مانند و باقی بیت و چهار  
 از نود درجه خشکی است سرد است و دائماً آنجا برف می بارد و آنجا حیوان نمی زند و بغایت سردی فی الحال  
 می میرد و بطرف جنوب در میان کوه قاف و دریا شور اندک مسافتی خشک است و آنجا شدت حرارت  
 آنجا هم حیوان نمی زند بسبب غایت گرمی پس اگر نود درجه خشک است و آن ربع سصد و شصت است

و لکن



ولیکن سکونت در شفت و شش درجه است نقطه که آن بنیت مجموع سدس و عشر سدس  
مجموعت این سه در فرهنگ ابراهیم شاهیست و در کشف لغات گفته که آن نود درجه خشک است  
و ربع زمین است از انجده شفت و دو درجه زیر حبال بر فست یعنی برف در آن شفت و دو  
دعایم یارد و گاهی که اخذ نمی شود آن درجات شاهیست آنجا حیوان نمی زید و امکان آبادی  
ندارد و باقی بیت و هشت درجه از نود درجه خشکی آباد است و تقایم هفت در آن بیت هشت درجه  
محصو شده است و این بیت و هشت درجه بنیت مجموع زمین خشک و عشرت جمع است و این ایضاً  
کلام کشف القاسم و اینهمه که بیان شد مذنب حکم است و اینهمه باطل محض و کذب و فو خطا  
عظیم است و صبا و حی گوایر میاید به بر بطلان آن اول رکن ایشان زمینی که کردی شکل میگویند و آن  
عند علمای شریع ثابت نشده بلکه نصوص قرآنی که بر معنی بر خلاف آن وارد و دلائل الارض کیست  
والارض بعد ذلک و همها و الارض فرشتها الذی جعل کلک الارض فراش و ظهور این نصوص  
دلائل میدارد بر آنکه زمین سطحی باشد نه کردی و قافی بیضا و اینهمه نصوص که مطالبی است حکما  
تا و یکی که دوم آنکه ربع سکون میگویند با وجود آنکه سکون کم از ربع است چنانچه خودم معترفم  
و این دریا شور بعد از طوفان نوع نبی است که علیه السلام و بقیه اهل طغیان است و آن آب چون غلبه نماید

مواج بود چنانچه قوله تعالی و بی یجری بهم فی موج کما لیلال و علماء مسفرانید تا فصح تصور یکنین موج زن  
 دست نخست خواهد بود و هرگز ساکن نخواهد شد و قرار نخواهد گرفت و آدم میکشد مانند دم کشیدن  
 حیوان و چون ماهتاب طلوع کند دم کشیدن آغاز کند و چون ماهتاب غروب کند آن دم تمام کند و دیگر آغاز  
 کند و چون باز طلوع کند آن دم تمام کند و دیگر آغاز کند و این مار جریه گویند و بدایت و نهایت آن به  
 غروب و طلوع ماهتاب تعلقی دارد و این از اسرار غامضه آسوم کند این زمین لایکی گویند و در ثقت  
 هفت ثابت شده قال الله تعالی الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلین این فی العبد جهام  
 زمین مانند آسمان است بر آب چنانچه ایشان می گویند و حدیث احمد بن حنبل و ترمذی از ابی هریره درستی  
 و لفظ او اینست هل تدرون ما الذی حکم قالوا الله و رسوله اعلم قال انها الارض ثم قال هل تدرون ما تحت  
 ذلک قالوا الله و رسوله اعلم قال ان تحتها ارض اخرى بینهما مسیره خمسمائتة حتى یسبح ارضین بنی کل  
 ارضین مسیره خمسمائتة اما آنچه گفته اند از حق سبحانه و تعالی جوهر پدید آورد و بران جوهر نظر حبیب کرد پس  
 بگرداخت و آب گشت و از ان آب بخاری برآمد پس از ان بخاری پدید کرد پس بران کف ظاهر شد و پیدا  
 نمود از ان کف زمینی که چنانچه شیخ عبدالحق از افراد اول لوری نقل کرده این در اول خلقت زمین بود و  
 ازین معلوم نمی شود که اکنون نیز برابر است و در این مسند اقوال متعدد قیل زمین بر پشت ماهتاب و از این جهت  
 گزند



گویند و نون در قوت تعالی و القلم و ما یطرون آن ماست و قید زمین بر سر ماری سیاه و قیل بر  
شاخ گاو است و در مدارف در تفسیر سوره انفام گفته که سه زمینها ملحق یکدیگر اند و درین  
مصلحت دارند و الله اعلم اکنون بدانند اکثر اجسام لطیفه بر شکل انثا اند از انجمله اکثر ملائکه  
اند و چند گروه ملائکه بر شکل دیگر حیوانات اند و بیت و هشت گروه ملائکه بر بیت هشت  
اشکال حروف تہمی بکتابت عربی میباشد پس گویند ملک الالف و ملک الباء و ملک التاء  
لا آخزه کذا فی شرح جام جهان نما و کذا فی عین الحیا و نیز از انجمله شیاطین جن و حور و غلمان  
و فلاسف ملائکه لمجہ گویند و از وجود جن و شیاطین و حور و غلمان انکار میکنند و قیق  
الکلی فی موضع و ازین جمله است آن حیواناتی دنیاویہ کہ در بیت داخل شوند و آنها بقوی  
پنج اند و بقوی دہ و بقوی زیادہ از دہ و در انجاہ و نظائر از مستطرف آورده کہ پنج اند  
کلب ابھی الکلف و کبش اسماعیل علیہ السلام و ناقہ صالح و حمار عزیز و راقی محمد صلی اللہ علیہ  
علیہم اجمعین و شج علامہ حمیر از مقاتل آورده کہ آنها دہ اند ناقہ محمد و ناقہ صالح و عجلی ارم  
و کبش اسماعیل و بقرة یونس و حمار عزیز و نمطہ سلیمان صلوات اللہ علیہم اجمعین و  
ہدیہ بلقیس و کلب اصحاب الکہف و این دہ با روایت مقاتل از مشکوۃ الانوار نقل کرده

بعده گفته که بعضی ذنب یعقوب علیه السلام از او روی نقل کرده اند و حافظ سیوطی گفته که

بعضی دلیل بقوله النبی صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم از آنها ستوده پس نسبت به مجمع روایات

چهارده می شوند یکی ناقة محمد صلی الله تعالی علیه و آله و سلم دوام براق وی سیوم بقوله وی که ناشنیده بود

چهارم ناقة صالح پنجم عجله در برهم ششم کبش که علیه سفتم ذنب یعقوب هفتم حایر غر

نهم بقوله موت در غمته سلیمان یا زویم موت یونز صلوات الله علیه جمعین دو از دهم همد که خبر

بقیسی سلیمان رسیده بود و سیزدهم کلبه امحالب الکلف و چهاردهم لا آورده و یکین از سهو گاه

ساقط شده است و از استاذان سماع رسیده که چهاردهم قبل ابره که ناشنیده بود و از او است

که چهاردهم خوفت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم از این حیوان که ستوده شود و اول محبت آن خوفت

تمام بود چنانچه بعد از آن خوفت صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم هیچ خورد و نیاش میوه و خود

در چاه انداخت و بعد از موت ناقة خوفت همچنین است که از ان الشیء الی المحیة و مراد از برق راوی

که بران بیشتر وقت السوار شده بودند و مراد از ناقة قوی آن ناقة است که ناشنیده تصور بود و در

کتاب الخوف بخوار دیده که کتابی مجله در جایی نهاده شده است از بر گرفته و کش ده ویم کش

که به نسبت فضل ناقة محمد صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم نوشته شده است بر سحر جز اول عبارتش بری بود و بعضی

صالحه

الفاظ



الفاظ فارسی هم در کلام وی محفوظ بود و ایکن آن فارسی غیر متعارف بود چه یک معنی

از آن یاد مانده بود و آن بزبان فرس بود و لغت در آن معنی بود که در کتب لغت فرس یافتیم

از آن دو یکی لفظ پوران بهم پان فارسی و دوا و مجهول و دیگر در نوش کردن و حمار اخفرت آن

حمار است که نامش یعفور بود و در کشف اللغات چند کلمات این حمار در لغت یعفور ذکر کرده

چنانچه میان مومن و منافق فرق میکردی پس ای باب صادق که بعضی گویند که این حیوان

چون به پشت درازد صورت انسانی گیرند و قبل بر صورت اصلی خود باشند و علامت حیوان

گفته که در سنه اول و دوم شرح شریع الاسلام آورده آنها کلمات تصیری علی صورت الکبش یعنی همین

حیوان که داخل پشت خوانند شد بر صورت قبحا خوانند بود اکنون بدانکه این هم شیاعام

لطیف که چشم سر در او دیده نشوند و صورت انسانی دارند و دیگر غیر از آن بصورت کشف

انسان شبیه از آنجایی است که گفتم و سکون بین همه و فتح تا و فتح را و بود

نون ساکن و در آخرش کاف فارسی و بعد همزه و بین موقوف نیز آمده است نام که است

در حد و چنین آن بصورت آدمی است و گویند که از آن کشته او ببرد و گویند که درین اثره است

باین که چون بقتل صورت بی روح از آن مقتضای است پس در نقل نفس از آن جراحا صریحا

و گویند که چون با سترگ حاجت رفتند سرین درینج رستگ بر بندند و دیگرش در گردن  
 سگ بندند پس سگ از دور گوشت نمایند پس سگ بسوی گوشت زور کنند و استرگ از  
 بیخ بر آرد و خودم میرود این فقه در کشف اللغات و ابراریم شاهی و غیره مذکور است و لیکن  
 در فرمایش رشیدی گفته که استرگ و سترگ یکسر و هم گویا که بیخ آن به صورت آن است پس  
 بیرونی گویند بر وزن دیجور و در قاموس گفته که بیخ تفاح و شتی است و آن شبیه به صورت آن است  
 و آنچه گفته اند که گنده آن بمیرد خلاف واقع است و در شرف نامه گفته که بهندی لکنان گویند  
 و اینهمه کلام فرست است و همچنین ذکر کرد در ابراریم شاهی در لفظ بیرونی که بیا و موده و کون  
 شانه تختایه و ضم راء مبد و سکون و او و فی آخره جیم و در ملک پورب از جانب شرقی آن  
 ملک از آن حشیش لاشکار کرده می آرند بعضی که تمام اندام پر سوی دراز می باشد و بعضی  
 پاشنه پاء و پریش و انگشتان پاء و در پس می باشد و معتقدان دیده آمده اند و چنین نقل  
 میکنند و در علم دیگر بداند در ملک شرقی جزیره و میگویند که اکثر جبل که در آن جزیره است  
 همه زرخا ص است و بعضی سیاحان که آنجا گذر کنند ساکنان آن جزیره را گویند که دین  
 زرجیل شما را در ملک زو و هب گویند و این را در ملک با قدر و روش نیست عظیم گویند چگونگی



گویند چنانکه از آن قطعه گرد نموده و بر آن نام سلطان بک که نویسد پس آن قطعه مدور  
 مسکو غده و کپاس و دیگر ریش و حنیه کنند پس گویند که آن قطعه آن دیگر را بچهارید  
 و آنرا چگونه حوزد سیاهان گویند که آن حوزده نمی شود ولیکن مردم از نرانه اول میکنند  
 و یکدیگر را می دهند و میگیرند مطابق آن هر چه میخواهند پس گویند که معلوم شد که در ملک  
 هیچ عاقبتی نیست اگر عاقبتی بود بر این سنگ گران و سخت و بیفایده چگونه همچون نوکان  
 باز نکرده و گویند اگر یک عاقل بود در ملک شاه ازین رخ بازی منع کردی و ازین آزار  
 است بقول الله اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو الایة و در آن جزیره درختان اندر میوه  
 درختان صورت آدمی و سایر حیوانات اند و سخن میگویند بایکدیگر و چون شرف درختان  
 شود آن صورت بمیرد این در برابریم شای در لفظ بیروج گفته ولیکن در کشف اللغات  
 گفته که واق نام درخت است که بار او همچون آوین بعضی بصورت مرد و بعضی بصورت زن و همه  
 کمال خوبی و حسن دارند و چون کسی او را آهنگار ببیند گمان برد که همه آدمی پخته کرده  
 او خفته شده است و بغایت خوبی که زنان دارند شهوت در روی غلبه کند و بان صورت  
 جماع کند در میان قول کشف اللغات و قول برابریم شای تف و است در آن گفته نام

آن درخت واتی است و درین گفته که وقواق نام آن جیل فیهی است و واتی نام آن  
 درخت است خاقانی گوید بیت بسی نمائند که سیرج در زمین ختن ، با سخن سزای شود چون  
 درخت در وقواق ، حاصل کند واتی در هر دو مذکور است و وقواق در کشف اللغات مذکور  
 نشده و ازین بیت معلوم شد که سیرج اعنی اسرنگ همچنانچه در ملک چین است بخت نیز  
 و در کشف گفته که بار آن درخت صورت آدمی دارد و هر اندام آدمی دارد و حس و حرکت دارد  
 و گفته که در دیشن معتمدان دیده اند و در برابر هم شاهی گفته که بار آن درخت بصورت  
 انسان و بصورت سایر حیوان میباشد و تکلم و آواز میکند و چون از درخت جدا گردد فی الحال میرود  
 و در فرنگ رشیدی گفته که وقواق درختیست که بار آن درخت بصورت آدمی و دیگر حیوانات  
 باشد و سخن گوید تا در درخت باشد و بعضی گفته اند که نام جزیره و کوه جزیرت که آن درخت  
 در آن میباشد و بعضی گفته اند که وقواق از آن گویند که کاه و وقواق از آن درخت شده  
 می شود و آنرا درخت دانا نیز گویند انستی دیگر به آنند نوع حیوانی است در بعض جزایر که  
 صورت انسان دارند و بر یکپای می جهند و دیگر پاهای ندارند و آنرا حیوان شناس گویند  
 بفارس دیو مردم و قبل شناس بفتح که بفارس دیو مردم گویند صورت آدمی دارد و دیگر گفته اند که



دارد و دیگر پاهای ندارد و او نیز انسان است ولیکن بسبب یکپایه آزار آن گویند  
 بلکه انسان گویند ثبوت نوات پس حاصل کلام آنکه شناس منوین و سنین  
 و انسان ثبوت نوات و سنین واحد و دیومروم نامهای حیوانی که یکپایه دارد  
 و آن حیوان غیر انسان است و قیل انسان است و الله اعلم و اما انسان مایه  
 بعین مردم آبی چند نوع است نوعی بقدر گز در از می دارند و نوعی بمقدار آدم است  
 و در فرهنگ رشیدی در لغت آب کبود گفته که آب کبود بکبریا در یابی است در  
 ولایت چین و تبار آنرا بحر احقر گویند و از آنجا زنان خوب پیکران در شب بیرون  
 آیند و در دامن کوه بازی میکنند و در روز در آب روند و مانند اینجایات بسیار  
 کتب یافته می شود و الله اعلم بالصواب و قد وقع الفراغ والاختتام و  
 وحصل الاتمام والافرام بفضل الله العظیم من تألیف هذا الکتاب  
 المستطاب المستانبینا بیع الحیوة الابدیة فی طریق الطلاب النقبیة  
 فی السنة السادسة بعد الخمین والمائة والالف البهیة ویخرج هذا  
 التایخ بحساب الجمل من هذا المصراع م کتابم همدا و خوبی بد اوه

اللهم لك الحمد على التمام ولك الشكر على غاية هذا المرام  
اللهم متّعنا به وسائر الطالبين وجعلنا من الذين يستمعون  
القول فيتبعون احسنه امين يا رب العالمين ۞ ۞ ۞  
تمت بعون الملك العلام في يوم

وقت العصر من مكتوب ربّ زدني بيد  
الفقير الحقير المسكين الراجي  
الى رحمة الله الصمد

العاصي المسمي به

تاج محمد

اللهم اغفر لي ولوالدي ولجميع المؤمنين والمؤمنات ۞ ۞ ۞



بسم الله الرحمن الرحيم والله تعالى واحد في ذاته وصفاته وافعاله ومعرفته

الذات انه لا يشبه ذاته ذات من الذوات اذ كل ذات سواه لها اجزاء خارجية او عقلية  
ومحتاج لا الغير وجود او بقاء وذاته تعالى منفردة عن الاجزاء والاحتياج ولوحدة الذات معنى  
آخر يعرف اهل التحقيق لا يناسب ذكره ههنا ومعنى وحدة الصفات انه ليس لذات سواه تعالى

شيء من صفاته اصلا فهو الحي والعليم وهو المريد وهو القدير وهو المتكلم وهو السميع وهو  
البصير وغيره ليس له من هذه الصفات شيء ما وانما هو آثار صفاته تعالى وعكسها ظهرت  
في ذوات الخلق فيظن انها موصوفة بتلك الصفات والحال انها عارية عن الكل كالجماد  
الاموات وكما ان استارة الارض والبيت بنور الشمس السراج لا يجعلها موصوفتين  
بالنور بل بآثاره وآثار الشيء غيره كذا انك ههنا ومعنى وحدة الفعل انه ليس لشيء سواه تعالى  
فعل ما وانما الفاعل هو الله تعالى وما ظهر في المخلوقات من الحركات فهو اثر فاعله تعالى ظهر فيك  
المحرك كتحريك القلم الذي هو اثر تحريك الكاتب فالعبد فاعله مجاز الا انه محل اثر الفعل والله تعالى  
حقيقه عند المحقق على عكس زعم اللغوي وانما مؤاخذه العبد بالقل وسائر المعاصي فعبه لا اله  
التقادر الحكيم المالك على الاطلاق يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون وهذا

بسم

يكبر لقول به الجيرة المبعدة اذ هو نفى الاختيار الصوري والحقيقي معا وجعل العبد  
 جها واصونا واما نحن معشر النية فنثبت الصوري وننفي الحقيقي ونقول الان  
 مجبوني صورة المختار كما قال الامام الرازي ومده العلي القاري وصدقه علي ذلك في شرح  
 الفقه الاكبر وقال في كتاب البرهنة في فصل العقائد الماتريديّة الانسان مختار صوري  
 ومضطر معنى ولا يلزم من هذا قبح فعله تعالى لانه لا يتصور القبح منه تعالى اذ القبح معنى  
 الامر الحاكم المستحق للاطاعة او مخالفة الحكمة والله تعالى لا امر ولا يحاكم عليه اصلا  
 الملك ملك يفعل ما يشاء في ملكه ولا يفعل الا بالحكمة فيكون الافعال بالنسبة الى الله تعالى  
 كلها حسنا وهو معنى قولهم خلق البقيع غيبية خلافا للمعقولة ومع ذلك لا ينبغي الشتر مفردا اليه  
 تعالى فلا يقال انه فاعل كذا وكذا او خالفه وذلك للتأويل موافق تعالى شأنه ويجوز ان يقال  
 هو فاعل الكل او خالفه ولعل هذا التحقيق لهذا المطلب العلي بهذا التوضيح الجلي لا يوجد  
 في كتاب مجتهد فاحفظه اليها الاذخ بوسط القلب فانه الدواء لكل مرض يوجب اللجج عن رب  
 الارباب ويوصل اصحابه الى اشدة العذاب وما اخرت عنه من فهمي بلا جمعة من المعبرات كالاحياء  
 والانساق وشرح العلي على عين العلم وعلى الفقه الاكبر والبرهنة وتكميل الايمان وتبصر



الرحمن والسهل الهادي سوره بخط دست مبارک مخدوم عبد الرحيم غفور

وقال بعض اهل المعرفة المحبة احد عشر وجهاً لمحبة الحقيقة قال الله تعالى سوف ياتي الله بقوم  
يحبهم ويحبونه ومحبة الاقربى كما قال جل وعلى والذين آمنوا اشد حبا لله ومحبة من طيق الحب قوله  
والقيت عليك محبة مني حتى غرق العبد في بحر محبتك يا موسى ومحبة من طيق الولاية والامانة  
قوله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله ويغفر لكم ومحبة من طيق الشريعة قوله تعالى ان  
الذين آمنوا وعملوا الصالحات يسجل لهم الرزق ودا الى محبة في القلب ومحبة على طريقت محبت  
تألف الارواح لقوله عم الارواح جنود مجنونة من طيق السبب قوله عم تهادوا تحابوا ومحبة من  
جهت الشهوة قوله عز وجل زين للناس حب الشهوات ومحبة من جهة طلب الاخرة قوله عم حبك الشيء  
يعني يصم ومحبة من جهة المنفعة سوره قال يحيى بن معاذ الخلق بين يدي الله تعالى على ثلاثة منازل  
احدهم مفروب بسهم الغفلة مقتول بسيف المعصية مضطجع على باب العذاب والعقوبة والثاني  
مفروب بسهم الندامة مقتول بسيف التوبة مضطجع على باب العفو والمغفرة والثالث مفروب

ع  
سورة وحيد يكبر انرا  
شاه جليل محبت پيدا شود

بسم الحجة مقتول سيف الشوق مضطجع على باب القبره والكرامة سر نقول من ملاحه الحقائق  
 + + + + +

ای عزیز ایمان مراد از قرب حق تعالیست و کفر مراد از بعد حقیقت است و نیز گفتند ایمان مراد از نفس نیست  
 و بجز در کماله نفس عبارت از آنست و کفر مراد از نفس پرورست چنانچه حدیث بنابر علی السلام بدان ناطق  
 که النفس هی صغیره و صغیره لا یحضرها روح و ارواح کی قال الله عز وجل انما افویت من تحت الیه سواد فی غیره  
 یعنی این را بنشیند کسیر که سوار محفل بجز او خود گرفته آن بیچاره بنده خداست چنانچه حدیث بنویس  
 بدان ناطق است الهی و بعضی من جمیع الالهه سه نفس کافرا بکش این شمس، چون کشتن نفس  
 این شمس، غیر کشتن نفس ایمان مردن، نفس پرور کافرت را نهان، از در و بار و تارک، ظاهراً  
 کلز را بطن خارا، نفس کشتن کار تر نیست و بسا، این رنگین گردنی خود و مگس، نفس کشتن پیشه نیر  
 از چنین، تاباید دین و ایمان تو زنی X پس باید دانست که نفس تو چه بجز حقیقت خواهد آن عبودیت چنانچه  
 بر زبان گفته اند هر چه در بند این بنده این و هر چه محسوب بحقیقت عبودیت که قال الله عز وجل لا اله الا الله  
 کلاما شاکل عن الله فهو عبودیت ایضا ما شاکل عن الله فهو محض که قال الله عز وجل لا اله الا الله و هیته یومئذ یومئذ یومئذ



جهت و قبله است که او در بدن جانب میکند پس بر سر اقبلت و در دوران بقیده خود آورده از قبله حقیقی  
 بازمانده مگر مجرد از حرم بحریه و محرم حرم توفیق که قبله فانیما تو لو افتم و چه بعد از او میگردانند و بر  
 شهر و مستوفی اند سه قبله است آن بود تاج و کر قبله ارباب دنیا سیم درز قبله صورت پرست آب و  
 قبله معنی شناس جان و دل قبله زبده و در قیول قبله بیدستان کار فضول قبله سن پروران خوار و خشن  
 قبله آن بدانشی پرورش قبله عشاق و صالیه روال قبله ارف جمال و المجدل سه بعدیست لای

و قال انما جماعه الناس على تسنيني ثوبنا و كاف  
 فالكاثر في النار اجماعا و المكنون على تسنيني طاعت  
 عاصي فالطائع في الجنة اجماعا و العاصي على تسنين  
 تائب و غيره فالتائب في الجنة اجماعا و غير التائب  
 في شدة استقامه مع شيعه تصديق الامام المسجود الكافي  
 شيخ علم على القارئ و غيره الباري

والمعنى كل مجموع في البرية النطق والحرارة  
 والنطق والصوت فكل نطق لا يكون فيه غيرة  
 فهو غفلة وكل حركة لا يكون في عبادة فهي غيرة  
 وكل نطق لا يكون في ذكر فهو لغو وكل صوت  
 لا يكون في ذكر فهو سهو سهو شيعه قسده على

اعلم ان العبودية اقوى من العبادة لان العبودية هي الرضا  
 بما يفعل الرب والعبادة فعل ما يرغب به الرب والرضا فوق العبدية وكان ترك الرضا كقولك ترك

العبدية و ترك تسقط العبادة في الآخرة والعبودية لا تسقط في الدارين وبهذا يتبين ان مذهب السلف  
 اسلم واعلم واهم هم شيعه قسده لله

## **Maktabah Mujaddidiyah**

[www.maktabah.org](http://www.maktabah.org)

This book has been digitized by Maktabah Mujaddidiyah ([www.maktabah.org](http://www.maktabah.org)).

Maktabah Mujaddidiyah does not hold the copyrights of this book. All the copyrights are held by the copyright holders, as mentioned in the book.

Digitized by Maktabah Mujaddidiyah, 2012

Files hosted at Internet Archive [[www.archive.org](http://www.archive.org)]

We accept donations solely for the purpose of digitizing valuable and rare Islamic books and making them easily accessible through the Internet. If you like this cause and can afford to donate a little money, you can do so through Paypal. Send the money to [ghaffari@maktabah.org](mailto:ghaffari@maktabah.org), or go to the website and click the Donate link at the top.